



از شاخ برهنه برگ تر میطلبم \* از خانه عنکبوت پر میطلبم  
از دهن مار شیر شکر میطلبم \* وزیشه ماده شیر تر میطلبم

\* (قال شيخنا البهائي في جوابه) \*

علم است برهنه شاخ تحصیل بر است \* در خانه عنکبوت دل بال و پر است  
زهر است جفای علم معنی شکر است \* هر پشه کز و چشیده او شیر تر است

\* في ذكر المعما بالفارسية ايضا \*

خورشید سپهر معرفت را پدرم \* از چهار برادران خود معتبرم  
هفتاد و دو عمه و سه خاله دارم \* فرزند چهار مادر و نه پدرم  
سی ساله بودم مادر شوهر کرد \* چهل ساله بودم مادر من دختر بود  
از چیست که در بادیه مسکن دارد (وله) \* سیصد سر و بادویست گردن دارد  
بایست تن و سی شکم و سیصد پایا \* هر کس که بگفت عقل عقل محکم دارد  
آفتاب سیم زر یعنی که چه (وله) \* دختر سرو پسر یعنی که چه  
ای برادر چشم بکش صنعه حق را بین \* در میان بک پیر هنر یک تن دوسر یعنی که چه  
اگر خواهی بدانی نام یارم (وله) \* مرا اندر میان سر که انداز

(انافاتمثل بقول الشاعر)

یا آل بدر الدجی انی احبکم \* حیاً کحب بغی الباری بشانکم  
و انتم معادن اخیار و منبعها \* و افرض الفرض عند الله و دکم  
انتم مهابط و حی الله ان نزلت \* و آی طه و بس بمد حکم  
انتم ذوا الخیر و التقوی و موجوده \* فا لعلم کلا و کل الخیر عندکم  
انتم احباء للباری و هو محبکم \* فکل من کان منجی من محبکم  
انتم عزیز لدی الرحمن و هو عزیز \* فکل هون لدی الباری عدو کم  
ماذا تقول الشعرون بمد حکم \* حیث الاله بمد حکم یتکلم  
لو صیر البحر ملاء و السماء مدادا \* و الجن و الانس کتاباً جمیعهم

در این دو روز بین فکر خود که نیست میسر ✧ تهیه سفر مرک بی دماغ جوانی  
 صد حیف که ما پیر جهان دیده نبودیم ✧ روزی که رسیدیم با پیام جوانی  
 کس چه داند کز جوانان پیش از پیران روند (وله) مینشانند يك کمان بر خاک چندین تیرا  
 تا جوانی زود بر ره کن ده روز دگر ✧ از عضا این قوه بادت گردان میکنی  
 ای دردی حیا که ز چشم فتادئی (وله) باب غم الم تو برویم گشادئی  
 بر بسته دو چشم من زار دلفکار ✧ بنگر چه داغها بدلم جای دادئی  
 بنشانندئی بکنج اطاقم غریب وار ✧ بنگر چه بندها که بیایم نهادئی  
 بر کوچه کردهام بتو ای درد پر جفا ✧ که افتادئی بگردن من چون قلائی  
 دلم در پیش دلدارای بدام است (وله) دورویش قبله گاه خاص و عام است  
 نشانه میدهم گر میشناسی ✧ دو میم و چهار کاف و هشت لام است

✧ ایضا میگوید بالفارسية ✧

نه سر بال پوشیده ام در قیام ✧ نه عمامه بستم بعکس مدام

نه داروا بعاشیر نوشیده ام ✧ کجا بود این ضرب چون جام سام

و میگوید در که این اشکال را در پشت کتاب خود بنویسد مسائلی چند خواهد  
 بخاطرش آید - ح و ف لانواللهی (ثم) قال امیر المؤمنین علیه السلام من کتب هذه الحروف  
 علی ظهر کتابه فیکون قادراً علی جمیع المسائل - ح و ح ام م ۲۵ ح ۱۳ (ثم) قال من کتب هذه  
 الحروف علی ظهر کتابه کان قادراً علی حل المسائل - ۱۱ ح ح و ح ۱۱۱۱ ح (ثم) قال  
 این طلسم را در وقت مطالعه نگاه کن - وح ۱۱ ح ۱۱ ح .

✧ وقال الشاعر ایضاً بالفارسية ✧

بر صفحه چهارها خط لم یزلی ✧ معکوس نوشته است نام دو علی

یک لام و دو عین بادویاء معکوس ✧ از حاجب و عین و انف با خط جلی

شاهی که عزیز حضرت سبها ن است ✧ فرزند نبی سبط شه مردان است

بحیر تم که خدا را ضی و عمل مقبول ✧ مهر علی و اهل بیت ناراضی

آدمی را که علم یادش داد \* دوستین را بدوش میش نهاد

\*(وایضاً میکوید السلطان ابو الحسن بالفارسیة)\*

بوالعجایبها که من در کار جانان دیدم \* در میان غنچه دریای عمان دیدم  
 هست جانت خالق و این بوالعجایب قدرتش \* دل چو غنچه غنچه علم چون دریای عمان دیدم  
 کوه قافی دیدم در ازنی پنهان شده \* خانه با خانه صاحب هم چو زندان دیدم  
 نطفه اترا ازنی دان هستی اترا کوه قاف \* خانه صاحب جان سراوتن چه زندان دیدم  
 اجدری در حقه دیدم چون رفیقش بلبل \* گرگ بره هر دورا همراه چوپان دیدم  
 اجدرت نفس است بلبل طاعت و حقه وجود \* گرگ شیطان بره ایمان عقل چوپان دیدم  
 مر دمان بینند روز روشن از شبهای تار \* من شب روشن میان روز تاران دیدم  
 هست در چشمت سفیدی روز شب این مردمک \* من شب روشن یکی در عین احسان دیدم  
 صد هزاران مرغ دیدم عاشیان در غنچه \* میبرد سوی هوای جسم با جان دیدم  
 غنچه ات باشد دهان مرغ باشد معرفت \* معرفت با جسم جان در اهل ایمان دیدم  
 چار صد چاکر بدیدم با چهل چار دگر \* جمله در خدمت بیای تخت سلطان دیدم  
 چاکر ترا استخوانها جمله در فرمان روح \* روح بر تخت بدن ما نند سلطان دیدم  
 سیصد و شصت دیگر دیدم درخت ارغوان \* يك بيك روئیده در اعضای انسان دیدم  
 چار رکن این جهان را چار طبع خود بدان \* خاک بباد آب آتش جمله در بیان دیدم  
 کاسه دیدم نکون بر کاسه چون کردم نظر \* چار دریا مختلف در کاسه جو شان دیدم  
 کاسه ات فرقت ابش ترش شیرین تلخ شور \* عین سمع خفتگان در بحر جوشان دیدم  
 خوش قدم عامست ولی ازین سلطان ابو الحسن \* سینه اش پر گوهر از لعل بد اخشان دیدم

\* قال النظامی بالفارسیة ایضاً \*

جوانی بر سر کوچست در باب این جوانی را \* که کس هرگز نمی بیند دوباره زندگانی را  
 خمیده پشت ازان گشته پیران جهان دیده \* که اندر خاک میجویند ایام جوانی را  
 بکام خویش نچیدم گلی زباغ جوانی \* نکرده است مرا پیر غیر داغ جوانی

- از کجا آمدند ای هشیار ☆ این گروه ثوابت سیار
- خلق را جمله زاول انجام ☆ همه را صاحبی است رحمان نام
- کوزه را کوزه گردد تریب ☆ اسب را صاحبش کند تأدیب
- گفت طفلی ادیب را کاین چیست ☆ بر سر کاغذ این بگو خط کیست
- گفت این خط بنده می باشد ☆ صاحبش حال زنده می باشد
- فکر کن ای عموز روی نظر ☆ با تأمل بین جهان یکسر
- خط خال سفال با کاتب ☆ حد حال (خط خال) جمال بی کاتب
- ملك مرز شفیع با صاحب ☆ آسمان رفیع بی صاحب
- استان سمنند با صاحب ☆ آسمان بلند بی صاحب
- آشیان خروس با صاحب ☆ آسمان شمس بی صاحب
- خالق جمله آسمان زمین ☆ واهب بی نظیر حق مبین
- کن نظرها ببین که صد برهان ☆ کی باطفال در دهد پستان
- کی بان نطفه روح دادستون ☆ کی جنین را نمود راه برون
- کی پراز شیر کرد پستان را ☆ کی پراز گل نمود پستان را
- هر يك از خلق را دوصد برهان ☆ بر جبین است ز آشکار نهران
- جمله عالم گواه وحدت او ☆ وحده لاله الا هو
- می نبینی کزین گروه جنود ☆ هیچ کس شبه کار او ننمود
- گر تعدد روا بدی در دار ☆ دوزمین سما فساد افتاد
- بنگر التیام این اضداد ☆ آتش خاك لشکر باد
- اتفاق عقول کامل بین ☆ يك نسق بین تو آسمان زمین
- هر دو عالم گواه وحدت او است ☆ بنگر اتفاق دشمن و دوست
- هم بعدش هزار برهان است ☆ رازق گو سفند و صرحان است
- گر گرانیش تیز و ندان داد ☆ ليك اوراره بیابان داد
- گله در خانقاه آساید ☆ کرگ در کوه و دشت خود جایید



یف الی الرشید ، و ویل لمن سائت سیرته و جارت ملکته و تجبر و اعتدی ، و ویل لمن غلبت علیه الغفلة فنسی الرحلة ولم یستعد .

« الویمة » بالفتح بلیدة بین الری و طبرستان ، و الویمة مدینة بالانداس و کورة جیان ، و وی کلمة تعجب و قیل کلمة زجرای عجب ، و ویه کلمة اغراء تکنون للواحد .

نختم حرف الواو بذكر واجب الوجوب والوجود وغيره بالفارسیة بقلم العالم المیرزا علی نقی :

گفت تابع بنغمه شهناز	✽	با هزاران هزار شوق و نیاز
بروجوب وجود حق برهان	✽	صد هزاران کرو و رود چندان
بی حدو بی شمار برهانها	✽	بی حدوبی حساب حجتها
نقش دیوار نیست بی نقاش	✽	نقش آدم بین و کامل باش
این چنین صنع نیست بی صانع	✽	بین چکرده ز آبکی مایع
صورت عقل سیرت دل و جان	✽	گوش هش داده حق ز راه نهان
با تامل نگاه کن عمرا	✽	با تدبیر نظر نما جانا
آسمان زمین و این انهار	✽	قمر آفتاب و لیل نهار
خود بخود از کجا شده پیدا	✽	همگی از چه ره شده شیدا
شورش عشق را بسر دارند	✽	که همه بی قرار آرامند
عقل پیش آرو با خرد بنگر	✽	حجر و چوب و هم بقول مدر
در دیوار و جمله اشجار	✽	مطر و ابر و بادها و ثمار
لان مرغ و طویله با بنا	✽	چرخ با این حواله بی بنا
صنع بی صانع از کجا آید	✽	فعل بی فاعل از چرا آید
همه اوضاع خلق زین نمط است	✽	وضع بی واضع ای پسر غلط است
این همه صنه های پر حکمت	✽	شاهد صانعی است با قدرت
شمس مریخ مشتری قمر	✽	عطر د زهره با زحل بنگر
این بروج سما فجوج زمین	✽	از سر فکر هوش عقل بین
خود بخود از کجا پدید شدند	✽	از کجا رکنها شدید شدند

الشاة بان الذئب مهروب عنه ، ويقال الوهم ما يقع في القلب من الخاطر ، والوهميات هي القضايا كاذبة يحكم بها الوهم في امور غير محسوسة كالحكم بان ما وراء العالم فضاء لا يتناهي ، والقياس المركب منها يسمى سفسطة.

[الوهن] بالفتح ثم السكون من الرجال او الابل الغليظ القصير وبالتحريك الضعف في البدن «وهيب» بن حفص ابو علي الجريري الامامي الراوي عن الصادق والكاظم عليهما السلام وعنه ابنه احمد امامي ثقة هو غير ابن خالد الباهلي ابي بكر البصري الامامي الثقة مات سنة ١٢٦ «وهيب» بن العدد الزاهد من قوله نظرنا في هذا الامر فلم نجد شيئاً ارد لهذه القلوب ولا شداستجلاً بالاحزن من قراءة القرآن وتدبره (ربيع الابرار) باب ٦٦ (وهيب) بن عمر النمرى ابو عثمان الراوي عن ابيه عامي هو غير ابن الورد القرشي (وهيب) او وهب بن نافع الراوي عن كادح عن الصادق عليه السلام لا بأس به (مجالس) ص ٢٨٢ (ويح) بالفتح كلمة رحمة عن علي عليه السلام قال ويح ابن آدم اسير الجوع صريع الشبع عرض الآفات خليفة الاموات، ويح ابن آدم ما اغفله وعن رشده ما اذهله (ويح) البخيل المتعجل الفقرا الذي منه هرب والتارك الغنى الذي اياه طلب (ويح) الحسد ما عدله بدا بصاحبه فقتله، ويح المسرف ما ابعده عن صلاح نفسه واستدراك امره (ويبون) من قرى بخارى «جم» (ويذا بان) بالكسر محلة باصبهان منها جابر بن منصور و اخوه ابو العباس ، و ويزار بالكسر ايضاً اسم مدينه ، و وير بالكسر من قرى اصبهان منها احمد بن محمد بن ابي عمرو (جم).

(الويل) بالفتح ثم السكون كلمة شره عن علي عليه السلام قال ويل تمادى في جهله وطوبى لمن عقل واهتدى ، وويل العاصي ما جهله وعن حظه ما عدله ، وويل للباغين من احكم الحاكمين و عالم ضمائر المضمرين ، و ويل للمذنب يحدث فيكذب ليضحك به القوم ويل له ويل له ويل له ، وويل للنائم ما اخسره قصر عمره وقل اجره . «الويل» لمن بلى بعصيان وحرمان وخذلان ، وويل لمن تمادى في غيه ولم

عليهما السلام (وهب) بن عمر والمعروف بيه لول العاقل العادل هو الذي يعرف بالمجنون [ وهب ] بن عمير القرشي صحابي هو الذي ارسله النبي ﷺ الى صفوان بن اميه (وهب) بن قابوس المزني اخو الحارث صحابي هو غير ابن قيس بن ابان اخي سفيان ( وهب ) بن كريب ابوالقلوص صحابي هو غير ابن كلدة الغطفاني الذي شهد بدرأ ( وهب ) بن كيسان القرشي المكي تابعي مات سنة ٢٧ ووثقه النسائي روى عن ابن عباس ( وهب ) بن مانوس العدني البصري تابعي هو غير ابن مالك الداري الصحابي وهو غير ابن محمد ابي نصر القمي الامامي الثقة ( وهب ) بن مرة الاندلسي ضعيف مات سنة ٣٤٦ هو غير ابن معقل الغفاري الصحابي ( وهب ) بن معاوية الجعفرى الراوى عن ابي الزبير وعنه ابن عون بن سلام « علل » « وهب » بن منبه بن كامل اليماني ابو عبدالله تابعي ضعفه الامامية ووثقه العامة روى عن ابن عباس وعنه بنوه ايوب و عبد الرحمن ، و عبدالله ، و ابنا اخيه عبد الصمد و عقيل ابنا معقل و حفيده منبه ابن عبدالله واخوه همام .

[ وهب ] بن نافع يقال له وهيب كما في المعاني باب ٥٥ ص ٤١ هو غير مولى ابي احمد التابعي ( وهب ) بن وهب بن كثير بن عبدالله بن زمعة بن الاسود القرشي ابو البختری ضعيف « وهب » بن يحيى بن جعفر البجلي عامي يقال له ابن حفص هو غير ابن يزيد « وهب الله » بن راشد ويقال له وهب بن راشد ابو زرعة البصري عامي « ن » ( وهبن ) بالفتح ثم السكون من رستاق الكرج بالرى منها المغيرة بن يحيى السدي « جم » « وهين » اسم جبل من جبال الدهناء ( وهليل ) بن سعد بن مالك بطن من النخع « وهران » بالفتح ثم السكون مدينة على البر الا عظم من المغرب على البحر ذات مياه منها عبد الرحمن بن عبدالله الهمداني ومحمد بن محرز ركن الدين ويقال جمال الدين ( خك ) ( الوهط ) من قرى طائف والمكان المظمئن المستوى ينبت الطلح والتمر [ وهشوزان ] بن دشمن زياد الديلمي الامير الزاهد سيف الدولة امامي حسن [ الوهم ] بالفتح هو الغلط الطرف المرجوح من طرفي الخبر و قوة مرتبة في الداغ يدرك المعاني الجزئية الموجودة في المحسوسات كالقوة الحاكمة في

[ وهب ] بن حكيم عامي هو غير ابن حمزة الكوفي وغير ابن حميل بن الفضل الارينجي  
 [ وهب ] بن خالد الحميري ابو خالد الحمصي عامي هو غير ابن خن بش الصحابي  
 [ وهب ] بن خويرة الثقفي صحابي هو غير ابن داود، وغير ابن راشد الرقي البصري  
 [ وهب ] بن ربيعة الكوفي تابعي هو غير ابن زمعة الاسدي، وغير ابن زمعة التميمي  
 [ وهب ] بن سعد بن ابي سرح العامري الظاهر هو غير ابن ابي السرح الصحابي  
 المقدم ذكره « وهب » بن سماع العوفي صحابي فيه نظر هو غير ابن سفيان، وغير ابن  
 شاذان الراوي عن الحسن بن ابي الربيع المذکور في ( الكافي و المرات ) ج ١  
 ص ٢٤٩ حديث ٢٢ « وهب » بن شبك الهروي عامي هو غير ابن صيفي الذي يقال له  
 اهبان الغفاري .

[ وهب ] بن عبدربه بن ابي ميمونة بن يسار الاسدي امامي ثقة روى عن الصادقين  
 عليهما السلام واخوته شهاب، وعبد الرحمن، وعبد الرحيم، وعبد الخالق، وعبد الغني،  
 وابن اخيه اسماعيل بن عبد الخالق هم من ثقات الامامية .

[ وهب ] بن عبد الرحمن القرشي ابو البختري يحتمل هو وهب بن وهب « جنح »  
 [ وهب ] بن عبد بن زمعة الاسدي تابعي هو غير ابن عبد الله بن ابي ذبي الكوفي  
 [ وهب ] بن عبد الله الشاعر الدوسي لابس به هو غير ابن عبد الله بن قارب  
 الصحابي « وهب » بن عبد الله بن مسلم العامري صحابي هو غير ابن عبد الله بن محصن .  
 [ وهب ] بن عبد الله او ابن جناح الكلبي امامي ثقة شهد بالطف مع الحسين عليه السلام  
 هو الذي رمى برأسه الى عسكر الحسين عليه السلام فأخذت امه الرأس فقبلته ثم رمت بالرأس  
 الى عسكر ابن سعد فاصابت به رجلا فقتلته ثم اخذت بعمود الخيمة فقتلت رجلين وقتلت  
 امرأته على يد غلام هناك بكر بلاء .

[ وهب ] بن عبد مناف هو من كبار قريش بعد عبد المطلب ذكره في كمال  
 الدين ص ١٠٥ س ١٢ ( وهب ) بن عثمان بن بشر المخزومي المدني عامي هو غير  
 ابن عدى الامامي ( جنح ) ( وهب ) بن عقبة العامري البكائي الراوي عنه ابنه عقبه  
 هو غير العجلي ( وهب ) بن عمر الاسدي الكاهلي امامي كان من اصحاب الصادقين

- فتحت اقصى ارض اشبيلية ☆ وتخوم انداس حوتها باليد  
 قد حررت شرق البلاد وغربها ☆ بسيوفها من غاصب مستعبد  
 طردت عن الاسلام كل محاول ☆ فتح البلاد وغيره لم تطرد  
 قد جردت في الفاتحين سيوفها ☆ لا يقطع الهندي غير مجرد  
 لم تبق من مستعمر في ارضه ☆ اوفاتح لبلاد متمرده  
 ينسى بها عهد الفتوح وما جرى ☆ فيه فمثل فتوحها لم يعهد  
 ردت الى العرب الكرام فزارهم ☆ واهم اعادت كل مجد اُتد  
 وعلى سواهم وجهت حملاتها ☆ وعليهم في دارهم لم تعتدى  
 هذا الحجاز جميعه في كفيها ☆ بجباله ورماله والانجد  
 ولها القصيم وحائل ومرابع الد - ☆ - هناء تقتل من تشاء ولا تدي

وقدم بقية الاشعار في الحادهم و احوالهم في ج ٢٤ ص ٢٢٦ بعنوان كربلاء  
 [ وهان زاد ] بالفتح قلعة من اعمال اصبهان ( وهب ) بالتحريك ابن ابان  
 الراوى عن النافع تابعى ضعفه العامة هو غير وهب بن ابي دنى وهو ابن عبدالله بن ابي دنى  
 [ وهب ] بن ابي سرح بن ربيعة القرشى الفهرى صحابى شهد مع اخيه عمر و بدرأ  
 ( وهب ) بن ابي وهب تابعى كان من اصحاب علي عليه السلام هو غير ابن الاجدع الهمداني  
 [ وهب ] بن أحمد بن ابي العز الدمشقى المعروف بالشهاب بن ابي العيس عامى  
 ( وهب ) بن اسماعيل بن محمد ابو محمد الاسدى الكوفى تابعى روى عن جده  
 وثقه النسائى ( وهب ) بن الاسود القرشى الزهرى ابن خال النبى صلى الله عليه وآله صحابى روى  
 عنه زيد بن اسلم ( وهب ) بن امية بن ابي الصلت الثقفى صحابى هو غير وهب بن ببيعة الواسطى  
 [ وهب ] بن بيان الواسطى ابو عبد الله المتوفى سنة ٢٤٦ عامى وثقه النسائى ( يب )  
 ( وهب ) بن جابر الخيوانى الهمداني الكوفى تابعى وثقه العجلى هو غير ابن  
 جرير الازدى « وهب » بن جميع مولى اسحاق بن عمار امامى حسن « كش » ط ١ ص ٢٢٢  
 « وهب » الجيشانى ويقال له ابو وهب هو غير ابن حذيفة الغفارى الصحابى .  
 « وهب » بن حفص البجلي الحرائى عامى ويقال له ابن يحيى بن حفص بن عمرو

- يمسى و يصبح دهره من حيرة ☆ و الطرف بين مصوب و مصعد  
 اين الاولي فتحوا الحصون و قلدوا ☆ بالسيف طوق الذل كل مقلد  
 من كل فرم للكفاح معاود ☆ بشبا الصفاح على القراع معود  
 يمشى الى الهيجاء مشية مسرع ☆ (عجلان نازاد و غير مزود)  
 لم يكف ما قد حل بالاسلام من ☆ -- ضميم تذوب له صخور الجلمد  
 و تقسم المستعمرين بلاده ☆ و و قوف سطوتهم له بالمرصد  
 و تتابع الحملات من اطرافه ☆ قصداً لهدم اساسه المتوطد  
 حتى انت اعراب نجد تبغى ☆ نكأ الفروح و فعل مالم يحمد  
 جاءت مجددة لدين محمد ☆ زعمت و تنفى عنه كل مجدد  
 جاءت لتهدى الناس وهاية ☆ كلاهل يهديك غير المهتدى  
 من عصبه فيها الجمود سجية ☆ لم يلف فيها قط من لم يجمد  
 لولا المساعى الاجنبية ما اعتدى ☆ فى الناس لابن سعودها من مسعد  
 لولا سيوف الغرب لم يك نجمه ☆ فى الشرق يوماً طالماً بالاسعد

☆ ☆ ☆

- فرغت من التوطيد للاسلام لم ☆- تترك من الاسلام غير موطد  
 قدمهدت شرع النبى ولم تدع ☆ فى الارض شيئاً منه غير ممهد  
 و بها طريق الدين صار معبداً ☆ لم يبق منه قط غير معبد  
 لم يبق فى الاقطار من متمجس ☆ من فضل دعوتها و لامتهود  
 ما ان ترى بين الورى من فاجر ☆ عاص و لامن شارب و معربد  
 ردت عن الاسلام كل معاند ☆ و حمتهم من باغ عليه و معتدى  
 و محت من الاسلام كل ضلالة ☆ اوبدعة او شبهة من ملحد  
 شنت على المستعمرين جميعهم ☆ غاراتها فى كل ففر فدقد  
 شهرت بمصر و العراق و جلق ☆ و الهند اسيا فآله لم تقمد  
 فى المغرب الادنى علت راياته ☆ و المشرق الادنى كذا فى الابد

كان ابتداء ظهوره سنة ١١٤٣ واشتهر امره بعد الخمسين فظهر العقيدة بنجد - ووصف  
لنامن حال ابن عبد الوهاب اشياء انكرناها عليه من سفك الدماء ونهب الاموال وتجاربه  
على قتل النفوس ولو بالاعتقال وتكفيره الامة المحمدية في جميع الاقطار والحاصل  
ان الافراط والتفريط في الدين ليس مما يليق بشأن المسلمين بل الاخرى بهم اتباع  
ما عليه السلف الصالح وتكفير بعضهم لبعض مستوجب للمقت والغضب ثم قال الامين :

- قم وابتك منتحياً لما قد حل بالا - ❖ - سلام من وهن وفرط تبدد  
ابناؤه متشاكسون عراهم ❖ محلولة ما بينهم لم تعقد  
زرعوا وكان الغير حاصد زرعهم ❖ ياويح ايدزرعها لم تحصد  
و ملوكه امسى يقوض ملكهم ❖ ابدأ بسيف عنهم لم يغمد  
فرحون باسم مملك لكنه ❖ لسواه كالمملوك والمستعبد  
ويقوم فيهم من يسمى مصلحاً ❖ بين البرية و هو عين المفسد  
او مرشداً هو احوج الاقوام لو - ❖ - عقل الامور الى اتباع المرشد  
معبوده اما هوى او درهم ❖ فسوى الدراهم والهوى لم يعبد  
او من يذم مقلداً لكنه ❖ لو كان يعلم ليس غير مقلد  
او من يقلد دينه فيهم الى - ❖ - شخص لآثام الوري متقلد  
او من يثير ضغائناً ما بينهم ❖ كادت تماث كأنها لم توجد  
ويقوم باسم الدين يوحد نارها ❖ بغياً ولولا بغيه لم توقد  
يقلى اخاه به و يظهر بغضه ❖ و يقوم مقترياً عليه و يعتدى  
او من يروج في الانام ضلالة ❖ و يخالها رشداً و ان لم يرشد  
في كل شارقة عرين يستبا - ❖ - ح لهم على الاساد من مستاسد  
في كل غاربة لهم حصن يختر - ❖ - ب بعد حصن بالخراب مهدد  
في كل ناحية لهم شمل يبد - ❖ - د بعد شمل قبل ذاك مبدد  
في كل يوم نحوهم سهم يسد - ❖ - د اثر سهم للنحور مسدد  
قد اصبحوا ما بين ثاو خامل ❖ دان و آخر في البلاد مشرد

[ ونداد ] من قرى رى واسم ملك من ملوك الفارس وكورة فى جبال طبرستان  
 [ الونسرىسى ] هو احمد بن يحيى المالكي المتوفى سنة ٩١٤ هو غير الونسرىسى  
 سحنون بن عثمان « ون » بالفتح و شد النون من قرى قوهستان « ونك » من قرى الرى  
 [ وندون ] بالتحريك من قرى بخارى « ونوفاغ » من قرى بخارى ايضاً .  
 [ ونوفخ ] من قرى بخارى ايضاً « ونه » بالتحريك من قرى نسف ويقال ونج .  
 [ الوهابية ] هم تبعه محمد بن عبد الوهاب بن سليمان التميمى الذى كان  
 من رؤسائهم مولده سنة ١١١١ وتوفى سنة ١٢٠٦ ( ١٢٠٧ ) وكان عمره على قول  
 ٩٤ سنة نشأ فى بلد العينية من بلاد نجد وقرأ على ابيه الفقه على مذهب ابن حنبل  
 وكان فى صغره يتكلم فى كلمات لا يعرفها المسلمون فسافر الى مكة المشرفة بعد  
 ما قضى نسكها سار الى المدينة المنورة فاخذ عن الشيخ عبدالله بن ابراهيم ثم رحل الى  
 نجد ثم الى البصرة فلما ورد البصرة اقام فيها مدة وانكر اشياء كثيرة على اهل البصرة  
 فاحس المسلمون بذلك فاخرجوه فلما خرج هارباً من البصرة ودخل النجد وانكر  
 على اهلها ووقع بينه وبين ابيه منازعة وجدال فأجترى على اظهار عقائده بان جميع  
 المسلمين كفار مشركون يحل اموالهم ودمائهم ويجوز اتخاذهم عبيداً واماؤه كما يظهر  
 من كتاب تاريخ نجد لابن الآلوسى وقال سيدنا السيد محسن الامين العاملى فى كشف  
 الارتباب ص ٣ اخذ فى اول امره عن كثير من علماء مكة والمدينة وكانوا يتفرسون  
 فيه الضلال والاضلال .. وكان والده عبد الوهاب من العلماء الصالحين ، وكان يتفرس  
 فيه ذلك وينعه كثيراً ويحذر الناس منه ، و كذا اخوه سليمان انكر عليه ما احده  
 و الف كتاباً فى الرد عليه ، و كان فى اول امره مولعاً بمطالعة اخبار مدعى النبوة  
 كمسيامة الكذاب وسجاح والاسود العنسى ، و طليحة الاسدى و امثالهم - و اولاده الحسن و  
 الحسين وعبدالله وعلى - فقام بالرد عوة عبدالله اكبرهم ولما مات خلف سليمان وعبد الرحمن  
 و كان سليمان متعصباً تعصباً شديداً فى امرهم فقتله ابراهيم باشا سنة ١٢٣٣ و كان  
 القائم بنصرة محمد بن عبد الوهاب ونشر عقيدته محمد بن سعود ثم ولده عبدالعزيز ثم  
 ولده سعود الذى غزا العراق والحجاز ومنع المسلمين من الحج - وفى خلاصة الكلام



٢٢٢ شاعر (بيان) (الوليد) بن هشام المرادى امامى كان من اصحاب الكاظم عليه السلام ذكره الطوسى فى رجاله (الوليد) بن هشام بن معاوية بن هشام بن عقبة الاموى المعيطى الراوى عنه ابنه يعيش ضعيف .

(الوليد) بن يزيد البصرى اخو خالد بن يزيد عامى هو غير ابن يزيد العطار المعروف بابن ابى طلحة، و غير ابن يزيد الفارسى اليمانى المذكور فى اللسان ج ٦ ص ٢٢٩ [الوليد] بن يزيد بن عبد الملك بن مروان بن الحكم ابو العباس الاموى يلقب بالفاسق والحاده اشهر من كفر ابليس قتل سنة ١٢٦ كان شربياً للمخمر متهتكاً حرمت الله من كفر ياته قد فتح المصحف فخرج (واستفتحوا و خاب كل جبار عنيد) فالفاه ورماه بالسهام كما مر فى ص ٢٩٠ س ١٤ ايضاً بالمناسبة فقال:

اتهددنى لجبار عنيد ☆ فيها انا ذاك جبار عنيد

اذا ماجئت ربك يوم حشر ☆ فقل يارب مزقنى الوليد

[ولى الدولة] بن عميد الدولة ابى محمد الحسن بن ابى على العباس بن الحسن نقيب دمشق «لب» ط نجف ص ٢٣١ «ولى الله» بن نعمة الله الحسينى الحائرى الامامى الثقة العالم الفاضل المحدث له كتاب «مل» .

(الوليمة) بالفتح ثم الكسر هى طعام العرس وهى التزويج، و وليمة الخرس هى النفاس الولد، ووليمة العذار هى الختان، ووليمة الوكار هى الذى يشتري وبنى الدار ووليمة الوكار هى لقدم الرجل من مكة او مطلق السفر قال الشاعر:

وليمة عرس ثم خرس ولادة ☆ عقيقة مولود و كيرة ذى بناء

وضيمة موت ثم اعذار خاتن ☆ نقيقة سفر و المآ دب للثناء

(الولى) بالفتح هو الذى له النصرة والمعونة ويدبر الامر يقال فلان ولى المرأة اذا كان يدبر نكاحها، والسلطان ولى امر الرعية ومنه قوله تعالى (انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا) الاية نزلت فى حق على عليه السلام وقيل الولى ما يقوم مقام فى غيره امور تختص به لعجزه كولى الطفل والمجنون وغيرهما .

(ونج) بالفتح ثم السكون من قرى نسف ويقال له ونه (ونجر) من رساتيق همدان.

البصرى، وغير ابن عمر والحرائى (الوليد) بن العيزار العبدى الكوفى عامى روى عن ابيه هو غير ابن عيسى بن وهب (الوليد) بن الفضل ابو محمد البغدادى عامى هو غير ابن القاسم بن الوليد الكوفى (الوليد) بن القاسم امامى كان من اصحاب الباقر عليه السلام يحتمل اتحاده مع سابقه (الوليد) بن القعقاع شاعر هو غير القمى الامامى الذى كان من اصحاب الصادق عليه السلام (الوليد) بن قيس المصرى تابعى هو غير ابن قيس السكونى الكوفى، وغير العامرى (الوليد) بن كامل العجلى عامى هو غير ابن كثير المزنى، وغير ابن كثير المخزومى المدنى (الوليد) بن كرىز عامى هو غير ابن مالك، وغير ابن محمد الاموى، وغير ابن محمد التميمى (الوليد) بن محمد السلمى الحجاج عامى هو غير ابن محمد بن صالح، وغير ابن محمد بن عيسى.

[الوليد] بن مدرك الكوفى امامى كان من اصحاب الصادق عليه السلام هو غير ابن مروان (ن) (الوليد) بن مزيد البيروتى ابو العباس المتوفى سنة ١٨٧ عامى وثقه ابو داود (يب) (الوليد) بن مسلم الاموى ابو العباس الدمشقى المتوفى سنة ١٩٥ عامى وثقه ابن سعد (يب) (الوليد) بن مسلم بن شهاب التميمى ابو بشر البصرى عامى وثقه ابو حاتم هو غير ابن مسلمة الازدى (الوليد) بن مصعب ابو مصعب المعروف بفرعون موسى قدهم ذكره فى ج ٢٣ ص ١٩٣ (الوليد) بن معدان الصيفى تابعى روى عنه ابنه عبد الملك هو غير ابن المغيرة المصرى (الوليد) بن المغيرة المخزومى الحجازى تابعى ضعيف كان من المستهزئين بالنبى (خصال) ص ١٣٤ (الوليد) بن ميمون الكوفى امامى كان من اصحاب الصادق عليه السلام هو غير ابن نافع الراوى عن شعبة.

(الوليد) بن نمير الدمشقى الراوى عن ابيه وعنه ابنه نمير والدا الوليد بن مسلم (يب) [الوليد] بن الوليد بن زيد الدمشقى عامى هو غير بن الوليد العنزى الكوفى الامامى (الوليد) بن الوليد بن المغيرة المخزومى القرشى اخو خالد بن الوليد اسر يوم بدر كافراً (الوليد) بن هشام البصرى القرشى امامى كان من اصحاب الصادق عليه السلام هو غير ابن هشام الكوفى (الوليد) بن هشام القحذمى ابو عبد الرحمن البصرى المتوفى سنة

بنى مروان قيل هو افضل خلفائهم بنى الجوامع بدمشق والمدينة و غير ذلك ببيع بدمشق فى اليوم الذى مات فيه ابوه سنة ٨٦ وكانت فى ايامه الزلازل التى هدمت كل شىء واقامت اربعين صباحاً مات بدمشق سنة ٩٦ كان عمره ٤٣ سنة وكان مدة خلافته ٩ سنة وثمانية اشهر، وابن اخيه الوليد بن يزيد بن عبد الملك هو الذى تفأل يوم آفى المصحف فخرج له قوله تعالى واستقموا و اخاب كل جبار عنيد فمزق المصحف وانشأ يقول.

اتوعد كل جبار عنيد ✧ فيها انا ذاك جبار عنيد

اذا ماجئت ربك يوم حشر ✧ فقل يارب مزقنى الوليد

فلم يلبث الا اياماً يسيرة حتى قتل شرققمة وصلب رأسه على قصره ثم على اعلى سور بلده .

وكانت امه ولادة بنت العباس وابوه وجده، وبنوه ابراهيم ، وابوعبيدة ، وبشر ، وتمام وجرى ، و خالد ، وصدقة، وعبدالرحمن، ومبشر، والعباس ، وعمر ، ومحمد، ومسرور ، ويحيى ، ويزيد وغيرهم - واخوته سليمان ، وهشام ، ويزيد - وابن اخيه الوليد بن يزيد كما مر قبيل هذا وياتى ذكره ابن الاثير وغيره من اصحاب التراجم والسير والتواريخ .

[الوليد] بن عبدة بالتحريك كوفى يحتمل اتحاده مع مولى عمرو بن العاص

المتوفى سنة ١٠٠ (الوليد) بن عبيد بن يحيى الطائى المتوفى سنة ١٩٩ شاعر هو غير ابن عتبة بن ابي سفيان (الوليد) بن عتبة الاشجعى ابو العباس الدمشقى المتوفى سنة ٢٤٠ هو غير ابن عتبة بن ربيعة (الوليد) بن عجلان عامى هو غير ابن عروة الشيبانى الامامى ، وغير ابن عصام الزبيدى (الوليد) بن عطاء المكى عامى هو غير الحجازى الراوى عن الحارث بن عبدالله بن ابي ربيعة .

[الوليد] بن عقبة بن ابي معيط الاموى اخو خالد ضعيف جداً قال الشاعر :

تكلم فى الصلوة وزاد فيها ✧ علانية و جاهر بالنفاق

ومج الخمر فى سنن المصلى ✧ ونادى والجميع الى افتراق

[الوليد] بن عقبة بن المغيرة الكوفى الطحان اخو محمد عامى وثقه ابو حاتم

هو غير ابن عقبة بن تزار (الوليد) بن العلاء الرصافى الكوفى امامى حسن له كتاب روى عنه ابن ابي عمير (جش) (الوليد) بن عمرو والد مشقى عامى هو غير ابن عمرو

[ الوليد ] بن ريان بن دومع المعروف بعزير مصر عمر ٧٠٠ سنة وابوه عمر ٢٧٠٠ سنة و جده عمر ٣٠٠ سنة (الوليد) بن زفر صحابي هو غير ابن زوران الرقي التابعي، وغير ابن سريع مولى آل عمرو بن حريث.

(الوليد) بن سعد مولى الكاظم عليه السلام امامي حسن هو غير ابن سعيد الراوي عن عبيد الله بن اقرم (الوليد) بن سفيان بن ابي مريم الغساني عامي الظاهر هو غير ابن سفيان الراوي عن علي عليه السلام (الوليد) بن سلمة الطبري الازدي عامي كذاب هو غير ابن سليمان القرشي ابو العباس (الوليد) بن شجاع السكوني الكندي الكوفي المتوفى سنة ٢٤٣ عامي وثقه ابو زرعة (يب) (الوليد) بن صالح النخاس بياع الرقيق عامي هو غير ابن صبيح الاسدي الامامي الثقة (الوليد) بن طريف الشيباني شاعر (خك) ج ٢ ص ١٧٩ هو غير ابن عامر اليزني (جيل) (الوليد) العامري او العماري الراوي عن الصادق عليه السلام وعنه ابنه القاسم الظاهر امامي ذكره الشيخ في (يب) ج ٢ ص ١٦٠ س ٣١ وفي نسخة هو القاسم ابن الوليد هو غير ابن عباد (الوليد) بن عباد بن الصامت الانصاري المدني تابعي روى عن ابيه وعنه ابناه عباد ويحيى وثقه العجلي هو غير ابن العباس البصري، وغير ابن عبد الرحمن الجرجسي التابعي (الوليد) بن عبد الرحمن الهمداني عامي هو غير ابن عبد الرحمن بن حبيب الجارودي البصري .

(الوليد) بن عبد شمس القرشي المخزومي الصحابي ضعيف جداً امام حكيم بنت ابي جهل و جده المغيرة بن عبدالله بن عمر بن مخزوم، وابن عمه خالد بن الوليد (الوليد) بن عبد العزيز الكوفي امامي كان من اصحاب الصادق عليه السلام هو غير ابن عبد الله بن ابي رباح الراوي عن عمه عطاء، وغير ابن عبدالله المرهبي الكوفي المتوفى سنة ١٧٢ (الوليد) بن عبدالله بن ابي شميلة عامي هو غير ابن عبدالله بن ابي مغيث (يب) (الوليد) بن عبدالله بن جميع الكوفي قيل شيعي وثقه ابن سعد روى عنه ابنه ثابت (الوليد) بن عبدالله بن صياد المدني الراوي عن المطلب بن حنطب تابعي لا بأس به .

(الوليد) بن عبد الملك بن مروان بن الحكم بن ابي العاص بن امية الاموي ابو العباس كان طويلاً بوجهه اثر جدري وكان دميماً ظلوماً جباراً غشوماً يعرف بفارس

كرهته ولاطالع انكرته ولاكنت الاكعاذب ورد ولاطالب وجد ، و قال والله ماكتمت  
 وشيمة ولاكذبت كذبة ، وعن علي عليه السلام قال ( ولوع ) الرجل باللذات يغوى ويردى  
 [الوليعة] بالفتح بطانة الانسان وخاصته ويقال هو وليجتهم اى انه لصيق بهم .  
 ( وليدآباد ) بالفتح ثم الكسر من قرى همدان منها عبدالرحمن بن حمدان  
 المتوفى سنة ٣٤٢ (الوليد) بالفتح ثم الكسر ابن ابان الضبي الرازى امامى كان  
 من اصحاب الرضا عليه السلام هو غير ابن ابان الكرابيسى .

( الوليد ) بن ابي ثور هو ابن عبدالله بن ابي ثور وهو غير ابن ابي زينب (ن)  
 (الوليد) بن ابي مالك هو ابي عبدالرحمن بن مالك ابو العباس الدمشقى (يب) ج ١١  
 ( الوليد ) بن ابي الوليد عثمان القرشى تابعى لابأس به هو غير ابن ابي هشام  
 القرشى ( يب ) ( الوليد ) بن ابي النجم عامى هو غير ابن اسباط الكوفى الامامى  
 الذى كن من اصحاب الصادق عليه السلام ( الوليد ) بن اسحاق الكوفى امامى (جنق)  
 هو غير ابن اسماء الكوفى الامامى ، و غير ابن بشير .

( الوليد ) بن بكر بن مخلد العمرى المتوفى سنة ٣٩٢ عامى هو غير ابن  
 بكير التميمى الكوفى ابو جناب .

( الوليد ) يباع الاسقاط الراوى عن الصادق عليه السلام و عنه ابن مسكان حسن  
 (كافى و المرآة) ج ٣ ( الوليد ) بن ثعلبة الطائى العبدى اخو المنذر عامى وثقه  
 ابن معين هو غير ابن جابر الصحابى ( الوليد ) بن جبلة عامى هو غير ابن جميل  
 القرشى الكنائى وغير ابن الحارث الكوفى الامامى .

( الوليد ) بن الحجاج عامى هو غير ابن الحصين ، وغير ابن الحرب الاشعري  
 الكوفى التابعى (الوايد) بن الحسين الحصين الكوفى عامى هو غير ابن الحكم ،  
 وغير ابن حماد الرملى ( ن ) ( الوليد ) بن حنيفة التميمى شاعر « بيان » هو غير ابن  
 خالد وغير ابن دينار السعدى « الوليد » بن رباح الدوسى والد محمد و مسلم تابعى  
 مدنى روى عن ابي هريرة (يب)

فيكون وزره في عنق ابيه ( قال ) الصدوق ره حاء هذا الخبر هكذا وهو صحيح ومعناه ان الاصلاح للاب ان لا يأتي جارية ابنه وان كان صغيراً وقد يجوز ان يأتي جارية الابن مالم يدخل بها الابن لانه ماله لايه - وان كان قد دخل بها الابن فليس لدان يدخل بها والذى افتى به ان الجارية الابنة لا يجوز للاب ان يدخل بها .

[ ولد الزنا ] قال في المجمع في مادة شرر ولد الزنا شر الثلاثة قيل هو عام في كل من ولد من الزنا وانه شر من والديه اصلا ونسباً وولادة ولانه خلق من ماء الزانى والزانية فهو ماء خبيث ، وقيل لان الحد يقام عليهما فيكون تمحيصاً لهما وهذا لا يدري ما يفعل به ومن علائمه سوء المحضر والحنين .

وفي العلل ط ٢ ص ١٨٨ عن الصادق عليه السلام قال ان الله تعالى خلق الجنة طاهرة مطهرة فلا يدخلها الا من طابت ولادته طوبى لمن كانت امه عفيفة ، وقال يقول ولد الزنا يارب ما ذنبي فما كان لى فى امرى صنع فينادية مناد فيقول انت شر الثلاثة اذنب والدك قتبت عليهما وانت رجس ولن يدخل الجنة الا طاهر وفي حديث آخر ولد الزنا انكر اباه فقد اقر على نفسه بانه موأود من غير نكاح ومن كان مولوداً بغير النكاح فهو ولد الحرام ( ولو ألج ) بالفتح ثم السكون و كسر اللام و الجيم بلد من اعمال بدخشان يبلغ منها عبدالرشيد المولود سنة ٤٦٧ .

[ واللذ ] واللذة تقيض الالم واللذيق الشهى ، والذى اسم موصول وفيه لغات وعن على عليه السلام قال و الذى بعث بالحق نبياً لتبليبلن بلبلة ولتغر بلن غربلة و لتساطن سوط القدر حتى يعلموا سفلكم اعلاكم واعلاكم اسفلكم وليسبقون سابقون كانوا اقصروا وليقصرون سابقون كانوا سبقوا ، وقال والذى فلق الحبة وبرء النسمة ليظهرن عليكم قوم يضربون الهام على تأويل القرآن كما بداكم محمد عليه السلام على تنزيله حكم من الرحمن عليكم فى آخر الزمان ، وقال ما اسلموا ولكن استسلموا و اسروا الكفر - فلما وجدوا اعواناً عليه اعنلوا ما كانوا اسروا و اظهروا ما كانوا ابطنوا ، وقال والله لا يعذب الله مؤمناً الا بسوء ظنه و سوء خلقه ، وقال والله ما فجننى من الموت وارد

اذا بشر بولد لايسأل اذكر هوام اننى حتى يقول اسوى فاذا كان سوياً قال الحمد لله الذى لم يخلق منى شيئاً مشوهاً ثم قال فقد ارانى الله خلفى من نفسى و اشار بيده الى ابي الحسن عليه السلام ، وعن الصادق عليه السلام قال ان الله ليرحم الوالد لشدة حبه لولده وقيل له من ابر قال والديك ، وقال احب الصبيان وارحموهم واذا وعدتموهم شيئاً فوفوا لهم ، وقال عليه السلام رحم الله من اعان ولده من بره وهو ان يعفو عن سيئته ويدعوله فيما بينه وبين الله ، وقال من قبل ولده كان له حسنة ومن فرحه فرحه الله يوم القيامة ، و من علمه القرآن دعى الابوان فكسبا حلتين يضىء من نورهما وجوه اهل الجنة - وجاء رجل الى النبى صلى الله عليه وآله وسلم فقال ما قبلت ولداً قط فلما ولى قال صلى الله عليه وآله وسلم هذا رجل عندنا من اهل النار -- وراى صلى الله عليه وآله وسلم رجلاً من الانصار وله ولدان قبل احدهما وترك الاخر قال هلا واسيت بينهما وقال بعضهم شكوت الى الكاظم عليه السلام ابناً لى فقال لا تضربه واهجره ولا تطل انظر مكارم الاحلاق ط ٢ ص ١١٣ فى فضل الاولاد .

وقال على عليه السلام الولد العاق كالاصبع الزائدة ان تركت شانت وان قطعت آلمت وقال اذا تزوج الرجل فقد ركب البحر فان ولد له فقد كسره - وقال من ائرى كرم على اهله ، و املق هان على ولده ، وقال ولدك ربحانك سبعاً ، و خدامك سبعاً ( ثم ) هو عدوك او صديقك .

وعن الرضا عليه السلام قال علة تحليل مال الولد للوالد بغير اذنه وليس ذلك للوالدة لان الولد موهوب للوالد فى قول الله تعالى ( يهب لمن يشاء انا انما يهب لمن يشاء الذكور ) مع انه المأخوذ بمؤنته صغيراً وكبيراً او المنسوب اليه والمدعو له لقوله تعالى ( ادعوهم لابائهم هو اقسط عند الله ) وقول النبى صلى الله عليه وآله وسلم انت و مالك لا بيك ، وليست الوالدة كذلك لانها تأخذ من ماله الابانته او باذن الاب لان الاب مأخوذ بنفقة الولد ، ولا تؤخذ المرأة بنفقة ولدها - كما فى العلق ط ٢ ص ١٧٧ قال الراوى للصادق عليه السلام لم يحرم على الرجل جارية ابنه وان كان صغيراً ، واحل له جارية بنته قال صلى الله عليه وآله وسلم لان الابنة لا تنكح والابن ينكح ، ولا يدري لعله ينكحها وتخفى ذلك على ابيه او يشيب ابنه فينكحها

وقال سعد امرؤ لم يمت حتى يرى خلفاً من نفسه وكما يأتي نظيره في ص ٢٨٦ عن علي عليه السلام قال ولد السوء يعز السلف ويفسد الخلف ويهدم الشرف ويشين السلف ولد عقوق محنة وشوم وغير ذلك من الاخبار والاحاديث الواردة في هذا الباب وقدم التفصيل في ج ٢ ص ٢٠ وفي ص ١٣٩ منه ، وفي ج ٥ ص ٢١ بعنوان الاطفال ، وفي ج ٦ ص ٤٦ بعنوان مبدء خلق الانسان ، وفي ج ٩ ص ٥٤ في فضل النساء وفضل البنات على البنين ، وفي ج ١١ ص ٩٧ بعنوان الاولاد وغيرها في مواضعها المناسبة فيها .

وفي عدة الداعي ص ٥٨ قال يستحب التوسعة على العيال و الاطفال و سرورهم بانجاز وعودهم وعن ابي الحسن موسى عليه السلام قال اذا و عدتم الصغار فاقفوا لهم فانهم يرون انكم انتم الذين ترزقونهم وان الله تعالى ليس بغضب بشي كغضبه للنساء والصبيان وبادخال الفاكهة عليهم خصوصاً في الجمع قال علي عليه السلام اطرقوا اهل بيوتكم في كل جمعة بشي من الفاكهة كي يفرحوا بالجمعة ، ويستحب اكرام الوالدين خصوصاً الام وعن الصادق عليه السلام قال افضل الاعمال الصلوة لوقتها وبر الوالدين والجهاد في سبيل الله وفي الحديث ان موسى عليه السلام لما ناجى ربه راي رجلا تحت ساق العرش قائماً يصلي فقبطه بمكانه و قال يارب لم بلغت عبدك هذا ما اري قال يا موسى انه كان باراً بوالديه ولم يمش بالزئيمة - و جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم وقال يا رسول الله ام ترك شيئاً من القبيح الا وقد فعلته فهل لي من توبة فقال له هل بقي من والديك احد فقال نعم ابي فقال صلى الله عليه وسلم اذهب وابرره فلما و اى قال صلى الله عليه وسلم (وكذا) لو كانت امه .

وعن الصادق عليه السلام قال لا يولد لنا مولود الا سميناه محمداً فاذا مضى سبعة ايام فان شئنا غيرنا والا تركنا ، وقال استحسنوا اسمائكم فانكم تدعون بها يوم القيامة قم يافلان بن فلان الى نورك قم يافلان بن فلان لانورلك ، وقال اذا كان بامرأة احدكم حمل او حمل فاتي لها اربعة اشهر فليستقبل بها القبلة وليضرب على جنبها وليقل (اللهم اني قد سميتة محمداً فانه يجعله ذكراً فان وفي بالاسم بارك الله فيه فان رجع عن الاسم كان لله فيه الخيار ان شاء اخذه وان شاء تركه - وعن النبي صلى الله عليه وسلم قال من كان له حمل فنوى ان يسميه محمداً او علياً ولد له غلام - وكان علي بن الحسين عليه السلام



النبي ﷺ قال المولود من امتي احب الي مما طلعت عليه الشمس وعن علي ﷺ قال ضرب الوالد الولد كالسماد للزرع ، وفي حديث آخر قال لا تقسر والاولادكم على آدابكم فانهم مخلوقون لزمان غير زمانكم ، وفي حديث آخر قال لا يجب عليك ان تشفق على ولدك من اشفاقك عليه ، وفي حديث آخر قال ابنك يأكلك صغيراً و يرثك كبيراً ، وابنتك تأكل من وعائك وترث من اعدائك ، وابن عمك عدوك وعدو وعدوك ، وزوجتك اذا قلت لها قومي قامت ، وقال لا تحمدن الصبي اذا كان سخياً فانه لا يعرف فضيلة السخاء وانما يعطى ما في يده ضعفاً وقال اولي الاشياء ان يتعلمها الاحداث الاشياء التي اذا صاروا رجالا احتاجوا اليها .

وفي البحار ج ٣ ص ٣٣٠ س ١٣ قال توفي ابن لعثمان بن مظعون فاشتد حزنه عليه حتى اتخذ في داره مسجداً يتعبد فيه فبلغ ذلك النبي ﷺ فأناه فقال له يا عثمان ان الله تعالى لم يكتب علينا رهبانية ورهبانية امتي الجهاد في سبيل الله يا عثمان ان للجنة ثمانية ابواب وللنار سبعة ابواب فما يسرك ان لاتأتي باباً منها الا وجدت ابنك الى جنبك اخذ بحجزتك يشفع لك الى ربك قال بلى الحديث .

و روى الكليني ربه في الكافي والمرآة ج ٣ ص ٥٢٨ في كتاب العقيقة باب فضل الولد عن النبي ﷺ قال اكثر والولد اكثر بكم الامم غداً وقال الولد الصالح ريحانة من الله قسمها بين عباده ، وعن اسحاق بن عمار عن الصادق ﷺ قال ان فلاناً رجلاً سماه قال اني كنت زاهداً في الولد حتى وقفت بعرفة فاذا الى جانبي غلام شاب يدعو ويبكي ويقول يارب والدي والدي فرغبتني في الولد حين سمعت ذلك ، وعن بكر بن صالح قال كتبت الى ابي الحسن ﷺ اني احببت طلب الولد منذ خمس سنين وذلك ان اهلي كرهت ذلك وقالت انه يشتد على تربيتهم لقله الشيء فماتري فكتب ﷺ الى اطلب الولد فان الله عزوجل يرزقهم ، وعن الصادق ﷺ قال ان اولاد المسلمين موسومون عند الله شافع ومشفع فاذا بلغوا اتمت عشرة سنة كانت لهم الحسنات ، فاذا بلغوا الحلم كتبت عليهم السيئات ، وقال من نعمة الله على الرجل ان يشبهه ولده ، وعن ابي جعفر قال من سعادة الرجل ان يكون له ولد يعرف فيه شبهه وخلقه وشمائله

لولاية علي عليه السلام لا كبيتته في سقر، وفي ص ٢٨٣ قال عليه السلام من سره ان يجمع الله تعالى له الخير كله فليتوال علياً بعدى و ليوال اوليائه و ليعاد اعدائه ، و قال ولا يتى ولاية اهل بيتى امان من النار و قال من من الله عليه بمعرفة اهل بيتى و ولايتهم فقد جمع الله له الخير كله ، و قال من اقام فرائض الله و اجتنب محارم الله و احسن الولاية لاهل بيت نبي الله و تبرء من اعداء الله فليدخل من اى ابواب الجنة الثمانية ، و عن الصادق قال نزلت هاتان الايتان فى اهل ولايتنا و اهل عداوتنا ( فاما ان كان من المقربين فروح و ربحان ) يعنى فى قبره و جنة نعيم يعنى فى الآخرة ( و اما ان كان من المكذبين الضالين فنزل من حميم ) يعنى فى قبره و تصلية جحيم يعنى فى الآخرة و فى ص ٣٣٩ منه قال قال الله تعالى لو اجتمع الناس كلهم على ولاية علي عليه السلام ما خلقت النار ، و فى ص ١٤٢ قال قال الله تعالى ولاية علي بن ابي طالب حصنى فمن دخل حصنى آمن من نازى ، و قال عليه السلام خلق الله تعالى مائة الف و اربعة و عشرين الفوصى فعلى اكرمهم على الله و افضلهم [ الولد ] بالتحريك هو العقب و الابن و كل ما ولدته شىء يطلق على الذكر و الانثى و المثنى و المجموع فعل بمعنى المفعول و فى الحديث ان لى ولداً رجلاً و نساءً ، و فى حديث آخر اذا سبق ماء الرجل ماء المرأة فالولد يشبه اياه و عمومته ، و اذا سبق ماء المرأة على ماء الرجل يشبه امه و اخواته و خؤولته - و قد سئل عن الولد فقال عليه السلام ماء الرجل ابيض ، و ماء المرأة اصفر فاذا اجتمعا فعلا منى الرجل منى المرأة و لدت ذكراً باذن الله تعالى ، و اذا علامنى المرأة منى الرجل و لدت انثى باذن الله تعالى ( ١ ) و فى العلل ط ٢ ص ١٧٩ س ١٧ باب ٣١٤ عن

(١) و عن حماد قال للصادق عليه السلام ان انرى الدواب فى بطون امهاتها ايديها الرقعتين مثل الكى فمن اى شىء ذلك فقال عليه السلام ذلك موضع منخريه فى بطن امه - و ابن آدم منتصب فى بطن امه و ذلك قوله تعالى ( لقد خلقنا الانسان فى كبد ) و ماسوى ابن آدم فرأسه فى دبره و يدها بين يديه - و عن علي عليه السلام قال اغسلوا صبيانكم من الغمر فان الشيطان يشم الغمر فيفرع فى رقاده و ينادى به الكاتبان .

والياً عليه وبعبارة اخرى الولاء نوعان ولاء العتاقة ويسمى ولاء نعمة وسبب هذا الولاء الاعتراف عند الجمهور انظر الكتب الفقهية .

[ ولاستجرد ] بالسين المهملة او المعجمة ولاية ذات العيون وفيها الفعين يجتمع ماؤها الى نهر واحد ومنها الى قصر اللصوص من نواحي همدان منها عبد الواحد ابن محمد ابو عمر « جم » وولاية الجور شرار الائمة «الولاية» بالكسر يطلق على بلاد وكور متفرقة كالمدينة والامارة والدولة قال الشاعر :

ان الولاية ليس فيها راحة      ☆      الاثلاث يبتغيها العاقل

حكم بحق وازالة باطل      ☆      او نفع محتاج سواها باطل

ويجىء بمعنى المحبة والنصرة منها محبة الله عز وجل والرسول والائمة عليهم السلام .  
روى المجلسي ره في البحار ج ٥ ص ٣٤٦ س ١ قال ان الله تعالى لم يبعث نبياً من آدم الى محمد صلى الله عليه وآله الا وقد عرض عليه ولاية اهل البيت عليهم السلام فمن قبلها من الانبياء سلم وتخلص ، ومن توقف عنها وتمنع من حملها لقي ما لقي آدم من المعصية ، وما لقي من نوح من الغرق ، وما لقي ابراهيم من النار ، وما لقي يوسف من الجب ، وما لقي ايوب من البلاء ، وما لقي داود من الخطيئة الى ان بعث الله يونس فاوحى الله اليه يا يونس تولى علياً وائمة الراشدين من صلبه في كلام له قال فكيف اتولى من لم اره ولم اعرفه وذهب مغاضباً معظماً فاوحى الله تعالى الى ان التقى يونس الحوت اربعين صباحاً (الحديث)

وروى الصدوق ره في المجالس ص ١٧٣ س ١٠ عن النبي صلى الله عليه وآله قال من سره ان يجوز على الصراط كالربح العاصف ويلج الجنة بغير حساب فليمتول وليي ووصيي وخليفتي على اهلي علي بن ابي طالب ، ومن سره ان يلج النار فليترك ولايته فوعزة ربي وجلاله انه لباب الله الذي لا يؤتى الا منه وانه الصراط المستقيم وانه الذي يسأل الله عن ولايته يوم القيامة وفي ص ٢٩٠ س ١٧ منه روى احمد البرقي الحديث الذي نزل جبرئيل على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال يا محمد السلام يقرؤك السلام ويقول خلقت السماوات السبع وما فيهن و الارضين السبع و من عليهن ، وما خلقت موضعاً اعظم من الركن والمقام ولو ان عبداً دعاني هناك منذ خلقت السماوات والارضين ثم لقيني جاحداً

[ الوقوف ] الزماني عند الصوفية عبارة عن المحاسبة ، والوقوف العددي عندهم عبارة عن رعاية عدد في ذكره تعالى ، والوقوف القلبي عندهم عبارة عن التنبيه وحضور القلب في جنبه تعالى والقيام على هذا المقام بحيث لا يخطر في قلبه غيره تعالى [ الوقية ] بالضم ثم الكسرة هي جزء من اجزاء الرطل الاثنى عشر او سبعة مثاقيل او اربعون درهماً كما في المصباح ( الوكاء ) ككتاب جبل يشد به رأس القربة .

«الوكار» بالكسر طعام البناء ووكر الطائر عشاين كان «الوكالة» بالفتح هو الحفظ والاعتماد و في الشرع نفويض التصرف في امر شرعى الى غيره اى اقامة الغير مقام نفسه في التصرف ممن يملك التصرف كما يأتي في الوكيل الاشارة اليها «الوكب» يقال وكب يوكب وكب التمر اسود لونه حين يضج و واكب على الامر و اظبه «الوكد» بالفتح ثم السكون الممارسة والسعى والجهد والمراد والقصد وموضع بين الحرمين .

«الوكر» بالفتح ثم السكون عش الطائر وضرب من العدو والوكيرة طعام يعمل عند فراغ من البناء [ الوكر ] بالفتح ثم السكون الضربة بجميع الكف على زقنه والضربة والدفعة ومنه وكزه موسى برجله «الوكس» بالفتح ثم السكون يجيىء بمعنى النقص «الوكف» بالتحريك الجور والميل والثقل .

[ الوكلاء ] بالضم من الوكالة والوكيل هم جماعة كثيرة من الموثقين منهم وكلاء رسول الله وامير المؤمنين والائمة الطاهرين من الحسن الى الحججة عليهم السلام معروفون وفي الحديث وكل الرزق بالحقق ، وكل الحرمان بالعقل ، وكل البلاء بالصبر [ الوكيرة ] بالفتح ثم الكسر طعام يعمل لفراغ البناء سيما بناء الدار (الوكيع) ارض لطى واسم جماعة «الوكيع» بن الجراح بن ملبح الرواسي الرافضي الكوفي الراوى عن ابيه وثقه ابن حنبل «خ» ج ١٣ ص ٤٦٦ «الوكيع» بن حسان التميمي الغداني شاعر يقال له ابن ابي الاسود «بيان» ج ٢ ص ١٨٦ .

[ الوكيع ] بن سفيان المرزى عامي «خ» ج ١٣ ص ٤٨١ هو غير و كيع ابن عدس الطائي «الوكيع» بن عمير القريعي السعدي شاعر هو غير ابن مجر زبن وكيع الناجي البصري «الولاء» بالكسر والفتح هو المتابعة ويقال والله الامر جعله

ثم اعلم بأنه اجمع القراء على لزوم اتباع المصاحف العثمانية فى الوقف ابداً لا وائباتاً وحذفاً ووصلاً وقطعاً الا انه ورد عنهم اختلاف فى اشيء باعيانها كالوقف بالهاء على ما كتب بالثناء ، وبالحاق الهاء فيما تقدم وغيره ، وبائبات الياء فى مواضع لم ترسم بها ، والواو فى يدع الانسان ويدع الداع وسندع الزبانية ويمح الله الباطل وبخلاف النون فى وكأين حيث وقع فان ابا عمرو يقف عليه بالياء ويوصل ايأما فى الاسراء ، ومال فى النساء والكهف والفرقان والمعارج - وقطع ويكأن، ويكأنه، والا يسجدوا - ومن القرآء من يتبع الرسم فى الجميع والله اعلم .

وقال بعضهم تقيد للوقف اللازم بحرف ( م ) وللمطلق ( ط ) وللجائز ( ج ) وللمجوز ( ز ) و للمرخص للضرورة ( ص ) وما لا وقف عليه بعلامة ( لا ) والفرق بين الوقف والقطع ان الوقف ترك القرائة مع العزم على العود اليها ، والقطع ترك القرائة مع عدم العزم على العود اليها .

واما الرموز التى وضعوها ايضاً لاجل الوقوف منها السكت وهو قطع الصوت لا النفس - والفرق بين السكتة والوقف ان الوقفة اقرب بالوصل ولكن الوقفة اقرب الى الوقف وعلامته وقفة او سكتة او ( س ) ومنها وقف قد قيل جائز بقول ضعيف وعلامته ( ق ) ومنها وقف قد قيل ليس بجائز وعلامته ( قلا ) اصله قيل لا، ومنها الوقف اولى من الوصل وعلامته ( صلى ) وبالعكس وعلامته ( صل ) وكذلك ( جه ) اى لا وجدله فى الوقف . وقيل النجمة وضعوها لمطلق الآيات هكذا ( ☆ ) ووضعوا لعلامة الاظهار ( ن ) وللادغام ( ° ) وللإخفاء ( ف ) وللقلب ( ب ) او ( م ) وقال بعضهم ( م ) علامة وقف اللازم و « تا » علامة وقف المطلق و « ج » علامة وقف الجائز و « ز » علامة وقف المجوز و « س » علامة وقف المرخص و [ لا ] علامة لعدم الوقف عليها وغير ذلك من الرموز الواقعة فى التجاويد ان شئت انظر اليها .

[ الوقود ] تلاً للناار واشتعاله وعن على عليه السلام قال وقود النار يوم القيامة

كل بخيل بماله على الفقراء وكل عالم باع الدين بالدنيا .

رائحة الحركة بان هيأت العضو للنطق بها ، والغرض منه الفرق بين ماهو متحرك في الوصل فسكن للوقف وبين ماهو ساكن في كل حال .

واما هاء الكناية فان وقع قبلها ضمة او كسرة او واو او ياء نحو تخلّفه ، وبمز ح ز حه ، وعقلوه ، ولا يبه فبعضهم اجاز فيها الروم والاشمام اجراء آ لهما على القاعدة ، وبعضهم منعهما لاستئصال الخروج من ثقل الى مثله وفائدته بيان الحركة التي تثبت في الوصل للحرف الموقوف عليه ليظهر للسامع والناظر كيف تلك الحركة الموقوفة عليها .

واما الابدال ففي الاسم المنسوب بالنون يوقف عليه بالالف بدلا من التنوين نحو احدى ، وفي الاسم المفرد المؤنث بالتاء يوقف عليه بالهاء بدلا منها نحو رحمة ، ونعمة وفيما آخره همزة متطرفة بعد حركة او الف فانه يوقف عليه عند حمزة بابدالها حرف مد من جنس ما قبلها ( ثم ) ان كان الفأ جازحذ فها نحو اقرأ ، ويبدأ ، ويشأ ، وامثال ذلك .

واما النقل ففي ما آخره همزة بعد ساكن فانه يوقف عليه عند حمزة بنقل حركتها اليه فتحرك بها ( ثم ) تحذف هي سواء كان الساكن صحيحاً نحو المرأ ، والملاء ، والخبأ ونحوها ام ياءاً وواواً اصليين سواء كانتا حرف مد نحو جيبى ، وبضيبى وان تبوع ومن سوء ونحوها ام حرف لين نحو شىء وسوء ونحو ذلك .

واما الادغام ففي ما آخره همزة بعد ياء او واو زائدتين فانه يوقف عليه عند حمزة ايضاً بالادغام بعد ابدال الهمزة من جنس ما قبله نحو النسيى ، وبرىء ، وقروء .

واما الحذف ففي الياءات الزوائد عند من يشبثها وصلوا ويحذفها وقفاً .

واما الاثبات ففي الياءات المحذوفات وصلوا عند من يشبثها وقفاً نحو هاد ، ووال ، وراق ، وباق وقد ابطنا الاكثر منها في محلها بسطاً مبسوطاً .

واما اللاحق فيما يلحق آخر الكلام عن هاءات السكت عند من يلحقها في عم ، وفيم ، وبم ، ولم ، والنون المشددة من جمع الاناث نحوهن ، ومثلهن ، والنون المفتوحة نحو العالمين ، والذين ، والمفلحون ، والمشددة المبني نحو خلقت بيدى ، ومصرخى ، ولدى .

في السكت على الساكن قبل الهمزة سكتة يسيرة ، وعن الكسائي سكتة مختاسة من غير اشباع وغير ذلك من الاقوال .

وقيل الوقف قطع الصوت زماناً قليلاً اقصر من زمن اخراج النفس لانه ان طال صار وقفاً في عبارات آخر - والصحيح انه مقيد بالسمع والنقل ولا يجوز الا فيما صحت الرواية به لمعنى مقصود بذاته ، وقيل يجوز في رؤس الآي مطلقاً حالة الوصل لقصد البيان .  
واما الابتداء فلا يكون الا اختيارياً لانه ليس كالوقف تدعو اليه ضرورة فلا يجوز الا بمستقل بالمعنى موف بالمقصود وهو في اقسامه كاقسام الوقف الاربعة وتتفاوت تماماً وكفاية وحسناً وقبيحاً بحسب التمام وعدمه وفساد المعنى واحالته نحو الوقف على ختم الله قبيح ، و الابتداء بالله اقبح .

فاعلم ان للوقف في كلام العرب اوجه متعددة والمستعمل منها عند القراء تسعة - السكون ، والروم ، والاشمام ، والابدال ، والنقل ، والادغام ، والحذف ، والاثبات ، واللاحق - فاما السكون فهو الاصل في الوقف على الكلم المجركة وصلاً لان معنى الوقف الترك والقطع ولانه ضد الابتداء فكما لا يبتداء بساكن لا يوقف على متحرك و هو اختيار كثير من القراء .

واما الروم فهو عند القراء عبارة عن النطق ببعض الهمزة وقال بعضهم تضعيف الصوت بالحركة حتى يذهب معظمها وقال ابن الجزري والروم هو الاثبات ببعض الحركة ومن ثمة ضعف صوتها لقصر زمانها ويسمى القريب المصغى دون البعيد ويختص بالمرفوع والمجرور والمضموم والمكسور بخلاف المفتوح والمنصوب فلا يروم فيهما لخفة الفتحة وسرعتها في النطق اذا خرج بعضها خرج سائرهما فلا تقبل التبعيض .

واما الاشمام فهو عبارة عن الاشارة الى الحركة من غير تصويت ويختص بالرفع والضم خاصة نحو الرحيم ونستعين لانك لو ضمت الشفتين في غيرهما لا وهمت خلافاً . وحقيقة الاشمام ان تضم الشفتين بعد الاسكان اشارة الى الضم وتدع بينهما بعض انفراج ليخرج منه النفس فيراهما المخاطب مضمومتين فيعلم انك اردت بضمهما الحركة فهي شيء يختص بادراك العين دون الاذن فلا يدركه الاعمى بخلاف الروم واشتقاقه من الشم كانك اشممت الحرف

وقال جماعة على ان الوقف على خمس مراتب - لازم ، ومطلق ، وجائز ، و مجوز لوجه ، ومرخص للضرورة - فاللازم من الوقوف مالو وصل طرفاه غير المرام وشنع معنى الكلام ، والمطلق ما يحسن الابتداء بما بعده كالاسم المبتداء به ، والجائز فما يجوز فيه الوصل والفصل لتجاذب الموجبين من الطرفين ، والمجوز لوجه كقوله تعالى ( اولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخرة ) لان الفاء في قوله فلا يخفف لتعقيب يتضمن معنى الجواب والجزاء ، لاحقيقة الجواب واما المرخص للضرورة ما لا يستغنى ما بعده عن ما قبله الا انه يرخص الوقف ضرورة انقطاع النفس لطول الكلام ولا يلزمه الوصل بالعود لان ما بعده جملة مفهومة .

﴿ والوقوف الواقعة على آيات القرآن علامات ورموز ﴾

قال الجزرى اول من نبه على المراقبة فى الوقف ابو الفضل الرازى اخذه من المراقبه فى العروض ، وقيل لا يقوم بالتمام فى الوقف الانحوى عالم بالقراءة عالم بالتفسير والقصص وتلخيص بعضها من بعض ، وعالم باللغة التى نزل بها القرآن لان ذلك يعين على معرفة الوقف والابتداء لان فى القرآن مواضع ينبغى الوقف على مذهب بعضهم ، ويمتنع على مذهب آخرين - ووضع الشيخ الحافظ ابو العلاء الوقوف على اربعة مراتب اعلاها تام وعلامته ( م ) ثم كاف وعلامته ( ك ) ثم حسن وعلامته ( ح ) وقبيح متروك ولم يذكر لوقف القبيح علامة .

اعلم ان الوقف والقطع والسكت عبارات يطلقها المتقدمون غالباً مراداً بها الوقف ، والمتأخرون فرقوا فقالوا لقطع عبارة عن قطع القراءة رأساً فهو كالانتهاء فالقارى به كالمرعز عن القراءة و المنتقل الى حالة غيرها وهو الذى يستعاذ بعده للقراءة المستأنفة ولا يكون الاعلى رأس آية لان رؤس الآى فى نفسها مقاطع .

والوقف عبارة عن قطع الصوت عن الكلمة زمناً يتنفس فيه عادة بنية استيناف القراءة لابنية الاعراض ويكون فى رؤس الآى وواسطها ولا يأتى فى وسط الكلمة ولا فيما اتصل رسماً ، والسكت عبارة عن قطع الصوت زمناً دون زمن الوقف عادة من غير تنفس . واختلف الالفاظ الائمة والتأدية عنه مما يدل على طولها وقصره - فعن حمزة



طالب **الوقف** في معنى قوله تعالى ( ورتد القرآن ترتيلاً ) انه قال الترتيل هو تجويد الحروف ومعرفة الوقوف - وقيل ومن تمام معرفة القرآن معرفة الوقوف والابتداء فيه ، وقيل ايضاً باب الوقف عظيم القدر جليل الخطر لانه لا يتأتى لاحد معاني القرآن ولا استنباط الادلة الشرعية منه الا بمعرفة الفواصل ، وقيل ان تعلمه اجماع من الصحابة وصح بل تواتر عند القرآء والاعتناء به من السلف كأبي جعفر يزيد بن القعقاع و صاحبه نافع وابي عمرو وعاصم ويعقوب وغيرهم من ائمة القراء وكلامهم في ذلك معروف ونصوصهم عليه مشهورة في الكتب و من ثم اشترط كثير من الخلف على المجيز ان لا يجيز احداً الا بعد معرفة الوقف والابتداء والائمة القراء مذهب في الوقف والابتداء . وقال بعضهم والوقف على رؤس آى سنة لرواية ام سلمة قال ان النبي **ﷺ** كان اذا قرء قطع قرائته آية آية يقول ( بسم الله الرحمن الرحيم ) ثم يقف ويقول ( الحمد لله رب العالمين ) ثم يقف ويقول ( الرحمن الرحيم ) ثم يقف وهكذا الى آخره ، وقال بعضهم الوقف على ثلاثة اوجه - تام ، وحسن ، وقبيح فالتام الذي يحسن الوقف عليه والابتداء بما بعده ولا يكون بعده ما يتعلق به كقوله تعالى ( واولئك هم المفلحون ) والحسن هو الذي يحسن الوقف عليه ولا يحسن الابتداء بما بعده كقوله ( الحمد لله ) لان الابتداء برب العالمين لا يحسن لكونه صفة لما قبله ، والقبيح هو الذي ليس تام ولا يحسن كالوقف على اسم من قوله بسم الله - وقيل الوقف ينقسم الى اختياري واضطراري - فالاختياري ينقسم الى التام والكافي والحسن ، وقيل الوقف كامل و تام و حسن و ناقص وهو الذي يسمى قبيحاً - والاضطراري فهو ما لم يتم الكلام وهو المسمى بالقبيح وقيل الوقف ينقسم الى اربعة اقسام - تام مختار ، وكاف جائز ، وحسن مفهوم . وقبيح متروك - فالتام هو الذي لا يتعلق بشيء مما بعده فيحسن الوقف عليه والابتداء بما بعده والكافي منقطع في اللفظ متعلق في المعنى فيحسن الوقف عليه والابتداء بما بعده ايضاً ، والحسن هو الذي يحسن الوقف عليه ولا يحسن الابتداء بما بعده ، والقبيح هو الذي لا يفهم منه المراد كالوقف بالحمد ، واقبح منه الوقف على ( لقد كفر الذين قالوا ويبتدأ ان الله هو المسيح ) لان المعنى مستحيل بهذا الابتداء .

الصخر او الجسد ( الوقت ) بالفتح ثم السكون المقدار من الزمن واوقات السنة فصولها ( الوقف ) بالفتح والوقاحة هو الذي قل حياته يطلق على الذكر والانثى ( وقدان ) بالفتح ثم السكون ويقال له واقد ابو يعفور العبدى الكوفي تابعى روى عنه ابنه يونس (الوقد) بالفتح ثم السكون بمعنى الاشتعال واشد الحر يقال وقدت النار اى اشتعلته.

[ الوقف ] بالفتح ثم السكون الصدع فى العظم عن على عليه السلام قال وقر سمع من لم يسمع الداعية . وقر عرضك بعرضك تكرم وتفضل تخدم، واحلم تقدم ، ووق قلب من لم تمكن له اذن واعية ، وقال وقروا انفسكم عن الفكاهات ومضاحك الحكايات ومحال النزاعات ، وقال وقروا كباركم يوقركم صغاركم ، وقال وقروا الله سبحانه واجتنبوا محارمه واحبوا احبائه ، والوقر بالكسر الحمل الثقيل ، والوقرة المرة ، والوقرى راعى الغنم، وقال وق نفسك ناراً وقودها الناس والحجارة بمبادرتك الى طاعة الله سبحانه وتجنبك معاصيه وتوخيك رضاه ، وقال وقوا اعراضكم ببذل اموالكم ، وقال وقوا انفسكم من عذاب الله بالمبادرة الى طاعة الله، وقال وقوا دينكم بالاستعانة بالله سبحانه.

[ الوقش ] بالفتح ثم السكون الصوت والحركة وصغار الحطب ومدينة بالاندلس منها ابو الوليد هشام بن احمد الكنانى الحافظ المتوفى سنة ٤٨٨ ، والوقش بالتحريك بلد باليمن (جم) (الوقف) بالفتح السحاب المطمع يقال وقع الشئ على الشئ سقط ووقع على امرأته جماعها، وقال على عليه السلام وقوعك فيما لا يعنك جهل مضل (الوقف) بالفتح ثم السكون حبس العين على ملك الواقف او على ملك الله قال ابو البقاء فى كلياته ص ٣٤٢ .

[ الوقف ] يتعدى ويلزم واذا كان بمعنى حبس ومنع فهو متعد ومصدره الوقف، واما اللانزم فمصدره الوقوف وقيل الوقف كامل وتام وحسن وناقص، وقال بعضهم الوقف على كل كلام لا يفهم بنفسه ناقص ، وعلى كل كلام مفهوم المعانى الا ان ما بعده يكون متعلقاً بما قبله يكون كافياً ، وعلى كل كلام تام يكون ما بعده منقطعاً عنه يكون كلاماً تاماً وقال القزوينى سلطان القرآء فى جواهر القرآن الباب الثانى عشر فى الوقف و الابتداء والاشمام والروم والاسكان - و بيان ما قرأ بثلاثة اوجه وقراء القرآن اعلم ان الوقف والابتداء فن جليل به يعرف كيفية ادآء القرآن كما روى عن على بن ابي

القا به ج ٣ ص ٢٣٩ ، وغير عبد العزيز بن محمد - وغير الحسين بن علي و محمد ابن محمود ( الوفاة ) الموت كما مر في حرف الميم .

[ الوغد ] بالفتح ثم السكون بمعنى القدوم والورود على القوم والوفد ذروة الجبل وعن علي عليه السلام قال وفد الجنة ابداً منعمون ، ووفد النار ابداً معذبون (الوفرائي) هو عبيد الله بن محمد البخاري صاحب كتاب الصفوة وغيره من المؤلفات ( الوفر ) بالفتح ثم السكون هو الغنى من المال او المتاع والكثير الواسع ، ووفرة بعائني صحابي [ الوفر ] بالفتح ثم السكون المطابقة بين الشبيئين يقال وفقه الله تعالى سدده (الوفور) الكثرة عن علي عليه السلام قال وفور الاموال بانتقاص الاعراض اؤم ، ووفور الدين والعرض موهبة سنية ، ووفور المال عوض بابتدال ، وصلاح الدين في افساد الدنيا .

[ الوفيات ] جمع الوفاة هو الموت عن علي عليه السلام قال الحمد لله الذي تفرد بالبقاء ، و حكم على عباده بالموت و الفناء و كتب لكل نفس أجلا لا تجاوزه عند الانقضاء ، وسوى فيه بين الشريف والمشروف والاقويبا والضعفاء - وقد مات كل نبيل ، ومات كل فقيه ، ومات كل شريف وفاضل ونبية لا يوحنك طريق قال الشاعر بالفارسية :

رواست پيوسته از شهر هستي      بملك عدم از يي هم قوافل

وقد ذكره ابن خلكان في وفيات الاعلام في تاريخه ، واليافعي في مرآة الجنان ، وذكرنا في هذا الكتاب من اوله الى آخره وفيات الاعيان في ترجمة كل واحد منهم على ترتيبهم ( الوقاء ) والوقاية ما وقيت به ، ووقاء بن اياس الوالبي الكوفي عامي

(الوقار) بالفتح الرزانة والحلم والعظمة عن علي عليه السلام قال وقار الشيب احب الي من نظارة الشباب ، ووقار الرجل يزينه وخرقه يشينه ، ووقار المعلم زينة العلم ، ووقار الشيب نور وزينة ، والوقور يطلق على الذكر والانثى .

[ الوقاص ] بالفتح وشد القاف هي شبك لصيد الطير ( وقاص ) بن ربيعة ابورشد بن تابعي هو غير ابن قمامة الصحابي ، وغير ابن مجرز المدلجي وغير والد نسبية الصحابي ( الوقاصية ) قرية بالسواد من ناحية بادوريا منسوب الي وقاص بن عبدة الحارثي ( الوقبان ) بالفتح ثم السكون الاحمق و الوقبة النقرة في

فداكثر الناس في المواعيد فما قولك فيها قول بس الشيء الوعد مشغلة للقلب الفارغ متعبة للبدن الخافظ خير مغائب وشرح حاضر، وقيل الوعد وجهه والانهجاز معاسنه، وقيل الوعد سحابة والانهجاز مطر قال الشاعر :

لاخير في وعد اذا كان كاذباً ❖ ولاخير في قول اذا لم يكن فعل

[الوعر] بالفتح ثم السكون ضد السهل (الوعساء) بالفتح ثم السكون موضع بين التعليمية والخزيمية (الوعظ) بالفتح ثم السكون النصيح والتذكير بالعواقب قد مر التفصيل فيه في ج ٢٨ ص ١٤٤ (الوعل) بالفتح ثم الكسر اسم الذكر من الشاة الوحش ويقال له التيس الجبلى و الاروى (وعلة) بالفتح ثم السكون هو ابن الحارث الجرمي شاعر جاهلي كان من الفرسان انظر تراجم الاعلام ج ٨ ص ١٣٣ .

[وعلة] بن عبدالرحمن اليمامي الرازي عن ابيه عامي هو غير ابن عبدالله .  
[الوعواع] بالفتح ثم السكون هو الززال، والوعوع كجعفر هو ابن آوى وقيل هو الثعلب (الوعيد) بالفتح ثم الكسر من الرعد يستعمل في الشر بخلاف الوعد .  
[الوعير] بالضم ثم الفتح موضع بالمدينة وقيل جبل معروف - وحصن من جبال الشراة (الوغا) بالفتح الجبلية والاصوات (الوغد) هو ضعيف العقل (الوغر) بالفتح ثم السكون الغيظ (الوغل) بالفتح ثم السكون الضعيف الدنى المقصر والداخل على القوم في طعامهم وشرابهم (الوغليسي) هو محمد صالح المتوفى سنة ١٢٨٥

[الوفاء] بالفتح والمد ضد الغدر - وقال علي عليه السلام وفاء بالذم زينة الكرم (وفاء) الرفاعي هو محمد بن محمد وهو غير محمد بن محمد الشاذلي ، وغير وفاء ابن محمد القنوي المصري وغيرهم من الوفائيون .

(الوفائي) التستري الشاعر الفارسي هو الحاج مولى فتح الله بن مولى حسن ابن مولى رحيم الفاضل العارف الصالح التقى المتوفى سنة ١٣٠٤ له ديوان بالفارسية وهو غير الشاذلي ابي المواهب ، وغير صاحب كتاب المصنف والنتائج ذكره القمي في

فازاقت الى الصلوة وتوجهت وقرئت اما الكتاب وما تيسر لك من السور ثم ركعت فاتممت ركوعها وسجودها وتشهدت وسلمت غفر لك كل ذنب فيها بينك وبين الصلوة اتمى قدمتها الى الصلوة المؤخرة فهذا لك في صلواتك الحديث - وروى الكليني في الكافي والمرآة ج ٣ ص ٣٤ باب النوادر عن الصادق عليه السلام قال من توضأ فتمنل كانت له حسنة فان توضأ ولم يتمنل حتى يجف وضوئه كانت له ثلاثون حسنة قال البحر العلوم في منظومته .

وليمترك التجفيف والتمنل ✽ فتركه حتى يجف افضل

[الوساطى] هو جماعة منهم ابو حسان على بن محمد، وعلى بن يوسف، وابو العباس احمد بن محمد، والبر تقالى محمد بن محمد، والذبيح يحيى بن يحيى، والوزير يحيى بن زبان (الوطأ) بالفتح التهيى والتسهل ويقال وطأ برجله داسه ووطأ الفراش وغير ذلك (الوطر) بالتحريك هو الحاجة والبغية يقال قضى منه وطره واطاره اى نال بغية (الوطن) بالتحريك منزل اقامة الانسان الذى ولد فيه وفي الشرع الاوطان ثلاثة - الوطن الاصلى وهو موضع مولد الرجل فى البلد انظر الكتب الفقهية.

(الوطواط) بالفتح ثم السكون هو الضعيف الجبان وحيوان يقال له الخفاش ابصر فى الليل وقيل هو الخطاف اكل لحمه حرام، والوطواط لقب جمال الدين محمد بن ابراهيم بن يحيى الاصارى، ولقب رشيد الدين محمد بن محمد بن عبد الجليل البلخى الشاعر المتوفى سنة ٥٧٣ .

(الوطيح) بالفتح ثم الكسر حصن من حصون خيبر سمي بالوطيح بن مازن رجل من ثمود (الوطى) بالفتح ثم السكون المنخفض السهل اللين المذلل للقلب عليه ويطلق الوطى على الجماع (الوظيف) بالفتح ثم الكسر هو مستدق الذراع والساق من الخيل والابل، والوظيفة ما يقدر كل يوم من طعام او غيره من العمل والرزق (الوعاء) هو مطلق الظروف (الوعاظ) مبالغة فى الواعظ (الوعب) كالوعدهو

الشيء فى الشيء، والوعث هو الطريق الشاق المسلك وفساد الامر .

(الوعد) بالفتح ثم السكون يستعمل فى الخير وقد يستعمل فى الشر قال اعرابى وعد الكريم نقد وتعجيل، ووعد اللثيم مطل وتسويق وتعطيل وتعليق، وقيل لرجل

ووضوء امير المؤمنين عليه السلام على طريق العامة روى الخطيب في تاريخه ج ٩ ص ٩٨ عن عاصم بن ضمرة ، وعبد خير قالوا توضع على بن ابي طالب عليه السلام فغسل كفيه ثلاثاً ، ثم تمضمض ثلاثاً ، واستنشق ثلاثاً ، وغسل وجهه ثلاثاً ، ثم غسل ذراعيه ثلاثاً ثلاثاً ، ومسح رأسه مرة ، ثم غسل قدميه ثلاثاً ثلاثاً ، ثم قال هذا وضوء نبيكم عليه السلام فافعلوه واما وضوئه عليه السلام على طريق الخاصة .

روى الصدوق ره في المجالس ص ٣٣١ س ١٠ عن الصادق عليه السلام قال بينا على عليه السلام ذات يوم جالس مع ابن الحنفية اذ قال يا محمد ائتني باناء من ماء اتوضأ للصلاة فاتاه محمد بالماء فاكفى بيده اليمنى على يده اليسرى ثم قال بسم الله والحمد لله الذي جعل الماء طهوراً لم يجعله نجساً قال ثم استنجى فقال اللهم حصن فرجى واعفه واستر عورتى وحرمنى على النار ( ثم ) تمضمض فقال اللهم لفتى حجتى يوم القاك واطلق لساني بذكرك ( ثم ) استنشق فقال اللهم لا تحرم على ريح الجنة واجعلنى ممن يشم ريحها وروحها وطيبها ( ثم ) غسل وجهه فقال اللهم بيض وجهى يوم تسود فيه الوجوده ولا تسود وجهى يوم تبيض فيه الوجوه ( ثم ) غسل يده اليمنى فقال اللهم اعطنى كتابى بيمينى واخلد فى الجنان بيسارى وحاسبنى حساباً يسيراً ( ثم ) غسل يده اليسرى فقال اللهم لاتعطنى كتابى بشمالى ولا تجعلها مغلولة الى عنقى واعوذ بك من مقطعات النيران ( ثم ) قال مسح راسه فقال اللهم غشنى برحمتك وبركاتك وعفوك ( ثم ) مسح رجليه فقال اللهم ثبت قدمى على الصراط يوم تزل فيه الاقدام واجعل سعيتى فيما يرضيك عنى ثم رفع رأسه فنظر الى محمد فقال يا محمد من توضأ مثل وضوئى وقال مثل قولى خلق الله تعالى من كل قطرة ملكا يقدهه ويسبحه ويكبره ويكتب الله تعالى له ثواب ذلك الى يوم القيامة .

وفى ص ٣٢٨ س ١٠ منه عن النبي عليه السلام قال للراوى اعلم انك اذا ضربت يدك فى الماء وقلت بسم الله تناثرت الذنوب التى اكتسبتها يداك ، فاذا غسلت وجهك تناثرت الذنوب التى اكتسبتها عيناك بنظرهما وفوك بلفظه ، واذا غسلت ذراعيك تناثرت الذنوب عن يمينك وشمالك ، فاذا مسحت رأسك وقدميك تناثرت الذنوب التى مشيت اليها - فهذا لك فى وضوءك -

قال قلت للصادق عليه السلام قال ان الله تعالى وضع الاسلام على سبعة اسهم على الصبر ، والصدق ، واليقين ، والرضا ، والوفاء ، والعلم ، والحلم ( ثم ) قسم ذلك بين الناس فمن جعل فيه هذه السبعة الاسهم فهو كامل الايمان .

ثم قسم لبعض الناس السهم ، ولبعض السهمين ، ولبعض الثلاثة الاسهم ، ولبعض الاربعة الاسهم ، ولبعض الخمسة الاسهم ، ولبعض الستة الاسهم ، ولبعض السبعة الاسهم فلا تحملوا على صاحب السهم سهمين ، ولا على صاحب السهمين ثلاثة اسهم ، ولا على صاحب الثلاثة اربعة اسهم ، ولا على صاحب الاربعة خمسة اسهم ، ولا على صاحب الخمسة ستة اسهم ، ولا على صاحب الستة سبعة اسهم - فتثقلوهم وتنفروهم ولكن ترفقوا بهم وسهلوا بهم المدخل (الحديث) وهو طويل، وعن علي عليه السلام قال وضع الصنيعة في اهلها تكثبت العدو وتقى السوء .

[الوضوء] بالفتح اسم للماء الذي يتوضأ به ، وبالضم كل غسل (بالفتح) ومسح يتلحق ببعض البدن بنية القرية واصله من الوضائة وهى النظافة والحسن كما فى المجمع واما لى ابن الشيخ الطوسى ره ص ١٩ عن علي عليه السلام قال لمحمد بن ابي بكر انظر الى الوضوء فانه تمام الصلوة تفيض ثلاث مرات واستنشق ثلاثاً وَاغسل وجهك ثم يدك اليمنى ثم اليسرى ثم امسح رأسك ورجليك فانى رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنع ذلك ثم قال واعلم ان الوضوء نصف الايمان - اقول لعل المراد به الوضوء هو النظافة والنظافة من الايمان ، وهو نور قال البحر العلوم فى منظومته :

- ان الوضوء غسلتان عندنا      ✪      والمسحتان والكتاب معنا  
فالغسلتان الوجه واليدان      ✪      والمسحتان الرأس والرجلان  
وتوجب الوضوء احدى عشرة (قال الكاظمي) منها دماء المرأة المشتهرة  
والبول والغائط والريح اذا      ✪      بالاعتقاد خرجت وهكذا  
مسيس موتى الناس والنوم وما      ✪      يذهب بالعقل كسكر او غما  
والشك فيه بيقين الحدث      ✪      اوبيقينين وجهل الاحداث  
والنذر والشبه لمتدوب الوضوء      ✪      وشاع ان المذى ليس ينقض

[الوضاح] بالفتح وشدا المعجمة هو الابيض اللون الحسن الوجه البسام. والوضاح هو جذيمة بن مالك ، ووضاح بن حسان الانبارى عامى.

[الوضاح] بن خالد اليشكرى الواسطى هو احد الحفاظ الحديث الثقات ، وهو غير ابي عوانة الحفاظ مولى يزيد بن عطاء (وضاح) بن خيثمة عامى هو غير ابن عباد، وغير ابن عبدالله اليشكرى الحفاظ (وضاح) بن عبد المجيد ابو الجراح البهرانى عامى هو غير ابن يحيى النهشلى الانبارى (ن) (وضاح) اليمنى هو عبد الرحمن بن اسماعيل (الوضاحى) هو محمد بن الحسين المتوفى سنة ٣٥٥.

[الوضع] بالفتح ثم السكون بمعنى الاثبات و الطرح و هو الهيئة الحاصلة للشئ بسبب نسبة بعض اجزائه الى بعض فى القرب و البعد و الى الامور الخارجة عنه كالقيام، والوضعية الخسارة و الموضوع المكذوب. وقد وضع الغلاة و الخوارج والزنادقة من الاحاديث ما لا يحصى ، وفى الاصطلاح تخصيص شئ بشئ بحيث متى اطلق او احس الشئ الاول فهم منه الشئ الثانى - وفى الوضع اربع احتمالات (الاول) ان يكون كل من الوضع و الموضوع له خاصاً و (الثانى) ان يكون كل منهما عاماً و (الثالث) ان يكون الوضع عاماً و الموضوع له خاصاً و (الرابع) عكس الثالث ولا وجود له بخلاف الثالث الاول والوضع عند ارباب المعقول هو القبول للاشارة الحسية وقيل التحيز بالذات ولذا قالوا فى تعريف الجوهر الفرد جوهر ذو وضع اى قابل للاشارة الى سية، وقد يطلق الوضع عندهم على الهيئة الحاصلة للجسم بنسبة بعض اجزائه الى اجزاء جسم آخر اى الى الامور الخارجة عنه كالقيام والقعود فان كلا منهما هيئة عارضة للشخص بسبب اعضاءه بعضها الى بعض و الى الامور الخارجة عنه و لكل مقام عندهم - والوضع بهذا المعنى عرض مقولة من المقولات التسع للعرض - و الوضع الجزئى بان يلاحظ الموضوع والموضوع له بخصوصهما فان خصوصية الاضافة باعتبار خصوصية الطرفين - والوضع الكلى بان يلاحظ الموضوع له بوجوده كما فى المشتقات فانهم قالوا مثلاً ان اسم الفاعل موضوع لمن قام به الفعل او بان يلاحظ الموضوع له بوجه اعم كما فى الحروف والمضمرات والمبهمات - وفى الخصال ط ١ ج ٢ ص ٨ روى عن عمار بن الاحوص



قال عهدى الى الاكبر من ولدى - وفي حديث آخر عن ابي بكر الفهفكى قال كتب الى ابو الحسن الهادى عليه السلام ابو محمد ابني أنصح آل محمد وارتقمم حجة وهو اكبر من ولدى وهو الخلف واليه ينتهى عرى الامامة واحكامها - وفي حديث آخر عن داود بن القاسم قال سمعت ابا الحسن يقول الخلف من بعدى الحسن فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف فقلت و لم جعلنى الله فداك فقال انكم لاترون شخصه و لا يحل لكم ذكره باسمه فقلت فكيف نذكره فقال قولوا الحجة من آل محمد عليهم السلام .

[وصية] محمد بن الحسن صاحب الدار روى الكلينى فى الكافى عن محمد ابن على بن بلال قال خرج الى من ابي محمد عليه السلام قبل مضيه بسنتين يخبرنى بالخلف من بعده قلت باسيدي هل لك ولد فقال نعم فقلت فان حدث بك حدث فاين اسأل عنه قال بالمدينة ، وعن عمرو الا هو اذى قال ارانى ابو محمد ابنه و قال هذا صاحبكم من بعدى - و عن رجل من اهل فارس قال اتيت سامرآء و لزمت باب ابي محمد عليه السلام فدعانى فدخلت عليه و سلمت فقال ما الذى أقدمك قلت رغبة فى خدمتك فقال لى فالزم الباب فكنت فى الدار مع الخدم ثم صرت اشترى لهم الحوائج من السوق ( الى ان قال ) فخرجت على جارية معها شىء مغطى ثم نادانى ادخل فدخلت و نادى الجارية فرجعت اليه فقال لها اكشفي عمامك فكشفت عن غلام ابيض حسن الوجه و كشف عن بطنه فاذا شعر نابت من لبته الى سرتة اخضر ليس باسود فقال عليه السلام هذا صاحبكم ثم امرها فحملته فمارأيته بعد ذلك حتى مضى ابو محمد عليه السلام .

[وصية] الخضر عليه السلام لموسى عليه السلام روى الصدوق فى لس مجلس ٥٢ ص ١٩٤ س ١٧ عن الصادق عليه السلام قال حين اراد موسى بن عمران ان يفارق الخضر عليه السلام قال له اوصنى فكان مما اوصاه ان قال له اياك واللجاجة اوان تمشى فى غير حاجة اوان تضحك من غير عجب و اذكر خطيبتك و اياك و خطايا الناس وفيه اوصى حذيفة بن اليمان ابنه قال يا بنى اظهر الياس مما فى ايدى الناس فان فيه الغنى و اياك و طلب الحاجات الى الناس فانه فقر حاضر و كن اليوم خيرا من امسك و اذا انت صليت فصل صلوة مودع للدنيا كأنك لاترجع اليها و اياك و ما يعتذر منه .

[وصية] ابي الحسن الرضا عليه السلام روى الكليني في الكافي عن علي بن يقطين قال كنت جالساً عند ابي الحسن الكاظم عليه السلام فدخل عليه ابنه علي عليه السلام فقال لي يا علي هذا علي سيد ولدي وفي نسخة قال ان ابني علياً اكبر ولدي وابراهيم بن ابيهم الي وهو ينظر معي في الجعفر ولم ينظر فيه الابني او وصي نبي كتابه كتابي وكلامه كلامي ورسوله رسولي وما قال فالقول قوله وهو وصيي وخليفتي من بعدي والقيم بامرئ.

[وصية] ابي جعفر الجواد عليه السلام قيل للرضا عليه السلام كيف تكون اماماً وليس لك ولد فأجابته عليه السلام شبه المغضب وما علمك أنه لا يكون لي ولد والله لا تمضي الايام والليالي حتى يرزقني الله ولدًا ذكراً يفرق بين الحق والباطل - وفي حديث آخر عن الحسن بن الجهم قال كنت مع ابي الحسن عليه السلام جالساً فدعا بابنه وهو صغير فاجلسه في حجرى فقال لي جرده وانزع قميصه فنزعته فقال لي انظر بين كتفيه فنظرت فاذا في أحد كتفيه شبيهه بالخاتم داخل في اللحم (ثم) قال اترى هذا كان مثله في هذا الموضع من ابي عليه السلام - وفي حديث آخر قال الراوى كنت عند ابي الحسن الرضا عليه السلام فيجئني بابنه ابي جعفر عليه السلام وهو صغير فقال هذا المواد الذي لم يولد مولوداً أعظم بركة علي شيمتنامنه - روى الكليني في الكافي ط جديد ج ١ ص ٣٢٢ عن علي بن جعفر عن الحسن بن الحسين بن علي بن الحسين قال والله لقد نصر الله ابا الحسن الرضا عليه السلام فقال له الحسن اى والله جعلت فداك لقد بغى عليه اخوته فقال علي بن جعفر اى والله ونحن عمومته بغينا عليه فقال له الحسن جعلت فداك كيف صنعتم فاني لم أحضركم قال قال له اخوته ونحن ايضاً ما كان فينا امام قط حائل اللون فقال لهم الرضا عليه السلام هو ابني قالوا فان رسول الله قد قضى بالقافه فيبيننا وبينك القافه الحديث قد مر بتمامه في ج ١١ ص ٢٥٨.

(وصية) ابي الحسن الهادي عليه السلام روى الكليني في الكافي عن ابي جعفر الجواد عليه السلام قال انى ماض والامر صائر الى ابني علي وله عليكم بعدى ما كان لي عليكم بعد ابي (وصية) ابي محمد الحسن العسكري عليه السلام روى الكليني في الكافي عن علي بن مهزيار قال قلت لابي الحسن الهادي عليه السلام ان كن كون واعوذ بالله فالى من

ذوالعربين الى عائشة فقال لها انهم قد اقبلوا بالحسن ليد فنوامع النبي ﷺ فخرجت  
مبادرة على بغل بسرج فكانت اول امرأة ركبت في الاسلام سرجاً فقالت نحو ابنكم  
عن بيتي فانه لا يد فن في بيتي ويهتك على رسول الله ﷺ حجاب - فقال لها الحسين  
ﷺ قديماً هتكت أنت وابوك حجاب رسول الله وادخلت عليه بيته من لا يحب قر به  
وان الله سانك عن ذلك يا عائشة فمضى الحسين ﷺ الى قبر امه ثم اخرجته فدفنه بالقيع .  
[ وصية ] الحسين بن علي ﷺ لما حضره الذي حضره دعا ابنته الكبرى فاطمة فدفن  
اليها كناناً بملفوفاً ووصية ظاهرة و كان علي بن الحسين مبطوناً معهم لا يرون الا انه لما به  
فدفعت فاطمة الكتاب اليه - قال الباقر ﷺ صار والله ذلك الكتاب الينا قال الرازي  
ما في ذلك الكتاب قال فيه والله ما يحتاج اليه ولد آدم ﷺ منذ خلق الله آدم الى أن تفتي الدنيا  
والله ان فيه الحدود حتى أن فيه أرش الخدش، وفي حديث آخر لما صار الحسين ﷺ الى  
العراق استودع اسلمة الكتب الوصية فلما رجع علي بن الحسين ﷺ دفعها اليه .

[ وصية ] علي بن الحسين ﷺ الى ابنه ابي جعفر الباقر ﷺ فقال له هينئاً  
لك يا بني ما خصك الله به من رسوله من بين اهل بيتك لا تطلع اخوتك على هذا فيكيدوا  
لك كيدا كما كادوا اخوة يوسف ليوسف ﷺ لما سمع من جابر بن عبد الله انه قال ان  
رسول الله ﷺ قال لي انك ستدرك رجلا من اهل بيتي اسمه محمد بن علي فأقرئة  
مني السلام . (وصية) ابي جعفر الباقر ﷺ قال ابو علي بن الحسين يا محمد هذا الصندوق  
اذهب به الى بيتك قال اما انه لم يكن فيه دينار ولا درهم ولكن كان مملوفاً علماً .

[ وصية ] ابي عبد الله الصادق ﷺ قال ان ابي استودعني لما حضرته الوفاة  
قال ادع لي شهوداً فدعوت له اربعة من قریش فيهم نافع مولى ابن عمر فقال اكتب هذا  
ما اوصى به يعقوب بنيه، واوصى محمد بن علي الى جعفر بن محمد وامره أن يكفنه في برده  
الذي كان يصلى فيه اجمعة، وان يعممه بعمامته و ان يربع قبره ويرفعه اربع اصابع وأن  
يحل عنه اطماره عند دفنه ثم قال للشهود انصر فوارحمكم الله و التفصيل في الكافي

ج ١ ط جديد ص ٣٠٦ .

(وصية) موسى الكاظم ﷺ نقله الكليني في الكافي والمرآة ج ١ ص ٢٣٤ وفي ج ١١

وعبدالله بن جعفر وعلى بن عبدالله بن عباس فقال اغسلوا ابن عمكم فغسلناه وحنظناه والبسناه اكفانه ثم خر جنباه حتى صلبنا عليه في المسجد وان الحسين امر ان يفتح البيت فجعل دون ذلك مروان بن الحكم وآل ابي سفيان ومن حضر هناك من ولد عثمان وقالوا ايدفن امير المؤمنين عثمان الشهيد القتل ظلماً بالبقيع بشر مكان ويدفن الحسن عليهما السلام مع رسول الله صلى الله عليه وآله والله لا يكون ذلك ابداً حتى تكسر السيوف بيننا وتنقص الراح وتنفذ النبل فقال الحسين عليهما السلام ام والله الذي حرم النبي صلى الله عليه وآله للحسن بن علي عليهما السلام احق برسول الله وبيته ممن ادخل بيته بغير اذنه وهو والله احق به (الى ان قال) قال فحملناه فاتيناه به قبر امه فاطمة عليها السلام فدفناه الى جنبها قال ابن عباس وكنت اول من انصرف فسمعت اللفظ وخفت ان يعجل الحسين عليهما السلام علي من قد اقبل ورأيت شخصاً علمت الشرف فيه فاقتابت مبادراً فاذا انا بعايشة في اربعين ركباً علي بغل مرحل تقدمهم وتامرهم بالقتال فلما رأنتى وقالت الى الى ابن عباس لقد اجترأتم علي في الدنيا توذونني مرة بعد اخرى تريدون ان تدخلوا بيتي من لا اهوى ولا احب فقلت واسوأناه يوم علي بغل ويوم علي جمل تريدون ان تطفى فيه نور الله وتقاتلي اولياء الله وتحولني بين رسول الله وبين حبيبه ان يدفن معه ارجعى فقد كفى الله تعالى المؤنة ودفن الحسن الى جنب امه فلم يزد من الله تعالى الا قرباً وما ازددت منه والله الا بعداً ياسوأناه انصر في فقد رأيت ماسرك قال فقطبت في وجهي ونادت بأعلى صوتها واما نسيتم الجمل يا ابن عباس انكم لذووا احقاد فقلت ام والله ما نسيه اهل السماء فكيف ينساه اهل الارض فانصرفت وهي تقول فانقت عصاها واستقرت بها النوى كما فر عين بالاياب المسافر .

وفي رواية لما حضره الوفاة قال للحسين عليهما السلام يا اخي اني اوصيك وصية فاحفظها اذا انامت فبهيتني ثم وجهني الى رسول الله صلى الله عليه وآله لاحدث به عهداً ثم اصر فنى الى امي ثم ردتني فادفني بالبقيع - واعلم انه سيصينني من عائشة ما يعلم الله والناس غيبتها وعداتها لله ولرسوله وعداتها لنا اهل البيت - فلما قبض الحسن وضع علي السرير ثم انطلقوا به الى مصلى رسول الله صلى الله عليه وآله الذي كان يصلى فيه على الجنائز فصلى عليه الحسين عليهما السلام وحمل وادخل الى المسجد فلما وقف علي قبر رسول الله صلى الله عليه وآله ذهب

الدائم الذي تطيقه والزم الصمت تسلم، وقدم لنفسك تغنم وتعلم الخير تعلم وكن لله ذاكراً على كل حال، وارحم من اهلك الصغير ووقر منهم الكبير، ولا تاكلن تعلم طعاماً حتى تصدق منه قبل اكله و عليك باصوم فانه زكوة البدن وجنة لاهله وجاهد نفسك واحذر جليساك واجتنب عدوك و عليك مجالس الذكرو اكثر من الدعاء فاني لم آلك يا بنى نصحاً و هذا فراق بينى وبينك، واوصيك باخيك محمد خيراً فانه شقيقك وابن ابيك وقد تعلم حبهى له فاما اخوك الحسين فهو ابن امك ولا ازيد الوصاية بذلك و الله الخليفة عليكم و اياه اسأل ان يصلحكم وان يكف الطغاة بالبغاة عنكم وال صبر الصبر حتى ينزل الله الامر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وفي ص ٩١ س ١ قال على عليه السلام فى وصية اخرى ايضاً يا بنى لا فقر اشد من الجهل ولا عدم اعدم من العقل ولا وحدة اوحش من العجب ولا حسب كحسن الخلق ولا درع كالكف عن محارم الله ولا عبادة كالتفكر فى صنعة الله يا بنى العقل خليل المرء والحلم وزيره والرفق والده وال صبر من خير جنوده يا بنى انه لا بر للمعاقل من ان ينظر فى شأنه فليحفظ لسانه و ليعرف اهل زمانه يا بنى ان من البلاء الفاقة واشد من ذلك مرض البدن و اشد من ذلك مرض القلب وان من النعم سعة المال و افضل من ذلك صحة البدن و افضل من ذلك تقوى القلوب الى آخرها.

[وصية] الحسن عليه السلام الى اخيه الحسين عليه السلام روى الشيخ فى الامالى ص ٩٩ عن ابن عباس قال عليه السلام فاني اوصيك يا حسين بمن خلفت من اهلى وولدى واهليبتك ان تصفح عن مسيئتهم وتقبل من محسنهم وتكون لهم خلفاً ووالداً وان تدفنى مع جدى رسول الله صلى الله عليه وآله فاني احق به و بيته ممن ادخل بيته بغير اذنه ولا كتاب جائهم من بعده قال الله تعالى فيما انزل له على نبيه صلى الله عليه وآله فى كتابه (يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبى الا ان يؤذن لكم) فوالله ما اذن لهم فى الدخول عليه فى حيوته بغير اذنه ولا جائهم الاذن بذلك من بعد وفاته ونحن مأذون لنا فى التصرف فيما ورثناه من بعده فان ابت عليك الامر فانشدك بالقرابة التى قرب الله تعالى منك والرحم الماسة من رسول الله صلى الله عليه وآله ان لانهر يق فى محجمة من دم حتى تلقى رسول الله صلى الله عليه وآله فتقتسم اليه وتخبره بما كان من الناس الينا بعده ثم قبض عليه السلام قال ابن عباس فدعاني حسين

( ثم ) اخذ بيد علي بن الحسين ( ثم ) قال لعلي بن الحسين و آمرك رسول الله ﷺ ان تدفعها الى ابنك محمد الباقر واقراءه من رسول الله ومنى السلام وفي حديث آخر عن الصادق عليه السلام قال ان علياً عليه السلام حين سار الى الكوفة استودع ام سلمة كتبه والوصية فلما رجع الحسن دفعها اليه واشهد علي وصيته الحسين ، ومحمد بن الحنفية وجميع ولده ورؤساء شيعة واهل بيته ( ثم ) قال لابنه الحسن عليه السلام يا بني انت ولي الدم وولي الامر فان عفوت فلك وان قتلت فضربة مكان ضربة ولا تأثم .

وصية علي عليه السلام لابنه الحسن عليه السلام ايضاً روى الشيخ في الامالي ص ٤ س ٢٢ عن الحسن عليه السلام قال لما حضرت والدي الوفاة اقبل يوصيني فقال هذا ما اوصى به علي بن ابي طالب عليه السلام اخو محمد رسول الله ﷺ وابن عمه وصاحبه اول وصيتي اني اشهدان لا اله الا الله وان محمداً رسوله وخيرته اختاره بعلمه وارتضاه لخيرته وان الله يبعث من في القبور وسائل الناس من اعمالهم عالم بما في الصدور ( ثم ) اني اوصيك يا حسن وكفى بك وصياً بما اوصاني به رسول الله ﷺ فاذا كان ذلك يا بني الزم بيتك ، و ابك علي خطيئتك ، ولا تكن الدنيا اكبر همك - اوصيك يا بني بالصلوة عند وقتها والزكوة في اهلها عند محالها والصمت عند الشبهة والاقتصاد والعدل في الرضا والغضب وحسن الجوار ، و اكرام الضيف و رحمة المجهود ، واصحاب البلاء ، و صلة الرحم وحب المساكين و مجالستهم ، والتواضع فانه من افضل العباداة وقصر الامل واذكر الموت ، وازهد في الدنيا فانك رهين موت وغرض بلاء وصرع سقم اوصيك بخشية الله في سر امرك وعلانيتك ، وانهاك عن التسرع بالقول والفعل واذا عرض شيء من امر الآخرة فابدأ به واذا عرض شيء من امر الدنيا فتانه حتى تصيب رشدك فيه ، و اياك ومواطن التهمة والمجالس المظنون به السوء فان قرين السوء يغير جليسه ، وكن لله يا بني عاملاً و عن الخناء زجوراً ، و بالمعروف آمراً وعن المنكر ناهياً وواخ الاخوان في الله واحب الصالح لصلاحه و دار الفاسق عن دينك وابعضه بقلبك وزايله باعمالك كي لا تكون مثله ، و اياك والجلوس في الطرقات ودع المماراة و مجازات من لاعقل ولا علم له واقتصد يا بني في معيشتك واقتصد في عبادتك وعليك فيها بالامر

[وصية] على بن ابي طالب عليه السلام بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اوصى به انه يشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمداً عبده ورسوله ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله واوكره المشركون ثم قال ان صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا من المسلمين - ثم انى اوصيك يا حسن وجميع اهل بيتي وولدي ومن بلغه كتابي بتقوى الله ربكم ولا تموتن الا واتم مسلمون واعتصمو ابجد الله جميعاً ولا تفرقوا فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول صلاح ذات البين بلا قوة الا بالله العلي العظيم - انظرو اذوى ارحامكم فصلوهم يهون الله عليكم الحساب ، الله الله في الايتام فلا تغبوا افواههم ولا تضيعوا بخصرتكم ( النخ ) .

وله وصية اخرى في ماله وهى هذه بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اوصى وقضى به في ماله عبد الله على ابتغاء وجه الله تعالى ليدخلني به الجنة ويصرفني به عن النار ويصرف النار عنى يوم تبيض وجوه وتسود وجوه ان ما كان لى من ينبع من مال يعرف لى فيها وما حولها صدقة (النخ) كما يأتى بتمامها فى ج ٣٠ بعنوان الينبع .

وله وصية اخرى ايضاً قال ان ولائى اللاتى اطوف عليهن السبعة عشر منهن امهات اولاد معهن اولادهن ، ومنهن حبالي ، ومنهن من لا ولد لها فقضائى فيهن ان حدث بى حدث ان من كان منهن ليس لها ولد وليست بحبلى فهى عتيق لوجه الله تعالى ليس لاحد عليهن سبيل ، ومن كانت منهن لها ولد او حبلى فتمسك على ولدها وهى من حظها فان مات ولدها وهى حية فهى عتيق ليس لاحد عليها سبيل - هذا ما قضى به على فى ماله (الى ان قال) كتب على بن ابي طالب بيده لعشر خلون من جمادى الاولى سنة تسع اوسبع وثلاثين - والتفصيل فى الكافى والمرآت ج ٤ ص ١٣٥ .

وله وصية اخرى ايضاً روى الكلينى فى الكافى والمرأة ج ١ ص ٢٢١ عن سليم بن قيس قال شهدت وصية امير المؤمنين عليه السلام حين اوصى الى ابنه الحسن عليه السلام قال يا بنى امرنى رسول الله ان اوصى اليك وان ادفع اليك كتبى وسلاحى كما اوصى الى رسول الله ودفع الى كتبه وسلاحه وامرنى ان آمرك اذا حضرك الموت ان تدفعها الى اخيك الحسين (ثم) اقبل على ابنه الحسين فقال له وآمرك رسول الله ان تدفعها الى ابنك هذا

الانبياء ( ولقد ارسلنا من قبلك وانزلنا معهم الكتاب ) وقال ( واعلموا انما غنمتم من شئء فان لله خمسته وللرسول واذى القريبى ) ثم قال ( وآت ذا القربى حقه ) فكان لمراد به امير المؤمنين عليه السلام حقه الوصية التى جعلت له والاسم الاكبر وميراث العلم وآثار علم النبوه فقال ( قل لاسألکم عليه اجرأ الا المودة فى القربى ) ثم قال ( واذ المودة سئلت بأى ذنب قتلت ) اى بأى ذنب قتلتموهم ثم قال ( فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون ) هم آل محمد وهم اولوا الامر ثم قال ( وانه لذكر لك ولقومك وسوف تسئلون ) .

[ وصية ] رسول الله صلى الله عليه وآله الى على عليه السلام بالاسم الاكبر وميراث العلم وآثار علم النبوة والف كلمة والف باب يفتح كل كلمة وكل باب الف كلمة والف باب ، وفى حديث آخر اوصى اليه وهو فى مرضه الذى توفى فيه وقال ادعوا لى خليلى فارسى الى على فلما نظر اليه اكب عليه يحدته فلما خرج قيل له ما حدثك خليلك فقال حدثنى الف باب يفتح كل باب الف باب - وفى حديث آخر قال له يا على اذا اتامت فغسلنى وكفنى ثم اعدنى وسلنى واكتب وغير ذلك من الاحاديث فى هذا الباب .

[ وصية ] فاطمة الزهراء عليها السلام روى ابن الشيخ فى اماليه عن الحسين ابن على عليه السلام قال لما مرضت فاطمة بنت محمد وصت الى على عليه السلام ان يكتب امرها ويخفى خبرها ولا يؤذن احداً بمرضها ففعل ذلك وكان يمرضها بنفسه وتعينه على ذلك اسماء بنت عميس فلما حضرتها الوفاة وصت ان يتولى امرها ويدفنها ليلا ويعفى قبرها فيتولى ذلك على عليه السلام ودفنها وعفى موضع قبرها فلما انفض يده من تراب القبر هاج به الحزن وارسل دموعه على خديه وحول وجهه الى قبر رسول الله صلى الله عليه وآله وقال السلام عليك يا رسول الله عنى وعن ابنتك وحبيبتك وقره عينك وزائرتك والثابتة فى الثرى ببقعتك المختارة الله لها سرعة اللحاق بك ( الخ ) ولها وصية فى مالها قالت بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اوصت به فاطمة بنت محمد رسول الله صلى الله عليه وآله الى على بن ابي طالب فان مضى على فالى الحسن ، فان مضى الحسن فالى الحسين ، فان مضى الحسين فالى الاكبر من ولدى شهد الله على ذلك والمقداد بن الاسود ، والزبير بن العوام كما رواه الكلينى فى الكافى والمرآة ج ٤ ص ١٣٥



، والفدر حق ، والميزان حق . وان الدين كما وصفت ، وان الاسلام كما شرعت ، وان  
القول كما حدثت ، وان القرآن كما انزلت ، وانك انت الله الحق المبين جزى الله  
محمدًا ﷺ خير الجزاء ، وحيا محمدًا وآل محمد بالسلام اللهم يا عدتي عندك ربتى  
ويا صاحبي عند شدتى ، ويا ولىي فى نعمتى الهى واله آبائى لا تكلمنى الى نفسى  
طرفه عين ابداً فانك ان تكلمنى الى نفسى طرفه عين (اكون) اقرب من الشر وابعده من الخير  
فأانس فى القبر وحشتى واجعل لى عندك عهداً يوم القيامة منشوراً ) ثم يوصى به حاجته  
- وتصديق هذه الوصية فى القرآن فى السورة التى يذكر فيها مريم فى قوله تعالى  
( لا يملكون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهداً ) فهذا عهد الميت والوصية حق  
على كل مسلم ان يحفظ هذه الوصية ويعملها - وقال على عليه السلام علمنيها النبي ﷺ  
وقال علمنيها جبرئيل.

[وصية] الله عز وجل الى رسول الله ﷺ فى على والائمة عليهم السلام روى  
الكلىنى فى الكافى والمرآة ج ١ ص ٢٢ فى باب اثبات الامامة عن الصادق عليه السلام  
قال قال الله تعالى ( اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم ) نزلت فى على بن  
ابى طالب والحسن والحسين عليهم السلام قال المجلسى ره لعل التخصيص بالثلاثة  
لكونهم موجودين عند نزول الاية وقال ( انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل  
البيت و يطهركم تطهيراً ) وقال ( واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض فى كتاب الله )  
وقال ( انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا ) وقال ( الذين يقيمون الصلوة ويؤتون  
الزكاة وهم راكعون ) وقال ( يا ايها الرسول بلغ ما نزل اليك من ربك وان لم تفعل  
فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس ) نزلت فى غدير خم وقال ( اليوم اكملت لكم  
دينكم واتممت عليكم نعمتى ) وعن ابى جعفر الباقر عليه السلام قال فرض الله تعالى على  
العباد خمساً اخذوا اربعاً الصلوة والصوم والزكاة والحج وتركوا واحدة وهى الولاية  
ولما انقضى محمد ﷺ نبوته واستكمل ايامه اوحى الله تعالى اليه يا محمد قد قضيت  
نبوتك واستكملت ايامك فاجعل العلم الذى عندك والايمان والاسم الا كبر وه ميراث  
العلم وآثار علم النبوة فى اهل بيتك عند على بن ابى طالب فاني لم اقطعها من ذريات

الوصياء فارحى الله تعالى اليه يا آدم اوص الى شيث وهو هبة الله فاوصى آدم الى شيث  
واوصى شيث الى شيبان حتى انتهى الى نبينا محمد ﷺ كما اشرنا الى ذلك فى  
ج ١ ص ١٥ و ص ٤٣ ، و ص ٤٦ وفى ج ١١ ص ٧١ بعنوان الاوصياء .

[ الوصب ] بالتحريك المرض الدائم الثابت وقد يطلق على التعب والقنور فى البدن  
( الوصف ) بالفتح ثم السكون كون الاسم دال على ذات مبهمه مأخوذة مع بعض  
صفاتها سواء كان هذه الدلالة بحسب الوضع مثل احمر او بحسب الاستعمال مثل اربع  
فى مررت بنسوة اربع ، وقد يستعمل مرادفاً للنتع الذى كان من التوابع - وقيل  
الوصف عبارة عمادل على الذات باعتبار معنى وهو المقصود من جوهر حرفه اى يدل  
على الذات بصفة كأحمر فانه بجوهر حرفه يدل على معنى مقصود هو الحمرة - و  
فرق بعضهم بينهما فقالوا الوصف يقوم بالواصف ، والصفة تقوم بالموصوف والتفصيل  
فى الكتب الكلامية والمنطقية ( الوصل ) بالفتح ثم السكون الاتصال وضده الهاجرة  
وقيل الوصل عطف جملة على اخرى ضد الفصل ( الوصم ) بالفتح ثم السكون العار  
والعيب ، والوصيد فناء الشئ .

( الوصول ) وصول الناس من وصل من قطعه وعن على عليه السلام قال وصول المرء الى  
كل ما يبتغيه من طيب عيشه وامن سيرته وسعة رزقه بحسن نيته وسعة من خلقه ، ووصول  
معدوم خير من جاف مكثر ، والوصيف والوصيفة الغلام والجارية .

( الوصية ) بالفتح ثم الكسر وشد النحتانية فعيلة من وصى يوصى اذا وصل  
الشئ بغيره لان الموصى يوصل تصرفه بعد الموت بما قبله - وفى الشرع هى تملك  
العين او المنفعة بعد الوفاة روى الكلينى فى الكافى والمرآة ج ٤ ص ١٢٤ فى كتاب  
الوصايا عن الصادق عن النبي ﷺ قال من لم يحسن وصيته عند الموت كان نقصاً فى مروته  
وعقله قيل يا رسول الله كيف يوصى الميت قال اذا حضرته وفاته واجتمع الناس اليه  
قال ( اللهم فاطر السماوات والارض عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم انى اعهد  
اليك فى دار الدنيا انى اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك ، وان محمداً  
عبدك ورسولك ، و ان الجنة حق ، وان النار حق ، وان البعث حق ، والحساب حق

وفيه عدة بلاد وقرى «وصاب» بن سهل اليماني بطن من حمير منهم احمد بن عبد الرحمن وموسى بن احمد الوصايان «م» «الوصاف» سكة بنسب منها عبدالله افندى ، وعبدالله ابن محمد ابو العباس «الوصال» لقب جماعة منهم محمد شقيع الشيرازى الشاعر المتوفى سنة ١٢٤٠ وابناه محمد حكيم والميرزا محمد .

[الوصاية] بالكسر والفتح هي استنابة الموصى غيره بعدموته في التصرف فيما كان له التصرف فيه من اخراج حق واستيفائه او ولاية على طفل او مجنون يملك الولاية عليه - ومنه وصايا الله عز وجل ما ازم به عباده و اوجبه عليهم وقال يوصيكم الله قيل معناه يفرض عليكم لان الوصية من الله فرض وقوله «ووصينا الانسان بالديه حسناً» اى وصيناه بان يفعل خيراً وقوله «والذين يتوفون منكم ويذرون ازواجاً وصية لازواجهم متاعاً الى الحول» وقوله «كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت ان ترك خيراً الوصية للوالدين» وقوله «يوصيكم الله في اولادكم للذكر مثل حظ الانثيين» .

وقوله (يا ايها الذين آمنوا شهادة بينكم اذا حضر احدكم الموت حين الوصية الى قوله ذلك ادنى ان يأتوا بالشهادة على وجهها ويخاف ان ترد ايمان بعد ايمانكم) وغير ذلك من الايات في هذا الموضوع - ووصيته جل شأنه لادم في ولده شيث لما قتل هابيل جزع آدم فاوحى الله اليه انى مخرج منك نورى الذى اريد به السلوك فى القنوات الطاهرة والارومات الشريفة واباهى فيه اوبه الانوار واجعله خاتم النبيين واجعل له خيار الائمة الخلفاء حتى اختم الزمان بمدتهم وانص الارض بدعوتهم وانيرها بشيعتهم فشمرو وتطهر وقدس وسبح ثم غش زوجتك على طهارة منها فان ودبعتى تنتقل منكما الى الولد الكائن بينكما فواقع آدم حواء فحملت لوقتها واشرق جبينها وتلالا النور فى مخايلها واملع من محاجرها حتى انتهى حملها فوضعت شيثاً - ولما كمل واستبصر ادى اليه آدم ووصيته وعرفه فى محل ما استودعه واعلمه انه حجة الله بعده والخليفة فى الارض والمؤدى حق الله الى اوصيائه - وفى حديث آخر ان آدم ﷺ سأل الله تعالى ان يجعل له وصياً صالحاً فاوحى الله تعالى اليه انى اكرمت الانبياء بالنبوة ثم اخترت خلقى وجعلت خيارهم الاوصياء فقال آدم ﷺ يارب فاجعل وصيى خير

يومئذ نبى ولا صديق ولا شهيد الا قال طوبى لمن كانت هذه الدرجة درجته فيأتى النداء من عند الله تعالى يسمع النبيين وجميع الخلق هذه درجة محمد فاقبل وانا يومئذ متزر بريطة من نور على تاج الملك واكليل الكرامة ، وعلى بن ابى طالب امامى وبيده لوائى وهو لواء الحمد مكتوب عليه لاله الا الله المفاجون هم الفائزون بالله ، واذا مررنا بالنبيين قالوا هذان ملكان مقربان لم نعرفهما ولم نرها ، واذا مررنا بالملائكة قالوا هذان نبيان مرسلان ( الى ان قال ) فيأتى النداء من قبل الله تعالى يسمع النبيين والصديقين والشهداء والمؤمنين هذا حبيبى محمد وهذا لى على طوبى لمن احبه وويل لمن ابغضه وكذب عليه الحديث وهو طويل .

[ الوشاء ] بالفتح وشد الشين نسبة الى بيع الوشى وهو نوع من الثياب المعمولة من الابريسم المعروف بهذه النسبة جماعة من الرواة والادباء والشعراء منهم ابو العباس احمد بن عيسى البغدادى ، واحمد بن محمد بن عبدالعزيز ، واحمد بن محمد بن عبدالكريم ، وحعفر بن بشير وحاجز بن يزيد ، والحسن بن على بن زياد ، والحسن بن محمد ، وزبيد بن الحسن ، وزبيد بن الهيثم ، والعباس بن احمد بن الحسن ، و محمد بن احمد بن اسحاق ، ومحمد بن شير ، ونصر بن عبدالرحمن ، ووثيمة بن موسى وغيرهم .  
« الوشاح » بالفتح وشد المعجمة هوشىء ينسج من اديم شبه قلادة لابسها النساء « وشاح » بن عبدالله ابو الحسن مولى القاضى ابى تمام الزينبى المتوفى سنة ٣٢٥ عامى [ وشقة ] بالفتح ثم السكون بليدة بالاندلس منها ابراهيم بن عجيس المتوفى

سنة ٢٧٥ وابنه احمد « وشقة » بن عوف بطن منهم يحيى بن يعمر الوشقى .  
« الوشك » بالفتح ثم الضم بمعنى السرعة والوشيك القريب والسريع « الوشل » بالتحريك ميا « الوشلى » هو المنصور محمد بن على المتوفى سنة ٩١١ عامى .

[ الوشم ] بالفتح ثم السكون هو نقوش تعمل على ظاهر الكف بالابرة والنيل وموضع باليمامة « الوشيع » خشبة الحائك وخشبة غليظة توضع على رأس البئر وعريش يبنى للرئيس فى العسكر حتى يشرف منه على عكسه « الوشى » بالفتح ثم السكون نقش الثوب ولقب عبدالله بن سعيد « وصاب » بالفتح وتخفيف الصاد المهملة جبل يحازى زييد باليمن

القلب من غير قصد ولا عقد ولا تكلم به لقصد التشهير والترويج - وربما يفرق بين الوسوسة وحديث النفس بان الوسوسة اكد مثل ان خطر ببالك النظر الى امرأة فهو حديث النفس ، وان حصلت الرغبة وحر كتمك الشهوة فهو الوسوسة ولا شيء فيهما - ومن اراد دفع كراهة ذلك وطرد الخبيث عن نفسه فليقل لاله الا الله اول يقل آمن بالله وبرسوله لاحول ولا قوة الا بالله اول يذكر الله وحده .

وقيل الفرق بين هواجس النفس ووسواس الشيطان ان النفس تدعو الى حظوظها مما الهافيه نصيب والشيطان يدعو العبد بوساوسه الى ما هو عصيان في الجملة ، وايضاً ان بالذكر يخنس الشيطان و تزول وساوسه ولا كذلك النفس ، وقيل الوسوسة القاء الشيطان المعنى في القلب من غير صوت - وقال الطريحي ره في المجمع الخناس الذي يوسوس في صدور الناس هو الشيطان .

وروى الصدوق ره في المجالس ص ٣٢٤ س ٢١ عن الصادق عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله ان آدم شكى الى الله تعالى ما يلقى من حديث النفس والحزن فنزل عليه جبرئيل فقال له يا آدم قل ( لاحول ولا قوة الا بالله ) فقالها فذهب عنه الوسوسة والحزن - وفي المكارم ط ١ ص ٢٠١ س ٢٢ قال صلى الله عليه وآله يا على امان لك من الوسواس ان تقول ( واذا قرأت القرآن جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة حجاباً مستورا ) الآية في بنى اسرائيل وفي ص ٢٠٦ س ٨ قال قل لوسوسة القلب ( واذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم ) سورة النحل آية (٩٧) وتقرء معوذتين وعن على عليه السلام قال اذا وسوس الشيطان الى احدكم فليعوذ بالله وليقل بلسانه وقلبه آمنت بالله ورسوله مخلصاً له الدين .

( الوسيلة ) بالفتح ثم الكسر هي ما يتقرب به الى الغير وحصل الوصول اليه وافضل درجات الجنة للنبي واله عليهم السلام روى الصدوقه في المجالس عن النبي صلى الله عليه وآله قال اذا سألتم الله تعالى فاسئلوه لى الوسيلة وهي درجتى في الجنة وهي الف مرقاة ما بين المرقاة الى المرقاة حضر الفرس الجواد شهراً وهي ما بين مرقاة جوهر الى مرقاة زبرجد ومرقاة ياقوت الى مرقاة ذهب الى مرقاة فضة فيؤتى بها يوم القيامة حتى تنصب مع درجة النبيين فهي في درج النبيين كالقمر بين الكواكب فلا يبقى

نقضت الوسوسة اضراسي فمضغت هذا العلك لاشدها وكانت استرخت فشدتها بالذهب وفي حديث آخر عن الصادق عليه السلام قال قتل الحسين عليه السلام وهو مختضب بالوسوسة وقال الخضاب بالسواد انس للنساء ومهابة للعدو .

وروى الصدوقه في المجالس ص ١٨٣ س ٧ عن علي بن المؤمل قال لقيت موسى بن جعفر عليه السلام وكان يخضب بالحمرة فقلت جعلت فداك ليس هذا من خضاب اهلك فقال اجل كنت اخضب بالوسوسة فتحركت علي استناني ان الرجل كان اذا اسلم على عهد رسول الله خضب امير المؤمنين عليه السلام بالصفرة فبلغ النبي صلى الله عليه وآله وسلم ذلك فقال اسلم فخضبه بالحمرة فبلغ النبي صلى الله عليه وآله وسلم ذلك فقال اسلم وايمان فخضبه بالسواد فبلغ النبي صلى الله عليه وآله وسلم ذلك فقال اسلم وايمان وتور .

[الوسواس] بالفتح مرض يحدث من ضعف الاعصاب وقيل مرض في المعدة ويعالج بازالة سببه ويجب الاعتناء بامر المعدة وتقوية الاعصاب بالرياضات الجسدية واقناع النفس وان ماهي فيه اوهام لاحقيقة لها وعدم الاسترسال في الفكر والخوف والعمل على تقوية الدم ما يمكن الامتناع عن المنهيات كالشاي وقهوة البن والاشربة الكحولية والتبغ والسهر واللحم وما شابهها - وفي الحديث من غسل رأسه بالسدر صرف الله عنه وسوسة الشيطان سبعين يوماً، ومن صرف عنه وسوسة الشيطان لم يعص كما رواه الصدوقه في ثواب الاعمال ، وفي حديث آخر قال الخضاب يقل وسوسة الشيطان ، وقال من سرح لحيته سبعين مرة لم يقر به الشيطان اربعين صباحاً ، وقال من قرأ سورة يس لم يصبه وسواس - وفي عقاب الاعمال عن الباقر عليه السلام قال ان عمل الوسوسة و اكثر مكائد الشيطان من اكل الطين ، وسئل الراوي الصادق عليه السلام عن الوسوسة وان كثرت فقال لاشيء فيها تقول لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله .

الفرق بين الوسوسة وحديث النفس روى الكليني في الكافي والمرآة ج ٢ ص ٤٠٦ قال المجلسي في الشرح الوسوسة حديث النفس مثل من خلق الله واين هو وكيف هو ومتمى هو ، والوسواس في احوال الخلق ونسبه المعاصي اليهم كما هو احد معاني التفكير في الوسوسة في الخلق او ارادة المعاصي او الاعم وهو اذا خطر ذلك في

داود القاضي (وزير) الهادي العباسي هو الفضل بن سليمان الطوسي (وزير) هارون

الرشيد هو علي بن يقطين ، والفضل بن الربيع ، ويحيى بن خالد البرمكي .

[وزير] هلاكو خان هو خواجه شمس الدين «وزير» بالتصغير ابن محمد بن

وزير الغساني الراوي عن الرضا عليه السلام وعن جده امامي حسن «جش» .

(الوزير) هو ابراهيم بن محمد الزيدي المتوفى سنة ٩١٣ (الوزير) هو فضل الله

ابن صالح القائد توفي سنة ٤٠٠ «الوزير» هو عبدالله بن اسعد ، ومحمد بن عبد الكريم

الامامي «الوزير» قريتان بمصر في كورة الغربية وساج ، بن عقبة بن وساج الازدي

ابو عقبة المقدسي البرساني عامي (ب) ج ١١ ص ١١٦ .

«الوساد» بالكسر كل ما يتوسد به من قماش وتراب وغير ذلك والوسادة المخدة

[الوسخ] بالتحريك وجمعه الاوساخ هو ما يعلو الثوب ونحوه من الدرن لقله

تعهد به الماء (الوسط) بالتحريك يطلق للمذكر والمؤنث ما بين طرفيه ويقال شيء وسط

اي بين الردي و لجيد (الوسع) باضم ثم السكون هو الطاقة والوسعة والسعة والاتساع

وهو ضد الضيق (الوسق) بالفتح ثم السكون هو ستون صاعاً وهو ثلاثمائة و عشرون رطلا

عند اهل الحجاز واربعمائة وثمانون رطلا عند اهل العراق على اختلافهم في مقدار الاصواع

( وسقند ) بالفتح ثم السكون وفتح القاف من قرى الري منها ابو حاتم محمد بن

عيسى بن محمد و ابو القاسم .

[الوسمة] بفتح الواو والميم وكسر السين بينهما نبات يختضب بورقه ويقال هي

الخطر والكتم حار يابس قابض روي الكليني في الكافي والمرآة ج ٤ ص ١١١ في باب

السواد والوسمة عن سيف بن عميرة عن ابي بكر الحضرمي قال كنت مع ابي علقمة والحارث

ابن المغيرة ابي حسان عند ابي عبدالله عليه السلام وعلقمة مختضب بالحناء والحارث مختضب

بالوسمة ، و ابو حسان لا يختضب فقال عليه السلام كن رجل منهم ماترى في هذا رحمك الله وأشار

الى لحيته فقال عليه السلام ما احسنه قالوا كان ابو جعفر مختضباً بالوسمة قال نعم حين تزوج

الثقافية اخذته جواربها فخصبته ، وفي حديث آخر سئل عن الوسمة فقال لا بأس بها

لشيوخ الكبير ، وعن محمد بن مسلم قال رأيت ابا جعفر عليه السلام يعضغ علكا فقال يا محمد

هو جمال الدين وهو غير وزير بن محمد المر داسي الامامي «وزير» المستظهر العباسي هو محمد بن ابي القاسم علي بن فخر الدولة محمد ابو المعالي ولي الدولة .

[وزير] المستعين العباسي هو محمد بن ابي الشوارب ، ومحمد بن اسرائيل

« كما ذكره في البحيرة »

« وزير » المعتصم العباسي هو احمد بن اعجاز ، واحمد بن حماد ، وفضل

ابن مروان « خك » « وزير » المعتضد العباسي هو عبيدالله بن سليمان وابنه القاسم

« وزير » معز الدولة هو الحسن بن محمد « الوزير » المغربي هو الحسين بن علي

ابن محمد صاحب الديوان وغيره جليل فاضل من شعره :

اليس من الخسران ان ليالى      تمر بالانفع وتحسب من عمرى

روى عنه ابنه عبد الحميد ولد سنة ٣٧٠ وتوفى سنة ٤١٨ بميفارقين وحمل

الى النجف بوصيته (الوزير) المؤرخ هو عبدالله بن علي المتوفى سنة ١١٤٧ .

(وزير) المقتدر العباسي هو علي بن عيسى الاربلي ، وعلي بن موسى بن

الفرات ، ومحمد بن داود .

[وزير] ملكشاه السلجوقي هو طاهر بن سعد القمي ، وعميد الدولة بن فخر الدولة ،

وتاج الملك «وزير» المنصور الدوانيقي هو سليمان بن ابي سليمان ، وعبد الملك بن احمد

وربيع بن يونس (وزير) المنتصر العباسي هو احمد بن الخطيب القاضي (وزير) الموصل

هو ابو جعفر جمال الدين محمد .

[وزير] مؤيد الدولة بن الحسن البويهى الديلمي هو صاحب بن عباد المتوفى

في ايام الطائع الله (وزير) المهدي العباسي هو ابو عبدالله بن معاوية بن عبدالله الاشعري

ويعقوب بن طحان (الوزير) المهلبى هو الحسن بن محمد وزير معز الدولة احمد

ابن بابويه الديلمي كما مر هنا ذكره (وزير) الناصر لدين الله العباسي هو مؤيد الدين

هو غير الوزير ناصر بن مهدي الحسنى الكاتب .

[وزير] نصير الدولة بن مروان هو فخر الدولة محمد بن محمد وهو غير الوزير

نظام الملك (وزير) الواثق العباسي هو محمد بن عبد الملك الزيات ، واحمد بن ابي



[وزير] السلطان محمود السلجوقي هو الحسين بن علي الطغرائي ، واحمد ابن عبدالصمد الشيرازي « وزير » سليمان بن محمد بن ملك شاه هو شهاب الدين عبدالعزيز الخراساني « وزير » السمناني شرف الدين هو غياث الدين ، ووزير شاه شجاع هو قوام الدين وكمال الدين الرشيد .

( وزير ) الشاه طهماسب الصفوي هو علي بن محمد بن ابراهيم بن علي بن الحسن بن مراد « وزير » الشاه عباس الماضي هو صهره وخليفته سلطان العلماء الحسين ابن رفيع الدين « وزير » شهاب الدين الغوري هو مؤيد الملك ونظام الملك وعماد الدين ابوالبركات (وزير) صاحب الخيرات والمبرات الجليلة شمس الدين محمد ابن الوزير ركن الدين (وزير) صاحب دعوة العباس والعباسي هو سليمان بن كثير وهو غير وزير بن صبيح الثقفي ابوروح عامي (وزير) الطبسي هو خاجه جلال الدين بهرام شاه (وزير) الطائع بالله هو امير الرؤساء محمد (وزير) العاضد الفاطمي العبيدي بمصر هو شاو والسعدي (وزير) بن عبدالرحمن عامي (وزير) بن عبدالله الخولاني عامي .

(وزير) عبدالملك بن نوح هو جعفر العتبي (وزير) عثمان بن عفان وكاتبه هو ابن عمه مروان بن الحكم بن ابي العاص (وزير) عضد الدولة هو المطهر بن عبدالله هو غير الوزير العلقمي مؤيد الدين محمد بن علي ابي طالب .

[ الوزير ] غياث الدين محمد بن احمد كان من وزراء شاه رخ هو غير الوزير غياث الدين محمد بن الرشيد « الوزير » غياث الدين محمد الشيرازي .

« وزير » فرخ زاد هو ابو بكر بن ابي صالح « بحيرة »

[ وزير ] القائم بامر الله هو ابو الفتح منصور الشيرازي « وزير » بن القاسم ابن عمر بن هاشم عامي « وزير » القاهر بالله العباسي هو محمد بن علي بن مقله (وزير) كياردق هو ابو الفضل اسعد بن محمد (وزير) المأمون العباسي هو احمد بن ابي خالد ، والحسن بن سهل ، واخوه الفضل « خك » « وزير » محمد بن ملكشاه هوريب الدولة ابو منصور القرامطي و سعد الملك « وزير » المتوكل العباسي هو محمد بن عبد الملك الزيات ، و ابراهيم بن المدبر ، وفتح بن خاقان « وزير » محمد بن محمود بن ملكشاه

- وقد نذكر المعروفين من الوزراء على ترتيب الحروف الهجائية منهم وزير آل جايتمو سعد الدين محمد (وزير) ابراهيم بن مسعود هو ابوسهل الجندى .
- [الوزير] ابوالقاسم محمد بن محمد المتوفى سنة ٧٣٠ .
- «وزير» اسماعيل بن احمد هو ابوالفضل البلعمي «وزير» اسكندر بن فيلسوف هو ارسطاليس «وزير» امير ارسلان هو فخر الدين الكاشاني «وزير» البطليوسي هو ابوبكر عاصم بن ايوب «وزير» بهاء الدولة الديلمي هو فخر الملك محمد بن علي .
- «الوزير» تاج الدين هو ابوطالب الشيرازي «الوزير» التونسى هو محمد بن محمد المتوفى سنة ١١٤٩ .
- «الوزير» التبريزي هو مير جعفر و هو غير جلال الدين السمناني .
- [وزير] چنگيز خان هو مجد الدين محمد محمود بلوچ هو غير الوزير حياء الملك «وزير» حسام الدولة هو عبدالله بن عزيزه وزير «الحسنى» هو ناصر بن مهدي البطحاني «الوزير» خاجه سعد الدولة اليهودي هو غير الوزير خاجه سيف الدين كما ذكره في البحيرة ص ٣٩٧ «الوزير» خاجه كمال الدين هو ابوالمعالي محمد وهو غير الوزير خاجه وجيه الدين اخي بهاء الدين .
- «وزير» ركن الدولة هو ابوالفضل المعروف بابن العميد القمي الكاتب وهو عيرابي الفتح على «وزير» سبكتكين هر ابوالفتح البستى هو غير احمد بن الحسن ، ومحمد بن ابراهيم ، وفضل الله بن احمد «وزير» السعدى هو محمد بن عبدالقادر .
- [وزير] سلاطين السلجوقية هو الحسن بن علي الطوسي المقتول سنة ٤٨٥ «كما في تنمة المنتهى» «وزير» السلطان بر كيا روق هو مجد الملك سعد بن محمد القمي البراوستاني ، وعميد الملك «وزير» السلطان حسين البايقرا هو الامير على شير ووزير السلطان سنجر هو فخر الملك عبدالحميد .
- [وزير] السلطان طغرلبك هو خاجه ابو منصور ، وعبد الملك ابونصير ، وعلى ابن رجاء شرف الدين «وزير» السلطان محمد خوارزمشاه هو ركن الدين ضياء الملك الطالبي ، وشرف الملك على الجندى .

سوسماروفى الحديث الوزغ رجس مسخ كله ينفخ فى نار ابراهيم وكان الضفدع يذهب بالماء ليطفى به وفى الحديث عن النبى ﷺ امر بقتل الوزغ وقال ليس يموت من بنى امية ميت الامسخ وزغاً كما مر فى مروان بن الحكم ج ٢٧ ص ٢١١ وفى بعض الاحاديث قال من قتل الوزغ يستحب ان يغسل بعده ، وعن الصادق عليه السلام قال كنت مع ابى قاعدا فى الحجر فاذا بوزغ بولول بلسانه فقال ابى لرجل اتدرى ما يقول هذا الوزغ فقال لا اعلم قال عليه السلام يقول والله لان ذكرتم عثمان بشتمة لاشتمن علياً.

وقال الزمخشري فى باب ٩٨ عن ابن عباس قال الوزغ بريد الشيطان لانه يرسله ليفسد على الناس ملحمهم وقال رأيت اهل مكة احرص شىء على قتل الوزغ وعلى تحصيل الملح وحفظه منه ويقولون اذا تمكّن منه تمرغ فيه تمرغ الدابة فى التراب وافسده على صاحبه وحو له مادة لتولد البرص وخطب ابن الاشعث فقال ايها الناس انه ما بقى من عدوكم الا كما بقى من ذنب الوزغة يضرب بها يميناً وشمالاً ثم لا يلبث ان يموت فمر به رجل من بنى قشير فقال قبح الله هذا ورأيه يا امر اصحابه بقلة الاحتراس وبترك الاستعداد [الوزن] بالفتح ثم السكون عبارة عن القدر المعين الموزون بالميزان وقيل معناه عبارة عن العدل فى الآخرة وانه لا ظلم فيها.

[الوزير] بالفتح ثم الكسر من الوزر والوزارة بمعنى الحمل والثقل ويحمل على الملك ثقل التدبير ويعينه براهه وعن على عليه السلام قال وزراء السوء اعوان الظلمة واخوان الائمة وقال ابن خلكان فى الوفيات ط مصر ج ١ ص ١٦٣ الوزير معناه الذى يعتمد عليه الخليفة او السلطان وبلتجى الى رأيه وقال اول من وقع عليه اسم الوزير وشهر بالوزارة فى دولة بنى العباس حفص بن سليمان الخلال الهمداني ولم يكن قبله من يعرف بهذا النعت لافى دولة بنى امية ولا فى غيرها من الدول - وكان السفاح بأنس به لانه كان ذامفاكهة حسنة و ممتعاً فى حديثه وكان يدعى بوزير آل محمد فلما قتل عمل فى ذلك سليمان بن مهاجر البجلي:

ان المسائة قد تسر وربما      ✪      كان السر وربما كرهت جديرا  
ان الوزير وزير آل محمد      ✪      اودى فمن يشناك كان وزيرا

بنت خويلد زوج النبي ﷺ والظاهر هو غير عمها الذي اختلف في اسلامه ومات قبل  
مبعث النبي ﷺ «م» ج ٩ ص ١٣١ «الوركاء» بالفتح ثم السكون موضع بناحية  
الروابي من حدود كسكر قال في «جم» ولد به ابراهيم عليه السلام ،

[ وركان ] محلة باصبهان منها ذوالنون المصري ، وعائشة بنت الحسن بن  
ابراهيم العالمية الواعظة التي روت عن محمد بن اسحاق بن مندة ، وقرية من قرى  
قاشان منها ابو الحسن محمد بن الحسن بن الحسين الاديب الشاعر وابناه ابو المعالي  
محمد ومسعود .

[ الورك ] بالفتح ثم السكون وقيل بكسر الراء وقيل بالكسر ثم السكون فيه  
ثلاث لغات ما فوق الفخذ (وركاكن) بالفتح ثم السكون وفتح الكاف من قرى بخارى  
منها محمد بن بكر بن خلف المتوفى سنة ٣٨٠ .

[ وركوه ] هو تعجيم ابرقوه ، والوركة من قرى بخارى ايضاً ، و(ورل) بالتحريك  
دويبة (الورم) بالفتح ثم الكسر مادة تداخل جرم العضو و اقسام ستة الاخلاط  
الاربعة والمائة (ورور) بالفتح حسن باليمن منها احمد بن الحسين بن القاسم بن اسماعيل  
الحسنى ، و عبدالله بن حمزة (الوريد) عرق والوريدان عرقان خلف النياط وقيل  
عرق ساكن يأتي من الكبد الى القلب (وزاغر) من قرى سمرقند (الوزان) هو محمد  
ابن عبدالكريم القاضي ينسب اليه ابي عيسى المهدي محمد وهو غير الوزان الحسين  
ابن طاهر ، وغير عبدالله الطيب ، وغير عمر بن محمد ، وغير محمد بن التهامي والمفتي  
محمد المهدي الوزانيان (الوزودلى) هو اسحاق بن ابراهيم .

[ الوزر ] بالكسر ثم السكون هو الاثم قال الله تعالى ( ولا تزر وازرة وزر  
اخرى) اى لا تحمل حامله حمل اخرى وثقلهاى تؤخذ بذنب اخرى ووزر بن جابر  
ابن سدوس صحابى وعن على عليه السلام قال وزر صدقة المنان يغاب اجره .

[ الوزغ ] بالتحريك قال الديميرى فى حياة الحيوان طمصر ج ٢ ص ٣٩٩ دويبة  
من الحشرات المؤذيات يطلق على الذكر والانشى ويقال له سام ابرص يقال بالفارسية

المشهورين ولد سنة ١١٠ و مات سنة ١٩٧ .

[الورطة] بالفتح ثم السكون هي الشدة و المشقة و الهلكة و كل امر يعسر النجاة منه ، و ارض لا طريق فيها .

[الورع] بالتحريك هو اجتناب المشتبهات خوفاً من الوقوع في المحرمات ، و ملازمة الاعمال الحميدة و ترك الافعال السيئة ، و قيل الورع العفة و التجا في عن المحرمات و عما فيه شبهة الحرمة - و في الحديث صونوا دينكم بالورع و ملاك الدين الورع ، و اوردع الناس من تورع عن محارم الله و هو الكف عن المحارم و التخرج منها و عن الاذى المؤمنين و اغتيا بهم . فمنه ما يخرج المكلف عن الفسق و هو الموجب لقبول الشهادة و يسمى ورع التائبين ، و منه ما يخرج به عن الشبهات فان من رتع حول الحمى يوشك ان يدخل فيه و يسمى ورع الصالحين ، و منه ترك الحلال الذي يتخوف انجراره الى المحرم و يسمى ورع المتقين و عليه حمل قوله وَالْقَوْلُ لَا يَكُونُ الرجل من المتقين حتى يدع ما لا بأس به مخافة ان يكون فيه بأس مثل ان يترك الكلام عن الغير مخافة الوقوع في الغيبة ، و منه الاعراض عن غير الله خوفاً من ضياع ساعة من العمر فيما لا فائدة فيه و يسمى ورع الصديقين ، و قيل الورع في المنطق اشد منه في الذهب و الفضة لانك لو استودعتك اخوك ما لا لم تحدثك نفسك بخيانة و انت تغابه و لا تبالي ، و لا تعيش اهني من حسن الخلق .

و عن علي عليه السلام قال ورع الرجل على قدر دينه ، و ورع المرء ينزّهه عن كل دنية ، و ورع المؤمن يظهر في علمه ، و ورع المنافق لا يظهر الا في لسانه ، و ورع يعز خير من طمع يذل ، و ورع ينجي خير من طمع يردى .

«الورغمي» هو محمد بن محمد المتوفى سنة ٧٠٣ «ورقاء» بن زهير شاعر .

[ورقاء] بن عمر بن كليب ابو بشر الميشكري الكوفي عامي وثقه ابن معين سكن المدائن «الورق» بالتحريك من الشجر و القرطاس و الكاغذ و الجلد الذي يكتب فيها [ورقة] بن حابس التميمي صحابي حسن قدم مع الاحنف بن قيس نيسابوري ، و ورقة بلد باليمن «ورقة» بن نوفل بن اسد الجاهلي لا بأس به و هو ابن عم خديجة

المتوفى سنة ٤٠ هـ واحد المشاركون في قتل علي بن ابي طالب ملعون ( م ) ، وغير  
وردان مولى النبي ﷺ ، وغير ابن مخزومة التميمي اخي حبيدة الصحابيون، ووردان  
سوق بمصر ، و وردانة اووردان من قرى بخارى كما يأتى منها ادريس بن عبدالعزيز  
وابنه همام ( الورد ) بالفتح ثم السكون نور ( بفتح النون ) لكل شجرة و زهر كل  
نبت ثم خص به هذا الورد الاحمر ( ورد ) بن خالد السلمى صحابي شجاع .

[الورد] بن زيد اخي كميث الاسدي وقد وفد على الباقر عليه السلام يخاطبه

كم جزت فيك من حران وابقاع ❖ و اوقع الشوق بي قاعاً الى قاع

ياخير من حملت اثني ومن وضعت ❖ يد اليك عداسرى وايضاعى

اما بلغتك قال نال بالغة ❖ بنا انى غاية يسعى لها الساعى

من معشر شيعه لله ثم لكم ❖ صور اليكم بابصار و اسماع

وعاقامر و نهى عن ائمتهم ❖ يوصى بهامنهم داع الى داع

لايسأمون دعاء الخير ربهم ❖ ان يدركوا فاستودعوه الداع

[الورد] لقب احمد بن الحسين بن علي المرعش ابوالحسين المرعشى الشيرازى

الحسينى حسن ( الوردى ) هو عبدالقادر بن عبدالكريم الخيرانى المغربى ، والوردية  
مقبرة ببغداد (جم) ج ٨ (الوردى) هو الحسن بن محمد ويقال له الحسين المروزى وهو

غير عمر بن مظفر المعروف بابن الوردى .

[وردان] بالفتح ثم السكون من قرى بخارى وقدر بعنوان وردانة وقرية

باصبهان (جم) ( ورنين ) بفتح الواو و الزاى بينهما راء هي من اعيان قرى الرى

كالمدينة كما ذكره في (جم) ج ٨ منها على بن محمد المتوفى سنة ٢٧٠ .

[الورس] بالفتح ثم السكون نبات اصغر كالسهم يكون باليمن يصبغ به

الثياب والخبز وغيرهما (ورسان) بالفتح ثم السكون وقيل ورسنين قرية بسمرقند او محلة

منها «جم» ج ٨ ص ٣١٥ «الورشان» بالتحريك هي الحمامة البرية وقيل الوراشين من

الحمام و القمارى « الورش » لقب ابي سعيد عثمان بن سعيد المصرى احد القراء

[ورام] بالفتح وشد الراء هو ابن ابي فراس ابوالحسين الامير الزاهد الفقيه وقيل هو ابن حمدان بن خولان بن ابراهيم بن مالك الاشتهر النخعي امامي ثقة روى عنه الشيخ منتجب الدين القمي له كتاب تنبيه الخاطر ونزهة الناظر المعروف بمجموعة ورام يظهر منه فضل صاحبه وهو كتاب معتمد فيها النصيحة مشتمل على احاديث جملة في مراتب الموعظة الحسنة والحكمة عن اهل بيت العلم والمعرفة والعصمة كما ذكره في (جب) ص ١٣، وفي الروضات ط ١ ص ٢٢٨ باب الميم وابن حجر في لسان الميزان ج ٦ ص ٢١٨ قال كان في اول امره من الاجناد يلبس القباء والمنطقة ويتقلد بالسيف ثم ترك ذلك وانقطع الى العبادة كما ذكره ابن ابي طي وذكروه كرامات وتوفي سنة ٦٥٠ - و ورام بتخفيف الراء بلد بالري اهلها شيعة .

(ورامين) بليدة من نواحي الري منها الحارث الوراق ، والحسن بن ابي الحسن ، والحسين بن علوية ، والعباس بن علي ، وعتاب بن محمد بن احمد الرازي الحافظ المتوفى سنة ٣١٠ ، ومحمد بن ابي الحسن ، ومحمد شاه ابوالقاسم - وبها قبر علي بن عبدالرحمن الشجري الذي كان من ولد زيد بن الحسن عليه السلام ، وقبر سالم ، وعون ، ومظلوم ، ومعصوم بنوعبداللله بن الحسن عليه السلام هم شهداء .

(وراوى) بالفتح بليدة طيبة كثيرة الخيرات والامياه في جبال اذربيجان بين اردبيل وتبريز (ورثان) بالفتح ثم السكون ايضاً بلد باذربيجان منها ابوالفرج عبدالواحد بن بكر الصوفى (الورثة) هم جماعة الذين انتقل اليهم شيء من الميث واسباب التوارث ثلاثة رحم ونكاح و ولاء (الورثيلاء) منسوب الى قبيلة بالمغرب هو الحسين بن محمد المتوفى سنة ١١٩٢ (عات) ص ١٩١٣ (ورثين) بالفتح ثم السكون من قرى نسة، منها ابوالحارث اسد بن حمدويه المتوفى سنة ٣١٥ .

(ورجلان) بالفتح ثم السكون وفتح الجيم كورة بين افريقية وبلاد الجريد هي كثيرة النخل والخيرات منها يحيى بن ابي بكر المتوفى سنة ٤٧١ ، ويوسف بن ابراهيم المتوفى سنة ٥٧٠ (وردان) الاكبر هو ابو خالد الكابلي الملقب بكنكر امامي ثقة ، هو غير وردان بن اسماعيل الصحابي ، وغير وردان الجنى ، وغير وردان بن مجالد الكوفى

وديعه ابن جذام او ابن خدام صحابي هو غير ابن عمر وبن جراد الجهني البدرى الاحدى .  
 [ الوديني ] هو خواجه مصطفى افندى صاحب كتاب تقرير المرآة فى الاصول  
 ( عات ) ص ١٩٢٦ ( ودى ) بالضم ثم الفتح ابن جماز الحسينى بدر الدين المتوفى  
 بعد سنة ٧٤٣ له نظم حسن ( م ) ج ٩ ص ١٢٦ ( الودى ) بالفتح ثم السكون وشد  
 الياء هو البلل اللزج الذى يخرج من الذكر بعد البول وهو طاهر ولم يبطل بخروجه  
 الوضوء والغسل كما مر فى ج ٢٣ ص ٢١٥ بعنوان الفرق بين المذى والودى والوزى ،  
 والودى هو صغار النخل قبل ان يحمل والواحدة ودية .

[ وذار ] بالفتح قبل الذال المعجمة من قرى اصبهان واخرى من قرى سمرقند  
 فيها جامع ومزاره وهى كبيرة كثيرة البساتين والزروع منها ابراهيم بن احمد بن عبدالله بن  
 الحسن الخطيب ( جم ) ج ٨ ص ٤١١ ( وذنكباذ ) بفتح الواو والذال وسكون النون  
 من قرى اصبهان منها محمد بن ابراهيم بن عمر ، ومحمد بن على بن محمد .

( الودى ) بالفتح ثم السكون والذال المعجمة وقيل بالمهمله كما مر هنا هو الماء الذى يخرج  
 عقيب انزال المنى ( الوراق ) بالمد يطلق على القدام والخلف ويقال ورائك برد شديد  
 وقدامك برد شديد واستعمالها بالاماكن شايخ قال الله تعالى ( كان ورائهم ملك يأخذ  
 كل سفينة غصبا ) اى امامهم ( الوراثه ) بالكسر والترات والتوارث يقال ورث القوم بعضهم بعضاً  
 المال والمجد وغير ذلك ( الورد ) الثقفى ابو سعيد الكوفى كاتب المغيرة بن  
 شعبة تابعى فيه نظر ، والورادى هو حمزة بن عمر .

( الوراق ) بالفتح يطلق على مورق الكتب والذى ينسخ الكتب و ينتخب  
 الورق وهم جماعة من الادباء والعلماء والرواة منهم ابراهيم بن صالح ، و احمد بن  
 عبدالله بن خلف ، و احمد بن محمد ابو الطيب ، و احمد بن الفرج ابو الحسن ، و اسحاق  
 بن ابراهيم ، و جعفر والحسين بن عبدالله بن سالم ، و طاهر بن عيسى ، و طلحة بن محمد ،  
 و العباس بن محمد ، و العباس بن موسى ، و على بن ابراهيم ، و على بن عبدالله ، و على بن عيسى ،  
 و على بن محمد بن جعفر ، و محمد بن هبة الله ، و محمد بن هارون ، و هلال بن ابراهيم  
 الوراقون وغيرهم المذكورون فى ( م ) ج ٩ ص ١٢٨ .



( الاخلاق ) ط ١ ص ١٣٠ ( وداعة ) بن ابي زيد الانصارى تابعى حسن شهد صفين مع على عليه السلام قتل ابوه يوم احد ( وادعة ) بن ابي وداعة السهمى صحابى له وفادة هو غير ابن جذام او ابن حرام الصحابى ( الوداعى ) هو على بن المظفر بن ابراهيم الاديب البارع المحدث الكاتب علاء الدين عامى ( وداك ) بالفتح وشد الدال ابن سنان المازنى شاعر كان من الفرسان انظر ترجمة الاعلام ( ودان ) بالفتح وشد الدال المهملة قرية بين مكة والمدينة من نواحي الفرع قريبة من الجحفة منها الصعب الليثى، وعلى ابن اسحاق الاديب الشاعر له ديوان ، وودان بن ذر الكلبي صحابى .

[ الود ] بالضم او بالفتح وشد الدال المهملة المودة قال الله تعالى ( سيجعل لهم الرحمن ودا ) اى محبة فى قلوب الصالحين ، وقوله ( ولا تذرن دوا ولا سواعاً ولا يغوث ولا يعقوب ) هى اصنام للعرب من اصنامهم، ودبضم الواو لكلب ، وسواع لهمدان ، ويغوث لمذبح ، ويعوق لمراد ، ونسراحمير واللات ، والعزى ومناة والرجز والجبت والطاغوت والشادوبعل اصنام لغيرهم ولذلك سموا العرب الجاهلية اولادهم بعبدود، وعبديغوث ومنهم عمرو بن عبدود الملعون المقتول بيد امير المؤمنين عليه السلام قال الشاعر:

ما كان ودك انعتبتك فى الجفا      \*      كابن الطفيل ولا ابي حسان

وجبى ابرالمقداد منك من الحيا      \*      والقلب منك حكى اباسفيان

( ودعان ) بالفتح ثم السكون موضع قرب ينبع ( الودغيرى ) او الودفيرى لقب ادريس ابن عبدالله ( الودق ) بالتحريك هى ورم فى الملتحمة شبيه ببثرة بيضاء او الحمراء اذا كانت المادة دموية ، وودقة بن اياس الانصارى الخزر جى صحابى وقيل ورقة بالراء بدل الدال واخواه ربيع وعمره ( وديع ) بالفتح ثم الكسرة بن جرجس المتوفى سنة ١٣٧١ نابغة موسيقى كان من اهل بيروت هو غير ابن شديد اللبناى ، وغير ابن فارس البستانى ، وغير ابي فاضل اللبناى ( م )

( الوديعه ) فى اللغة بمعنى المفعول وهو الترك ومنه التوديع ، وفى الشرع امانة دفعت الى الغير للحفظ وهو اخص من الامانة وكل وديعة امانة دون العكس فان الوديعه تسليط الغير على حفظ ماله و الامانة حفظ المال بلا تصرف فيه ، و

[ وحشى ] بن حرب بن وحشى بن حرب الحمصى العبشى الراوى عن ابيه وعنه ابنه اسحاق تابعى ( وحشى ) بن حرب مولى جبير بن مطعم قاتل حمزة سيد الشهداء باحد ملعون انظر صفة الصفوة ج ١ ص ١٤٥ فى ترجمة حمزة بن عبدالمطلب ( وحوح ) بن الاسلت اخو الشاعر ابى قيس صحابى شهد الخندق لابأس به ( انظر اسد الغابة ) .

[ الوحيد ] هو الذى انفرد بنفسه لقب آقا باقر البهبهانى ره ، ووحيد البغدادى هو سعد بن محمد النهوفى سنة ٣٨٥ ، ووحيد الزمان المولوى صاحب كنز الحقائق فى فقه خير الخلائق ( الوحيدى ) نسبة الى بنى الوحيد قوم من بنى كلاب منهم جعفر بن عثمان بن شريك الرحيدى ، والحسين بن عثمان ، وشبيب بن جراد ، وعامر بن الطفيل وغيرهم ( الوحييف ) موضع بمكة .

( الوحى ) بالفتح ثم السكون قال الصدوق ره اعتقادنا فى الوحى انه كان بين عينى اسرافيل لوحاً فاذا اراد الله تعالى ان يتكلم بالوحى ضرب ذلك اللوح جبين اسرافيل فينظر فيه ويقرأ ما فيه فيلقيه الى ميكائيل وميكائيل يلقى الى جبرئيل وجبرئيل يلقى الى الانبياء - وعن على عليه السلام قال الوحى وحى النبوة ، ووحى الهام ، ووحى الاشارة قوله تعالى ( فخرج على قومه من المحراب فاوحى اليهم ) ووحى زادة هو محمد بن احمد المتوفى سنة ١٠١٨ ( الوخاب ) بالفتح وشد الخاء المعجمة بلمد بقرب التبت بهامعادن الفضة والذهب ( جم ) ( وخدة ) بالفتح ثم السكون من قرى خيبر الحصينة ( الوخرة ) طعنة ، ووخراء مياه ( الوخشى ) بالفتح ثم السكون وخش كلمة عجمية مأخذها من العربية بلدة بنواحى بلخ ، وكورة متصلة بتختل منها الحسن بن على بن محمد بن جعفر الاديب الحافظ المتوفى سنة ٤٧١ .

( الوداع ) بالفتح للمسافر معروف من اراد ان يودع رجلاً فليقل ( استودع الله دينك ، وامانتك ، وخواتيم عملك ، احسن الله لك الصحابة ، واعظم لك العافية ، وقضى لك الوجة ، وزودك التقوى ، ووجهك للخير حيثما توجهت وردك الله سالماً غانماً ) وودع صلى الله عليه وسلم : اذ قال له سلمك الله وغنمك . ( انظر مكارم

، ويحيى بن صالح المتوفى سنة ٢٢٢ .

(الوحام) بالفتح أو الكسر من الوحم بالتحريك هوشهوه الاطعمة الردية  
الكيفية أو الادوية القوية (الوحدانية) كون الشيء بحيث لاثاني له في ذاته ولا  
في صفاته قد مر بعنوان الواحد .

[الوحدة] بالفتح ثم السكون، والكثرة هما بديهيتان يمثل ما قالوا في الوجود  
فان تصور الوحدة جزء من تصور وحدة المتصورة بالضرورة وايضاً يعلم كل واحداته واحد  
بلا كسب منه وفس عليها الكثرة وانكتمهم عرفوها وتوضيحاً بانها كون الشيء بحيث لا ينقسم  
من حيث انه واحد - والكثرة بانها كون الشيء بحيث ينقسم من حيث انه كثير (ثم)  
ان الوحدة في الوصف العرضي والذاتي تتغاير اسماؤها بتغاير المضاف اليه فان الوحدة  
في النوع تسمى مماثلة - وفي الجنس مجانسة ، وفي الكيف مساواة ، وفي الوضع  
موازية ، وفي الاضافة مناسبة ، وفي الاطراف مطابقة . عليك ان تعلم ان الوحدة و  
كذلك الكثرة من الامور المتكررة الا انواع، ووحدة الوجود تقدم في الواحد والوجود  
، وعن علي عليه السلام قال وحدة المرء خير من جليس السوء وقد مر في الوحدة والعزلة  
عن الناس في ج ١٠ ص ٨ وفي ج ٢٢ ص ٢٨ وفي الحديث عن الصادق عليه السلام قال  
ما نعم الله تعالى علي عبد اجل من ان لا يكون في قلبه مع الله غيره ، وقال الصبر  
على الوحدة علامة قوة العقل فمن غفل عن الله اعتزل من اهل الدنيا والراغبين فيها  
ورغب فيما عند الله وكان الله ايسه في الوحشة وصاحبه في الوحدة وغناه في القلة ومعزه  
في غير عشيرة (الوحدتى) هو محمد المتوفى سنة ١٣٠ وهو غير الوحدي الرومي ابراهيم .  
[الوحش] بالفتح هو ما لا يستأنس من دواب البر ، وكل شيء يستوحش من  
الناس فهو وحشى (وكان اليباء في آخره للتوكيد) ومنه الوحشة من الناس وهو  
الانقطاع ويقال الوحشى من جميع الحيوان غير الانسان وهو الذى لا يركب منه  
الراكب ولا يجلب منه الجالب لان للدابة تستوحش عنده فتنفر ، ووحشى لقب جعفر بن محمد  
الجمال الذى كان من ولد محمد بن جعفر الصادق عليه السلام يعرف بابن اخى الجور ،  
ولقب على بن عبدالله بن محمد السيلق بن عبدالله بن محمد بن الحسن الحسينى .

وهو على ما في الاعيان انتهى .

[ الوجودية ] اللادائمة هي المطلقة العامة المقيدة بالادوام لذاتي المشير الى المطلقة العامة مثل كل انسان ضاحك لادائماً اي لاشيء من الانسان بضاحك بالفعل .  
[ الوجودية ] اللاضرورية هي المطلقة العامة المقيدة باللاضرورة الذاتية التي تشير الى الممكنة العامة مثل كل انسان ضاحك بالفعل لبالضرورة اي لاشيء من الانسان بضاحك بالامكان العام ولا شيء من الانسان بضاحك بالفعل لبالضرورة اي كل انسان ضاحك بالامكان العام .

( الوجودى ) على معنيين احد هما الموجود وثانيهما مالا يكون السلب او عدم جزءاً من مفهومه سواء كان موجوداً فى الخارج اولا فالوجود بهذا المعنى اعم منه بالمعنى الاول قال السيوطى فى الكنز ط ايران ص ١٢٩ فى هذا المقام الوجود بحر ، والعلماء جواهره ، والزهاد عنبره ، والتجار حيتانه ، والاشرار تماسيحه والجهال على ظهره كالتزبدت طلب مشاركة الغانمين وما شهدت الحرب الغنيمة لمن شهد الواقعة .  
[ الوجه ] بالفتح ثم السكون ما يبدو للناظر من البدن وفيه العينان والانف والفم ، ووجه الثوب ونحوه مستقبلي ، ووجه الدهر اوله ، والوجه ايضاً الجهة والقصد والنية ، ووجه الكلام السبيل المقصود به يقال فعل ذلك لوجه الله اي لمرضاته تعالى ، وقال على عليه السلام وجه مستبشر خير من قطوب مؤثر ، وقال وجهك ماء جامد يقطره السؤال فانظر عند من تقطره .

[ الوجيبي ] او الوجيني هو ابوسعيد عثمان بن حامد الكشي الامامى ثقة ( وجيه الدولة ) هو ذو القرنين المتوفى سنة ٤٢٨ وهو غير الوجيه بن الدهان سعيد بن المبارك المتوفى سنة ٦١٢ ( وجيه الدين ) هو عبدالرحمن بن على المتوفى سنة ٧٩٠ هو غير وجيه الدين العلوى الكجراتى الهندى ( وجيه القائف ) عامى ( ن ) ج ٦ ص ٢١٨ ( وجيه ) بن محمد بن احمد ابو الحسن البغدادى هو غير ابن هبة الله ( وجيه الناس ) من تواضع مع رفعة وذل مع منعة ( وحاطة ) بالضم اسم قبيلة ويقال له احاطة بن سعد بن اوف منهم زيد بن الحسن الوحاضى

في زيد قائم وجودان وجود في نفسه ووجود لغيره (الاول) محمولي، و(الثاني) را بطي .  
اعلم ان اطلاق الوجود على وجود الشيء في نفسه حقيقة وعلى وجوده لغيره  
مجاز ووجود الشيء على صفة معناه في قولهم ان باب الافعال يجيء لوجود الشيء  
على صفة الفاعل وجد المفعول موصوفاً بصفة من اصل ذلك الفعل - ( اعلم ) ان  
للشيء في الوجود اربع وجودات ( الاول ) وجوده الحقيقي وهو حقيقة الموجودة  
في نفسها و(الثاني) وجوده الذهني وهو وجوده الظلي المثالي الموجود في الذهن و(الثالث)  
وجوده اللفظي وهو وجود لفظه الدال على الوجود الخارجي و ( الرابع ) وجوده  
الكتابي وهو وجود النقوش الدالته على اللفظ الدال على الشيء ، والوجودان الاولان  
لا يختلفان باختلاف الامم ، والاخيران قديختلفان باختلافهم باختلاف اللغة العربية  
والفارسية والخط العربي و الفارسي والهندي - وبهذه الوجودات الاربع صرح  
التفازاني بقوله ان للشيء وجوداً في الاعيان ، و وجوداً في الازهان، ووجوداً في العبارة  
، و وجوداً في الكتابة فالكتابة تدل على العبارة - وهي على ما في الازهان

→ والوضع شرط صدق تائير على	☆	ماقارن الفاعل فيه فاعقلا
كذا التناهي مطلقاً ويختلف	☆	قسريها ان القوابل اختلف
وبالفواعل اختلف ما اختلف	☆	من الطبيعي بعكس ما سلف
كل محل متقوم بما	☆	يقبل صورة له سنخاً سما
وانما الغاية وهي ما التحق	☆	علة عليّة علة سبق
وللطبيعيات غايات كذا	☆	للاتفاقيات فادر المأ خذا
فمطلق العلة كالفعلية	☆	بسيطة ذاتية كلية
مختصة مخصوصة بعيدة	☆	وادر مقابلاتها العديدة
والعدم السابق للحادث من	☆	بعض المبادئ العرضيات زكن
وفاقة الاثار دون مين	☆	مقصورة في واحد الصنفين
وغير اسباب الوجود ما تنسب	☆	الى الهويات وللنفى سبب

وفي اصطلاح اهل المنطق الوجود المحمولى وهو وجود الشئ فى نفسه فهو مفاد كان التامة فيكون الوجود حينئذ محمولا على ذلك الشئ كقولك الانسان موجود ، والوجود الرابطى هو وجود الشئ وثبوته للغير وهو مفاد كان الناقصة ويكون ذلك الشئ محمولا على ذلك الغير ويجعل الوجود رابطة لحمله على ذلك الغير فالوجود الذى بالقيام فى نفسه وجود محمولى ووجوده وثبوته لزيد فى زيد قائم وجود رابطى فللقيام

- |                             |   |                              |
|-----------------------------|---|------------------------------|
| → والسلب والايجاب اذ ترافعا | ☆ | تناقضا و فى القضايا وقعا     |
| و بالشرائط الثمان حققا      | ☆ | تناقض الشخصيتين مطلقا        |
| وزيد فى المحصورة التاسع من  | ☆ | تناقض السور وبالشرط قمن      |
| ضدية الكليتين ما سبق        | ☆ | والصدق فى الجزئيتين ماصدق    |
| وفى الموجهات عاشرونا        | ☆ | هو اختلاف القيد فادر المأخذا |
| والجنس والفصل اذا ما انجعلا | ☆ | فواحدأ جعلهما قد جعللا       |
| ومبدأ الصدور علة على        | ☆ | اطلاقه معلولها الذى تلا      |
| ومبدأ التأثير فاعل ولا      | ☆ | ينفك عن معلوله ان كملا       |
| الواجب الوجود منتهى العلل   | ☆ | بالاعتبارين لتطبيق الجمل     |
| والبعض ان كان مؤثراً لزم    | ☆ | ثائره فيه وما به يتم         |
| والكل علة تماما اقتضى       | ☆ | وان يكن جزءاً لها تناقضا     |
| والنسبتان فى النقيضين هما   | ☆ | ما يتكافئان فليلتزما         |
| والفعل والقبول قد تناقيا    | ☆ | مع اتحاد النسبتين فادريا     |
| ومن تنافى لازميها هما       | ☆ | تناقيا وفيهما ما التزما      |
| وليس شخص عنصرى مسجلا        | ☆ | بعلة ذاتية وهو انجلا         |
| وذلك لاستغنائه عنه بما      | ☆ | سواه وامتناع ان يقدملا       |
| يحتاج كل فاعل منالى         | ☆ | تصور مخصص ليفعلا             |
| والشوق والتجريك بالارادة    | ☆ | والسير نحو كل ما اراده ←     |

ثم اعلم ان للوجود صورة وللمعدم صورتان اى للوجود صورة علمية واحدة يعرف بها فله معرف واحد باعتبار ذاته وللمعدم صورتان علميتان اى معرفان ( احدهما ) باعتبار ذاته و ( ثانيهما ) باعتبار انه عدم ملكة الوجود هو عدم الوجود فافهم واحفظ قال الشاعر بالفارسية:  
 در اين مشهد ز گويای مزندم \* سخن را ختم کن و الله اعلم

→ ويحصل التركيب عما قدما	☆	ذهنا وخارجاً وجوداً عدما
وذاك علة الغنى عن السبب	☆	وحاجة البعض الى البعض وجب
تشخص الشيء اعتبارى ومن	☆	غناه عقلا بتشخص قمن
وما به التشخص الذات ولا	☆	تكثر اذناك فيه مسجلا
وهو بسنخ الذات فد تخصصا	☆	ان كان من نعوته تشخصا
ليس ولا يحصل دون مين	☆	من ضم كليين عقليين
وهو سوى الوحدة وهى اذ صدق	☆	على الكثير عن وجوده افترق
تعريفها بغير شرح اللفظلا	☆	يجوز وهى ساوقته مسجلا
وليستا امرين عينيين	☆	فمن ثوانى العقل دون مين
ونقطة ان كان ذا وضع بلا	☆	مفهوم ذى وضع مفارقا قلا
وانما الوحدة مبدأ العدد	☆	لانها مقوماً له يعد
فيحصل الاثنان من مثلها	☆	اذا اضيف مثلها اليها
وتعرض الشركة للوحدة مع	☆	تقيضها الكل اعتبارياً وقع
وقد يضاف باعتبارين الى	☆	معلولها و قس به المقابلا
وقد تضاف ذالما قابلها	☆	بثالث و قس مقابلا لها
فالسلب والايجاب راجع الى	☆	قول و عقد دون قول عقلا
بعد خصوصية الاعداد ما	☆	به انسلاب الملكات فافهما
ثم وجوديان لن يجتمعا	☆	ضدان و هو فى القضاء واقعا
ثم تقابل التضائف انطوى	☆	فى الجنس مطلقا لعارض حوى ←

فاعلم ان في تعريف الوجود ثلاثة مذاهب ( الاول ) انه بديهى التصور ولا يجوز ان يعرف الاتعريفاً لفظياً و ( الثانى ) انه كسبى يمكن ان يعرف و ( الثالث ) انه كسبى لا يتصور اصلا - وتفصيل هذا الاجمال انهم قالوا ان كل ما فى الخارج وله آثار مختصة تترتب عليه اما محتاج فى ترتب تلك الآثار الى ضميمة ما لم ينضم بها ولم يترتب عليه فى ذلك الترتيب بل يترتب عليه الاثار بلا اشتراط انضمام امر مغائر له ، والاول يعبر عندهم بالممكن ، والثانى بالواجب تعالى وتلك الضميمة بالوجود .

- |                              |   |                            |
|------------------------------|---|----------------------------|
| → للعقل ادراك النقيضين معا   | ☆ | للمحكم و الرفع و لن يمتنع  |
| و ليس يستدعى هوية فان        | ☆ | فرضتها فهى هو الذى زكن     |
| والحمل يقتضى اتحاد ما اكتنف  | ☆ | حكماً ومن وجه تغاير الطرف  |
| و ما به اتحاده الثالث ما     | ☆ | لم يك بعض الطرفين فافهما   |
| لا يقتضى ثبوتها ذهنياً وان   | ☆ | كان لزومه لها به قمن       |
| لا يقتضى الثبوت والتميز فى   | ☆ | سلب الوجود وانتفاه فاعرف   |
| و ليس الاتصاف ثابتاً على     | ☆ | ذات و الادار او تسلسلا     |
| اعادة المعدوم مما امتنعا     | ☆ | للفرق بينه وما قد وقعا     |
| وانما الموجد واجب وما        | ☆ | سواء ممكن الوجود فاعلما    |
| و العلة التى بها بقاء ما     | ☆ | قد احدثت لفاقة تقدا        |
| والممكن القديم لو امكن لا    | ☆ | يوجده المختار وهو ما انجلا |
| و انما القديم عادم العدم     | ☆ | لانه الواجب او به التزم    |
| و ما به يجاب عن ما هو هو     | ☆ | مهية مشتقة عن ما هو        |
| و هى هوية وانية ما           | ☆ | حقيقة يسمى و ذاتاً و سماً  |
| واعتبرت بشرط الاشياء و شىء   | ☆ | و هى بدون ذين لا بشرط شىء  |
| منها بسيط و هو ما لا جزئه له | ☆ | والضد ما للعقل ان يحلله ←  |



والصوفية و ( الثاني ) انه زائد عليها فى الكل وهو مذهب المتكلمين و ( الثالث ) انه نفسها فى الواجب تعالى وزائد فى الممكن وهو مذهب الحكماء و ( الرابع ) انه نفس الواجب تعالى مع المباينة المخصوصة وهو مذهب الاشرافيين ، وليس مرادهم بالوجود المعنى المصدرى المعبر عنه بالكون و الحصول فانه عرض عام فى جميع الموجودات ومن المفهومات الاعتبارية التى لا تحقق لها الا فى الذهن .

- |                               |     |                             |
|-------------------------------|-----|-----------------------------|
| → امكانها بضعف رابط يثق       | ☆   | والامتناع والوجوب ما وثق    |
| اعم الامكانات حيث حققا        | ☆   | سلب ضرورة الخلاف مطلقا      |
| وهو اعتبارى بدون ميين         | ☆ - | للدور وانتفا الضروريين      |
| والفرق بين النفى والمنفى لا   | ☆   | يستلزم الثبوت عند العقلا    |
| وصدق الامكانين ان يمتنعا      | ☆   | فيصدقان باعتبارين معا       |
| وحاجة الممكن ظاهر ولا         | ☆ - | يعقل او لوية فليعقلا        |
| ثم الوجوب فعلى ولا            | ☆   | ازوم فى هذا الوجوب مسجلا    |
| وليس الاستعداد امكانا سبق     | ☆   | والضعف والشدة ما به التحق   |
| ما كان مسبوقاً بغير وعدم      | ☆   | فحادث والضد ماله القدم      |
| السبق بالعلية الذى استبق      | ☆   | بالطبع والزمان قديأتى السبق |
| ومطلقا برتبة او بالشرف        | ☆   | يجيء كالذاتى عندهم من عرف   |
| ويعرض السبق الذوات دائما      | ☆   | زماناً او مكاناً او غيرهما  |
| ولازمان للحقيقيين لا          | ☆ - | غير والا دار او تسلسلا      |
| وصدق ذاتى الوجوب لم يصح       | ☆   | على المركبات وهو يتضح       |
| لا يعرض الوجود مطلقا هنا      | ☆ - | له والا ليصير ممكنا         |
| فى العقل يحتمل الوجود ان يبطل | ☆   | حلولة وبرؤه عن المحل        |
| وهكذا مشبهة عقلية             | ☆   | جنسية ذاتية كلية            |
| نوعية كذا المقابلات من        | ☆ - | عوارض المعقول اولازكن ←     |

عين الماهيات ام لا وجمهور المتكلمين على ان الوجود زائد عن الماهيات في الواجب  
والممكن ، و الحكماء في الواجب عينه وفي الممكن زائد عليه ولعل هذا اقرب (اعلم) ان  
في الوجود ثلاثة مذاهب ( الاول ) انه مشترك معنى بين الجميع و(الثاني) انه ليس بشترك  
و ( الثالث ) انه مشترك لفظاً بين الواجب والممكن لكنه مشترك معنى بين الممكنات  
وفيه اربعة مذاهب ايضاً ( الاول ) انه نفس الماهية في الكل وهو مذهب الاشعريه

- |                              |     |                             |
|------------------------------|-----|-----------------------------|
| → ولا يعرف الوجود والعدم     | ☆   | حداً ورسماً و البيان لم يلم |
| اذا لوجود اعرف المعاني       | ☆   | لسبقه فيسبق الثواني         |
| تردد الجازم بالوجود مع       | -☆- | وحدة مفهوم نقيضه منع        |
| من اشترك اللفظ وهو غير ما    | -☆- | له الوجود لانفكاك لزم       |
| قيامه به لذاته فأن           | -☆- | حلل في العقل فبالزند قمن    |
| وانما الذهني صورة لما        | ☆   | في العين بالتجريد عما لزم   |
| ليس الوجود ما به الحصول بل   | ☆   | حصوله عين حصول ما حصل       |
| وانما الوجود محض الخير من    | -☆- | دون اشتداد وتزايد زكن       |
| ليس له ضد ولا مثل ولا        | -☆- | يكون ضداً لسواه مسجلا       |
| وهو يرادف الثبوت والعدم      | ☆   | النفي فالتثليث غير ملتزم    |
| قد يعقلان مطلقا هما معاً     | ☆   | لا يتقا بلان حيث اجتماعا    |
| قد يؤخذ الموضوع شخصياً وقد   | ☆   | يؤخذ نوعياً وجنسياً ورد     |
| لذاك موضوعاته قد كثرا        | ☆   | وهي اذا تكثرت تكثرا         |
| لا شيء بالاطلاق ثابتاً ولا   | -☆- | يمتاز الاعدام سوى مافصلا    |
| وهي ثلاثة ففي المعلول قد     | -☆- | استند الذي لما به استند     |
| في الشرط ما يعاند المشروط في | ☆   | ضد مصحح النقيض فاعرف        |
| والمترتبان بالعموم ما        | -☆- | ينعكسان مطلقا ان عدما       |
| ان حمل الوجود ذهنياً او جعل  | ☆   | رابطة به الجهات تنجعل ←     |

فى فرائضه نفت عنه الفقر وجلبت اليه الرزق وتدفع عنه ميّمة السوء، ومن قرأ الجهد والتوحيد فى فريضة من الفرائض غفر الله له ولوالديه وماولدا وان كان شقيماً محى من ديوان الاشقياء واثبت فى ديوان السعداء واحياه الله سعيداً واماته شهيداً.

وعن الصادق عليه السلام قال من اصابه مرض او شدة فلم يقرء فى مرضه او شدته بقل هو الله احدثم مات فى مرضه او فى تلك الشدة التى نزلت به فهو من اهل النار، وقال من آوى الى فراشه فقرأ قل هو الله احد احدى عشرة مرة حفظ فى داره وفى دويرات حوله، وعن الرضا عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا اصاب احدكم صداع او غير ذلك فبسط يديه وقرأ فاتحة الكتاب وقل هو الله احد والمعوذتين ومسح بهما وجهه ذهب عنه ما يجده وغير ذلك من الايات والاخبار الواردة فى هذا الباب انظر ان شئت وفى ج ٨ ص ٢٩٩ فى علاج الاوجاع والاهراض من الرأس الى القدم بالمناسبة من هذا الكتاب، وفى ج ٢٤ ص ٢٨ بعنوان القرآن \*

[ و جناء ] الراوى عن ابيه او جده و عنه ابنه محمد وحفيده الحسن حسن كمال الدين ط ١ ص ٢٤١ (الوجنائى) هو ابو محمد الراوى عنه على بن محمد يحتمل هو من ولد سابقه كافي والمرآة ج ١ ص ٢٤١ \*

[ الوجوب ] بالضم بمعنى اللزوم يكون فاعله مثاباً وتاركة مستحقاً للزجر والعقاب شرعاً والوجوب العقلى هو ما لزم صدوره عن الفاعل بحيث لا يتمكن عن الترك بناءً على استلزامه محالاً. بينه وبين الجواز تقابل العدم والملكة اذا فسر الجواز بتساوى الطرفين، واما اذا فسر الجواز بعدم الامتناع فيبينهما عموم وخصوص مطلقاً لان الجواز بهذا المعنى اعم مطلقاً من الوجوب وهو اخص وقسم منه و اشرنا اليه فى الواجب \*

[ الوجود ] بالضم خلاف العدم قال السيد محمد تقى ره فى منظومه (١) واختلف فى انه

- 
- |                          |     |                              |
|--------------------------|-----|------------------------------|
| (١) وبعد حمد واجب الوجود | ☆   | على فيوضات مرأى الوجود       |
| والصلوات والسلام مطلقاً  | ☆   | على محمد وآله التقى          |
| فهذه نهاية التحرير فى    | -☆- | علم الكلام بالنظام الاشراف ← |

الصادق عليه السلام قال من قرأ الحمد على ميت سبعين مرة ثم ردت فيه الروح ما كان عجباً ،  
و عن الباقر عليه السلام قال اذا كانت بك علة تتخوف على نفسك منها فقرأ سورة الانعام فانه  
لا ينالك من تلك العلة ما تكره ، وقال من قرأ سورة النحل في كل شهر كفى المغرم في الدنيا  
وسبعين نوعاً من انواع البلاء اهوئها الجنون والحذام والبرص ، وقال من قرأ سورة ياسين  
قبل ان ينام و كل الله به الف ملك يحفظونه من كل شيطان رجيم من كل آفة وان  
مات في يومه ادخله الله الجنة ، وفي حديث آخر قال تقرأ للدنيا والآخرة وللحفظ  
من كل آفة و بلية في النفس والاهل والمال .

و في حديث آخر قال من كان مغلوباً على عقله قرئت عليه ياسين فان كتبته  
بماء الزعفران في اناء من زجاج فهو خير فانه يبرأ ، وعن الصادق عليه السلام قال من قرأ  
سورة الصافات في كل يوم جمعة لم يزل محفوظاً من كل آفة مدفوعاً عنه كل بلية في  
حياة الدنيا مرزوقاً باوسع ما يكون من الرزق ولم يصبه الله في ماله ولا ولده ولا بدنه  
بسوء من شيطان رجيم ولا من جبار عنيد ، وفي رواية تقرأ للشرف والجاه والعز في الدنيا  
والآخرة ، وقال من قرأ سورة الزمر في يومه اوليلته اعطاه الله شرف الدنيا والآخرة و  
اعزه بلاعشيرة ولا مال ، وقال من قرأ سورة الطور جمع الله تعالى له خير الدنيا والآخرة ،  
وقال من قرأ سورة الواقعة في كل ليلة جمعة احبه الله و حبه الى الناس اجمعين ولم  
ير في الدنيا بؤساً ابداً ولا فقراً ولا فاقة ولا آفة من آفات الدنيا وهي سورة امير المؤمنين  
واولاده عليهم السلام ، وعن علي بن الحسين عليهما السلام قال من قرأ سورة الممتحنة في فرائضه و  
نوافله امتحن الله قلبه للايمان ونور له بصره ولا يصيبه فقر ابداً ولا جنون في بدنه ولا في ولده ،  
وقال من اكثر قراءة قل اوحى لم يصبه في حيات الدنيا شيء من امين الجن والانس  
ولا السحرة ولا نفثهم ولا سحرهم ولا كيدهم ، وقال من قرأ سورة النازعات لم يدخله الله  
الجنة الآريان ولا يدركه في الدنيا شقاء ابداً وشفاء لمن سقى سماً اولدغة زوحمة  
من ذوات السموم ، و من قرأ انا انزلناه في كل فريضة من الفرائض نادى  
مناد يا عبد الله قد غفر لك ما مضى فاستأنف العمل ، ومن قرأ انا انزلت الارض في نوافله لم تصبه  
زلزلة ابداً ولم يمته بها ولا بصاعقة ولا بآفة من آفات الدنيا ، ومن قرأ ويل لكل همزة

اربع خصال يرفع عنه القلم، ويأمر الله تعالى الملك فيكتب له كل فعل كان يعمله في صحته ويتبع مرضه كل عضوفى جسده فيخرج ذنوبه منه فان مات مغفوراً له وان عاش عاش مغفوراً له، وفي حديث آخر قال اذا مرض المسلم كتب الله له كأحسن ما كان يعمل في صحته وتساقطت ذنوبه كما يتساقط ورق الشجر، وعن الصادق عليه السلام قال ان الله اذا احب عبداً نظر اليه واذا نظر اليه اتحفه بواحدة من ثلاث - اما حمى او وجع عين او صداع، وعن الكاظم عليه السلام قال ان المؤمن اذا مرض اوحى الله تعالى الى اصحاب الشمال لا تكتبوا على عبدى مادام فى حبسى و وثاقى، و اوحى الى اصحاب اليمين ان اكتبوا لعبدى ما كنتم تكتبونه له فى صحته من الحسنات .

### ﴿فى معالجة الامراض البدنية بالدواء والدعاء﴾

روى فى عن النبى صلى الله عليه وآله قال تداووا فان الله تعالى لم ينزل داء الا وانزل له شفاء، وقال موت الانسان بالذنوب اكثر من موته بالاجل و حياته بالبر اكثر من حياته بالعمر، وقال تجنب الدواء ما احتمال بدئك الداء فاذا لم يتحمل الداء فالدواء، وقال ان نبياً من الانبياء مرض فقال لا تداوى حتى يكون الذى امرضى هو الذى يشفينى ف اوحى الله تعالى لاشفيك حتى تتداوى فان الشفاء منى والدواء منى فجعل يتداوى فأتى الشفاء، وعن الرضا عليه السلام قال لو ان الناس قصر و افي الطعام لاستقامت ابدانهم، وقال الحمية رأس الدواء والمعدة بيت الداء (ثم) قال الاستشفاء بالقرآن عن النبى صلى الله عليه وآله قال من لم يستشف بالقرآن فلا شفاه الله، وعن الصادق عليه السلام قال من قرأ آية من آى القرآن شاء ثم قال سبع مرات يا الله فلو دعا على الصخور قلعها، وفي حديث آخر عن ابى الحسن عليه السلام قال اذا خفت امرأ فقرأ ماة آية من القرآن من حيث شئت ثم قل اللهم اكشف عنى البلاء ثلاث مرات وقال من استكفى بآية من القرآن من المشرق الى المغرب كفى اذا كان بيقين، وقال فى القرآن شفاء من كل داء ثم قال من نالته علة فليقرأ عليها ام الكتاب سبع مرات فان سكنت والافليقرئها سبعين مرة فانها تسكن، وعن النبى صلى الله عليه وآله قال فى الحمد لله سبع مرات شفاء من كل داء فان عوز بها صاحبها مائة مرة و كان الروح قد خرج من الجسد رد الله عليه الروح، و عن

ويرد عليه بالتكلف ، والوجدانيات البديهييات والتجربيات والمشاهدات ، والوجداني مايجده كل احد من نفسه ما يدرك بالقوى الباطنة ، وعن علي عليه السلام قال وجدت الحلم والاحتمال انصرلى من شجعان الرجال ، و وجدت المسالمة ما لم يكن و هن فى الاسلام انجع من القتال (الوجد) بالفتح ثم السكون منقح الماء وبضم الواو و كسره المحبة والفرح والقدرة .

[الوجدى ] بالفتح ثم السكون لقب محمد بن على المتوفى سنة ١٠٣٣ هـ غير محمد فريد وجدى المتوفى سنة ١٣٧٣ صاحب كتاب دائرة المعارف فى اللغة العربية والعلوم العقلية والكونية والعقلية بجميع اصولها وفروعها فى عشر مجلات قدم ذكره فى ج ٢٣ ص ٢٢٢ بعنوان فريد وجدى .

[الوجر ] بالفتح ثم السكون من قرى بهجر ، ووجرة بين مكة والبصرة كما ذكره فى ( جم ) ج ٨ ص ٣٠٠ ( وجرى ) بالفتح ثم السكون والقصر فى آخره هى مدينة قريبة من ارمينية شديدة البرد ( جم ) ج ٨ ( وجز ) بن غالب بن عمرو ابوقيلة صحابى له وفادة ذكره ابن الاثير فى اسد الغابة ج ٥ ص ٨٣ .

( الوجع ) بالتحريك هو ادراك المحسوس المنافى من حيث هو منافى - والواجع على انواع واقسام منها فى معالجة الامراض البدنية بالدواء والدعاء كما ذكرنا عن ابن سينا فى ج ٥ ص ١٣٥ روى الطبرسى ره فى المكارم ط ١ ص ١٩٥ س ٤ عن الصادق عليه السلام قال اما انه ليس من عرق يضرب ولا نكبة ولا صداع ولا مرض الا بذنب وذلك قوله تعالى فى كتابه ( وما اصابكم من مصيبة فيما كسبت ايديكم ويعفون كثير ) ثم قال وما يعفو الله اكثر مما يأخذبه ، وفى حديث آخر قال ما يكون من علة الا من ذنب وما يعفو الله تعالى عنه ، وعن علي عليه السلام قال المرض لا اجر فيه ولكن لا يدع ذنباً الا حطه - وانما الاجر بالقول واللسان والعمل باليد والرجل وان الله تعالى ليدخل بصدق النية والسريرة الخالصة جمأ من عباده الجنة .

وعن الرضا عليه السلام قال المرض للمؤمن تطهير ورحمة ، وللكافر تعذيب ولعنة وان المرض لا يزال بالمؤمن حتى ما يكون عليه ذنب ، وعن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال للمريض

سنة ٤١٠ هـ واحد الشجعان الاشراف ذكره في الاعلام ج ٩ ص ٢٤ او ( وئاب ) بن سعد بن علي الحلبي الشيخ الفقيه الاديب الامامى الثقة حسن دين ( جب ) ص ١٣ ( الوثن ) بالتحريك هو الصنم سواء كان من خشب او حجر او غيرهما ، ومحمد بن عباد الوثنى محدث . [ الوثنية ] فى عرف الفلسفة الدينية اقامة الاوثان وعبادتها فهى بهذا المعنى منتشرة فى جميع اصقاع الارض بل تدل الاحصاءات ان عبدة الاوثان اكثر اهل الاديان عدداً - من قولهم هذا اصل التدين فأين اثر الفطرة فيه ، وهذا أصل الاديان فأين مكان الوحي منها - الجواب نعم لاننكر عليكم ان هذا اصل الدين ، ولكن لو كان الانسان خلق فى جنات النعيم حيث لا جوع ولا عرى ولا حاجة ولا موت اترون انه كان يعيش متجرداً عن التدين والدين كلالا انكم اذا اعترفتم بأنه خلق مفطوراً على أن ينظر ويفكر ويتأمل ويتخيل ويقيس ويحكم ووجب عليكم ان تقبلوا بان هذه الخصائص كانت تحمله على البحث فى علة وجوده وعلاقته بمجموع الكون وفى الفاعل المستتر وراء النواميس فكان ينشأله التدين كما نشأله تحت تأثير المزعجات الطبيعية سواء بسواء لانه ليس بالكائن الذى يقنع بالشيء دون السؤال عن علته ولا بال موجود دون الوقوف على سوجوده - فمادام الانسان ينظر ويفكر لا يتردد فيها عاقل ولا ينازع فيها اجاهل او متجاهل - والتفصيل فى دائرة الوجدى ج ١٠ ص ٦٣٨ ، وقال الكلبي فى مادة (د) بفتح الواو وكسره وضمه ( اسم صنم قريش وسواع ويغوث ويعوق ونصر اصنام قوم نوح ، وقوم ادريس ثم قال ان آدم لمامات جعله بنوشيث فى مغارة فى الجبل الذى اهبط عليه آدم بارض الهند ويقال للجبل نودوهو اخصب جبل فى الارض .

( وئيمة ) بن موسى بن الفرات ابو يزيد الفسوى المصرى المتوفى سنة ٢٣٧ يلقب انوشاء الفارسى كان يتجر فى الوشى هو الذى صنف كتاباً فى اخبار القبائل التى ارتدت بعد وفاة النبى <sup>صلى الله عليه وسلم</sup> وما جرى بينهم وبين المسلمين وهو كتاب جيد يشتمل على فوائد كثيرة ابوه وابنه عمارة قدمر ذكرهما هو غير محمد بن احمد صاحب الموشى ( الوج ) بالفتح وشد الجيم عيدان يتداوى بها ويحىء بمعنى السرعة ، ووج بن عبد الحق من العمالقة [ الوجدان ] بالضم ثم السكون وقيل بكسر الواو من الوجدوهو ما يصادف القلب

في كانون الاول ليلة ينزل فيها وباء لا يمر بآناء ليس عليه غطاء او سقاء ووكاء الانزل فيه من ذلك الوباء - وقيل الطاعون الموت الكثير وهو بشر وورم مؤلم جداً يخرج من لهب ويسود ما حوله او يخضر ويحصل منه خفقان القلب والقي ويخرج في المرافق والاباط وقال في كتاب تسهيل الدواء والدعاء لتحصيل الشفاء المذكور في هامش المنهاج العارفين ص ٢١٧ بالفارسية بجهة دفع وباء وطاعون بعد ازهر فريضه هفت مرتبه بخواند ودر هر بار يك مرتبه صلوات بر محمد وآل او بفرستد اينست ( يا من لطيف لم يزل . الطف بنا فيما نزل . انت القوى نجنا . عن قهرك يوم الخلل ) ودر نسخه ديگر ذكر شده كه بسيار تكرر نمايد ( لي خمسة اطفى بهم حر الوباء العاطمة المصطفى والمرضى وابناهما والفاطمة .

[ وبار ] من الوبر وهو صوف الابل والارانب هي مسماة بوبار بن ارم بن سام بن نوح عليه السلام الذي انتقل اليها وقت تبلبلت الاسن فابتنى بها منزلاً واقام به وهي ما بين الشجر ( بالكسر ) الى صنعاء ارض واسعة زهاء ثلثمائة فرسخ في مثلها وقيل كانت من محال عاد بين رمال يبرين واليمن فلما هلكت عاد اورث الله ديارهم الجن فلم يبق بها احد من الناس وقيل ارض يسكنها النسناس - وكان وبار وجاسم وصحار بنى ارم وكانت ارض وبار اكثر الارضين خيراً واخصبها ضياعاً واكثرها مياهاً وشجراً وتمرأ فكثر بها القبائل وكانوا قومأ جبابرة ذوى أجسام فلم يعرفوا حق نعم الله تعالى فبدل الله خلقهم وجعلهم نسناساً للرجل والمرأة منهم نصف رأس ونصف وجه وعين واحدة ويد ورجل واحدة .

[ وبرة ] باسكان الموحدية بن ابي دليمة الطائفي رجل عامي هو غير ابن عبدالرحمن الحارثي الكوفي التابعي ، وغير ابن مشهر ، وغير ابن يحيى الخزاعي الصحابي وغيرهم ( الوتر ) بالفتح من العدد خلاف الشفع ومنه صلاة الوتر والشفع في أواخر الليل وهما ثلاث ركعات والوترية يطلق على الركعتين بعد صلاة العشاء من جلوس وبالقيام افضل ، والوترية بالضم الوردة الصغيرة والمداومة على الشيء .

[ الوترى ] هو احمد بن محمد المتوفى سنة ٩٨٠ ، ومحمد بن علي المتوفى سنة ١٣٢٢ ، ويحيى بن القاسم المتوفى سنة ١٣٤١ ( وئاب ) بن سابق النميري المتوفى



يتصدق عنهما فيكون الذى صنع لهما اوله مثل ذلك فيزيد الله ببره خيراً كثيراً ، ومن حق الوالد على الولد ان لا يسميه باسمه ولا يمشى بين يديه ولا يجلس قبله ، وقال رجل يارسول الله ما حق ابني هذا قال تحسن اسمه وادبه وتضعه موضعاً حسناً .

وعن النبي ﷺ قال من سعادة الرجل الولد الصالح ، وقال الولد للوالد ريحانة من الله يشهها بين عباده وان ريحانتي الحسن والحسين سميتهما باسم سبطى نبي اسرائيل شبراً وشبيراً - ( ثم ) قال ميراث الله من عبده المؤمن ولد يعبد من بعده ثم تلا ﷺ آية زكوياء ( رب هب لي من لدنك ولياً يرثني ويرث من آل يعقوب واجعله رب رضياً ) وعن النبي ﷺ قال من ولد له اربعة اولاد لم تسم احدهم باسمي فقد جفاني وفي حديث آخر قال لا يدخل الفقر بيتاً فيه اسم محمد او احمد او على او الحسن او الحسين او جعفر او طالب او عبدالله او فاطمة من النساء ، وفي حديث آخر قال ان الشيطان اذا سمع منادياً ينادى يا محمد يا على ذاب كما يذوب الرصاص ، وعن الرضا عليه السلام قال البيت الذى فيه اسم محمد يصبح اهله بخير ويمسون بخير ، ويأتى فى الولد . [ والريانا ] ويقال الوالريان معناها جيد السير نبات معمر جميل و النفصيل فى دائرة الوجدى ج ١٠ ص ٦٢٢ ( والس ) من سكان اصبهان منها على بن القاسم الخطيب ومحمد بن قاسم بن محمد الوالسيان ( وانشر يش ) بفتح الشين الاولى جبل بين مليانة وتلمسان بالمغرب ينسب اليه محمد بن عبدالله .

( الوانوغى ) هو محمد بن احمد المتوفى سنة ٨١٩ ، ويوسف بن ابراهيم المتوفى سنة ٨٣٨ ( الوانى ) هو محمد بن مصطفى ( الوأوأ ) لقب محمد بن احمد الدمشقى ابو الفرج الغسانى الشاعر ولقب عبد القاهر بن عبدالله المتوفى سنة ٥٥١ ( واهب ) بن عبدالله المصرى المتوفى سنة ١٣٧ .

[ الوباء ] بالفتح والمد او بالقصر المرض العام ويعبر عنه بالطاعون وقيل فساد يعرض الجوهر الهواء لاسباب سماوية او ارضية قال السيوطى فى الكنز ص ٥٩ وقع

الولد والوالده فقال عليه السلام ليس له جزاء الا في خصلتين ان يكون الوالد مملوكاً فيشتره فيعتقه او يكون عليه دين فيقضيه عنه ، وفي ص ٣٠٥ س ٢٤ منه قال موسى بن عمران يارب اوصني قال اوصيك بي فقال يارب اوصني قال اوصيك بي ثلاثاً قال يارب اوصني قال اوصيك بامك قال يارب اوصني قال اوصني قال اوصيك بابيك قال فكان يقال لاجل ذلك ان للام ثلثي البر وللاب الثلث وفي ص ٣٠٦ س ١٨ وقال النبي صلى الله عليه وآله مر عيسى عليه السلام بقبر يعذب صاحبه ثم مر به من قابل فاذا هو ليس يعذب فقال يارب مررت بهذا القبر عام اول فكان صاحبه يعذب ثم مررت به العام فاذا هو ليس يعذب فاحي الله عز وجل اليه ياروح الله انه ادرك له ولد صالح فاصلح طريقا و آوى يتيماً فلهدا غفرت له بما عمل ابنه .

وقيل لعمران لى اماً بلغ بها الكبر انها لا تقضى حاجتها الا وظهرى لها مطية فهل ادبت حقها قال لانها كانت تصنع بك ذلك وهى تتمنى بقائك وانت تصنع بها وتتمنى فراقها ، وقيل من حق الولد على والده ان يوسع عليه ماله كيلا يفسق وعن النبي صلى الله عليه وآله قال ملعون ملعون من اتى الى غير ابيه وادعى غير مواليه ، وقال حق كبير الاخوة على صغيرهم كحق الوالد على ولده ، واتى رجل الى النبي صلى الله عليه وآله وقال ان والدى يأخذ مالى وانا كاره فقال اما علمت انت ومالك لايبك ، وقال ابر البر ان يصل الرجل اهل وده قال الله تعالى ( والذين يصلون ما امر الله به ان يوصل ويخشون ربهم ويخافون سوء الحساب ) وقال الرحم شحنة من الرحمن قال لها من وصلك وصلته ومن قطعك قطعته ، وقال لو علم الله شيئاً من العقوق ادنى من اف لحرمه فليعمل العاق ما شاء ان يعمل فلن يدخل الجنة وليعمل البار ما شاء فلن يدخل النار - وفي الديوان:

واطع اباك بكل ما وصى به      ان المطيع اباها لا يتضع

وفي حديث آخر قال من سره ان يمد في عمره ويبسط له في رزقه فليصل ابويه فان صلتهم من طاعة الله ، وقال رجل للصادق عليه السلام ان ابى قد كبر فنحن نحمله اذا اراد الحاجة فقال عليه السلام ان استطعت ان تلى ذلك منه فافعل فانه جنة الك غداً ، وقال ما يمنع احدكم ان يبر والديه حين وميتين يصلى عنهما ويصوم عنهما و

والله ان الله لا يبد لها حتى يقتل عن آخرهم ، وسئل عنه عليه السلام قوم قد وقفوا على ابيك يزعمون انه لم يمت قال كذبوا وهم كفار بما نزل الله تعالى ، وقال جعلت فداك ما حال قوم قد وقفوا على ابيك موسى عليه السلام قال لعنهم الله ما شد كذبهم ، وسئل عنه عليه السلام عن هذه الاية ( و جوه يومئذ خاشعة عاملة ناصبة ) قال عليه السلام نزلت في النصاب والزيدية و الواقفة من النصاب ، و سئل عنه عليه السلام اعطى هؤلاء الذين يزعمون ان اباك حتى من الزكاة شيئاً قال لا تعظمهم فانهم كفار مشركون زنادقة وغير ذلك من الاحاديث المذكورة في حقهم هناك ومنهم عباس بن الفضل الواقفي المتوفى سنة ١٨٦ (والان ) ابو عمرة المرادى عامى هو غير ابن بهيس او ابن فرقد العدوى الراوى عن حذيفة (ن) وعن على عليه السلام قال والظلم غشوم خير من قننة تدوم (والبة) موضع بانزبيجان، وبطن من بنى اسد منهم اسحاق ابن غالب الاسدى ، وعلى بن ربيعة ، وعمران بن زائدة ، وابن حبان الاسدى الكوفى ، وغيرهم كما ذكره ابن حجر فى اللسان ج ٦ ص ٢١٦ وفى تراجم الاعلام ج ٩ ص ١٢٣. ووالبة بن حباب ابواسامة شاعر خ ج ١٣ ص ٤٨٧ (والبة) بن الحارث بطن من بنى اسد بن خزيمه منهم سعيد بن جبير احداثمة التابعين ووالبة بن الدولة الازدى (الوالبى) هو مسلم بن معبد، ومصعب بن محمد [الوالدان] قال الله تعالى فى سورة بنى اسرائيل آية ٢٢ (وقضى ربك الاتعبدوا الاياه وبالوالدين احسانا اما يبلغن عندك الكبر احدهما او كلاهما فلا تنل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا كريما واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما كما ربياني صغيراً) وفى سورة الاحقاف آية ١٦ قال (والذى قال لوالديه اف اتعداننى ان اخرج وقد خلت القرون من قبلى وهما يستغيبان الله و يلك آمن ان وعد الله حق) الاية وروى الصدوق ره فى المجالس ص ٢٧٦ س ٢٣ عن الصادق عليه السلام قال جاء رجل الى النبى صلى الله عليه وآله فقال انى راغب فى الجهاد قال صلى الله عليه وآله جاهد فى سبيل الله فانك ان تقتل كنت حياً عند الله تعالى ترزق ، وان مت فقد وقع اجر ك على الله ، وان رجعت خرجت من الذنوب كما ولدت فقال يا رسول الله ان لى والدين كبيرين يزعمان انهما يانسان بى ويكرهان خروجى فقال صلى الله عليه وآله اقم مع والدك فوالذى نفسى بيده لانسهما بك يوماً وليلة خير من جهاد سنة - وفى حديث آخر قال الراوى للباقر عليه السلام هل يعجزى

ابى محمد العسكري عليه السلام فادعوا له ولداً و سموه الخلف الصالح فمات قبل ابيه -  
وقد حكم الامامية حكايات مضطربة قال بعضهم الواقف كافر ، والنائب مشرك وفي  
العلل والعيون قال يونس بن عبدالرحمن لعامات الكاظم عليه السلام وليس من قومه احد  
الا و عنده المال الكثير وكان ذلك سبب و فقههم وجحودهم لموته عليه السلام وكان عند  
زيد القندي سبعون الف دينار، وعند على بن ابى حمزة البطائنى ثلاثون الف دينار  
قال فلما رأيت ذلك وتبين لى الحق وعرفت من امر ابى الحسن الرضا عليه السلام ما عرفت  
تكلمت ودعوت الناس اليه قال فبعثنا الى وقالالى ما يدعوك الى هذا ان كنت تريد المال  
فنحن نغنيك وضمننا لك عشرة الاف دينار ، وقالالى كف فأبيت و قلت لهما انارويانا  
عن الصادق عليه السلام انهما قالوا اذا ظهرت البدع فعلى العالم ان يظهر علمه فان لم يفعل  
سلب نور الايمان عنه .

وقال الصدوق ره لم يكن موسى الكاظم ممن يجمع المال ولكنه كان في وقت  
الرشيد و كثر اعدائه ولم يقدر على تفريق ما كان يجتمع من المال الا على القليل  
ممن يثق بهم في كتمان السر واجتمعت هذه الاموال لاجل ذلك واراد ان لا يحقق على  
نفسه قول من كان يسعى الى الرشيد ويقول انه تحمل اليه الاموال ويعتقد له الامامة  
ويحمل على الخروج عليه ولولا ذلك لفرق ما اجتمع من هذه الاموال على انها لم  
تكن من اموال الفقراء وانما كانت من امواله عليه السلام يصك بهامواليه ليكون له اكراماً منهم  
وروى الكشي في رجاله ط ١ ص ٢٨٤ وفي ط ٢ ص ٣٨٦ عن الرضا عليه السلام قال  
الواقف عاند عن الحق ومقيم على سيئة ان مات بها كانت جهنم مأواه وبئس المصير  
يعيشون حيارى ويموتون زنادقة وهم قالوا لامام بعد موسى فرد الله عليهم ( واليداه  
مبسوطتان ) واليد هو الامام في باطن الكتاب وانما عنى بقولهم لامام بعد موسى بن  
جعفر - وقال لمحمد بن عاصم يامحمد بلغنى انك تجالس الواقعة قلت نعم جعلت  
فداك اجالسهم وانا مخالف لهم قال عليه السلام لا تجالسهم فان الله تعالى يقول ( وقد نزل  
عليكم في الكتاب ان اذا سمعتم آيات الله يكفربها ) يعنى بالآيات الاوصياء الذين  
كفروا بها الواقفه ، وفي قوله تعالى ( ملعونين اينما ثقفوا اخذوا وقتلوا تقتيلاً ) الاية

١٣٠ والمتوفى سنة ٢٠٧ وهو ابن ٧٠ سنة و دفن ببغداد قال ابن النديم في فهرسته ص ١٤٤ يتشيع حسن المذهب يلزم التقية و هو الذي روى ان علياً عليه السلام كان من معجزات النبي صلى الله عليه وآله كالصا لموسى عليه السلام وكان من اهل المدينة انتقل الى بغداد وولى القضاء بها وكان عالماً بالمغازي والسير والفتوح و اختلاف الناس في الحديث والفقه والاحكام والاخبار، وذكره في معجم الادباء في ج ٨ ص ٢٧٧، والخطيب في تاريخه ج ٣ ص ٣، وفي تهذيب ابن حجر ج ٩ ص ٣٦٣، وفي القاب القمي ج ٣ ص ٢٣٠ وفي الروضات ط ١ ص ١٥٦ باب الميم، وفي ط ٢ ص ٦٦٦ وفي دائرة الوجدى ج ١٠ ص ٦٢٠ [ الواقع ] و نفس الامر فيهما اختلاف قال بعضهم هما ما تقتضيه الضرورة او البرهان، وقيل انهما عبارتان عن العقل الفعال، وقيل الواقع قضية صادقة وحينئذ يلزم تقدم العقل الفعال على الواجب تعالى لتقدم الظرف على المضروف، وقيل هما بمعنى النسبة الخارجية عن الذهن - والحق انهما عبارتان عن كون الموضوع بحيث يصح عليه الحكم بانه كذا وتلك الحسية قد تكون ذات الموضوع كما حمل الذاتيات والوجود في الواجب (الواقعة) لقب نعيم بن قعنب.

[ الواقعة ] هم الذين و قفوا على جعفر بن محمد وابنه موسى الكاظم عليه السلام وهم ثلاث فرق «منهم» من يشكون في حياة الكاظم عليه السلام ومما تده ويسمون بالممطورة و(منهم) من يجزمون بموته ويسمون القطعية و(منهم) من يقولون بحياته ويسمون بالواقفية - وانما قفوا على الكاظم عليه السلام بزعمهم انه القائم المنتظر اما بدعوى حياته وغيبته او بموته وروى الصدوق في كمال الدين ط ١ ص ٢٠٤ س ٧ عن علي بن رباط قال المرضا عليه السلام ان عندنا رجلا ن يذكر ان اباك حي وانك تعلم من ذلك الى ما تعلم فقال عليه السلام سبحان الله مات رسول الله صلى الله عليه وآله ولم يمت موسى بن جعفر عليه السلام بلى والله لقد ماتت وقسمت امواله ونكحت جواريه .

وقال في ص ٦٠ س ٨ منه واما الواقعة على موسى الكاظم عليه السلام فسيبيلهم سبيل الواقعة على ابي عبدالله الصادق عليه السلام و«منهم» فرقة قطعت على موسى الكاظم عليه السلام واثموا بعده بابنه على الرضا بالوراثة والوصية ، وبعده في ولده حتى اتموا الى

والمعروف منهم ابن الجوزي عبدالرحمن بن علي ، وابوالحسين الصوفي ، وابوعبدالله محمد بن عبدالله بن احمد ، وابوعثمان سعيد بن اسماعيل ، والحسين بن علي الكاشفي ، والحسين بن القتح ، ورفيع الدين محمد ، وعزيزي الشافعي و من المعاصرين ايضاً جماعة كثيرة منهم سيدنا المعروف بألظه ، والسيد مرتضى البرقي ، والشيخ مرتضى الانصاري بقم ، والفلسفي بطهران ، والسيد مهدي القزويني الحلبي ، والسيد مرتضى القزويني ، والشيخ مهدي المازندراني ، والشيخ عبدالزهراء الكعبي ، والسيد صدر الدين الشهرستاني ، والسيد حسين الشامي ، والسيد محمد كاظم القزويني ، والشيخ هادي الخفاجي بكر بلاء ، والشيخ احمد الواثلي ، والميرزا هادي الخراساني ، والشيخ محمد علي الخراساني بالنجف الاشرف وغيرهم من الخطباء .

[الواقف] من الوفد يجي بمعنى الوارد والقادم على شخص شريف كالواقفين من الصحابة على النبي ﷺ ، وواقدين سلامة الراوي عن يزيد الرقاشي وعنه ابن وهيب عامي (ن) ج ٦ ص ٢١٥ ، وعن علي بن ابي طالب قال واقف الموت تقطع الاجل ويفضح الامل ويبيد المهل ويدنى الاجل ويبعد الامل (واقف) اسم جماعة من الرواة والمحدثين منهم ابو مرواح الليثي الصحابي هو غير ابن ابي واقف الليثي .

[واقف] بي ابي شيبيل ابوالحسين الواقدي الدقاق هو ابن عبيدالله بن عبدالرحمن الاتي ذكره (خ) (واقف) بن الحارث الانصاري المصري صحابي هو غير واقف بن الحافظ الخليلي ابي زيد (ن) (واقف) بن عبدالرحمن الانصاري تابعي هو غير ابن عبدالله بن عبد مناف حليف بنى عدى (واقف) بن عبدالله اليربوعي صحابي هو غير الراوي عن ابيه ، وغير ابن عبيدالله الراوي عن ابيه .

[واقف] بن عمرو الانصاري المدني تابعي مات سنة ١٢٠ وثقه ابو زرعة الذي يقال له الاشهلي (واقف) بن محمد بن زيد بن عبدالله بن عمر بن الخطاب العدوي المدني الراوي عن ابيه وثقه ابن معين (واقف) مولى النبي ﷺ هو غير مولى زيد بن خليفة ابي عبدالله الكوفي الراوي عنه الثوري .

[الواقدي] هو ابو عبدالله محمد بن عمر بن واقف الاسلامي المدني المولود سنة

البخارى المتوفى سنة ٤٥٠ صوفى قدم بغداد (واصل) بن حيان الاحدب الاسدى الكوفى  
بياع السابرى المتوفى سنة ١٢٠ تابعى وثقه العامة .

[ واصل ] الخراسانى امامى حسن كان من اصحاب الرضا عليه السلام ( كش )  
ط ١ ص ٣٧٧ هو غير ابن السائب البصرى ( واصل ) بن سليمان او ابن سليم المنقرى  
امامى كان من اصحاب الصادق عليه السلام روى عن عبدالله بن سنان ( كفى والمرآة ) ج  
١ ص ١٠٥ هو غير ابن عبد الاعلى الاسدى ابو القاسم المتوفى سنة ٢٤٤ ، وغير ابن  
عبدالرحمن البصرى ( واصل ) بن عطاء ابو حذيفة الغزال معتزلى هو احد الا عاجيب ولد  
سنة ١٨٠ ومات سنة ١٨١ ذكره ابن خلكان فى ج ٢ ط مصر ص ١٧٠ ، وفى الروضات ط ١ ص ٢٣٠ ،  
وفى اللسان ج ٦ ص ٢١٤ له مؤلفات ، والوجدى فى الدائرة ج ١٠ ص ٦١٥ ، وفى  
الاعلام ج ٩ ص ١٢١ ( الواصلة ) والمستوصلة يعنى الزانية والقوادة وفى رواية  
الواصلة هى التى اتصل شعر المرأة بشعر امرأة غيرها والمستوصلة هى التى يفعل ذلك  
بها قال النبى صلى الله عليه وسلم لعن الله الواصلة والمستوصلة ( الواصلة ) بن الحباب القرشى صحابى  
الظاهر هو وائلة بن الخطاب و ( الواصلة ) هم اصحاب واصل بن عطاء الذين يقولون  
بنفى صفات البارى تعالى من العلم والقدرة والارادة والحياة ( دائرة الوجدى ) ج ١٠  
[ الواضح ] الخامل والحسب ، و واضح البصرى تابعى هو غير واضح غلام  
تركى كان من اصحاب الحسين عليه السلام بكر بلاء ( الواضحة ) هى التى تبدو اسنانها عند  
الضحك و ( الواضع ) موضع باليمن ويقال هذا الحديث موضوع اى مطروح وعن على عليه السلام  
قال واضع العلم عند غير اهله ظالم له ، و واضع معروفه عند غير مستحقه مضيع له  
وقال و اعجباتكون الاخلافة بالصحابة ولا تكون بالصحابة و القرابة .

[ الواعظ ] من الوعظ قال الله تعالى الموعظة الحسنة قيل هى القرآن ، وفى  
الدعاء اعوذ بك ان تجعلنى عظة لغيرى بان يعظبى والموعظة عبارة عن الوصية بالتقوى  
والحث على الطاعات والتحذير عن المعاصى والاعتذار بالدنيا وذخارفها ، والوعظ النصح  
والتذكير بالعواقب وقد اشبعنا الكلام فيه بعنوان المواعظ فى ج ٢٨ ص ١٦٥ وقد  
يطلق الواعظ على جماعة كثيرة من الخطباء الذين كانوا من اهل المنابر والمجالس

دجلة ، وواسط بن الحارث تابعي ينسب اليها جماعة من اهل العلم والادباء منهم احمد ابن عبد الرحمن ، وتقى الدين بن عبد المحسن ، وخلف بن محمد ، و عبد الواسع ابن يحيى ، وعلى بن الحسن بن احمد ، وعلى بن الحسين بن حماد ، و واسط من قرى بلخ منها ابان بن مصعب ، و ابراهيم بن حيان ، و ابراهيم بن عطية ، و ابو بكر محمد بن الحارث ، و ابو عبدالله احمد بن واسط ، و ابو عبدالله محمد بن احمد بن شاه ، و ابو عبدالله محمد بن زيد المعتزلى وغيرهم المذكورون في تراجم الاعلام ج ٩ ص ١٢١ •

[ واسط ] الاندلس منها احمد بن ثابت بن ابي الجهم ، و بسطام بن سابور ، و بشر بن ميمون ، و الحسين بن عبيد الله ، و سعيد بن ابي سعيد ، و على بن حسان ، و على بن الحسين بن حماد ، و على بن عيسى بن على ، و عيسى بن فاتك ، و محمد بن اسماعيل ، و محمد بن حرب ، و محمد بن الحسن ، و محمد بن الحسين ، و محمد بن عمر بن على ، و محمد ابن محمد بن ابراهيم ، و موسى بن بكر و غيرهم ، و بها قبر الحسين بن محمد بن حمزة بن عبدالله بن الحسين الاصغر .

[ الواسع ] من الوسع و الوسع ضد الضيق ، و واسع بن حبان الانصارى المازنى صحابى [ الواسم ] من الوسم جبل بين الدهنج و المندل من ارض الهند قيل ان آدم و حواء هبطا عليه ( و اشجرد ) بفتح الشين المعجمة و كسر الجيم و زال فى آخره هـ من قرى ماوراء النهر و قيل مدينة هناك ( و اشج ) بن الحارث الازدى بطن منهم القاضى سليمان بن حرب وغيره الذين نزلوا البصرة •

[ الواشمة ] هـى التى تشم و شماً فى يد المرأة او فى بدنها بآبرة حتى يؤثر فيه ثم تحشوه بالكحل او بالنورة فيخضر ، و الواشرة هـى التى تشر اسنان المرأة و تغلجها و تحدها و فى الحديث عن على عليه السلام قال لعن رسول الله صلى الله عليه و آله الناءصة و المنتمصة و الواشرة و المستوشرة و الواصلة و المستوصلة و الواشمة و المستوشمة كما فى المعانى [ الواصل ] ضد الهاجر و عن على عليه السلام قال واصلوا من تواصلوا فى الله و اعجروا من تهجروا فى الله ( واصل ) بن ابي جميل ابو بكر السلامانى تابعى هو غير ابن ابي سعيد الراوى عن محمد بن جبير ( واصل ) بن حمزة بن على بن احمد بن نصر ابو القاسم



عبيدة ( جم ) ج ٨ ص ٣٧٥ و ( وادى ) القصور هو فى بلاد هذيل ، و وادى القصب موضع كان فيه يوم من ايامهم .

[ وادى ] موسى بن عمران هو فى قبلى بيت المقدس بينه وبين ارض الحجاز وهو كثير الزيتون يقال له وادى موسى لانه خرج من التيه ومعہ بنو اسرائيل ومعہ الحجر الذى ذكره الله تعالى فى سورة البقرة آية ٥٩ ( واذا تسقى موسى لقومه فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانجرت منه اثنتا عشرة عينا ) الاية كان اذا ارتحل حمله معه فاذا نزل القاه الى الارض وخرجت منه اثنتا عشرة عينا تفرق على اثنى عشر سبطاً ولما وصل الى هذا الوادى وعلم بقرب اخله ومات بقى الحجر على امره هناك قال الحموى فى المعجم ج ٨ ص ٣٧٦ حدثنى القاضى جمال الدين ابو الحسن انه رآه هناك وانه فى قدر رأس العنز .

[ وادى ] المياه كان بين الشام والعراق بسماوة كلب وقيل بنواحى اليمامة ( جم )

[ وادى ] النمل الذى خاطب سليمان عليه السلام النمل فيه قيل هو بين جبيرين و

عسقلان هو غير وادى هبيب و ( وادى ) يكللا كان بنواحى صنعاء باليمن

( وادين ) بلدة بقرب مدائن لوط ( جم ) ج ٨ ص ٣٧٧ •

[ واذار ] من قرى اصبهان يحتمل اتحادها مع واذنان منها محمد بن احمد بن

عمر العارف ( الوارث ) هو الذى انتقل اليه شىء من شخص بعد موته يقال ورث الرجل

مالا جعله ميراثاً له « الوارث » بن كعب الخروصى اليمامى المتوفى سنة ١٩٢ كان

من ائمة الاباضية فى عمان ( م ) ج ٩ ص ١٢٠ •

[ الوارثى ] هو احمد بن عبد الرحمن المتوفى سنة ١٠٣٥ ، وعن على عليه السلام قال

وارد الجنة مخلد النعماء ، و اورد النار مؤبد الشقاء •

[ الوازع ] الراوى عنه ابنه ذريح رجل صحابى هو غير ابن نافع العقيلي الجزرى

[ الوازع ] اليشكرى شاعر ذكره الجاحظ فى البيان ج ٢ ص ٢٩٧ هو غير الوازم

الكلبى الصحابى ( الواسانى ) هو ابو القاسم الحسين بن الحسن صاحب القصيدة النونية

[ الواسط ] سميت به لانهما متوسطة بين البصرة والكوفة الى كل

واحدة منهما خمسين فرسخا بناها الحجاج وهى غير واسط العراق بشرقى

الاعتزال في ج ١٠ ص ٨ ( الواحدى ) نسبة الى واحد الدين بن مهرة هو على بن احمد بن محمد بن على بن متوية ( الواح ) مفرد الواحات وهى مدينة بالنوبة بهانخل ومياه جمّة وبهاقبائل من البربر وغيرهم منها عبدالغنى بن بازل بن يحيى ابو محمد المصرى الذى كان فى سنة ٤٦٧ ( وادع ) رجل صحابى روى عنه بنتمه ام ابان هوغير وادع بن سليمان ابى مسلم القاضى المتوفى سنة ٤٨٩ .

( وادعة ) بطن من همدان منهم ابو على الاقمر، ومحمد بن جعفر بن محمد الهمدانى الوادعى وهم جماعة كثيرة ، و عن على عليه السلام قال وادوا من توادونه فى الله، و ابغضوا من تبغضونه فى الله تعالى ، وقال ودابناء الاخرة لا ينقطع دوام سببه ، و ود ابناء الدنيا ينقطع لانقطاع اسبابه .

[ الوادى ] منفرج بين جبال او آكام يكون منفذاً للسيل والجمع الاودية وهى كثيرة فى الصحارى والبرارى والمعروف منها وادى الايمن بكر بلاء والنجف وغيرهما معروف يؤمن اهلها من العذاب و( وادى ) الحجارة بالاندلس وبلد هناك منها عبد الباقي بن محمد المتوفى سنة ٥٠٢ ، و ( وادى ) الحمل من قرى يمامة هوغير وادى خبان باليمن ، و ( وادى ) الزمار بقرب الموصل ، و ( وادى ) السباع من نواحي الكوفة ( جم ) ج ٨ ص ٣٧٣ .

[ وادى ] السلام موضع بظهر الكوفة مزار معروف بالنجف الاشرف روى الكلينى ره فى الكافى والمرآة ج ٣ ص ٩٨ عن حبة العرنى قال خرجت مع على عليه السلام الى الظهر فوقف بوادى السلام كأنه مخاطب لاقوام فقامت بقيامه ( الى ان قال ) قال عليه السلام مامن مؤمن يموت فى بقعة من بقاع الارض الا قيل لروحه الحقى بوادى السلام وأنها البقعة من بقاع جنة عدن وغير ذلك من الاحاديث بهذا المعنى المقدم ذكرها بعنوان الارواح وبمعنوان النجف و( وادى ) الشياطين موضع بين الموصل وبلط وفيه دير ذكره الحموى فى المعجم ج ٨ ص ٣٧٤ و( وادى ) القرى هى بين المدينة و الشام من اعمال المدينة كثيرة القرى فتحها النبى صلى الله عليه وسلم عنوة سنة سبع بعد خيبر ثم صولحوا على الجزية منها عمر بن داود مولى عثمان ، و يحيى بن ابى

وما أنا شاعر وجميع نظمي	☆	بعيد عن مدى شعر المعنى
و ميز بين الهام و شعر	☆	و صرح بالمقام ولا تكنى
ولا تكفر بجهلك في كلامي	☆	ودعه لمن يوحد يا معني
ولا تعجل علي ما لت تدري	☆	فانك سوف تدري بالتأني
نصحتك فاستطع صبر امعي ان	☆	سلكت عن الروا فض نهج سني
تعالى أصلنا عن كل فرع	☆	وجل عن التزوج والتبني
وكل فتى علي مقدار ما قد	☆	سقاها بكفه الساقى يغني
وحين رويت عنده روت بصدق	☆	جميع رجال هذا العصر عني

[ واجرون ] موضع بين همدان و قزوين كانت فيه وقعة للمسلمين سنة ٢٩ مع  
 الفرس والديلم (الواجم) هو الذي اشد حزنه حتى امسك عن الكلام والتفصيل في دائرة  
 الوجدى ج ٧ ص ٢٢٣ (الواحات) هي ثلاث كور في غربى مصر (الواحد) من الوحدة مفتوح  
 العدد يقع على الذكر والانثى يقال واحد واثنان وثلاثة و يكون بمعنى جزء من الشيء  
 فالرجل واحد من القوم اى فرد من افرادهم ويقال الواحد اول العدد وفرد من افراده  
 [ الواحد ] والاحد يطلق على البارى تعالى وفي الحديث الواحد هو الفرد  
 الذى لم يزل وحده ولم يكن معه آخر - وسئل الجواد عليه السلام ما معنى الواحد فقال  
 اجماع الالسن عليه بالوحدانية لقوله تعالى ( ولان سأتمهم من خلق السماوات والارض  
 ليقولن الله ) الواحد والاحد اسمان دالان على معنى الوحدانية والواحد الحقيقى  
 ما يكون منزله الذات عن التركيب الخارجى والذهنى - والفرق بين الواحد والاحد  
 على وجوه ( الاول ) ان الواحد هو المتفرد بالذات ، والاحد هو المتفرد بالمعنى  
 ( الثانى ) ان الواحد عام مورد الكونه تطلق على من يعقل وغيره ولا يطلق الاحد الا على من  
 يعقل ( الثالث ) ان الواحد يدخل فى الضرب والعدد ويمتنع دخول الاحد فى ذلك ، والواحد هو  
 اول الاعداد وعن الرضا عليه السلام قال هو اللطيف الخبير السميع البصير الواحد الاحد الصمد لم  
 يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد - وقد مر الكلام فى ج ٣ ص ١١٥ بعنوان الاحد  
 انظر هناك وفي دائرة الوجدى ج ٧ ص ٢٩ وياتى فى الوحدة والوحدانية ومر بعنوان

وما عليه اختفى تبدى	☆	له جهاراً بلا توانى
و صار يبديه كل شيء	☆	قد كان أخفاء باجتنان
و للمثنى آيات حق	☆	تظهر فى نعمة المثنى
ينذوقها كل ذى فؤاد	☆	بنيل قرب الاله عانى
سماوه بالغرام شقت	☆	و ورده صار كالدهان
يموت بالفكر ثم يحيى	☆	بالذكر فى القلب واللسان
و يستريب الجهول منه	☆	و الله يلقيه فى امتحان
و لانه يعيش الا	☆	فى فرط نذ و فى هو ان
و ان يمت فالجزاء نار	☆	لانه للضلال جاني
و افتراء و باعتداء	☆	انكر حقاً و بامتهان
ولا يضيع الاله شيئاً	☆	فكيف ابداء ذى العيان

## \* واه ايضاً \*

أنا النور المبين ولا اكنى	☆	أنا التنزيل يعرفنى ابن فنى
يضل الله بى خلقا كثيراً	☆	ويهدى بى كثيراً فاستبنى
ولكن لا يضل سوى نفوس	☆	بانكار بغت و بسوء ظن
وانى الملك والملكوت فضلا	☆	وانى صخرة الوادى وانى
ولما كنت منه بغير فصل	☆	ولا وصل شهدت الكل منى
أحقق من اريد بعلم حقى	☆	وأسكر من أشاء بخمر دنى
وأسعد باللقايوم وأشقى	☆	بهجرى آخرين وبالتجنى
مقامى ليس يحصل بالترجى	☆	وحالى ليس يدرك بالتمنى
وما باب الهبات ولا العطايا	☆	بمسدود على اهل التهنى
ولكن القلوب لها عليها	☆	من الاغيار ينشاكل كن
وبالتوحيد يعرف كل شيء	☆	ويجهل كل شيء بالتمنى
هى الابواب قد سدت جميعاً	☆	سوى بابى فدع عنك التمنى

بقائم والجميع فاني	☆	وليس غير الوجود فيها
بلا انتقال ولا اختزان	☆	وهو على ما عليه قدماً
ولا افتراق ولا اقتران	☆	ولا اتصال ولا انفصال
ولا زمان ولا مكان	☆	ولا الثقات ولا جهات
ولا تنائي ولا تداني	☆	ولا حلول ولا اتحاد
فدع كلامي لمن يداني	☆	فان تكن فاهماً والا
بقلبك القاصر الجبان	☆	ولا تعب ما جهلت منه
يطرب اسماعهم اذاني	☆	وخل ماقلته لقوم
يسمع من شاء با متنان	☆	فان داعي الكمال مني
والحق بادفي كل شأن	☆	وكل شيء للمحق شأن
معنى له الكل كالمباني	☆	مسك له الكل طيب عرف
كالكيف والكم والمكان	☆	نحن التقادير منه فيه
وماله في الوجود ثاني	☆	وهو الوجود القديم صرفاً
عنه بدالكل كالدخان	☆	رآه موسى الكلم ناراً
فجاء عنه لن تراني	☆	ورام منه بأن يراه
يرى رآه اليه داني	☆	لكونه رائياً فلولم
منه غدا مالك العنان	☆	لكن علاشوقه عليه
ثبتاً كان في الجذان	☆	وزاد حتى أزال عنه
وفي اندهاش لما يعاني	☆	ومنة قد صار في زهول
في رؤية الاوجه الحسان	☆	والشوق يوهي العقول جداً
وعاد في الصعق في اکتمان	☆	حتى اذا دك منه طور
مسبحاً طالب الامان	☆	أفاق مستغفراً منيباً
رأيت اذ كان في عيان	☆	ما قال اني رأيت أوما
محبوبه الرائق الدنان	☆	كان محبباً له فأضحى

والسعي في الايمان تقدير العوض \* و هو من الله ومن به انتهض  
قد يجب الاصلح حيث يقتضى \* فقد المنافي مع وجود المقتضى

## \* وقال بعض الاعلام في هذا المقام \*

لمائه	كلمنا	أواني	و نحن في نفسه معاني
و الكل	عن أمره	ظلال	و ذاته الشمس في البيان
مراتب	الوجود	صارت	حقائق الغيب والعيان
عن كل	أوصافه	أبانت	عند الورى مثل ترجمان
وجوده	لا يزال	منها	يطلى بنيل و زعفران
و بظلام	و بضياء		و بضراب و بطعان
و بجماد	و بنبات		و بأناس و حيوان
و برجال	و بنساء		و أهذل شيب و عنفوان
و كل عقل	و كل حسن		و المتمنين و الا ماني
و كل فهم	و كل وهم		و كل وقت و كل آن
و ملكوت	و جبروت		و كل انس و كل جان
و كل ساق	و كل كافر		و كل خمر و كل حان
و بحسان	و بقباح		و بهموم و ابتهاني
و كل شيء	صرقت عنه		و لم يصرح به لساني
توهمات	الجميع فيه		من فرط عز و رفع شأن
يجل عنها	و عن مقالتي		يجل فيما به سباني
و العلم	بالجهل	قد تساوى	عجزهما عنه في قران
و كل عبد	بمالديه		في محنة منه و افنتان
و قد تجلى	بكل شيء		والشيء من عالم الكيان
فضاء	منه فضاء	كل	كالنور في صبغة القناني
و فيه كانت	فصار فيها		و القلب ينبيك عن بيان

تصوراً وبالإضافة اختلف	☆	للدور وانتفاهما و يختلف
بنفى قبج و به الشان اشتمل	☆	والعلم والقدرة و الغناء دل
ويلزم اللغو اذا انتفى الغرض	☆	ولا ينافى الامتناع ان عرض
و هكذا ترك ارادة الحسن	☆	قبج ارادة القبيح قد علن
ضرورة بقدرة مستكملة	☆	والعلم تابع و فعل العبد له
سواه ممنوع و سمع حكما	☆	والعلم والايجاد والعودوما
لا الخلق والعجبر وحل في الاثر	☆	اعلام الاحكام قضا و قدر
تضليل او انشاء والهدى انجلي	☆	اضلاله الخذلان والاهلاك لا
للعدل والانذار وانتفا القتن	☆	بالحسن التكليف مطلقا حسن
ينبت اجماعا لاجر ما فعل	●	موضوعه علم وظن و عمل
لامنه بل من اختيار من كفر	☆	وعلة الحسن تعم والضرر
واللطف واجب ليحصل الغرض	☆	و مئمر تكليفه وان نقض
محقق و لا فساد في الخبر	☆	والقبح منتف و لطف من كفر
والذم معه فيه ليس يمتنع	☆	تعذيبه به مع المنع منع
يمنع و تختص بمطلق الالم	☆	والالم الذى يجوز عنه لم
ان فضلا عليه او ظلم غير	☆	وحسنه للنفع او دفع الضرر
وليس يكفى اللطف في حسن الالم	☆	يجوز كونه عقاب من ظلم
يجوز تمكين بلا نفع تلا	☆	الانتصاف واجب عقلا ولا
اوقاته تضعيفه تفضلا	☆	فلمل سعيد بعد تفريق على
مفرقاً بحيث لا يظهر له	☆	لغيره اسقاط ما قد حملة
و وقت بطلان حياته الاجل	☆	والحى لا يدوم في هذا الوحل
من هو فيه لانتفاع احتوى	☆	يجوز ان يكون لطفاً لسوى
ولا يجوز المنع منه فاتقبه	☆	والرزق ما يصح الانتفاع به
قد لا يباح قد يباح قد تجب	☆	والسعى في تحصيله قد يستحب

ج ٤ ص ٢٨٨ وعند بعض الحكماء هو الوجود الذي يمتنع عدمه فان كان وجوده لذاته اى لا يكون محتاجاً في وجوده الى غيره فهو الواجب لذاته - و واجب الوجود لذاته ، وان كان لغيره فهو واجب الوجود لغيره - والامتناع بالغير وهو امتناع عدمه تعالى لان وجود الواجب ضرورى فامتناع عدمه بالذات فلو وجود العقل الاول وجوب بالغير وامتناع بالغير وعدم العقل الاول من حيث انه ممتنع بالغير مستلزم للمحال الذى هو عدم الواجب الممتنع بالذات لامن حيث انه ممكن بالذات - فثبت ان الممكن من حيث انه ممكن لا يلزم منه محال قال سيدنا السيد محمد تقي في منظومته.

الواجب الوجود موجود بلا	☆	ريب و الا دار او تسلسلا
وينتفى الايجاب للحدوث مع	☆	ان توسط القواهر امتنع
وعمت النعوت ان عم العلل	☆	فصح ما قالته ارباب الملل
ولاستناد الكل والاحكام مع	☆	تجرد الاول جهله امتنع
بمقتضى التخصيص للايجاد في	☆	وقت لاثبات الارادة اکتفى
وهى هو الداعى والا لزم	☆	تسلسل او ازباد القدما
ثم عموم قدرة الاول دل	☆	على الكلام والقديم قد بطل
ولانتفاء القبح بالصدق وصف	☆	و للوجوب بالدوام يتصف
وهو على نفى الشريك والمثل	☆	والمثل والتركيب والضد يدل
والانحداد والحلول مطلقا	☆	و كل ما استلزم نقصاً سبقاً
ولامتناع الرؤية التأويل في	☆	سؤال موسى و جوابه يقى
ليس في الاشتراك كيف حصل	☆	دلالة على الاشتراك في العلل
مع انتفاء التعليل والحصر ومن	☆	وجوبه بالوجود والملك قمن
والواجب القيوم والحق بلا	☆	ليس ومحض الخير عند العقلا
رد اليدين والرضا والقدم	☆	و ما يضاها لما تقدا
الفعل للوصف قبيح و حسن	☆	عقلا لما في الظلم والعدل علن



[وآ] من الواى هو الوعد الذى بوثقه ال جل على نفسه ويعزم على الوفاء به (وابش )  
 وادوجبل بين وادى القرى والشام ينسب اليه عبدالله بن سعيد ابو محمد ، وبحر بن عدى  
 ابويحيى ، وبشر بن ميمون ، وخصيب بن عبدالرحمن ، وشريس الوابشيون (وابصة)  
 بكسر الموحدة ابن معبد ابو الشعثاء الاسدى صحابى و فدى على النبى ﷺ سنة ٩  
 لابأس به روى عنه ابنه سالم وعمرو ، وحفيده ابو الفضل عبدالسلام بن عبدالرحمن  
 ( وابل ) بكسر الموحدة المطر الشديد الضخم ، ووابلة اسم ل طرف رأس العضد و طرف  
 الكتف ( لوائق ) بالله لقب احمد بن الحسين الحسينى فقيهه مناظر صالح زيدقرء على  
 رشيد الدين الرازى فاستبصر ( جب ) .

[الوائق] بالله العباسى هو هارون بن المعتصم بن هارون الرشيد المولود سنة ١٩٦  
 وولى الخلافة سنة ١٢٧ واحسن الى الطالبين وبرهم وبيالغ فى اكرامهم والاحسان  
 اليهم وفرق فى الحرمين اموالا عظيمة حتى انه لم يبق فى الحرمين فى ايامه سائل  
 ولكن اعلم الخلفاء بالغناء وشرب الخمر حتى مات سنة ٢٣٩ بسامراء هو غير ابراهيم  
 ابن محمد ، وغير عمر بن ابراهيم ( الوائق ) الحفصى المتوفى سنة ٦٧٩ هو يحيى بن  
 محمد و هو غير الرسولى ابراهيم بن يوسف ، وغير الزيدى ( الوائق ) بن عبدالملك  
 ابن احمد ابوالقاسم الطبرى سبط الشبلى عامى مات سنة ٥٢٠ ( ن ) ( الوائق ) المرينى  
 المتوفى سنة ٧٨٩ هو محمد بن ابى الفضل ، وهو غير المؤمنى ادريس بن محمد  
 ( الوائق ) بن المستمسك بن الحاكم قيل هو ابراهيم بن محمد بن احمد بن ابى  
 المجد ( وائلة ) بن الاسقع ابو قرصافة الليثى صحابى اسلم قبل تبوك كان من  
 اصحاب الصفة مات سنة ٨٣ ( وائلة ) بن الخطاب العدوى صحابى هو غير ابن  
 خليفة السدوسى ، وغير الليثى والدابى الطفيل .

[الواجب] من الوجوب بمعنى اللزوم وعند الفقهاء هو ما ثبت بدليل شرعى  
 ظنى ومنه الواجبات الشرعية وهى الف ومائة وخمس وثلاثين واجباً كما ذكره بعض  
 الاعلام ومنها الواجبات فى الصلاة وهى الف واجب كما ذكره الشهيدان فى الالفية و  
 النفلية - و الواجب يجىء بمعنى الثابت الدائم غير قابل للعدم والفناء كما مر فى

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ان الولاية ليس فيهاراحة      ✧      الأثلاث يبتغيها العاقل  
 حكم بحق اواز القباطل      ✧      او نفع محتاج سواها باطل

[الواز] احد حروف المهجاء واسم من اسماء الله تعالى بمعنى واحد احد فرد صمد ام يلد ولم يولد (وا) حرف نداء مختص للمندبة نحو واز يداه و او يلام وقد يقال واهاً لاسلمى ثم واهاً واهاً (وائل) بن ابي القعيس ويقال له ابن افلح عم عائشة من الرضاعة صحابي (وائل) بن حجر بن سعد بن مسروق الحضرمي ابو هند او ابو هنيذة الكندي صحابي روى عنه ابنه عبد الجبار وعلقمة كان من ملوك حضرموت اتى النبي ﷺ راعباً في الاسلام طائعاً هو الذي دعى له النبي ﷺ وقال اللهم بارك في وائل و ولده وهو الذي شهد صفين مع علي عليه السلام ومات في خلافة معاوية .

[وائل] بن حجر الظاهر حسنه وابوه علي الظاهر هو ابن عدى بن جبلة الكندي المقتول بامر معاوية بن ابي سفيان ذكره ابن الاثير في كامله ج ٣ ص ٢٣٠ س ٤ ، والطبرى في تاريخه ج ٤ ص ٢٠٢ س ٢٠ (وائل) بن حمير كان من ملوك اليمن في الجاهلية بعد ابيه ذكره في الاعلام ج ٩ ص ١١٧ (وائل) بن داود التيمي ابو بكر الكوفي تابعي وثقه الخليلي روى عن جماعة وعنه ابنه بكر (وائل) بن شريحيل الضبي الجاهلي شاعر فارس (انظر تراجم الاعلام) ج ٩ ص ١١٨ (وائل) بن صريم الغبري تابعي مات سنة ٥٠ (وائل) بن عبد المنعم ابو همام الجواليقي المتوفى سنة ٣٣١ عامي هو غير ابن علقمة الصحابي (وائل) بن عوف بن ثعلبة جاهلي هو بطن من القحطانية منهم عمرو بن عدى هو غير ابن مران (وائل) بن مهانة التيمي الكوفي تابعي روى عن ابن مسعود وعنه زهر بن عبدالله المرحلي (وائل) قرية بسبجستان منها ابو نصر الحافظ عبدالله بن سعيد صاحب التصانيف وقبيلة من العرب (وائلة) الايادي النزاري كان من ولد معد بن عدنان هو غير ابن عمرو الفهري (وائلة) بن مازن بطن من بكر ابن هوازن منهم ام نوفل بن عبد المطلب وعامر بن خلف .

فى هذا النوع بان لايزيده اطلاعهم هزة فى العمل بل يستوى حالته فى اطلاعهم و  
عدمه وان وجد من النفس هزة وزيادة فى النشاط فليعلم انه مرء فليجتهد فى ازالته  
برادع العقل والا فهو من الهالكين .

واما المذموم فهو ان يكون فرحه لقيام منزلته عندهم ليمدحوه ويعظموه و  
يقوموا بقضاء حاجاته ويقابلوه بالاكرام والتوقير ، فهذا رياء حقيقى وانه محبط للعمل  
وناقله من كفة الحسنات الى كفة السيئات ومن ميزان الرجحان الى ميزان الخسران  
ومن درجات الجنان الى دركات النيران .

والتفصيل ما ذكره احمد بن الفهد الحلبي اعلى الله مقامه فى عدة الداعى من  
ص ١٥٧ الى ص ١٦٩ وقد ذكرنا فى هذا الكتاب فى ج ١٨ ص ٣٠٠ بعنوان الرياء،  
وفى ج ٢٣ ص ٧٣ بعنوان العمل - انتهى الى هنا حرف النون وبتلوها حرف  
الواو والهاء والياء الى آخر الكتاب انشاء الله تعالى .



الاخلاص على ما عرفت الاخلاص بقوله صَلَّى ما بلغ عبد حقيقة الاخلاص حتى لا يجب ان يحمد على شيء من عمل الله وان الانسان يعمل لله مخلصا لکن اذا عرفه الناس ربما اتنى عليه بذلك فيسره ولا يكاد ينفك عن هذا الا فيما يقل وكذا الانسان يكون في الصلوة والدعاء مخلصا لله سبحانه فر بما اطلع عليه مطلع فيسر ذلك - وقد ذكرت ان الرياء مع ما فيه من فوت الثواب يؤدي الى اليم العقاب (فاعلم) ان رسول الله صَلَّى سئل عن ذلك فيما رواه المفسرون عن سعيد بن جبیر قال جاء رجل الى النبي صَلَّى فقال انى اتصدق واصل الرحم ولا اصنع ذلك الا لله فيذكر منى واحمد عليه فيسر نى ذلك واعجب به فسكت النبي صَلَّى ولم يقل شيئا فنزل قوله تعالى (قل انما انا بشر مثلکم يوحى الى انما الهکم اله واحد فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا) والحقيقة ان السرور باطلاع الناس ينقسم الى قسمين محمود و مذموم. والمحمود ثلاثة (الاول) ان يكون من قصده اخفاء الطاعة و الاخلاص لله تعالى و لكن لما اطلع عليه الخلق علم ان الله تعالى اطعمهم عليه و اظهر ايمهم الجميل من عمله تکرما منه و تفضلا وهو من صفاته تعالى .

الاتراه يدعا ( يا من اظهر الجميل و ستر القبيح ) وفى بعض وحيه تعالى عملك الصالح عليك ستره و على اظهاره فيستدل بذلك على حسن صنع الله تعالى به و نظيره له و لطفه به فان العبد يستر الطاعة و المعصية و الله بكرمه ستر المعصية و اطر الطاعة و لالطف اعظم من ستر القبيح و اظهار الحسن فيكون فرحه بجميل صنع الله لا بحمد الناس و حصول المنزلة فى قلوبهم قل بفضل الله و برحمته و بذلك فليفر حوا (الثانى) ان يستدل باظهار الجميل و ستر القبيح فى الدنيا الا ستر عليه فى انه تعالى كذلك يفعل به فى الآخرة اذ قال رسول الله صَلَّى ما ستر الله على عبد فى الدنيا الآخرة ( الثالث ) ان يحمد المطلاعون عليه فتره طاعتهم لله فى ذلك و محبته لمحببتهم طاعة الله و من اطاعه و ميل قلوبهم الى الطاعة فان من الناس من يرى اهل الطاعة فيمقتهم و يحسدوهم و يهزء لهم و ينسبهم الى التصنع - فهذا النوع من الفرح حسن ليس بمذموم و علامة الاخلاص

لا تريد ان يحمذك عليه الا الله تعالى . في قوله تعالى ﴿فان لم ينزلنا بقدر ما نريد ان ينزلنا به﴾ فقال  
 في خلوص النية (١) قال ابن فهد الحلبي في عدة الداعي ط ١ ص ١٦١ س ١٤ اعلم  
 ان الواجب عليك مرعات قلبك ولا عليك اذاراؤك واشهرت وقلبك واحد مع علمهم بك  
 وعدمه وكيف لا تشتهر وهو تعالى يقول عليك ستره وعلى اظهاره بل عليك التحفظ من قلبك  
 فالعلاج حينئذ لاصلاح قلبك ان لا يكون فيه ميل لمحبة ذلك بالفكر في قلة الجدوى  
 بمدحهم وذمهم والزهد فيهم والنظر الى احتياجك في عرصة القيامة الى عملك والفكر  
 في نعيم الآخرة فلا تترك العمل فان الآفة كل الآفة في ترك العمل فان العمل مطردة للشيطان  
 وسبب الخشوع وتنشط النفس وتشوقها الى عمل الآخرة وترك العمل على الضمن ذلك.  
 فان قلت بمنعني عن الدعاء وعن كثير من الافعال البر تعذر الايمان بها على حقيقة

( ١ ) وفي خلوص النية الاخلاص عدم خلط الشيء بغيره واما عرفاً فهو ان لا يتخذ  
 الهه هواه ولا يلتفت الى ماسواه وهذا المعنى قيل في تفسير قوله صلى الله عليه وسلم من قال لا اله  
 الا الله خالصاً مخلصاً دخل الجنة ولعمري ان هذا التفسير شامل للتوحيد فاذا اردت  
 اعطنا العبادة حقها وجدت حلاوة المناجات واستأنست بكتاب الله اشتغلت عن الخلق  
 واستوحشت صحبتهم وكلامهم كما في الخبر ان موسى عليه السلام كان اذا رجع من المناجات  
 استوحش من الناس وكان يجعل اصبعه في اذنيه كيلا يسمع كلامهم وكان كلامهم  
 عنده في ذلك الوقت كاصوات الحمير - وعن ابي جعفر الجواد عليه السلام قال افضل العبادة  
 الاخلاص ، وعن ابي الحسن الهادي عليه السلام قال لو سلك الناس وادياً وسيماً لسلكت وادى  
 رجل عبد الله وحده مخلصاً ، وعن ابي محمد العسكري عليه السلام قال لو جعلت الدنيا كلها  
 لقمة واحدة لقمتمها من يعبد الله مخلصاً ولرأيت ابي مقصر في حقه ولو منعت الكافر منها  
 حتى يموت جوعاً وعطشاً ثم اذقته شربة من الماء لرأيت واني قد اسرفته .  
 فهذه جملة الادوية العملية القالعة مغارس الرياء السادة مسام الهوى - واما  
 الدواء العملي فان يعود نفسه اخفاء العبادات لله ويغلق دونها الابواب كما يفعل بالفواحش  
 ويقنع باطلاع الله وعلمه ولا ينازع نفسه الى طلب علم غير الله فلا دواء انجع من ذلك.

والبجة من جانبها الشرقى فلا يزال جارياً بين جبلين بينهما قرى و بلدان والتفصيل  
في معجم الحموى ج ٨ ص ٣٤١ قال الشاعر:

اماترى الرعدبكى واشتكا	☆	والبرق قد أومض واستصحكا
فاشرب على غيم كصبغ الدجا	☆	اضحك وجه الارض لما بكنا
وانظر لماء النيل فى مدّه	☆	كأنه صندل اومسكا
ارى ابدأ كثيراً من قليل	(وله)	وبدرأ فى الحقيقة من هلال
فلا تعجب فكل خليج ماء	☆	بمصر مسبب لخليج مال
زيادة اصبع فى كل يوم	☆	زيادة اذرع فى حسن حال
شربنا مع غروب الشمس شمساً	(وله)	مشعشة الى وقت الطلوع
وضوء الشمس فوق النيل باد	☆	كاطراف الاسنة فى الدروع

[النيلوفر] بالكسر وضم اللام كلمة عجمية مركبة من النيل والجناح نبات  
معروفة من الرياحين رطب فى الثانية وقيل يابس وهو من الادوية القلبية يقوى القلب  
ويسكن الصداع وشرابه ينفع السرسام والحميات الحادة وغير ذلك انظر تذكرة الانطاكي  
(النينوى) بالكسر ثم السكون وفتح النون والقصر قرية يونس بن متى عليه السلام  
بالموصل قرب الخازر تشتمل على قرى يجمعها هذا الاسم ومنها قرية يقال لها بافكى  
واخرى بسواد الكوفة ناحية يقال لها نينوى منها كربلاء التى قتل بها الحسين بن على  
عليه السلام مع اصحابه كما ذكره الحموى فى المعجم ج ٢ ص ٤٣ ، وفى ج ٨ ص ٣٢٨ .  
( النية ) بالكسر وشد التحتانية فى اللغة القصد ويجيئى بمعنى انبعث القلب  
وقيل النية قصدك الشئى بقلبك وتحرى الطلب منك له وبعبارة اخرى النية عن انبعث  
القلب نحو ما يراه موافقاً لغرض من جلب نفع او دفع ضرراً حالاً او امالاً والشرع خصصها  
بالارادة المتوجهة نحو الفعل ابتغاءاً لوجه الله تعالى امثالاً لحكمه وفى الحديث عن  
الباقر عليه السلام قال نية المؤمن افضل من عمله وذلك لانه ينوى من الخير ما لا يدركه  
وفى حديث آخر قال الاوان النية العمل لقوله تعالى ( قل كل يعمل شاكته ) يعنى  
على نيته ، وقال الابقاء على العمل حتى يخلص اشد من العمل والعمل الخالص الذى

وقبر محمد بن الحسن بن علي بن عمر الاشراف ، وفي ص ٦٦٣ قال بالفارسية در نيمقر سخی  
 نيسا بوراست بقعه بسيار عالی که منسوب بجناب محمد بن محمد بن زيد الشهيد المعروف  
 با مامزاده محروق در مطلع الشمس است که او را بفرمان يزيد بن مهلب حاکم  
 خراسان بقتل رسانيدند وبعد بدنش را سوزانيدند وايشان بقعه بسيار عالی دارند در  
 میان باغ باصفائی وقبه وگنبد بسيارقشنگی از کاشی سبز دارند (اقول) زرته فی اوائل  
 بلوغی فی حدود سنة ١٣٣٥ وفي جنبه قبة اخرى فی داخل البقعة صورة القدمين  
 علی حجر اسود منصوب علی حائطها ، وفيه قبر عمر الخيام ، ولكن فی عمدة الطالب ط  
 نجف ص ٢٩١ س ١٨ فی الهامش قال الفاضل المعاصر هو محمد الاكبر قبره بمر و ،  
 وفي ص ٢٩٣ س ١١ قال توفي بمر وسقاه المأمون السم سنة ٢٠٢ وكان ابن عشرين  
 سنة - قال صاحب المنتخب بالفارسية بعيد استکه ايشان را در مرو کشته باشند  
 وبنيسا بور آورده باشند (اقول) والله العالم بالصواب .

(النيل) بالفتح والشد وقد يخفف هو الزيادة من احد الى ثلاث نحو عشرة ونيف ونحو ذلك  
 [النيل] قيل بكسر النون الذي تصبغ به الثياب وبليدة في سواد الكوفة قرب  
 الحله منها ابوسعيد الشاعر ، والحسن بن علي بن ابى سارة ، والحسين بن احمد بن  
 الحجاج ، والحسين بن ردة ، وخالد بن دينار الشيباني ، وصالح بن الحكم هو من نيل  
 مصر ، وعلي بن عبدالله الخديجى .

ونيل مصر نهر من انهار الرقة حفره الرشيد وقال القضاى ومن عجائب مصر النيل  
 جمعه الله لها سقياً يزرع عليه و يستغنى به عن مياه المطر فى ايام القىظ انا نصبت  
 المياه من سائر الانهار فيبعث الله فى ايام المد الرياح الشمالى فيغلب عليه البحر الملح  
 فيصير كالسكر - واجمع اهل العلم انه ليس فى الدنيا نهر اطول من النيل يصب من  
 الجنوب الى الشمال قيل روى عن عمرو بن العاصى انه قال ان نيل مصر سيد الانهار  
 سخر الله له كل نهر بين المشرق والمغرب وفيه عجائب كثيرة و له خصائص لا توجد  
 فى غيره من الانهار - واصل مجراه يأتى من بلاد الزنج فيمر بارض الحبشة مسامتاً  
 لبحر اليمن من جهة ارض الحبشة حتى ينتهى الى بلاد النوبة من جانبها الغربى

ابن محمد بن عبدربه، وابوبكر محمد بن داود بن سليمان، وابو الحسن احمد بن محمد ابن الحسين، وابو الحسن محمد بن اسماعيل البندقى، وابو الحسين محمد الزاهد العالم الحسينى المتوفى سنة ٣٣٩، وابناه شيخ العترة ابو محمد يحيى نقيبها، وابو منصور الغازى، وابو سعيد محمد بن الفضل بن محمد بن اسحاق، وابو عبدالله الحسين بن داود الحسنى والد محمد، وابو على محمد بن احمد بن يحيى المعازى، وابو القتوح الرضى وابو الفضل احمد المدرس العنقى، وابوه محمد بن الحسين المحدث، وابو الفضل محمد بن احمد الحسنى، وابو محمد القاسم، وابو محمد بن الحسن محمد البطحاني، وابو محمد يحيى بن محمد، وابوه ابو الحسين، واخوه ابو منصور، وابو المعالى اسماعيل نقيبها، وابو نصر المؤدب، وابو واسع محمد بن احمد، واحمد بن الحسين بن احمد المروزى، واحمد بن سليمان، واحمد بن محمد صاحب التفسير المقدم ذكره هنا، واسحاق بن اسماعيل، والامام الحافظ ابو على الحسين بن على الصائغ، وبشر بن بشار والحاكم احمد بن بابلس، هو غير الحاكم المعروف بابن البيع، وحسان بن سليمان، والحسن بن محمد القمى، وسعيد بن محمد ابورشيد، وعبد الحميد بن عبد الرحمن، وعبدالله بن على، وعبد الواحد بن محمد، وعلى بن محمد الواحدى، وعلى بن الحسن الخياط، وعلى بن محمد القتيبي، وعلى بن المظفر، والفضل بن شاذان، ومحمد بن الحسن، ومحمد بن شاذان، ومسعود بن محمد الشافعى، ونوح بن شعيب وغيرهم.

وبها قبر احمد بن محمد بن جعفر بن الحسن بن عمر الاشرف وقبر ابيه ايضاً كما فى مقاتل الطالبين، وقبر الحسين بن ابراهيم بن على بن عبد الرحمن بن القاسم ابن محمد بن القاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن عليه السلام المتوفى سنة ٢٣٠، وقبر الداعى بن عبدالله بن الحسين بن جعفر بن الحسين بن على بن محمد بن جعفر الصادق عليه السلام، وقبر فضل بن شاذان على فرسخ منها الذى توفى سنة ٢٤٠ وله قبة كما فى منتخب التواريخ ص ٦٦٨، وقبر فريد الدين العطار محمد بن ابراهيم المتوفى سنة ٦٢٧ فى خارج نيسابور له قبة كما فى المنتخب ايضاً ص ٦٧٩، وقبر محمد بن جعفر بن الحسن بن على بن عمر الاشرف، وقبر محمد بن عبدالله بن زيد الحسنى،



ذات فضائل جسيمة سميت بذلك لان سابور مر بها و فيها قصب كثير فقال يصلح ان يكون هنا مدينة ويقال سابور خواست كان بينها وبين طوس ثلاثة مراحل والى سرخس اربعين فرسخا والى الري ١٦٠ فرسخا وبها قرى كثيرة فى طول ثمان فراسخ متصلة يقولون قراها اربعة آلاف قرية يجرى مائها من قنواتها من الشمال الى الجنوب مستقبلة القبلة وهى كثيرة الفواكه والخيرات - و كان المسلمون فتحوها فى ايام عثمان على يد عبدالله بن عامر بن كرزب فى سنة ٣١ صلحا وبنى بها جامعا وغير ذلك وفى الحديث لما نزل الرضا عليه السلام نيسابور بمحلة فوزا وامر ببناء حمام وحفر قناة وصنعة حوض فوقه صلى فاغتسل من الحوض وصلى فى المسجد.

روى الصدوق ره فى المجالس ص ١٤٢ س ٢ عن اسحاق بن راهويه قال لما وفى ابو الحسن الرضا عليه السلام نيسابور واراد ان يرحل منها الى المأمون اجتمع اصحاب الحديث فقالوا له يا بن رسول الله ترحل عنا ولا تحدثنا بحديث فنستفيده منك وقد كان قعد فى العمارية فاطلع رأسه و قال سمعت ابي موسى بن جعفر يقول سمعت ابي جعفر بن محمد يقول سمعت ابي محمد بن على يقول سمعت ابي على بن الحسين يقول سمعت ابي الحسين بن على يقول سمعت ابي امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول سمعت جبرئيل يقول سمعت الله عز وجل يقول ( لا اله الا الله حصنى فمن دخل حصنى امن من عذابي ) فلما مرت الراحلة نادانا بشروطها، وانامن شروطها ، وفى حديث آخر عن على بن بلال عن على بن موسى الرضا عن موسى ابن جعفر عن جعفر بن محمد عن محمد بن على بن على بن الحسين بن على بن على بن على بن ابي طالب عن النبي صلى الله عليه وآله عن جبرئيل عن ميكائيل عن اسرافيل عن اللوح عن القلم قال يقول الله تعالى ( ولاية على بن ابي طالب حصنى فمن دخل حصنى امن نارى ) قدم فى ج ١٥ ص ٣١٦ .

و قال الحموى فى المعجم ج ٨ ص ٣٥٦ نيسابور كان معدن الفضلاء و منبع العلماء والمحدثين منهم ابراهيم بن عبدة ، و ابراهيم بن محمد بن فارس، و ابو اسحاق الثعلبي صاحب التفسير احمد بن محمد بن ابراهيم المتوفى سنة ٣٢٧ ، و ابو بكر احمد

فی الحمل اعلم ان النیروز نیروزان نیروز المجوس، و نیروز السلطان و یقال هو اول یوم من فروردین اول الربیع و فی الحدیث روی المعلى بن خنيس قال دخلت على الصادق عليه السلام فی صبیحة یوم النیروز فقال عليه السلام یا معلى اتعرف هذا الیوم قلت لا ولكنه یوم تعظمه العجم وتبارک فیہ قال عليه السلام کلا والبيت العتیق الذی بیطن مكة ما هذا الیوم الا لامر قديم افسره لك حتى تعلمه قلت لعلمی هذا من عندك احب الی من ان یعیش اترابی و یهلك الله اعدائکم - قال یا معلى یوم النیروز هو الیوم الذی اخذ الله فیہ میثاق العباد ان یعبده و لا یشركوا به شیئا، وان یدینوا لرسله و حججه و اولیائه و هو اول یوم طلعت فیہ الشمس و هبت فیہ الریاح اللوایح و خلقت فیہ زهرة الارض و هو الیوم الذی استوت فیہ سفینة نوح (ع) علی الجودی و هو الیوم الذی احیا الله فیہ القوم الذین خر جوامن دیارهم و هم الوف حذد الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم و هو الیوم الذی هبط فیہ جبرئیل علی النبی صلى الله عليه وآله و هو الیوم الذی كسر فیہ ابراهیم اصنام قومه و هو الیوم الذی حمل فیہ النبی صلى الله عليه وآله علیاً علی منكبہ حتی رمی اصنام قریش من فوق بیت الحرام الحدیث بطولہ و ذكره ابن فهد ره فی المہذب ، و الطوسی ره فی اواخر المصباح كما مر بتمامه فی ج ۵ ص ۲۱۴ .

[نیریز] بالفتح ثم السكون بلد بمواحي شیراز من اعمال فارس منها الحسين بن علی بن جعفر [النيسابور] بالفتح ثم السكون ويقال العامة نشا وور و نیشابور هی مدينة عظيمة

→ و همیشه اکابرہ شش روز در میان این دوروز حاجتہای مردم را برمی آوردند و شادی می کردند - شاعر می گوید :

میمون و خجسته باد بر تو	☆	نوروز بزرگ روز تحویل
چو برگفتی سرود نو بهاری	(وله)	عرق گشتی گل از بس شرمساری
ببلخ گزین شد بدان نو بهار	(وله)	که یزدان پرستان بدون روزگار
مطر بان ساعت بر نبال زیر ویم	(وله)	گاه سردستان زنند آروز گاهی اشکنه
گاه زیر قیصران گاه تحت اردشیر	☆	گاه نوروز بزرگ و گاه بهار اشکنه

[نیار] بن ظالم الانصارى النجارى صحابى شهد احدى و بدرآ مع اخيه ابو الاعور  
 « بن مسعود الانصارى صحابى شهد احدى مع ابيه هو غير ابن مكرم الاسلامى  
 [نيازى] بالكسر قرية بين كس (بالكسر) ونسف منها ابو نصر احمد بن محمد، و احمد  
 ابن اسحاق (نيبطن) محلة بدمشق منها عمرو بن سعيد الازدى ، و نيرب بالفتح من  
 قرى دمشق ايضا ( نيرمان ) بالفتح ثم السكون من قرى همدان من ناحية الجبل  
 منها محمد بن على بن خلف وابنه ذوالمفاخر .  
 [النيروز] بالفتح ثم السكون معرب نوروز (۱) وهو اول يوم من نزول الشمس

(۱) قال المجلسى ره فى البحار ج ۱۴ ط ۱ ص ۲۲۰ س ۹ وجدت فى بعض الكتب  
 المعتبرة ان جمشيد ملك الدنيا وعمر اقاليم ايران فاستوى له اسبابه و استقامت له  
 اموره يوم النيروز اول فروردين القديم فصار اول سنة العجم وهو ولد فيه كيو مرث  
 ابن هبة الله بن آدم عليه السلام و (اما) النيروز السلطانى يوم نزول الشمس اول دقيقة من برج  
 الحمل : فوضع فى عهد السلطان جلال الدين ملكشاه بن البارسلان: واتفق يوم الخميس  
 التاسع من شهر رمضان سنة احدى وسبعين واربعمائة - والمهرجان هو يوم النصف من  
 مهر ماه قصد افريدون الضحاك و اسره بارض المغرب و سجنه بجبل دماوند هذا  
 اليوم اعنى مهرجان فقال افريدون لاصحابه بالفارسية « اين كار كه من كردم مهرجان  
 بان هست قسمى لذلك مهرجان » و اول من وضع رسم التهنية فى النيروز و المهرجان  
 افريدون و ذكرنا فى ج ۱۳ ص ۱۵۳ س ۲ و در برهان الجامع ص ۱۹۶ ميگويد  
 بالفارسية نوروز دوروز است \*

«اول» معروف است و آنرا نوروز عامه كوچك گویند و آن رسيدن آفتاب باول حمل  
 كه اول فروردین ماه است كه در این روز جمشيد در اندر بيجان بر تخت مرصع نشست  
 و آفتاب وقت طلوع آن تايبید و مردم شادى کردند \*

«دوم» روز ششم فروردین ماه است و آنرا خرداد و نوروز خاصه نيز مى گویند  
 كه جمشيد دو باره بر تخت مرصع بنشست و بار عام داد و رسمهاى نيكو نهاد ←

اقتضاء الامر بالشئ النهي عن ضده والعام اعنى تركه مما لا ينبغي الرب فيه - قال المحشى  
و الحججة عليه بان الامر بالشئ دال على وجوبه ووجوبه بتركه من الاذن في  
فعله فالمنع من تركه و الدال على المركب دال على كل جزء من اجزائه بالتضمن  
فاذن الامر بالشئ دال على المنع من تركه بالتضمن ولا نعنى باستلزام الامر  
بالشئ و النهي عن ضده الا هذا القدر ( الى ان قال ) قال النهي للتحريم للمتبادر ولذم  
العبد عن الفعل بعد قول السيد لا تفعل ، ولفحوى قوله تعالى ( وما نهاكم عنه فانتهوا )  
و قال لا يخفى انه لا يلزم منه كون صيغة النهي مجردة عن المواد للتحريم و ذلك  
حيث انه يفهم منه ذلك من قوله فانتهوا ( الى ان قال ) قال ثم النهي للدوام عند الاكثر ، وقال  
النهي في العبادة لعينها او جزئها او شرطها يدل على فسادها لكشفه عن قبح المأثم  
به فهو غير المأمور به الى آخر ما قاله .  
اقول و ظاهر صيغة النهي يدل على التحريم كما ذهب اليه الاكثر ، ويدل على  
الكرهية مع القرينة كما يظهر من ظواهر الكتاب والسنة والتفصيل في الكتب الاصولية -  
و المناهى عن الرسول ذكرنا بتمامها في ج ٢٨ ص ١١٠ .  
و النهي عن المنكر عن علي عليه السلام قال في الامرين بالمعروف والنهي عن المنكر  
( فمنهم المنكر بيده ولسانه وقلبه فذلك المستكمل الخصال الخير و(منهم) المنكر  
بلسانه وقلبه والتارك بيده فذلك المتمسك بخصلتين من خصال الخير ومضيعة خصلة  
و(منهم) المنكر بقلبه والتارك بلسانه ويده فذلك مضيعة اشرف الخصلتين من الثلاث  
ومتمسك بواحدة و(منهم) تارك لانكار المنكر بقلبه ولسانه وبده فذلك ميت بين الاحياء  
[ النياحة ] بالكسر تجرى في العبادات المالية المحضة عند العجز والقدرة ولم  
تجر في البدنية المحضة بحال ، وفي المركب من المالية والبدنية تجرى عند العجز  
فقط كالحج والمفروض - ويجوز للانسان ان يجعل ثواب عمله لغيره كشواب الصلاة  
والصوم والصدقة وغيرها خلافاً للمعتزلة - واما جواز النياحة بحيث يسقط الفرض  
عن المنيب باداء النائب ففيه تفصيل والصواب سقوطه عنه والتفصيل في الكتب الفقهية

النهي ولم يغفر ذنب ابليس لانه كان من باب الامر - كما ذكره الاصوليين بالنثر و  
النظم في اصول الفقه في الاوامر والنواهي منهم العالم الجليل الشيخ عبدالرحيم  
التمستري الذي كان من تلامذة الشيخ المرتضى الانصاري ره في منظومته :

- |                               |   |                               |
|-------------------------------|---|-------------------------------|
| النهي للتحريم و للسبق وفي     | ☆ | وما نهيكم فانتهوا وجه يفى     |
| به لديهم وفي زينك ما          | ☆ | من الكلام انفاً تقدا ما       |
| و مقتضاه الفور و الدوام       | ☆ | بالفعل و العرف ولى كلام       |
| والتنهي في الحيض و ايام المرض | ☆ | مقيد بحال عذر قد عرض          |
| و سائر الاقوال و المختار مع   | ☆ | دليلها تظهر للذي رجع          |
| و في العبادات على الفساد دل   | ☆ | و مطلق الحكم عن الحق عدل      |
| و وجهه لكل من تنبها           | ☆ | بمعنى الصحة لن يشتبها         |
| و ليس في احتجاجهم عليه به     | ☆ | ما يقتضى الاطلاق فارجع و اتبه |
| و حكمة الترك و صحة العمل      | ☆ | لا تتنافيان عند من عقل        |
| و ان دليل صحة المعاملة        | ☆ | يناقض التحريم قيل باطلة       |
| و في فساد الفرض و البطلان     | ☆ | من بعده غنى عن التبيان        |
| و الجزء كالعين و لكن الصفة    | ☆ | ان دخلت فهي بدا متصفة         |
| و ليس في النهي عن العبادة     | ☆ | عن الذي عنوه من شهادة         |
| فان في المكروه منها اجوبة     | ☆ | معروفة المختار عند الطلبة     |
| و مثل زين ندبها في الامثل     | ☆ | و هكذا مسئلة التداخل          |
| لان معنى الندب كونه على       | ☆ | زينة راجحة مشتملا             |
| و بالحرام الفرض ربما سقط      | ☆ | و جعل مستنداً وجه شطط         |

الى آخر ابياته المذكورة في منظومته الاصولية كما اشرنا الى بعضها في ج ٥  
ص ٥٨ بعنوان الاصول، وله منظومة في آداب العلم ذكرنا في ج ٢، وفي ج ٢٢ ص ٨٩  
وله منظومة في الاذان و الاقامة ذكرنا في ج ٣ ص ١٣١ وله منظومة في شكوك الصلاة ذكرنا  
بتمامه مع حواشيه في ج ٢٠ ص ٨١ وغير ذلك من مؤلفاته - وقال شيخنا البهائي ره في زبدته

اليها جماعة من اهل العلم والادب منهم ابراهيم بن دينار ، والحسن بن احمد العلاف ، ومحمد بن علاء الدين احمد ، ومحمد بن يزيد ، وميثم التمار وبهاقير سليمان بن علي بن محمد الذي كان من ولد موسى الجون كما ذكره الاعرجي في مناهل الضرب والتفصيل في معجم العموي ج ٣ ص ١٧٠ س ١٤ وفي ج ٨ ص ٣٤٧ .

[ نهشل ] بالفتح ثم السكون ابن حسان عامي هو غير ابن زيد الاعرابي النهوي ، وغير نهشل بن سعيد الخراساني ، وغير نهشل بن عبدالرحمن ، وغير ابن كثير النهشلي ، وغير ابن مجمع الكوفي ، ونهشلي منسوب الى احد سوابقه هم قبيلة منهم حصين بن اويس ، وغير شبيب بن عبدالله البصري الامامي الشهيد بالطف ، وغير محمد بن تميم ، وغير محمد بن يعقوب الذي كان من اصحاب الرضا عليه السلام .

( نهيم ) بالكسر ثم السكون بطن من همدان وهو ابن عمرو منهم ابراهيم بن سليمان وسهل بن شعيب وحبشة بن قيس وعبدالواحد بن الصباح النهميون ( نهوذ ) بالفتح بلد بالمغرب ( نهيك ) بالفتح ثم الكسر الابل القوي والسيف القاطع وابن سنان البجلي الكوفي تابعي هو غير ابن عبدالله السلولي الكوفي .

( نهيك ) بن مالك القشيري الملقب بمنهب الوراق قدم مكة ومعه بعير عليها طعام ومتاع فانهب ماله بعكاظ ثلاث مرات فعاتبه خاله فقال :

ياخال زرنى و مالى ما فعلت به	☆	وخذ نصيبك منه اننى هود
ان نهيكاً ابى الاخلايقه	☆	حتى تبيد جبال الحرة السود
فلن اطيعك الا ان تخلدنى	☆	فانظر بكيدك هل تستطيع تخلدى
الحمد لله لا يشتري الا له ثمن	☆	ولن اعيش بمال غير محمود

( النهى ) بالفتح ثم السكون هو طلب ترك الفعل لمن دونه وهو ضد الامر واعلم ان الثواب في ترك المنهى عنه اكثر منه في اتيان المأمور به قال النبي صلى الله عليه وسلم ترك ذرة مما نهى الله تعالى خير من عبادة الثقلين - والسرفيه ان ترك المنهى عنه اشق من فعل المأمور به اذ المكلف بالامر يخرج عن عهده بفعله مرة - فاما المكلف بالنهى لا يخرج عن عهده مالم يمتنع مدة عمره و لذاغفر ذنب آدم عليه السلام لانه كان من باب

[نوند] بالفتح ثم السكون سكة بنيسابور منها عبدالله بن جمشاد المتوفى سنة ٣٢٦ (جم) ج ٨ س ٣٢٨ «النووي» منسوب الى نوى قرية بارهستان منهما محمد بن عمر بن عربي بن علي ابو المعطى احد علماء القرن الرابع عشر له مؤلفات كثيرة ، و يحيى بن شرف محى الدين ابوزكريا الشافعى المتوفى سنة ٦٧٧ •

[نويرة] بالضم ثم الفتح تصغير النار ناحية بمصر واسم رجل من الصحابة روى عنه ابنه مالك (النويرى) هو شهاب الدين الكندى احمد بن عبد الوهاب المتوفى سنة ٧٣٣ منسوب الى قبيلة (نويرة) مصغراً من قرى سرخس منها محمد بن احمد ابو سعد الصوفى المتوفى سنة ٥٤٣ (النوى) هو احمد بن طاهر الصوفى ، والنضر بن عثمان منسوبان الى قرية بارهستان كما مر بعنوان النووى •

[النهار] بالفتح معروف وهو من طلوع الفجر الى غروب الشمس شرعاً ، وعرفاً من طلوع الشمس الى غروبها وهو فى مقابل الليل ويقال بياض النهار وسواد الليل لا واسطة بينهما وفى رواية النهار كان اثنا عشر ساعة وكذا الليل وبين الطلوعين ساعة من ساعات الجنة. [النهالى] هو محمد صاحب كتاب الطراز المذهب فى الدخيل والمغرب مات سنة ١١١٥ [النهاند] بالفتح مدينة فى قبيلة همدان على ثلاثة ايام قيل انها من بناء نوح عليه السلام منها ابراهيم بن اسحاق الاحمرى ، والحسن بن محمد ، والحسين بن على ، والشيخ على اكبر المعاصر الساكن بمشهد الرضوى ، وعبد الجبار ، وعبد الوهاب ، و على بن ريدويه ، و على بن محمد بن عامر •

[النهد] بالتحريك قبيلة باليمن من بنى نهد بن زيد ونهد بن مر حبة ومنهما ابوزهير وابو عثمان عبد الرحمن التابعى ، والاسود بن ابى الاسود ، والاشعث بن سويد ، وجعفر بن شبيب وحمدان ، وداود بن محمد ، ومالك بن اسماعيل ، ومحمد بن احمد والهيثم بن ابى مسروق النهديون «النهر» بالفتح مجرى الجارى المتسع والجمع الانهار قد ذكر نافي ج ٤ ص ٢٧٤ (النهران) بالفتح وقيل بالكسر وهى ثلاث نهران فى الاعلى ، و الاوسط ، والاسفل كورة واسعة بين بغداد و واسط فيها عدة بلاد منها الاسكاف وجر جرايا و الصافية وكان بها وقعة لامير المؤمنين عليه السلام مع الخوارج وهم خمسمائة فارس ينسب

في كلمة او منفصلة عنها في اخرى - والتنوين لا يكون الامتصاص في سائر الاحكام نحو  
 يثا ون ومن آمن، وعزاب اليم، وقوم هاد، وحكيم عليم وامثال ذلك - واما الادغام وهو ما يكون  
 مدغمين عند ستة احرف مجتمعة في كلمة يرملون وهي الباء، والراء، والميم، واللام، والواو،  
 النون - فكل القراء ادغموا التنوين والنون الساكنة في حرف اللام والراء من غير غنة  
 نحو من رب رحيم، فالادغام للتقارب وترك الغنة لتنزلهما منزلة المثلين من شدة القرب  
 ولاغنة في ادغام المثلين وجاز ادغامهما بغنة وبه قرأ جماعة ولكن المشهور الاول و عليه  
 العمل واجمع القراء على ادغام التنوين والنون الساكنة في حروف .

[يمون] وهي الباء، والميم، والواو، والنون مع الغنة نحو من يشاء، ومن ماء مهين  
 ، ومن وال وامثال ذلك ، واما الغنة فلانه ليس التقارب الحاصل بينهما وبين حرف  
 الغنة كالتقارب الحاصل بينهما وبين اللام والراء الى ان قال .

واما حقيقة الغنة وهي صوت يخرج من الخيشوم ينقطع بشدة، وبعبارة اخرى صوت  
 حادث يخرج من الخيشوم لاعمل للسان فيه عند امساك الانف - واجمع القراء على  
 اظهار النون الساكنة عند الواو والياء اذا التقيا في كلمة نحو دنيا، وصنوان، وقنوان،  
 وبنيان وانما اظهروا خوفا من ان يلتبس بالمضاعف حالكونه مشدداً وهو ما تكرر احد  
 اصوله - واما الاقلاب وهو قلب التنوين والنون الساكنة ميماً اذا التقيا مع الباء نحو  
 هنيئاً بما ان بورك، واما الاخفاء وهو عند باقي الحروف وهي خمسة عشر حرفاً وهي  
 التاء ، والثاء ، والجيم ، والدال ، والذال ، والزاي ، والسين ، والشين ، والصاد ، والضاد ، والطاء ،  
 والظاء ، والفاء . والقاف ، والكاف قال الشاعر بالفارسية:

تنوين و نون ساكنه حكمش بدان اي هوشياره كاز حكم آن زينت بود اندر كلام كردگار  
 ادغام كن در يرملون ( يرملون ) \* اظهار كن در حرف حلق  
 مقلوب كن در حرف باء \* در ما بقي اخفا بيار  
 باغنه كن نزد يمون «يمون» \* بي غنه كن در نزد لر «لر»  
 ويك نكته ديگر كه بايد فهميد اينستكه نون ساكن و تنوين اگر بحرف باء  
 برسند قلب بميم مي شوند مثل عليم بالظالمين ومن بعد .



لا لا لا لا لا شددت شددت شددت سدت بسورة بسورة سورة صفة صفة صفة صفة  
 ختمت بخاتم سليمان بن داود عليه السلام للمدرب العالمين وقال ايضاً لمن يبول في النوم  
 روى عن الائمة عليهم السلام قال يؤخذ من سعد جزء ومن الزعفران جزء ويدق كل واحد  
 منهما على حدة وينخل السعد بحريرة صفيقة ويخلطان جميعاً ويعجنان بعسل منزوع  
 الرغوة ( ثم ) يبنّدق ويكتب في جام جديد بزعفران ( بسم الله الرحمن الرحيم ان الله  
 يمسك السماوات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسكهما من احد من بعده انه كان  
 حليماً غفوراً ) يملأ الجار من هذه الاية مرة بعد اخرى ( ثم ) يغسله بماء بارد ويصب  
 في اناء نظيفة ويؤخذ ورق ويكتب فيه بمداد هذه الاية وفاتحة الكتاب والتوحيد ثلاث  
 مرات والمعوذتين وآية الكرسي كما انزلت الله لاله الا هو الحي القيوم ( الى هم فيها  
 خالدون ) وكذا ( لو انزلنا هذا القرآن ) الاية وآخربنى اسراييل ثم يكتب بسم الله  
 الرحمن الرحيم ان الله يمسك السماوات الايه ويكتب يا من هو هكذا لا هكذا غيرك امسك  
 عن فلان بن فلان ما يحد من غلبة البول و يعلق التعويذ على ركبته ان كانت اثني  
 وان كان غلاماً على موضع العانة وعلى اهليلجه ويؤخذ بندقة ويسقيه اياها حين يأخذ  
 مضجعه بشيء من ذلك الماء المعوذ وليقل من شرب الماء فاذأ ذهب ما يجد من غلبت  
 البول انشاء الله تعالى فليحل التعويذ اثلاً يعتر به الحصر .

[النون] بالضم حرف من حروف الهجاء تلحق بفعل المضارع في ثنيتيه وجمعه  
 في آخرهما بدلا عن الرفع في مفردهما دون الماضي والحال، ونونا الثقيلة والخفيفة تلحقان  
 بهما للتاكيد و الثقيلة مكسورة مختصة بالثنية وجماعة النساء والخفيفة ساكنة وفي نحو  
 التبعان ليست للتاكيد قال في جواهر القرآن الباب الثامن في احكام النون الساكنة  
 والتنوين اعلم ان التنوين نون ساكنة تلحق آخر الكلمة لفظاً لا خطأً لغير توكيد ونحو  
 ضرب زيد ولو كانت للتوكيد نحو وليكوناً ولنسفعاً فتثبت لفظاً وخطأً ووصلاً ووقفاً  
 ولهما عند حروف الهجاء اربعة احكام - اظهار و ادغام و قلب و اخفاء - واما  
 الاظهار و هو ان يكونا مظهرين عند حرف من حروف الحلق وهي الهمزة ،  
 والهاء ، والحاء ، والخاء ، والعين ، والغين ، وسواء كانت هذه الحروف متصلة مع النون

المعتبرین فی اسناد الروایة ان من اراد رؤیة احد من الانبیاء او الائمة او الوالدین او احد من المؤمنین فلیقرأ الشمس و اللیل و القدر و الجحد و الاخلاص و المعوذتین ثم لیقرأ الاخلاص مائة مرة و یصلی علی النبی و الهامة مرة و ینام علی الایمن مطهراً فی فراش طاهر و لباس طاهر و غذاء طیب و قلب صاف و صفاء خاطر و عزم جازم و یقین صادق فانه یری من یرید انشاء الله تعالی و یکلمه ما یرید من سؤال و جواب .

\*) الکلام فی علاج من بال فی النوم فی فراشه \*) (۱)

قال الطبرسی فی المکارم اکتب لمن بال فی النوم علی ورق و یعلق علیه هف هف هد هدهف هف هات هات اناله ( ماله ) کف کف کف هف هف هف هف معهم مهم مسعر لم قل هو الله احد الغالب من حيث يستحسر العدو ابليس شح لبني آدم كما الذي سجد لادم الملائكة باذن الله انه كريمة بنت كريمة و ولد فلان بن فلان لالا

(۱) و فی کتاب تسهیل الدواء و الدعاء لتحصیل الشفاء المذكور فی هامش المنهاج

العارفین ص ۲۱۷ قال بالفارسیة بجهة بول کردن در خواب و فراش و سلس البول و تقطیر البول و سیلان منی و ووزی و مندی از ابن عباس منقول است که هر کرا بول بسیار آید در اول صباح بناشتا هفت بار لوانزلنا هذ القرآن را بخواند تا آخر سورة حشر شفا یابد و در حدیث دیگر شخصی بخدمت حضرت امام محمد باقر شکایت کرد از آنکه بولش قطع نمیشد و همیشه قطره بول از او میامد فرمود که اسپند را بگیر و شش مرتبه بآب سرد و یک مرتبه بآب گرم بشوی و در سایه خشک کن پس باروغن گل چرب کن و سفوف کرده بخور و باز میگوید جهة بول کردن طفل در رختخواب بر صفحه یا بر ورق آهو بنویسد این اشکال را بر او آویزد - و باید که در روز جمعه و یا یکشنبه یا سه شنبه باشد (بسم الله الرحمن الرحيم هو هو هو هو هو هو هو هو هو هو هو هو هو هو او او الله انه کیف هو هو سف قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد) و اطباء شربة سم سوخته بزفر را با عسل جهة دفع بول کردن در فراش مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا دو درم گفته اند - و دواهای دیگر هم برای جهة سلس البول و قطع سیلان منی و ووزی و مندی ذکر کرده است هر کس طالب باشد با آنجا مراجعه کند

في كل ليلة يأتي الناس في المنام ولهذا يرى الاضغاث •  
 وفي حديث آخر قال عليه السلام ان الله تعالى خلق الروح وجعل لها سلطاناً فسلطانها  
 النفس فاذا نام العبد خرج الروح وبقي سلطانه فيمر به جيل من الملائكة وجيل من  
 الجن ومهما كان من الرؤيا الصادقة فمن الملائكة ومهما كان من الرؤيا الكاذبة فمن الجن  
 وفي عقاب الاعمال قال ثلاثة عليه السلام يعذبون يوم القيامة من صور رصورة من الحيوان  
 يعذب حتى ينفخ فيها وليس بنافخ فيها . والذي يكذب في منامه يعذب حتى يعقد  
 بين شعيرتين وليس بعاقدهما .

\* من اراد رؤية احد من الانبياء والائمة وغيرهم في النوم \*

قال الطبرسي في مكارم الاخلاق من عرض له مهم واراد ان يعرف وجه الحيلة  
 فيه يقرأ حين يأخذ مضجعه سورة الشمس والليل كل واحد منهما سبع مرات ويقول  
 اللهم اجعل لي فرجاً ومخرجاً فانه يرى شخصاً يأتيه ويعلمه وجه الحيلة فيه والنجاة  
 منه . وقال بعضهم من اراد رؤيا ميت في منامه فليقل ( اللهم انت الحي الذي لا يوصف  
 والايمان يعرف منه منك بدعت الاشياء واليك تعود فما اقبل منها كنت ملجأه ومنجاه  
 وما ادر منها لم يكن له ملجأ ولا منجأ منك الا اليك اسئلك بلا اله الا انت اسئلك  
 بيسم الله الرحمن الرحيم بحق نبيك محمد صلى الله عليه وسلم سيد النبيين وبحق علي خير الوصيين  
 وبحق فاطمة سيدة نساء العالمين وبحق الحسن والحسين اللذين جعلتهما سيدي شباب  
 اهل الجنة ان تصلي على محمد وآل محمد وان تريني ميتي في الحال التي هو فيها)  
 وفي الروضات ط ١ ص ١٦٤ باب الميم في ترجمة محمد بن جرير الطبري الذي قال  
 في كتاب الاداب الحميدة عن الحارث بن روح عن ابيه عن جده انه قال لبنيه يا بني اذا  
 دهمكم امرأ فاهمكم فلا يبيتن احدكم الا وهو طاهر على فراش ولحاف طاهرين ولا  
 يبيتن ومعه امرأة ( ثم ) ليقرأ والشمس سبعاً والليل سبعاً ( ثم ) ليقل ( اللهم اجعل  
 لي من امري فرجاً ومخرجاً ) فانه يأتيه آت في اول ليلة او في الثالثة او في الخامسة واظنه  
 قال او في السابعة يقول له المخرج فما انت فيه كذا .

( ثم ) ليعلم ان من جملة مناسبات هذه الحكاية هو ما ذكره ايضاً بعض اعظم

القيامة قال الله تعالى الا ان بيوتى فى الارض المساجد تضىء لاهل السماء كما تضىء النجوم لاهل الارض - الاطوبى لمن كانت المساجد بيوته - الاطوبى لعبد توشأ فى بيته ثم زارنى فى بيتى - وفى ص ١٦٣ س ١٠ عن الرضا عليه السلام قال فى قول الله تعالى (فالمقسمات امرأ) الملائكة تقسم ارزاق بنى آدم ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس فمن نام فيما بينهما نام عن رزقه، وقال الصادق عليه السلام نومة الغداة مشؤمة تطرد الرزق ، وتصفر اللون ، وتقبجه ، وتغيره وهو نوم كل مشؤم ان الله تعالى يقسم الارزاق ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس فايكم وتلك النومة .

وروى الصدوق ره فى المجالس ص ٨٨ س ١٣ عن الراوى قال للصادق عليه السلام المؤمن يرى الرؤيا فتكون كما رآها ، وربما رأى الرؤيا فلا يكون شيئاً - فقال عليه السلام ان المؤمن اذا نام خرجت من روحه حركة ممدودة صاعدة الى السماء فكلما رآه روح المؤمن فى ملكوت السماء فى موضع التقدير والتدبير فهو الحق - وكلمنا رآه فى الارض فهو اضغاث احلام - قال فقلت لدوتصعد روح المؤمن الى السماء قال نعم - قلت حتى لا يبقى منه شيء فى يده فقال لا لو خرجت كلها حتى لا يبقى منه شيء اذا لمات - قلت فكيف يخرج فقال اما ترى الشمس فى السماء فى موضعها وضوئها وشعاعها فى الارض فكذلك الروح اصلها فى البدن وحركتها ممدودة - وفى حديث آخر قال عليه السلام ان العباد اذا ناموا خرجت ارواحهم الى السماء فمارأت الروح فى السماء فهو الحق ومارات فى الهواء فهو اضغاث - الا وان الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف ، وما تناكر منها اختلف فاذا كانت الروح فى السماء تعارفت وتباغضت فاذا تعارفت فى السماء تعارفت فى الارض ، واذا تباغضت فى السماء تباغضت فى الارض وفى حديث آخر عن على عليه السلام قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الرجل ينام فيرى الرؤيا فرىما كانت حقا وربما كانت باطلا فقال صلى الله عليه وسلم يا على ما من عبد ينام الا عرج بروحه الى رب العالمين فما رأى عند رب العالمين فهو حق (ثم) اذا امر الله تعالى برد روحه الى جسده فصارت الروح بين السماء والارض فماراته فهو اضغاث احلام - وقال ان لابليس شيطان يقال له هزاع يملاء ما بين المشرق والمغرب

وقال من قال حين يأوى الى فراشه لا اله الا الله مائة مرة بنى الله له بيتاً في الجنة ، ومن استغفر مائة مرة تحات ذنوبه كما يسقط ورق الشجر ، وقال ان الله تعالى اوحى الى نبي انبياء من بنى اسرائيل ان احببت ان تلقاني غدأ في حظيرة القدس فكن في الدنيا وحيداً غريباً مهموماً محزوناً مستوحشاً من الناس بمنزلة الطير الواحد الذي يطير في ارض القفار ويأكل من رؤس الاشجار ويشرب من ماء العيون فاذا كان اوى الليل وحده ولم يوضع الطيور وكان الصادق عليه السلام اذا قام آخر الليل رفع صوته حتى يسمع اهل الدار يقول ( اللهم اعني على هول المطلاع ووسع عليّ صبق المضجع وارزقني خير ما قبل الموت وارزقني خير ما بعد الموت ) وقال عليه السلام ما من عبد الا وهو يستيقظ مرة او مرتين او مراراً في الليل فان قام والا فحجج الشيطان فبال في اذنه الا ترى احد كم اذا كان ذاك منه قام ثقيلًا وكسلان ، وفي حديث آخر قال اذا نام شجر الشيطان برجله فبال في اذنه وقال كفى بالرجل شراً ان يبول الشيطان في اذنه ، و قال ان الليل شيطاناً يقال له الزهاء فاذا استيقظ العبد واراد القيام الى الصلوة قال له ليست ساعتك فنام ثم يستيقظ مرة اخرى فيقول فلم يأن لك ( يأتك ) فما يزال كذلك يزيله و يحبسه حتى يطلع الفجر فاذا طلع الفجر بال في اذنه ثم يمصع بذنبه فخراً وبصيح .

وكان النبي صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ من نومه خر لله تعالى ساجداً وقال سبحان الذي يحيى الموتى وهو على كل شئ قدير والحمد لله الذي بعثنى من مرقدى والحمد لله الذي احيا نى بعد ما ماتنى واليه النشور وقال اذا سمعت صراخ الديك فقل ( سبحو قدوس رب الملائكة والروح ) الخ وقال تعلموا من الديك خمس خصال المحافظة على اوقات الصلوة ، والغيرة ، والسخاء والشجاعة ، وكثرة الطرقة ، وتعلموا من الغراب ثلاث خصال استتاره بالسفاد ، وبكوره في طلب الرزق وحذره ، ومن صلى على محمد وآله مائة مرة بين ركعتي الفجر وركعتي الغداة وقى الله وجهه حر النار ، ومن قال مائة مرة سبحان ربي العظيم و بحمده استغفر الله ربي واتوب اليه بنى الله تعالى له بيتاً في الجنة ، وقال من مشى الى المسجد لم يضع رجليه على رطب ولا يابس الا سبغ له الى الارضين السابعة ، وفي التوراة بشر المشائين في الظلمات الى المساجد بالنور الساطع يوم

والريح بالهوى معلقة الى وقت ما يتحرك صاحبها باليقظة فاذا اذن الله تعالى برد تلك الروح على ذلك البدن جذبت تلك الروح الريح و جذبت الريح الهوى فاستكنت في بدن صاحبها وان لم ياذن الله برد تلك الروح على ذلك البدن جذبت ذلك الهواء الريح وجذبت الريح الروح فلا ترد على صاحبها الى وقت ما يبعث .

وقال على عليه السلام لا ينام الرجل وهو جنب، ولا ينام الا على طهور فان لم يجد الماء فليتميم فان روح المؤمن ترفع الى الله ويقبلها ويبارك عليها فان كان اجلها قد حضر جعلها في كنوز رحمته وان لم يكن اجلها قد حضر بعث بهامع الملائكة فيردونها في جسدها ، وقال من نام على وضوء ان ادركه الموت ليله فهو عند الله شهيد ، وقال اذا نام وضع يده اليمنى تحت خده واستقبل القبلة وكان النبي صلى الله عليه وسلم ينام على الحصير ليس تحته شيء وكان يستاك اذا اراد ان ينام واضطجع على شقه الا يمن و اذا استيقظ يقول الحمد لله الذي احياني بعدما اماتني واليه النشور وسجد لله - وقال اياكم بنومة بين الطلوعين لان الله يقسم الارزاق بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس فمن نام تلك الساعة لم ينزل نصيبه واذا انتبه فلا يرى نصيبه واحتاج الى السؤال والطلب وكذا النوم قبل غروب الشمس وفي اوقات مهب الرياح العجاج بالوانها .

وعن النبي صلى الله عليه وسلم قال من اراد شيئاً من قيام الليل فاخذ مضجعه فليقل اللهم لا تؤمنى مكرك ولا تنسى ذكرك ولا تجعلنى من الغافلين اقوم انشاء الله ساعة كذا وكذا فان الله تعالى يوكل ملكاً بقيمه تلك الساعة وفي حديث آخر قال من اراد شيئاً من قيام الليل فغلبته عيناه حتى يصبح كان نومه صدقة من الله عليه ويتمم الله تعالى قيام ليلته، وفي حديث آخر قال ما من احد يقرأ آخر سورة الكهف (قل انما انا بشر مثلكم) الاية حين ينام الاستيقظ وسطع له نور من مضجعه الى بيت الحرام حشود ذلك النور ملائكة يستغفرون له حتى يصبح. وفي حديث آخر قال عليه السلام من اراد الاقباته من النوم يقول (اللهم ابغثنى من مضجعي لذكرك وشكرك وصلواتك واستغفارك وتلاوة كتابك وحسن عبادتك يا ارحم الراحمين) وفي حديث آخر يقول ( وان جعلنا البيت مثابة للناس وامناً واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى وعهدنا الى ابراهيم واسماعيل ان طهرا بيتي للطائفين والعاكفين والركع السجود )

في ذم كثرة النوم عن علي عليه السلام قال من خاف البيات قل: نومه، وعن الصادق عليه السلام قال ثلاث فيهن المقت من الله تعالى - نوم من غير سهر ، وضحك من غير عجب ، واكل على الشبع، وقال موسى عليه السلام يا رب اى عبادك ابغض اليك قال جيفة بالليل بطل بالنهار وقال عليه السلام ان الله يبغض كثرة النوم وهو مذهبة للدين والدنيا، فان كثرة النوم يسدع صاحبه فقيراً يوم القيامة وكثرة الفراغ مذموم .

و روى الصدوق ره في المجالس ص ١٤١ س ٢ عن النبي صلى الله عليه وآله قال قالت ام سليمان بن داود يابنى اياك وكثرة النوم بالليل لانه تدع الرجل فقيراً يوم القيامة ، وفي ص ٢١٥ س ١ - اوحى الله تعالى الى موسى عليه السلام يا بن عمران كذب من زعم انه يحبني فاذا جنه الليل نام عنى اليس كل محب يحب خلوة حبيبه ها اناذا - يا بن عمران انا مطلع على احبائى اذا جنهم الليل حولت ابصارهم من قلوبهم و مثلت عقوبتى بين اعينهم يخاطبونى عن المشاهدة ويكلمونى عن الحضور يا بن عمران هب لى من قلبك الخشوع ومن بدنك الخضوع ومن عينك الدموع فى ظلم الليل وادعنى فانك تجدنى قريباً مجيباً، وفي ص ٢٩٩ س ١٠ قال ان المؤمن ليحول عليه فى منامه فتغفر له ذنوبه وانه ليمتحن فى بدنه فتغفر له ذنوبه. وعن النبي صلى الله عليه وآله قال ما من احد ينام الا ضرب على صماخه بحرير معقد فان هو استيقظ وذكر الله انحلت عقدة فان هو توضأ حلت عنه عقدة اخرى فان قام وصلى حلت العقدة كلها لهيئتها والابال الشيطان فى اذنه كما ذكره الزمخشري فى ربيع الابرار باب ٨٧ .

وفى غيبة النعمانى ص ٢٧ س ١٣ قال اقبل امير المؤمنين عليه السلام ذات يوم و معه ابنة الحسن وسلمان الفارسي وهو متكى على يدسله ان فدخل المسجد الحرام فجلس اذا قبل رجل حسن الهيئة واللباس فسلم وجلس ( ثم ) قال يا امير المؤمنين اسألك عن ثلاث قال عليه السلام سلنى عما بدالك - فقال الرجل اخبرنى عن الانسان اذا نام اين تذهب روحه ، وعن الرجل كيف يذكر وينسى ، وعن الرجل كيف يشبه ولده الاعمام والاخوال فالتفت امير المؤمنين عليه السلام الى الحسن وقال اجبه يا با محمد فقال ابو محمد عليه السلام للرجل اماما سألت عنه عن امر الرجل اذا نام اين تذهب روحه فان روحه معلقة بالريح

اللهم انى اسلمت نفسى اليك و وجهت وجهى اليك و فوضت امرى اليك و الجأت  
 ظهري اليك توكلت عليك رهبة منك و رغبة اليك لاملجأ و لا منجأ منك الا اليك آمنت  
 بكتابك الذى انزلت و برسولك الذى ارسلت .

و يسبح تسبيح فاطمة الزهراء عليها السلام و من اصابه فزع عند منامه فليقرء اذا آوى  
 الى فراشه المعوذتين ، و آية الكرسي فان من قرأها اذا اخذ مضجعه امنه الله على نفسه  
 و جاره و جار جاره و الايات حوله ، و قال من قرء التوحيد حين يأخذ مضجعه غفر الله له  
 ذنوب خمسين سنة و عن الصادق عليه السلام قال قرء قل هو الله احد ، و قل يا ايها الكافرون عند منامك  
 فانها برائة من الشرك كما مر فى ج ١٨ ص ٩٥ و قال وان فزعت من الليل فقل عشر مرات  
 ( اعوذ بكلمات الله من غضبه و من عقابه و من شر عباده و من همزات الشياطين و ان يحضرون )  
 و عن على عليه السلام قال اذا اراد احدكم النوم فليضع يده اليمنى تحت خده الايمن و ليقل  
 ( بسم الله وضعت جنبى لله و على ملة ابراهيم و دين محمد و ولاية من افترض الله طاعته  
 ماشاء الله كان و مالم يشألم يكن اشهد ان الله على كل شىء قدير ) فان من قال ذلك عند  
 منامه حفظ من اللص و الهدم و تستغفر له الملائكة ، و قال اذا خفت من الاحتلام و الجنابة  
 فقل فى فراشك ( اللهم انى اعوذ بك من الاحتلام و من سوء الاحلام و من ان يتلاعب بى  
 الشيطان فى اليقظة و المنام ) و اذا خفت الهدم عند الزلزلة فاقرء عند منامك ( ان الله يسمك  
 السموات و الارض ان تزولا و لو كن زالتا ان امسكهما من احد من بعده انه كان حكيما غفورا )  
 و روى الصدوق فى المجالس ص ٢٣٤ س ٨ عن الصادق عليه السلام قال يقوم الناس على فرشهم  
 على ثلاثه اصناف صنفت له و لا عليه ، و صنفت عليه و لا له و صنفت لاعليه و لا له - فاما الذى له و لا عليه  
 فهو الذى يقوم من منامه و يتوضأ و يصلى و يذكر الله عز و جل ، و الصنف الذى لم يزل فى  
 معصية الله حتى نام فذاك الذى عليه لاله و الصنف الذى لاله و لا عليه فهو الذى لا يزال  
 نائما حتى يصبح - و فى مكارم الاخلاق ط ١ ص ١٥١ س ٢٣ قال عليه السلام ان الله تعالى يبغض كثرة  
 النوم و كثرة الفراغ و كثرة مذهبة للدين و الدنيا و فى ص ١٢ س آخر قال من  
 بات على طهر فكاننا احببى الليل كله .



مخفت اي ديدنه غافل ومست ☆ چه هوشيار ابر آوردر جهان دست

كه چندان خفت خاهي در دل خاك ☆ كه فرموشت كند دوران افلاك

وعن سلمان ره قال اني لاحتسب نومتي كما احتسب يقظتي، وعن النبي ﷺ قال قيلوا فان الشيطان لاتقيل ، وقال النوم في أول النهار خرق ، واوسطه خلق ، و آخره حمق - اما الخرق فنومة الضحى تشتغل عن امر الدنيا والاخرة ، واما الخلق الجميل فنومة الهاجرة التي ندب اليها رسول الله وقال قيلوا فان الشيطان لاتقيل ، واما الحمق فنومة ما بين العصر والمغرب اوبين العشاءين لم يذمها الا احمق اوسكران - وقال النوم على اربعة انحاء - استلقاء وهو نوم الانبياء للتفكر في مخلوقات الله ، و نوم على الجنب الايمن وهو نوم العباد والعلماء ، ونوم على الجنب الايسر وهو النوم الاطباء والملوك ، ونوم على الوجه وهو نوم الكفار والشياطين وعن علي عليه السلام قال النوم على اربعة اصناف - الانبياء تنام على اوقيتها مستلقية واعينها لاتنام متوقفة لوحى ربها ، والمؤمن ينام على يمينه مستقبل القبلة ، والملوك وابنائها تنام على شمالها ليستمرؤا ما يأكلون ، وابليس واخوانه وكل مجنون وذى عاهة تنام على وجهه منبطحاً .

قال المجلسي ره في المراجعة ج ١ ص ٣٢٧ في نوم الانبياء على اوقيتهم لتوجههم الى السماء انتظاراً للوحى ، و نوم الاطباء على مياسرهم وشمالتهم ليشتمل الكبد على المعدة و يصير بمنزلة دثار عليها فيسخنها بما فيها من الحرارة القوية فاذا تم الهضم تماد الى اليمين ليعين على الانحدار الى جهة الكبد بميله الطبيعي الى الاسفل، ونوم المنافقين والشياطين على وجوههم لانه على هيئة اللواطة التي اخترعها اللعين او المراد بالشياطين اتباعهم من الانس العاملين بهذا العمل ، ونوم المؤمنين على ايمانهم لقناعتهم في بطيء هضم الغذاء وقال من تطهر ثم آوى الى فراشه بات وفراشه كمسجده، وان ذكر انه على غير وضوء فليتييم من دناره كائناً ما كان فان فعل ذلك لم يزل في الصلوة وذكر الله عز وجل ، وقال اذا دخل عليك المصباح فقل (اللهم اجعل لنا نوراً نمشى به في الناس ولا تحرمنا نورك يوم نلقاك اللهم اجعل لنا نوراً لك نور لا اله الا انت ) و اذا انطفئ السراج فقل (اللهم اخرجنا من الظلمات الى النور ) وقال اذا توسد الرجل يمينه فليقل (بسم الله

الروح اى انقطاع تعلقه عن ظاهر البدن و باطنه - والنوم انقطاعه عن ظاهر البدن فقط، والسنة والنعاس بمعنى واحد وهو الفتور الذى فى الحواس مقارنة النوم - وقيل السنة فى الرأس ، والنعاس بالضم فى العين والنوم فى القلب - وقد نفى الله تعالى ذلك عن نفسه بقوله ( لا تاخذ سنة ولا نوم ) لانه آفة وهو سبحانه وتعالى منزه عن الافات ولا يغيره شىء و اشار الى ذلك الوجدى فى الدائرة ج ٧ ص ٤٦٧ ، وقيل النوم حالة تعرض للمحيوان من استرخاء اعصاب الدماغ من رطوبات الانجرة المتصاعدة بحيث تقف الحواس الظاهرة عن الاحساس رأساً ، و بعبارة ثالثة هو حالة طبيعية تمتعل بها القوى بسبب ترقى البخارات الى الدماغ - وفى الحديث النوم راحة للجسد والنطق راحة للروح ، والسكوت راحة للعقل .

وقيل نومة الضحى فى الصيف مبردة ، وفى الشتاء مسخنة ، وقال ابن سيرين الاحتمام عرس النساء وقال ان الضحى مختلفة للفن واذ اغشى النعاس فى غير وقت نوم تناولت كتاب من كتب الحكم فاجدها تزاى للفوائد فقال :

الا ان لومات الضحى تورث القتى ❖ خوالا و نومات العصير جنون  
غيرت موضع مرقدى ليلا فارتنى السكون ❖ قللى فاول ليلتى فى حفرتى انى يكون  
وقال انى لا عجب ممن يستلقى على فراشه ويطبق عينيه يبتغى النوم كيف لا يقوم يصلى  
حتى تغلبه عيناه فلا نوم الذى من ذلك النوم ، وقيل لان تختلف الشياطين على ظهري احب  
الى من ان انام يوم الجمعة والامام يخطب ، وقال من آوى الى فراشه ثم لم يتفكر  
فيما صنع فى يومه فان عملاً خيراً حمد الله فان اذنب استغفر الله - وقيل لعبد الواحد بن  
سليمان بن عبد الملك ما ذهب ملككم قال نوم الغدوة وشرب العشيات - وفى الديوان قال :

نوم امرء خير له من يقظة ❖ لم يرض فيها الكاتبين الحفظة

ينام اذا حضر المكرمات (وله) وعند الدنانة تستنبه

وقال **عليه السلام** ينام الرجل على الشكل ولا ينام على الحرب يعنى انه يصبر على

قتل الولد ولا يصبر على سلب المال قال الشاعر بالفارسية :

ظالمى راخفته ديدم فيم روز ❖ گفتم اين فتمنه است خوابش مرده به

كما فى مجالس الصدوق ص ٣٤ س ١ (نوفل) بن فروة الاشجعى ابو فروة الكوفى الراوى عنه ابنه فروة صحابى او تابعى ملعون \*

[نوفل] لقب الياس صاحب اليتيمة فى الطب، ولقب جرجس الدمشقى ولقب عبدالله بن ميخائيل الطرابلسى صاحب كتاب قرّة العين والنفس (عات) .

[نوفل] بن مساحق القرشى العامرى صحابى هو غير ابن مسعود السهمى المدنى التابعى «نوفل» بن معاوية الدئلى ابو معاوية صحابى شهد الفتح روى عنه ابن اخته عبد الرحمن [النوفلى] هم جماعة منهم ابو محمد مصنف مجالس الرضا عليه السلام، و احمد بن محمد بن موسى واسحاق بن عبدالله بن الحارث، و جبير بن مطعم، و جعفر بن محمد الراوى عن الرضا عليه السلام، والحسن بن محمد بن سهل، و ربيعة و زيد بن نوفل. وسليمان ابن عبدالله، والصلت بن عبدالله واخوه محمد، وعبد الرحمن بن عبدالله، وعبدالله بن الفضل وعلى بن محمد بن سليمان، و محمد بن ابراهيم، و محمد بن القاسم، و يزيد بن عبد الملك، و يزيد بن الفضل و غيرهم .

[نوقات] بالضم محلّة بسجستان منها محمد بن احمد وابنه عمر واخوه عثمان بن احمد «نوقان» احد قصبتي طوس و فيها تخت القدر البرام، و محلّة بنيسابور منها الحسن بن على بن نصر، و محمد بن عمر الذى شاهد من نوقان نوراً من مشهد الرضا عليه السلام [نوقد] بالفتح قرية بنسف منها ابراهيم بن محمد المتوفى سنة ٣٢٥ و محمد ابن ابراهيم، وعبد القادر المتوفى سنة ٥٢٧، وعبدالله بن محمد المتوفى سنة ٤٠٠، و محمد بن سليمان «النوق» بالضم من قرى بلخ منها احمد بن قدامة بن محمد ابو حامد المتوفى سنة ٣٢٣ والنوقة بالفتح الحذافة .

[النوم] بالفتح ثم السكون غشية ثقيلة تهجم على القلب فتبطل عمل الحواس تمنعه المعرفة بالاشياء و بعبارة اخرى النوم ريح تقدم من غشية الدماغ فاذا وصل الى العين فترت، و اذا وصل الى القلب نام - و حنّه الفقهاء بذهاب حاسة السمع والبصر وغيبه ادراكهما عنهما تحقيقاً او تقديرأً قيل الفرق بين السنة بالكسر والنعاس والموت والوسن ثقل النوم والرقاد النوم الطويل او هو خاص بالليل والموت عبارة عن انقباض

والمرأة، وفي عرف المنطقيين هو كل من مقول على كثيرين متفقين بالحقيقة و هو النوع الحقيقي لان منشأ نوعيته هو الحقيقة المتحدة في افراده ، واما النوع الاضافي فهو الماهية المقول عليها وعلى غيرها الجنس في جواب ما هو قولاً اولياً فلا ينتقض التعريف المذكور بالصنف كالتركي والرومي و انما سمي هذا النوع بالاضافي لانه لا بد من نوعيته من اندراجه مع نوع آخر تحت جنس فيكون مضافاً له انظر الكتب المنطقية [النوف] بالضم السنام العالي وبطن من همدان، وابن فضالة الحميري البكالي التابعي ابو يزيد الشامي الراوي عن علي عليه السلام حسن روى الزمخشري في ربيع الابرار باب ٨٧ رأى نوف صاحب علي عليه السلام كأنه يسوق جيشاً ومعه رمح طويل في رأسه شمعة تضيء للناس فتأولها بالشهادة فخرج الى الغزو فلما وضع رجله في الركاب قال اللهم ارملي المرأة وايتم الولد و اكرم نوحاً بالشهادة فوجدوه وفرسه مقتولين مختلطاً دمه بدم الفرس وقد قتل رجلين هو الذي قال النبي ﷺ له يا نوف طوبى للزاهدين في الدنيا الراغبين في الآخرة اولئك الذين اتخذوا ارض الله بساطاً ومائها طيباً وترابها فراشا وجعلوا القرآن شعاعاً والدعاء دثاراً و رفضوا الدنيا رفضاً على منهاج عيسى بن مريم وقد مر ذكره في ج ٢٨ ص ١٦٨ بعنوان المواظ .

[نوفر] بالفتح من قرى بخارى منها الياس بن محمد بن عيسى ابو المظفر عامي ذكره في (جم) (نوفل) بالفتح البحر والعطية من النفل والزيادة وبطن من زيد من القحطانية و بطن من بنى عبد مناف من العدنانية منهم نوفل بن ثعلبة وقيل ابن عبدالله ابن ثعلبة الانصاري الصحابي (نوفل) بن الحارث بن عبد المطلب بن عم النبي ﷺ ابو الحارث المتوفى سنة ١٤ حسن (نوفل) بن سالم شاعر هو غير ابن سليمان البلخي ، وغير ابن طلحة الانصاري الصحابي .

[نوفل] بن عبد الملك بن المغيرة الهاشمي الراوي عن ابيه هو غير ابن عبيد الله التابعي [نوفل] بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن فهر بن غالب اخو المطلب وهاشم [نوفل] بن عمارة الراوي عنه محمد بن الضحاك قول اوصى قصي بن كلاب بنيه فقال يا بنسى اياكم و شرب الخمر فانها ان اصلحت الابدان افسدت الازهار

[نور الدين] على بن يوسف صلاح الدين بن ايوب الملك الافضل ، انظر الوفيات  
 » بن فخر الدين بن عبد الحميد العاملي الكركي كان من تلامذة  
 الشهيد الثاني فاضل « النور » على شاه هو آغا محمد علي بن الميرزا عبد الحسين  
 المعروف بفيض على شاه هو وابوه كانا من الصوفية « نور الله » التستري هو المعروف  
 بالقاضي نور الله المرعشي قدم ذكره في ج ٢٣ ص ٢٩٧ « النوروز » او النيروز كما يأتي  
 وقدم في ج ١٣ ص ١٥٢ بالمناسبة عن معجم الحموي ج ٢ ص ٢٢٢ س ٢٠.

[النوري] هو ابو موسى عمران بن عبد الله البخاري الحافظ ، وابو علي الحسن بن  
 علي بن احمد المتوفى سنة ٥١٨ منسوبان الى قرية ببخارى وبلد بمازندران كما ذكره  
 الشيرازي في بستانه ص ٥٩٨ منها الحاج ميرزا حسين النوري صاحب المستدرک الوسائل  
 وغيره ، والشيخ شعبان هو احد الاعلام الذي كان من تلامذة آفا ضياء العراقي وغيره  
 من الاعلام المعاصرين بالنجف وكان في المدرسة القوامية هناك في سنة ١٣٤٠ ثم رجع  
 بعد تكميله الى بلده لترويج الاحكام الشرعية ثم لقيته بمشهد الرضا عليه السلام سنة  
 ١٣٧٠ وهو احد اصدقائي ومنها الشيخ علي الصفا قسي صاحب كتاب غيث النفع في  
 القراءات السبع (نوسا) بالتحريك من قرى مصر و كورة من سمند و نوشان قصر  
 و قرية بلخ (جم) ج ٨ ص ٣٢٦ .

[نوشجان] بالضم ثم السكون وفتح المعجمة مدينة بفارس و قيل مدينة علي  
 نهر سيحان بما وراء النهر وهي اربع مدن كبار منها سهل بن القاسم الراوي عن الرضا  
عليه السلام وعنه عون بن محمد الامامي الثقة (نوشروان) البغدادي الضير الشاعر المعروف  
 بشيطان العراق كما ذكره الحموي في المعجم ج ١ ص ١٧٤ س ٧ .

[نوشروان] بن خالد الوزير شرف الدين الامامي فاضل اديب ثقة ويقال له نوشروان  
 كما ذكره في (جب) ص ١٣ (نوشروان) العادل كسرى صاحب الايوان بالمداين  
 المذكور ترجمته في ج ١٠ ص ٣٢٧ بعنوان نوشروان (نوش) بالفتح بلد من بلاد مرو  
 منها ابو الحسن علي بن محمد المتوفى سنة ٤١٠ ، واحمد بن محمد ومحمد بن محمد  
 [النوع] في عرف الاصوليين هو كلى مقول على كثيرين متفقين بالاغراض كالرجال

بقائهن سنة ٧٩٥ والمتوفى هناك في سنة ٨٦٨ له كتاب انسان نامه ورسالة العقيدة يدل على حسن عقيدته وكان من تلامذة ابن فهد الحلبي وذكره القاضي نورالله في مجالس المؤمنين وقال كان ذو فضل وعلم فاق اهل زمانه فحسده بعض اهل عصره قيل هو تيمورلنك فامر به بان يطرحه في بئر ثم مر ذات ليلة بعد ان طرح في البئر فوجد نوراً ساطعاً و مبدئها من البئر واشرف عليها فاذا السيد فارثر سجادته على ظهر الماء وهو يعبدالله تعالى فصرخ صرخة فخر صريعاً فلما افاق قال اخرجوه فلقاه نور الى آخر ما ذكره - ثم اطلق هذا اللقب على اولاده الطائفة النوربخشية ، وقد يطلق النوربخشية على بنى ركن الدين بن روح الله ابن اخيه وهم حزب من اهل التسنن مختلفة الآراء كانوا في الهندوستان وغيرها .

[ نورپور ] بدمن بالادپنجناب اهلها من اهل الهند ذكره الشرواني في بستانه ص ٥٩٨ (النورحسن) الحسيني ابو الخير الحنفى هو غير النورحسن الطبيب ابي الخير صاحب المصنفات (عات) (نور الدولة) شاهنشاه بن نجم الدين ايوب بن شاذي بن مروان اخو صلاح الدين «انظر الوفيات» «نور الدولة» ملك العرب بو الاغر هو ديبس بن صدقة بن منصور (خك) (نور الدين) ابراهيم بن يحيى بن محمد بن موسى بن محمد الموسوي النسابة بمصر (لب) ط نجف ص ٢٢٩ «نور الدين» اخو صاحب المدارك هو ابن الحسين بن ابي الحسن الموسوي العاملي الامامي الثقة .

[ نور الدين ] التستري الجزائري احد الاعلام المعاصرين بالحائر الشريف المولود سنة ١٣١٣ والمتوفى بها واخوه السيد احمد هما من اجلاء السادة الجزائرية و ابوه محمد جعفر بن عبد الصمد بن احمد «نور الدين» التستري هو ابن السيد نعمة الله الجزائري وبنوه ابوطالب وعبدالله ومحمد .

[ نور الدين ] بن علي بن علي بن ابي الحسن الموسوي العاملي امامي ثقة قدم ذكره في حرف العين «نور الدين» علي بن محمد بن جماز بن ادريس الحسنى هو وابوه وجده كانوا من سادات العراق (نور الدين) علي بن محمد بن عبدالله بن ابي نمى الحسنى عميد السادات امامي ثقة قدم ذكره في حرف العين .

عليه السلام كما ذكره ابو الفداء في تاريخه ص ٩ .

[نوح] بن هاشل امامي هو الذي كتب في جواب مسائله الشيخ عبد الله البحراني (ضا) ط ١ ص ٣٦٩ س ٣٠ (نوح) ابن الهيثم الخراساني عامي هو غير نوح بن يزيد البغدادي المؤدب الذي وثقه في (خ) ج ١٣ ص ٣١٩ .

[النوحة] بالفتح البكاء على الميت مع الجزع والصوت روى الكليني في الكافي والمرآة ج ٣ ص ٩١ في باب الصبر والجزع والاسترجاع عن جابر قال لابي جعفر الباقر عليه السلام ما الجزع قال اشد الجزع الصراخ بالويل والعيول و لطم الوجه والصدر وجز الشعر من النواصي ومن اقام النواحة فقد ترك الصبر واخذ من غير طريقه الحديث قال المجلسي ره في الشرح قال الشهيد في الذكرى تحريم اللطم والخدش وجز الشعر اجماعاً وقاله الشيخ في المبسوط لما فيه من السخط بقضاء الله تعالى ثم قال واستثنى الاصحاب الا ابن ادريس شق الثوب على موت الاب والاخ لفعل العسكري على الهادي عليه السلام وفعل الفا طميات على الحسين عليه السلام وقال العلامة في النهاية ولا يجوز على غيرهما ولا يجوز النوح بالكلام الحسن و تعداد فضائل الميت ( الى ان قال) فروع ( الاول ) الندب لا بأس به وهو عبارة عن تعديد محاسن الميت وما يلقون بفقده بلفظ الندب ابوامثل قولهم وارجلاه وامصبيته غير انه مكروه و ( الثاني ) النياحة بالباطل محرمة اجماعاً اما بالحق فجائز اجماعاً و اشرنا اليه بعنوان المصائب ج ٢٧ [نوذ] بالفتح القلعة الجديدة و «نوذ» جبل بسرنديب عنده مهبط آدم عليه السلام ونورد قسبة بكازرون فارس «النور» بالضم الضوء اي كان وهو خلاف الظلمة وقيل النور كيفية تدركها الباصرة اولا بواسطتها سائر المبصرات وبعبارة اخرى النور هو الجوهر المضيء وكذلك النار غير ان ضوء النار مكدر مغمور بدخان محذوره عنه .

«نورامين» هو عز الدين الفقيه ابو الفتح محمد بن القاسم بن محمد بن علي الحسيني حسن (لب) ط نجف ص ٣١٠ س ١٢ .

[نوربخش] كلمة فارسية قال الاستاد ره في الذريعة ج ٢ ص ١٩٠ س ١٦ نوربخش هو السيد العارف محمد بن محمد بن عبد الله الموسوي الخراساني المولود

ومن آمن معك فقال بالسريانية (هيلوليا الفأ الفأ ياماريا اتقن) قال فاستوى القلص واستمرت السفينة فقال نوح ان كلاماً نجاني الله به من الغرق لحقيق ان لا يفارقتي قال فنقش في خاتمه ( لاله الاالله الف مرة يارب اصلح) كما مر بتمامه بعنوان النقش قبل اقامت السفينة في الماء مائة وخمسين يوماً وقيل اقامت احد عشر شهراً ، وكان الطوفان في رجب ووقف على الجودي في المحرم وامر نوح ان تفتح ابواب السفينة فادعى الله تعالى الى نوح ان يخرج من السفينة و من معه فاخرج البهائم و الهوام فنزل نوح وبنوه سام وحام ويافث ولما كثر اولاده قسم الارض بينهم وجفت الارض في سبعة وعشرين يوماً وبنى قرية بالموصل وسماه سوق الثمانين .

وروى الصدوق ره في العيون ط ٢ ص ٢٣١ عن ابي الصلت الهروي قال قلت للرضا **عليه السلام** يا بن رسول الله لاي علة اغرق الله تعالى الدنيا كلها في زمن نوح **عليه السلام** وفيهم الاطفال وفيهم من لا ذنب له فقال **عليه السلام** ما كان فيهم الاطفال لان الله عز وجل اعقم اصلاص قوم نوح و ارحام نسايتهم اربعين عاماً فانقطع نسلهم فغرقوا ولا طفل فيهم و ما كان الله تعالى ليهلك بعذابه من لا ذنب له - واما الباقيون من قوم نوح فاغرقوا لتكذيبهم لنبي الله نوح **عليه السلام** و سائرهم اغرقوا برضاهم بتكذيب المكذبين ومن غاب عن امر فرضى به كان كمن شهده واتاه وكانت امه شمخا بنت انوش ، و بنوه سام وحام ويافث وامرأته واغلة وهي غير عمورة والدة سام وغير هيكل قال الله تعالى في سورة التحريم (ضرب الله مثلا للذين كفر والامرأة نوح وامرأة لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين فخانتاهما) وعن ابن عباس قال امرأة نوح كانت كافرة تقول للناس انه مجنون ، وامرأة لوط تدل على اضيافه فكان ذلك خيانتهم لهما وما بغت امرأة نبي قط وكانت خيانتهم في الدين وقيل لم يفرق الطوفان البلاد الشرق ولم يتعد عقبه حلوان و الاصح كان جميع اهل الارض من ولد نوح لقوله تعالى ( وجعلنا ذريته هم الباقيين ) فجميع الناس من ولد سام ، وحام ، ويافث اولاد نوح - فسام ابو العرب وفارس والروم ، وحام ابو السودان ، ويافث ابو الترك و يأجوج و ماجوج والفرنج والقبط - وهم ٧٢ شعبا وولد لسام بعد الطوفان بسنتين (ارفضد) و الدقينان والدشالنج والدعابر والدفالنج والداعو والدساروع والدناحور والد تارح والدابراهيم الخليل



لقومه لا ينكح النساء خمسمائة عام ثم اوحى الله اليه ان ينكح هيكلا بنت ناموس ابن ادريس  
وفي حديث آخر دعانوح عليه السلام قومه الى الله تعالى حتى انقرضت ثلاثة قرون  
منهم كل قرن ثلاثمائة سنة يدعوهم سرأ و جهراً فلايزدادون الاطغياناً وكان الرجل  
منهم يأتى بابنه وهو صغير فيقيمه على رأس نوح فيقول يا بنى ان بقيت بعدى فلا تطيعن  
هذا المجنون وكانوا يثورون الى نوح فيضربونه حتى يسيل مسامعه دما حتى لا يعقل  
شيئاً مما يصنع به فاوحى الله تعالى اليه انه لمن يؤمن من قومك الامن قد آمن فعند  
ذلك اقبل على الدعاء عليهم فاعقم الله اصلا بهم وارحام النساء فلبثوا اربعين سنة لا يولد لهم ولد  
وقحطوا في تلك الاربعين سنة حتى هلكت امواهم واصابهم الجهد والبلاء (ثم) قال لهم نوح  
استغفروا ربكم انه كان غفارا فاعذرهم فلم يزدادوا الا كفراً فلما يبس اقصر عن كلامهم  
ودعاهم فلم يؤمنوا فدعا عليهم وقال رب لاتذر على الارض من الكافر بين ديار افا وحى  
الله تعالى اليه يا نوح اصنع الفلك واوسعها وعجل عليها باعيننا ووحينا وامر جبرئيل  
ان ينزل عليه ويعلمه كيف يتخذها طولها فى الارض الف ومأتى ذراع ، وعرضها  
ثمانمائة ذراع ، وطولها فى السماء ثمانون ذراعاً فقال يا رب من يعيننى على اتخاذها  
فاوحى الله تعالى اليه ناد فى قومك من اعانتى عليها فنادى نوح فيهم بذلك واعانوه عليه  
فجعل لها ثلاث بطون فحمل فى بطن الاسفل الوحوش و السباع والهوام ، وفى الاوسط  
الدواب والانعام ، وفى الاعلى هو ومن معه وما يحتاج اليه من الزاد - وقيل غير ذلك  
وكان منزله فى مسجد الكوفة فلما اراد ان يركب السفينة جاء الى التنور ففض الخاتم  
ورفع الطين وانكسفت الشمس وجاء من السماء ماء منهمر صبت بلا قطر وتفجر الارض  
عيوناً فالتمس الماء على امر قد قد فقال اركبوا فيها بسم الله مجراها ومرساها ونظر نوح  
الى ابنه يام يقع ويقوم فقال يا بنى اركب معنا فكان ساوى الى جبل وقال يعصمنى  
فقال نوح لعاصم اليوم الى اخر الحكاية المذكورة فى سورة هود .

وعن الصادق عليه السلام قال هو ليس بابنه انما هو ابن امرأته وهو لغة طى يقولون لابن  
الامرأة ابنه واسمه كنعان - وفى حديث آخر قال عليه السلام ان نوحاً لما ركب السفينة  
اوحى الله اليه يا نوح ان خفت الغرق فهللنى الفأ ثم سلنى النجاة انجك من الغرق

وقال الطريحي في المجمع في مادة نوح هو اول نبي بعد ادريس وولد في العام الذي مات فيه آدم ﷺ قبل موت آدم في الالف الاولى ، وبعث في الالف الثانية وهو ابن اربعمائة سنة - وقيل بعث وهو ابن خمسين سنة - وابث في قومه الف سنة الا خمسين عاماً وكان في تلك الالف الثالثة عاش وعمر فيهم وكان يدعوهم ليلاً ونهاراً وكان يضربه قومه حتى يغشى عليه فاذا اقام قال اللهم اهد قومي فانهم لا يعلمون - وروى الصدوق في المجالس ص ٣٠٦ س ٧ عن الصادق ﷺ قال عاش نوح الف سنة وخمسائة سنة منها ثمانمائة وخمسون قبل ان يبعث والى سنة الا خمسين عاماً في قومه يدعوهم ، وماتى سنة في عمل السفينة و خمسائة او سبعمائة بعد نزوله من السفينة ، ونضب الماء ومصر الامصار واسكن ولده في البلدان ( ثم ) ان ملك الموت جاءه وهو في الشمس فقال السلام عليك فرد عليه السلام و قال له ما جاء بك يا ملك الموت قال جئت لاقبض روحك فقال له تدعني اتحول من الشمس الى الظل فقال نعم فتحول نوح فقال يا ملك الموت كنت مامر بي من الدنيا مثل تحولي من الشمس الى الظل فامض لمامرت به فاقبض روحه سنة ٢٥٩٢ بعد هبوط آدم ﷺ ودفع علم النبوة الى ابنه سام وبشر اولاده بهود و امرهم باتباعه وفيه كان بين نوح وبين ادم عشرة ابناء و اوصياء كلهم وانما خفي ذكرهم في القرآن ولم يسموا كما سمي من استعلن من الانبياء لان قابيل اتى الى هبة الله بعد موت آدم فقال له ان ابي قد خصك من العلم بما لا اخص انا و هو العلم الذي دعا به اخوك هاييل فتقبل به قربانه وانما قتلته لكيلا يكون له عقب يفتخرون على عقبي و انك ان اظهرت من العلم الذي خصك به ابوك شيئاً فقتلتك كما قتلت اخاك هاييل - فابث هبة الله و العقب منه مستخفين بما عندهم من العلم و الايمان حتى بعث الله نوحاً - فقله تعالى ( كذبت قوم نوح المرسلين ) يعنى من كان بينه وبين آدم ﷺ ممن كانوا لا يصدقون بنبوتهم يعنى الذين قبل نوح ولم يقرؤا بنبوتهم انتهى كلامه ، وروى الزمخشري في ربيع الابرار ان نوحاً كان في بيت من شعر الفأ و اربعمائة سنة فكلما قيل له يا رسول الله لو اتخذت بيتاً من طين تأوى اليه قال انا ميت غداً فتاركة او تر كه فلم يزل فيه حتى فارق الدنيا ، وفي حديث آخر اقام في عبادة الله والدعاء

قال لاطاقة لى بهم و لوعرفونى لقتلونى قال له فان اعطيت القوة تجاهدكم قال نوح  
واشوقاه الى ذلك فقال له نوح من انت فصاح جبرئيل صيحة واحدة تداعت فاجابته الملائكة  
بالتلبية ورجت الارض فبقى نوح مرعوباً فقال جبرئيل انا صاحب ابوبك آدم وادريس  
والرحمن يقرئك السلام وقد اتيتك بالبشارة وهذا نوب الصبر واليقين والنصرة والرسالة  
والنبوة وامركان تتزوج بعمورة بنت ضمران بن ادريس فانها اول من تؤمن بك فمضى  
نوح يوم عاشوراء الى قومه وفى يده عصا بيضاء وكانت العصا تخبره بما يمكن به قومه  
وكان رؤسائهم سبعين الف جبار عند اصنامهم فى يوم عيدهم فنادى لا اله الا الله آدم  
المصطفى ، وادريس الرفيع ، وابراهيم الخليل ، وموسى الكليم ، وعيسى المسيح خلق  
من روح القدس ، ومحمد المصطفى آخر الانبياء و هو شهيدى عليكم انى قد بلغت  
الرسالة فار تجت الاصنام و حمدت النيران واخذهم الخوف - فقال الجبارون من هذا  
فقال نوح انا عبد الله وابن عبده بعثنى الله رسولا اليكم ورفع صوته بالبكاء وقال انى لكم  
نذير مبين - وسمعت عمورة كلام نوح فآمنت به فاعابتها ابوها وقال ايؤثر فيك قول  
نوح فى يوم واحد واخاف ان يعرف الملك بك فيقتلك فقالت عمورة يا ابت اين عقلك  
وفضلك وحلمك نوح رجل و حيد ضعيف يصيح فيكم تلك الصيحة فيجرى عليكم  
ما يجرى وتوعدها فلم ينفع فاشار الى اهل بيته بحبسها و منعها الطعام فحبسها فبقيت فى  
الحبس سنة وهم يسمعون كلامها فاخرجها بعد سنة وقد صار عليها نور عظيم وهى فى  
احسن حال تمعجبوا من حياتها بغير طعام فسألوها فقالت انا استغثت برب نوح وان  
نوحاً كان يحضر عندها بما تحتاج اليها ( ثم ) ذكر الطبرى تزويجه بها وانها ولدت  
له سام بن نوح ، وفى اثنى عشرة اختار الله تعالى نوحاً بخمسة اشياء جعله ابا البشر لان  
الناس كلهم غرقوا وصار ذريته هم الباقين ، وانه طال عمره ، واستجاب دعائه على الكفار و  
على المؤمنين ، وحمله على السفينة وهو اول من نسخ به الشرايع وكان قبل ذلك  
لم يحرم تزويج العمات والخالات ، وكانت قومه عبدة الاصنام وامرهم بالتوحيد  
والاخلاص وخلع الانداد، والصلوة والصوم والحج والاوامر والنواهي والحلال والحرام  
ولم يأمر باحكام المواريث والحدود .

بن معين (جنح) «نوح» بن ميمون بن عبد الحميد العجلي ابو سعيد البغدادى المرزى  
 مات سنة ٢١٨ وافته فى خج ١٣ ص ٣١٨ .

[نوح] النبى ﷺ لسانه السريانية ومولده ١٦٤٢ بعد هبوط آدم ﷺ هو  
 بن لامك اول ملك او مالك بن متوشلخ بن ادريس هو اسم منصرف مع العجمة والتعريف  
 يسكون وسطه كلوط سمي نوحاً لانه كان ينوح على نفسه خمسمائة عام ونحى نفسه  
 لما كان فيه قومه من الضلالة وكان اسمه عبدا لعلى ار عبدا لغفار او عبدا لملك وكان  
 جاراً دقيق الوجه فى رأسه طول عظيم العينين دقيق الساقين كثير لحم الفخذين  
 مخم السرة طويل اللحية عريضاً طويلاً جسيماً قال الله تعالى فى وصفه انه كان عبداً  
 لكوبرا وقال (ولقد نادينا نوحاً فلنعم المجيبون ونجيناه واهله من الكرب العظيم  
 جعلنا ذريته هم الباقين وتركنا عليه فى الاخرين سلام على نوح فى العالمين انا كذلك  
 جزى المحسنين انه من عبادنا المؤمنين) وغير ذلك من الايات الواردة فى وصفه فى  
 سورة الاعراف، ويونس وهود والانباء والمؤمنين والشعراء والعنكبوت والصفات والقمر  
 التحريم والحاقة ونوح وغيرها وكان اذا لبس ثوباً او اكل طعاماً او شرب ماءً شكر الله  
 قال بسم الله فى اوله والحمد لله فى اخره واذا اصبح او امسى قال اللهم انى اشهدك ان  
 ما اصبح او امسى بى من نعمة فى دين او دنيا فمذك وحدك لاشريك لك لك الحمد ولك  
 شكرها على حتى ترضى وبعدا لرضى - وهذا كان شكره ، وكان حين امر بالغرس  
 ام ابليس الى جانبه فلما اراد ان يغرس العنب قال هذه الشجرة لى فقال نوح كذبت  
 فقال ابليس فمالى منها فقال نوح لك السلطان وفى حديث آخر قال له ملك ان لك  
 يهاشريكاً فى عصيرها فاحسن مشاركته قال نعم له السبع ولى ستة اسباع قال وله الملك  
 احسن فانت محسن قال نوح له السدس فرضى - وفى حديث آخر اخذ الناس ثلاثة من  
 لثة اخذوا الصبر عن ايوب، والشكر عن نوح، والحسد عن بنى يعقوب .

وفى حديث آخر ان الله تعالى اكرم نوحاً بطاعته والعزلة لعبادته يسكن فى الجبال ويأكل  
 من نبات الارض ولباسه الصوف وكان جائه جبرئيل بالرسالة وقد بلغ عمره ٣٦٠ سنة  
 قال له ما بالك معتز لا قال لان قومي لا يعرفون الله فاعتزات عنهم فقال له فجاهد

ابو حمزة الثمالي الثقة كأخوته حمزة، وعلي، ومحمد، ومنصور المذكور تراجمهم بعناوينهم  
 [ نوح ] بن جابر بن نوح الراوى عن ابيه عامى هو غير ابن جرير ، وغير  
 ابن جعونة ( نوح ) بن الحارث بن عمرو والمخزومى امامى حسن هو الذى دفع اليه  
 على عليه السلام راية المهاجرين ( نوح ) بن حبيب القومسى ابو محمد عامى مات سنة ٢٤٢  
 هو غير ابن الحسن ابى محمد الراوى عن احمد بن محمد و عنه مكى بن احمد بن  
 سعدوية المذكور فى العلباب ٥٣ ( نوح ) بن الحكم ابواليقطان الكوفى المرهبى  
 الهمدانى الامامى الثقة الراوى عن الصادق عليه السلام ( نوح ) بن حكيم الثقفى المقرئ  
 يحتمل اتحاده مع سابقه وهو من ولد عمرو بن مسعود .

(نوح) بن خلف بن محمد ابو عيسى البجلي المولود سنة ٢٥٠ والمتوفى سنة ٣٤٤  
 عامى وثقه فى (خ) ج ١٣ ص ٣٢١ .

(نوح) بن دراج النخعى الكوفى القاضى امامى ثقة قيل له لم دخلت فى اعمالهم  
 فقال لم ادخل فى اعمالهم حتى سالت اخى جميلا فقلت لم لم تحضر المسجد فقال  
 ليس لى ازار و هو من اصحاب الصادق عليه السلام ابوه كان بقالا و كان يكتب الحديث  
 وابنه ايوب ، واحفاده احمد، والقاسم، ومحمد بنوايوب، وابنا حفيده جعفر بن احمد  
 واحمد بن القاسم ، واخوه جميل كلهم من حسان الامامية كما فى كش ط ١ ص ١٦٣  
 س ٨ وغيره من كتب التراجم وفى تاريخ بغداد ج ١٣ ص ٣١٥ .

«نوح» بن زكريا البصرى الراوى عن اخيه ايوب تابعى هو غير ابن ربيعة البصرى  
 «نوح» بن سعد بن دينار الراوى عنه ابنه محمد عامى هو غير ابن شعيب  
 البغدادى الامامى (نوح) بن صالح البغدادى امامى حسن يحتمل اتحاده مع سابقه  
 هو غير ابن صعصعة الحجازى .

«نوح» بن طلحة بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابى بكر بن ابى قحافة الراوى عن ابيه  
 (نوح) بن عمرو بن نوح الشامى عامى هو غير ابن قيس الجذامى، وغير ابن محمد الايلى  
 (نوح) بن المختار النخعى الكوفى امامى كان من اصحاب الصادق عليه السلام وثقه

[النواجي] هوشمس الدين محمد بن الحسن بن علي الشافعي الاديب الشاعر النحوي القاهري ( النواس ) بن سمعان الكلابي الانصاري قيل هو ابن سمعان الصحابي الراوي عن النبي ﷺ ( نوباغ ) بالضم معناه بالفارسية البستان الجديد من قرى خوارزم منها محمد بن عثمان الاسكافي .

( نوبخت ) بالفتح ثم السكون كلمة فارسية بمعنى جديد البخت فلما استعمله العرب ضموا النون لمناسبة الواو طائفة كبيرة منهم العلماء و الادباء و المنجمين و الفلاسفة و الحكماء و المتكلمين و الكتاب و الامراء و كانت لهم مكانة و تقدم - اول من اسلم منهم جدهم نوبخت الذي ينسبون اليه عشيرته منهم ابنه ابوسهل و والد اسحاق ، و اسماعيل بن علي بن اسحاق ، و الحسن بن موسى ابو محمد ، و الحسن بن الحسين بن علي ، و الحسين اخوه النوبختيون المذكور تراجمهم بعناوينهم في هذا الكتاب و ذكره في معجم الادباء و في لسان الميزان و تاريخ الخطيب و ابن خلكان و في جواهر المضية و القمي في القابه و النجاشي في فهرسته و غيرهم من كتب التواريخ و السير .

( نوبندگان ) بلد بفارس قرب هزار باب خانه دارد و چند قريه از مضافات او است اهل آن شيعي مذهبند ( النوبهار ) بالفتح بالفارسية اسم لبيت النار للمجوس ببلخ و اسم لبيت الاصنام ايضاً هناك ( نوبة ) بلد و كورة من بلاد السودان منها القمان الحكيم اهلها بشجاعت معروف ( بستان السياحة ) ص ٥٩٨ ( النوجاباذ ) بالضم من قرى بخارى منها محمد ابن علي بن محمد ابو بكر الزاهد المتوفى سنة ٥٣٣ ( نوح ) بن ابراهيم الموصلی امامی كان من اصحاب الصادق عليه السلام هو غير ابن ابى بلال المدني ( نوح ) بن ابى مريم القرشي ابو عصمة المرزى قاضيها عامي روى عن ابيه مات سنة ١٧٣ ( نوح ) بن احمد بن ايمن الراوي عنه ابن شاذان لا بأس به هو غير ابن احمد بن الحسين الحسيني الامامي ( نوح ) افندي الحنفي مفتي بلاد الروم هو الذي افتى بوجوب مقاتلة الشيعة وقتلهم

و نهب اموالهم و سبى زرايهم ضعيف جداً كما ذكره في الروضات ط ١ ص ٤٠٩ س ٢٢

( نوح ) بن تغلب الجريري القيسي اخو ابان امامي حسن كآبيه الذي كان

مع علي عليه السلام ( نوح ) بن ثابت بن ابى صفية دينار حسن قتل مع زيد الشهيد ابوه

الامن هؤلاء الاربعة بالاجماع و الاستقراء لانهم حجة علينا فيها والقائمون بها.  
 رواه الصدوق ره في كمال الدين ط ١ ص ٢٦٦ الى ص ٢٨٨- احوالهم - وروى  
 حيدر على بن ميرزا محمد الشرواني في رسالته في احوالهم ( اعلم ) ان الابواب والنواب  
 الاربعة ابا عمرو عثمان بن سعيد العمري بفتح العين وهو ثقة جليل ، و ابو القاسم الحسين  
 ابن روح النوبختي ، و ابو الحسن علي بن محمد السمرى ، و ابو جعفر محمد بن عثمان  
 ابن سعيد ، وفي غيبة الشيخ الطوسي ره ط نجف ص ٢١٤ قال فاما السفراء الممدوحون  
 في زمان الغيبة فاولهم من نصبه العسكريين هو الشيخ الموثق عثمان بن سعيد العمري  
 ، وثانيهم ابنه ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعيد ، وثالثهم ابو القاسم الحسين بن روح  
 النوبختي ، ورابعهم ابو الحسن علي بن محمد السمرى وذكر احوالهم الى ص ٢٢٩ منه ذكرنا  
 احوال كل واحد منهم في مواضعها منهم في ج ١٩ ص ١٨٦ بعنوان السفراء .  
 ومنهم جماعة التي كتبوا الرقعة الى الحجّة عليه السلام و يسألهم الدعاء عنه فدعى لهم  
 وهم ابو القاسم بن ابي حليس كما في كمال الدين ط ١ ص ٢٧١ س ١٥ ، و ابو دبيس  
 او ابو رميس ، و ابو الحسين محمد بن محمد بن خلف ، و اسحاق بن الجنيد ، والحسن  
 ابن هارون الهمداني و ابو هارون ، والقاسم و ابو محمد و جده علي و جد ابيه ابراهيم  
 ابن محمد هم وكلاء الناحية ، و محمد بن كشمرد و ابنه احمد ، و بسطام بن علي ،  
 و العزيز بن زهير ، و محمد بن محمد القصرى ، و محمد بن يزيد و غيرهم .

[ النواب ] حامد عليخان اللكنهوى الذى كان من نواب رامپور سلطان الهند  
 توفي سنة ١٣٥٠ و كان شيعياً و جاء بجنازته بالنجف الاشرف و دفن بمقبرة السيد محمد  
 كاظم اليزدى ره فى الايوان الصحن الشريف فى خلف الحضرة و جاء برسمه و تصويره  
 و نصبوا على الحائط فوق قبره و عمروا الايوان و المقبرة و عينوا الموقوفات له كما  
 فى الذريعة ج ٥ ص ٤٨ .

(النواب) اللاهيجانى الاصبهانى هو الميرزا محمد باقر صاحب شرح النهج البلاغة  
 و التفسير فى اربع مجلدات بالفارسية توفي بالرى ، و ابنه الميرزا محمد و حفيده الميرزا  
 محمد ابراهيم المتوفى سنة ١٣٦٦ كلهم من اجلة العلماء الامة .

السمن فانه زيادة في الاجزاء الزائدة ، وبخلاف الورم فانه ازدياد لكنه ليس بنسبة طبيعية - والمراد بالاجزاء الاصلية في بعض الحيوانات هي المتولدة من المني كالعظم والعصب والرباط ، والزائدة فيه هي المتولدة من الدم كاللحم والشحم والسمن [نمير] بالضم كزبير هو ابن اوس الا شعري قاضى دمشق عامى مات سنة ١٢٢ روى عنه ابنه الوليد ( نمير ) بن الحارث الاوسى الظفرى صحابى هو غير ابن خرشة الثقفى الصحابى ، وغير ابن دعلة ، وغير ابن عامر النميرى ، وغير ابن غريب الهمداني ، وغير ابن مالك الازدى البصرى الصحابى ( نمير ) بن الوليد الا شعري الراوى عن ابيه عن جده عامى هو غير ابن يزيد الشامى الراوى عن ابيه ( نميرة ) هضبة بين النجد والبصرة منها عمر بن خليفة ، والفضل بن ابى الربيع ، ومحمد بن نصير ، وموسى بن اكيل ، ونمير بن عامر ، ويزيد بن سلمة ، وابوالمرهف المصرى الشاعر ( نميلة ) ابن عبدالله الكلبى صحابى هو غير الفزارى التابعى ، وغير الهمداني ابى ماوية الامامى (النميمة) قد مر بعنوان النمام وفي الحديث عن على عليه السلام قال من مشى بالنميمة بين العباد قطع الله له نعلين من نار يغلى منهما ماد ماغه مزرقه عيناه يتالججج لسانه ينادى بالويل والثبور وقيل النميمة انشاء السر وهتكه عما يكره كشفه .

( النوا ) بالفتح جمع نواة التمر وغيره وبليدة بدمشق وهي منزل ايوب عليه السلام وبها قبر سام بن نوح عليه السلام فيما زعموا ، وقرية بسمرقند منها محمد بن المكى النوائى ، ومحمد بن سعيد وغيرهما .

( النواب ) الاربعة الذين كانوا في زمن الغيبة الصغرى في مدة تسع وتسعون سنة او اربع وسبعون سنة اولها سنة ٢٦٠ و آخرها سنة ٣٢٨ ( ٣٢٩ ) في النصف من شعبان ولا تتم معرفة الامام الحجة المهدي المنتظر الا بمعرفتهم والاقرار بفرض طاعتهم والتسليم لامرهم ونهيهم لان كل واحد منهم طريق الى معرفته عليه السلام للنصوص الكثيرة المتواترة . فلما كان الحجة عليه السلام كالشمس تحت السحاب و الطريق الى معرفته بالنصوص الحاصلة منجزة فلا بد في معرفته بالمعجزات والايات والعلوم والاتفاع به وبعلومه واسطة ظاهرة وحجة باهرة فلم نجد من الطريق والوصول اليه



على وادى النمل ) قعد سليمان على كرسيه وحملته الريح فمرت به على وادى النمل وهو وادى نبت فيه الذهب والفضة وقد وكل به النمل وهو قول الصادق عليه السلام ان الله وادياً نبت الذهب والفضة وقد حماه الله بأضعف خلقه وهو النمل لورامته البخانى ما قدرت عليه ( قالت نملة يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم ) الاية وعن الرضا عليه السلام عن آبائه عليهم السلام فى قوله عز وجل فتبسم ضاحكاً من قولها قال لما قالت النملة يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم لا يحطمنكم سليمان وجنوده حملت الريح صوت النملة الى سليمان وهو مار فى الهواء والريح قد حملته فوق وقال على بالنملة فلما اتى بها قال سليمان يا ايها النملة اما علمت انى نبي الله وانى لا اظلم احداً قالت النملة بلى قال سليمان فلم تحذرينهم ظلمى وقالت يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم قالت النملة خشيت ان ينظروا الى زينتك فيفتنوا بها فيعبدون غير الله عز وجل ثم قال النملة انت اكبرام ابوك داود قال سليمان بل ابى داود قالت النملة فلم زيد فى حروف اسمك حرف على حروف اسم ابيك داود عليه السلام قال سليمان مالى بهذا علم قالت النملة لان اباك داود عليه السلام داوى حرحه بود فسمى داود وانت يا سليمان ارجوان تلحق بابيك ثم قالت النملة هل تدري لم سخرت لك الريح من بين ساير المملكة قال سليمان مالى بهذا علم قالت النملة يعنى عز وجل بذلك لو سخرت لك جميع المملكة كما سخرت لك هذه الريح لكان زوالها من بين يديك كزوال الريح فحينئذ تبسم ضاحكاً من قولها كما رواه فى العيون ط ٢ ص ٢٣٣ واهدت اليه نبتة فوضعتها فى كفه :

« نملة » بن ابى نملة الانصارى المدنى صحابى وقيل تابعى روى عن ابيه وعنه الزهرى و ( النموذج ) بالفتح معرب نمونة وهو مثال الشيء .

[ النمو ] بالضم ازدياد حجم الاجزاء الاصلية للجسم بما ينضم اليه ويدخله بجميع الاقطار والاطراف بنسبة طبيعية اى على تناسب تقتضيه طبيعة الجسم بخلاف

→ حتى لاتقع عليه الشمس وترفع ريح الصبا البساط مسيرة شهر من الصباح الى الراح ومن الراح الى الصباح كما مر الاشارة الى بعضها فى ترجمة سليمان عليه السلام فى ج ١٩ ص ٢٣٧ .

كذلك يموت النمل من هذا المكان وينذهب بقدره الله - ومما جرب ايضاً فوجدناه نافعاً ان يكتب على لوح ماعزو ويوضع على قرية النمل فانه يرحل وهو - ق - و - ل - ه - ا - ل - ح - ق - و - ل - ه - ا - ل - م - ل - ل - ك - الله - الله - الله (وما لنا ان لا نتوكل على الله وقد هدانا سبلنا ولنصبرن على ما آذيتمونا وعلى الله فليتوكل المتوكلون . قالت نملة يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم لا يحطمنكم سليمان وجنوده وهم لا يشعرون) آهياشرا هيأ ا - د - و - نائي أصباؤت آكل شدائي ارحل ايها النمل من هذا المكان بحق هذه الاسماء وبالالف لاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم - ف ، ق ، ج ، م ، خ ، م ، ت ، م .

وكانت يحفر قريتها بقوائمها واذاحفها جعل فيها تعاريج لئلا يجري اليها ماء المطر ، وتجمع غذاء سنين لوعاش ولا يكون عمره اكثر من سنة - ومن عجائبه اتخان القرية تحت القرية وفيها المنازل ودهاليز وغرف وطبقات تماؤها حبوباً و ذخائر للشتاء ، ولها شامة عجيبة .

وروي في الصافي في ذيل الاية الشريفة في سورة النمل ( ١ ) ( حتى اذا اتوا

( ١ ) وقال بعضهم كان سليمان اذا اراد سفراً امر فجمع له طوائف من هؤلاء الجنود على بساطهم بأمر الريح فحملهم بين السماء والارض ومعسكره مائة فرسخ خمسة وعشرون منها لانس ، وخمسة وعشرون للجن ، وخمسة وعشرون للوحش ، وخمسة وعشرون للطير - وكان له الف بيت من قوارير على الخشب فيها ثلاثمائة صريحة ، وسبعمائة سرية فيأمر الريح العاصف فترفعه وبأمر الرخاء فتسير به فاوحى الله تعالى اليه وهو يسير بين السماء والارض اني قد زدت في ملكك انه لا يتكلم احد من الخلائق بشئ الا جاءت به الريح فاخبرتك - وقيل نسجت الشياطين لسليمان بساطاً فرسخاً في فرسخ ذهباً في ابريسم وكان يوضع فيه منبر من الذهب في وسط البساط فيقعد عليه وحواله ثلاثة الاف كرسي من ذهب وفضة فيقعد الانبياء على كرسي الذهب ، والعلماء على كرسي الفضة وحوولهم الناس وحوال الناس الجن والشياطين وتظل الطير باجنحتها ←

الغالى ولا يسبقنا التالى ذكره الطريحي فى المجمع وفى الكافى والمرآة ج ١ ص ٧٢ ،  
ونمط ابن قيس الهمداني صحابى .

[ النمل ] بالفتح ثم السكون معروف وفى الحديث نهى النبى ﷺ عن قتل  
سنة وعدمنها النملة اذالم يتاذى الناس والاجاز قتلها ، وقيل لان الناس قحطوا على عهد  
سليمان ﷺ ثم خرجوا يستسقون فاذا نملة قائمة على رجلها مادة يدها الى السماء  
وهى تقول اللهم انا خلق من خلقك لاغنى بنا عن فضلك فارزقنا من عندك ولا تؤاخذنا  
بذنوب سفهاء وادآدم ، وقال لهم سليمان ارجعوا الى منازلكم فان الله تعالى قدسقاكم  
بدعاء غيركم وهى لم يتزاوج ولا يتناكح انما يسقط منها شىء حقير فينمو حتى يصير  
بيضاً حتى يتكون منها وهى عظيم الحيل فى طلب الرزق و من طبعها يحتمل قوته  
من زمن الصيف لزمن الشتاء و قسم الحبوب نصفين خوفاً من الانبات تحت الارض  
واذا خاف العفن على الحب اخرجه الى ظاهر الارض ونشره فى الليل فى ضوء القمر  
وليس لها جوف قال الشاعر :

واذا استوت للنمل اجنحة	✽	حتى يطير فقد دنا عطبه
الم ترنا نهدي الى الله ماله	✽	وان كان عنه ذاغنى فهو قابله
ولو كان يهدى للجليل بقدره	✽	لقصر عنه البحر حين يسائله
ولكننا نهدي الى من نحبه	✽	فيرضى به عنا ويشكر فاعله
وما ذاك الا من كريم فعاله	✽	والا فمافى ملكنا من يشا كله

فقال سليمان ﷺ بارك الله فيكم فهم بتلك الدعوة اشكر خلق الله واكثرهم  
توكلا على الله ، قيل لاذهاب النمل ان يكتب فى اناء نظيف هذه الاسماء وتغسل  
بماء وترش فى بيت فانه يذهب ولا يقطع وهو (الحمد لله آهيا شراهما سأريكم آهيا  
شراهما) وقيل ان يكتب على اربع شقف نيات اى الخزف وتجعل فى اربع اركان  
المكان الذى فيه النمل فان النمل يرحل وربما مات (واذ قالت طائفة منهم يا اهل يثرب  
لامقام لكم فارجموا) لاتسكنوا فى منزلنا فتفسدوا (والله لا يصلح عمل المفسدين الم  
ترالى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا) فماتوا

ف فعل ما امر به فامر ابليس الشياطين بطاعته وليكون معه - فبنى له ابليس قصرأ وصفحه بالذهب المكلمة بالجواهر تضيء ما حوله و دفع اليه سيفاً يتلأؤ نوراً في راسه ثعبان يمتد الى من يؤمى اليه فيقتله فلما رأى الناس ذلك اذعنوا له بالطاعة ثم دعاهم الى عبادته فامر ان يبني له صرح من الحجارة والكس فلم يبق احد الا عمل فيد وقال يكون حصناً لكم ، وعاونته الابالسة فبنى صرحاً عظيماً فبلغ ارتفاعه في الجو تسعمائة ذراع وكان عرض كل حائط من حيطانه الاربع الف ذراع ، وما بين ذلك من الطبقات جعلها كلها مخازن وملا جميعها من المال والطعام والشراب وجميع الآلات وكل ما يخاف ان يحتاج اليه يوماً من الدهر بما يقوم به هو واهله مدة من الدهر و امر الناس ان يعبدوه ومن امتنع عن عبادته امر به فطرح من اعلى الصرح الى اسفله فامر الله الرياح الاربع فاقبلت على ذلك الصرح من جوانبه فجعلته دكاً دكاً وكانت مدة ملكه تسع وثلاثون سنة والتفصيل في اخبار الزمان ص ٨٣ وص ١٢٢ وفي معجم الحموي ج ١ ص ١٨٤ س ٢٢ وفي ج ٣ ص ٣١٢ س ١٨ وفي البحار ط ١ ج ٥ ص ١٢٣ س ١٥ وفي قصص الانبياء قال سلط الله عليه البقة وقدم في راميس ج ١٨ ص ٢٠٤ .

[نمرة] بالفتح ثم الكسر ناحية بعرفة قيل هي الجبل الذي عليه انصاب الحرم عن يمينك اذا خرجت من المأزمين تريد الموقف وبلد بنواحي مصر منها ابو عبد الله الحسين بن علي اللغوي ، وزيد بن المعدل ، وصهيب بن سفيان الرومي ، ومنصور بن سلمة الشاعر البغدادي الذي كان مع هارون الرشيد وقيل كان محباً لاهل البيت في الباطن يظهر من شعره :

آل الرسول خيار الناس كلهم ❦ وخير آل رسول الله هارون

[النمس] بالكسر قيل دويبة عريضة قصيرة اليمين والرجلين كأبن عرس لحمه حرام قيل مرارته تداف بيباض البيض ويضمد بها العين فتلقط الحرارة وتقطع الدمعة ودمه يسعط منه المجنون ووزن قيراط مع لبن امرأة او ببخر به يفيق انظر حياة الحيوان [النمط] بالتحريك الجماعة من الناس ، وثوب يطرح على اليهودج من صوف ذلون وفي الحديث عن علي عليه السلام قال نحن خير هذه الامة النمط الاوسط لا يدركنا

فيقول له الملك يا خاطي اما تستحي من خالقك حين عملته في الدنيا و تستحي الان  
فيرفع الملك العمود ليضربه فيقول العبد ارفع عني حتى اكتبها فيكتب فيها جميع  
حسناته و سيئاته ثم يامر ان تطوى و تختتم فيقول باى شئى اختمه وليس معى خاتم  
فيقول اختمه بظفرك و علقه فى عنقك الى يوم القيامة كما قال الله تعالى (وكل انسان  
الزمانه طائره فى عنقه و نخرج له يوم القيامة كتاباً يلقاه منشوراً) كما ذكره الطريحي  
فى المجمع فى مادة طير ( النمارق ) بالفتح جمع نمرة هى الوساده و فى الحديث  
نحن نمرة الوسطى بنا يلحق التالى و الينا يرجع الغالى و موضع بالكوفة (النمام)  
بالفتح و شد الميم نبت له بزركا الريحان عطرى قوى الرائحة ، و الذى قوم الى قوم على  
وجه السعاية و الافساد ، و قيل لا يكون أحد نماماً الا و فى نسبه شئى ، و قيل النمام هو الذى  
يمشى بين الناس بالنميمة و يلقي بينهم العداوة ( نمران ) بالكسر ثم السكون هو  
ابن جارية الحنفى الراوى عن ابيه هو غير ابن عتبة الذمارى (نمران ) بن محمر  
او محبر ابو الحسن الرحبي عامى هو غير النمر بن تولى الشاعر الصحابى المعمر .  
(النمر) بالفتح ثم الكسر حيوان مقرر س اخبث من الاسد منقط الجلد نقطا سوداً و بيضاء  
معجب بنفسه شديد العداوة للحيوانات اكل لحمه حرام و قال الدميرى فى حياة الحيوان  
ط مصر ج ٢ ص ٣٦٤ و شعره اذا بخر به البيت هربت العقارب .

[نمرود] بالضم او الكسر ابن كنعان قيل اسمه راميس و قيل اسمه صال بن  
حصليم كان بينه و بين آدم ثلاثة آلاف و اربعمأة و ثلاث عشرة سنة ، و فى السنة الرابعة  
والعشرين من ملكه ابتلى ابراهيم عليه السلام . و كان اول ملك من ولد حام بن نوح و النمرود  
الاول بن كوش بن حام و كان جباراً اسود احمر العينين مشوهاً فى جبهته كالقرن  
، و كان اول اسود يرى بعد الطوفان صار هكذا لدعاء نوح عليه السلام على ابنه حام و لم يكن  
اشد تجبراً و تكبراً و عتواً من النمرود الاسود .

و كان له بعض كهان فاتاه ابليس فقال له انا كاهن من الكهان و لم ارا احداً يعادلك فى  
الكهانة و انا معينك و متمم امرك و جاعلك ملك الملوك على ان تذبح لى و لك قراناً  
و نصلى لى ثلاث صلوات فاقلدك و اكون معك و اجعلك كاهناً كاملاً تاماً و اقيمك مقامى

و تعيين ماعيته من بين الماهيات وان كان تعقله لا ينفك عن ذلك لكن فرق بين حصول الشيء وملاحظته وحضور الشيء واعتبار حضوره وهي اذا كانت في سياق النفي مبنية مع لا على الفتح مثل لارجل في الدار ، او مقترنة بمن ظاهرة مثل ما من رجل في الدار ، والنكرة تعم الافراد بوصف عام هو شرط في عمومها ، والنكرة الموضوعة لفرد من الجنس يستعمل تثنيتهما وجمعها وهي على اصل وضعها ، والنكرة يجوز استعمالها في المحدود وغيره ثم اعلم ان الضمير الراجع الى النكرة الواقعة في سياق النفي لا يجب ان يكون راجعاً اليها من حيث عمومها الا ترى انك اذا قلت لارجل في الدار وانما هو على السطح لا يلزم منه ان يكون جميع العالم على السطح حتى يكون صادقاً اذ يصدق بوجود واحد من الرجال على السطح - والظاهر عندي ان الضمير ان كان في جملة وقعت النكرة المنفية فيها يجب حينئذ رجوعه اليها من حيث عمومها والافلالانه حينئذ يكون في سياق النفي كوقوع النكرة فيه فيعم ايضاً فافهم وانظر الكتب النحوية (نكر) بالضم ثم السكون او بالكسر وفتح الكاف اسم رجل وبلد من بلاد الهند وقرية من قرى نيسابور ومنها ابو حاتم مكي بن عبدان المتوفى سنة ٣٢٥، وابو محمد عبد العزيز بن الحسين النكريان وغيرهما (النكلوي) العسوي هو الدكتور قنديل ، والدكتور محمد علي حكيم باشي النكلويان (عات) (النكل) بالكسر القيد الشديد من اى شئى كان وبالفتح الرجل القوى المجرب والنكهة بالفتح ريح الفم (نكيذا) بالفتح ثم الكسر مدينة قديمة بقيساريه اجتمع فيها الحكماء الذين يعرفون منهم بقراط الحكيم (جم) ج ٨ ص ٣١٥ [النكير] والمنكر هما ملكان بدخلان على الميت في القبر كما ورد عن عبدالله ابن سلام قال سألت النبي ﷺ عن اول ملك يدخل في القبر على الميت قبل نكير ومنكر فقال ﷺ ملك يتلألا وجهه كالشمس اسمه رومان يدخل على الميت ثم يقول له اكتب ما عملت من حسنة وسيئة فيقول باى شئى اكتب اين قلمي ودواتي ومدادى فيقول ريقك مدادك وقلمك اصبعك فيقول على اى شئى اكتب وليس معي صحيفة قال صحيفتك كفذك فيكتب ما عمله في الدنيا خيراً فاذا بلغ سيئاته يستحي منه

ثم ارتداد زوجها الملى هنا	✧	كشبهة الوطى طلاقاً زكناً
وفى الجبالى فى وفات زوجها	✧	اقصى من الوضع ومن مدتهن
لذات قرء ذات قرئين يعد	✧	ان لم تحيضاً اربعون فى العدد
يوماً بضم خمسة الايام	✧	فارجع اليهن لدى استعمال
✧ ( فى النساء المطلقات بطلاق البائئات ) ✧		
سبع من المطلقات بائنة	✧	فاربعة عدتهن صائنة
من لم تمس من بسن الصغر	✧	من يئست من حيضها بالكبر
و بائئات العدد استقصوها	✧	تسع و ثنتان كما الفوها
فاربعة منها عرفت آنفاً	✧	وعدة فى كون زوج قاذفاً
زوجته الصما او الخرساء	✧	و مالموت اولعان جاؤا
و عدة عن رضعة محرمة	✧	او ردة الفطرى و عدة الامة
عن عبد مولاها لدى التفريق	✧	و عدة للمفسخ بالتحقيق

تنبيه قيل دماغ العصفور والبصل والبيض يزيد فى الباء قال اربعة اشياء تزيد فى الجماع  
اكل العصافير واكل الاطريف الاكبر واكل الفستق واكل الجوز مع الجبن - و اربعة  
اشياء تقوى البدن اكل اللحم وشم الطيب وكثرة الغسل من غير جماع ولبس الكتان،  
واربعة اشياء توهن البدن - كثرة الجماع وكثرة اللهم وكثرة الشرب على الريق وكثرة اكل  
الحموضة، ومن اكثر من الجماع اورثه حكة فى بدنه، وضعفاً فى قوته وبصره وعدم  
لذة المجامعة وشاب عا جلا، ومن دافع البول والغائط ضعف مثانته واورثه، حرق  
البول والحصاة وضعف البصر، ومن اكثر من حك رجله بالبخالة والمالح احد بصره  
وعرفى من ضعفه. ومن بصق فى بوله وادم من على ذلك امن من وجع الصلب كذا نقله  
فى حياة الحيوان طمصر ج ٢ ص ١٢١ من ابقراط.

[النكته] بالضم ثم السكون هى مسألة لطيفة اخرجت بدقة نظر اوامعان فكر،  
وبعبارة اخرى هى الدقيقة التى تحصل بامعان النظر سميت بهالتأثيرها فى النفوس  
( النكرة) بالفتح ثم الكسر مالا يدل على مفهوم غير دلالة على تمييزه وحضوره

- لكن دايمل بعض ذلك العدد ☆ فيد تامل لى اولى الرشد  
وقذف زوج زوجة لها خرس ☆ او صمم وفسخ من يدلس  
بحرة ينكحها بانث امة ☆ كشرط بنت حرة محترمة  
ينفسخ الزوج ان تبنت امة ☆ وفسخ حرة تكون مسلمة  
اذارات زوجاً بها تزوجا ☆ من اليهود والنصارى زوجا  
لحب زوج والوجاء فسخ النساء ☆ وللمجنون والجذام والمخسى  
والعنن والبرص العبدية ☆ حيث اشترطن معه الحرية  
قيل وفسخ الزوجة نكاح من ☆ لقوم اتما وكذبه علن

### في النساء المطلقات وعدتهن

- في فقهن اقد صار اقسام العدد ☆ واحدة و عشرة من العدد  
قرء و قرآن ثلاثة القروء ☆ والقرء بالشرين ثم الاشهر  
ثلاثة و تسعة و اربعة ☆ مع عشرة الايام هذى سابقة  
والخمسة الايام بالشرين ☆ ووضع حمل ابعء الوقتين  
وخمسة و اربعون يوماً ☆ فاقراء للتى اشترت سوماً  
من ذات حيض كان مولاها واطى ☆ ولم يكن بعد الجماع استبرى  
بالحيض والقرآن للمستمتعة ☆ و للطلاق فى الاماء واتبعة  
ردة زوجهن لاعن فطرة ☆ و وطئن شبهة للسترة  
والاعتداد بالقروء المطلقة ☆ لذات حيض حرة مطلقة  
و واطى شبهه كتلك الردة ☆ هنا مماثل الطلاق عدة  
عق الاماء بعد واطى الملك او ☆ بعد طلاق الرجعة كما راوا  
يوجب الاعتداد كالحرائر ☆ والقرء الشهران للعواقر  
بالسن فى العدة اذ رأينا ☆ اول قرء ثم لم يرينا  
بضع من النساء قد وجدنا ☆ بالا شهر الثلاثة اعتدنا  
الحررة الطالق لا تحيض ☆ لكنها بسن من تحيض



قبل ان يكفر ، وتزويج المشركة ، وتزويج الرجل امرأة قد طلقها للعدة تسع تطليقات ، وتزويج الامة على الحرة ، وتزويج الذمية على المسلمة ، وتزويج المرأة على عمتها وخالتها ، وتزويج الامة من غير اذن مولاها ، وتزويج الامة على من لم يقدر على تزويج الحرة ، والجارية من السبي قبل القسمة ، والجارية المشتركة ، والجارية المشترية قبل ان يستبرئهما ، والمكاتب التي قذات بعض المكاتب فرض الله تعالى على الناس من الجمعة الى الجمعة خمساً وثلاثين صلوة قال السيد محسن الكاظمي ره في منظومته :

- |                            |   |                              |
|----------------------------|---|------------------------------|
| راوا مزيلات النكاح تنحصر   | ✽ | في الخمس والعشرين حيث ما ذكر |
| الموت و اللعان و الطلاق    | ✽ | ان كان بائناً و الاسترقاق    |
| في احد الزوجين بالسبي وان  | ✽ | تملك لذي ذا اوله ناذى تبين   |
| ردة كل قبل ان يمسا         | ✽ | و الرجل الفطرى حيث مسا       |
| و ينظر العلى الى ان ينقضى  | ✽ | عدتها و بيع رق مارضى         |
| اباؤه على النكاح المشترى   | ✽ | او الذى باع طلاق معترى       |
| لو اسلمت كافرة لا بعلمها   | ✽ | الى انقضاء العدة لابعلمها    |
| وان اصر فالنكاح زائل       | ✽ | و الحكم فى العكس الى ذا آئل  |
| فى كافرات غير اهل ذمة      | ✽ | كما روينا على الائمة         |
| قبل الدخول فى المقامين يقع | ✽ | فسخ النكاح حين الا سلام وقع  |
| و عمة تنكح عليها بنت اخ    | ✽ | بفسخها النكاح ايضاً بفسخ     |
| فى بنت اخت مع خالة وفى     | ✽ | مملوكة مع حرة اذا اقتفى      |
| و حرة عاقلة لا دارية       | ✽ | استنكحت مزوجاً بالجارية      |
| فى عقد نفسها لها الخيار    | ✽ | فالفسخ فى بطلانه معيار       |
| خيار عتق الامة المزوجة     | ✽ | لفسخ عقدها كذلك استخرجة      |
| فسخ الرجل انكحة اللواتى    | ✽ | عبرن بالعفلاء و المفضاة      |
| رتفاء و القرناء و المجنونة | ✽ | عمياء و البرصاء و المجنونة   |
| و ذات الاقدام و فى العرجاء | ✽ | خلف كذا محدودة الزناء        |

☆ ( في مواضع التي تحل بالاعتد ) ☆

☆	بضع وعشرون بالاعتد يحل	☆	فما من الدرهم قيمة يقل
☆	والشاة والطعام في البرية	☆	و كافر باق على الحربية
☆	و ماله و ولده و هكذا	☆	ما بلغ الدرهم اذ عرف بذنا
☆	والبقر المتروك و البعير	☆	في القفر من جهد كذا يصير
☆	مثلهما الحمولة الثلاث	☆	والارض والديات و التراث
☆	و حق قيم على اليتيم	☆	وما به اقتص على الغريم
☆	و عبد استوعبه جنابة	☆	والكنز والشئ الذي باحه
☆	قد علمت كذاك ما اقر به	☆	والاكل من نخل لمن يمر به
☆	بل مطلق الثمار ثم النفقة	☆	ان وجبت له كذاك الصدقة

☆ ( في عدقود تلزم فيها ذكر الاجل ) ☆

☆	في تسعة يلزم تعيين الاجل	☆	نكاح تمتيع و عقد من كفل
☆	كذا الضمان والمساقات ومن	☆	زارع او اسلف فليأتمن
☆	ونسية كذا وفي الاجارة	☆	فتارة شرط وليس تارة

روى الصدوق ره في الخصال ج ٢ ص ١٠٨ س ٨ سئل الصادق عليه السلام عما حرم الله تعالى من الفروج في القرآن ، و عما حرمه رسول الله صلى الله عليه وآله في سنة فقال الذي حرم الله عز وجل اربعة وثلاثين وجهاً - سبعة عشر في القرآن ، وسبعة عشر في السنة - فاما التي في القرآن فالزنا قال الله تعالى ( ولا تقربوا الزنا ) و نكاح امرأة الاب قال الله تعالى ( ولا تنكحوا ما نكح ابائكم من النساء و امهاتكم و بناتكم و اخواتكم و عماتكم و خالاتكم و بنات الاخ و بنات الاخت ) الاية المذكورة في سورة النساء ، و الحائض حتى تطهر قال الله تعالى ( ولا تقربواهن حتى يطهرن ، الا ما قد سلف ) و النكاح في الاعتكاف قال الله تعالى ( ولا تبشروهن و انتم عاكفون في المساجد ) .

اما التي في السنة فالموافقة في شهر رمضان نهائياً ، و تزويج الملائنة بعد اللعان ، و التزويج في العدة ، و الموافقة في الاحرام ، و المحرم يتزوج او يزوج ، و المظاهر

( اريد ان انكحك احدى ابنتى ) وقد يستعمل مع من كما نقل عن بعض الاخبار وان لفظ التزويج قد يستعمل مع الباء كما يرشد اليه قوله تعالى (وزوجناهم بحور عين) وان المنقول عن المشهور تقديم المنكوحه على الناكح ، والمذكور فى الآيات بالعكس وان قصد الانشاء واجب فى جميع صيغ العقود فمراعاة الاحتياط تقتضى ان يذكر كل واحد من اللفظين بانفراده على وجه يقتضيه من طرق الاستعمال ( ثم ) جمع بينهما على وجه التنازع على طريق صحيح بان يستعملا متعديين الى المفعول الثانى بنفسها مرة ، وبمن اخرى دون الباء لان شرط التنازع ان يكون تعلق كل واحد من العاملين بالعمول المتنازع فيه صحيحاً - وقد سبق ان لفظ النكاح لم يستعمل متعدياً بالباء. وعدم الوجدان كاف فى الحكم لان ذلك من الامور التوقيفية - وعلى جميع الصور يقدم الناكح على المنكوحه مرة و بالعكس اخرى فنقول المنكوحه مع الناكح انكحمتك نفسى على المهر المعلوم - فيقول الناكح قبلت النكاح لنفسى على المهر المعلوم - والتفصيل فى كتب الفقهية وكتب صيغ العقود منها رسالة الفه مع محمد جعفر الاسترابادى قال هذه رسالة فى بيان صيغ عقد النكاح وصيغ الطلاق جمعتهما على وجه بلغنا من علمائنا و مشايخنا زادهم الله تعالى قدراً وعدداً اجابة لمن لم يكن لى محيص من طاعته جعله الله وسائر الاحياء من المطيعين الله - وقد ذكرنا بتمامه فى مقدمة كتاب النساء وقال السيد محسن الكاظمى اعلى الله مقامه فى منظومته الفقهية:

لوازم العقود ستة عشر	✧	البيع بعدها الخيار قد غير
والصلح والضمان والكفالة	✧	والسبق والنكاح والحوالة
عقد الامان واليمين والهبة	✧	للولد الصغير و المكاتبه
عقد اجارة و جزية و ما	✧	بالرهمى او بالزرع والسقى انما
من جايز العقود عدل الهبة	✧	اغير مامر كذا المضاربة
والشركة الوصية الجعالة	✧	اعارة و دبعة و كالة
والبيع مادام الخيار لهما	✧	والرهن المرهن حيث لهما

﴿ في مواضع التي يجب فيها مهر المثل ﴾

- وجوب مهر المثل للنساء في -٥- ثمان حالات راوه فاقترف
- لولم يتم المهر والزوج دخل ﴿ والشرع في الغصب على الفرج جعل
- هذا مع القتل ومن بالاصبع ﴿ اقتض بكرة فيه ذا ابضأرعى
- وليس فيه القتل بل يعزر ﴿ وهكذا لومثل خمر مهر
- و عند جمع بطل النكاح ﴿ كذاك مهر المثل يستباح
- لوشرطا في العقد نفى المهر ﴿ كمن اتى صغيرة با لقهر
- كذاك بالزنا بذات جنه ﴿ او نسوة جاهلة با لسنة
- لقرب عهد هن بالاسلام ﴿ كماحكى البعض من الاعلام

﴿ في مواضع التي لا يجوز فيها المهر ﴾

- لامهر في المواضع الثمانية ﴿ تزويج مولى عبده بالجارية
- كذا اذا دلسها با لخرة ﴿ مزوجاً فما هنا بالمره
- شىء من المهر اذا الزوج فسخ ﴿ كامراه لعيب زوج يفسخ
- قبل الدخول ان كان ذا غير العنن ﴿ اذفيه اخذ النصف قد تبين
- وفي الخصى الا شهر اخذها لكل ﴿ اذا خلى بها و لولم يدخل
- في فسخه بعبيها وان دخل ﴿ لو دلست بنفسها المهر بطل
- وفي انفساخ العقد من ردتها ﴿ قبل دخول الزوج لامهر لها
- من لم يسم المهر ثم طلق ﴿ او مات قبل المس فالمحقق
- ان ليس مهرها هنا بل متعة ﴿ بقدر حال مقتر او ناسعة
- كذا لموت من اليه فوض ﴿ تعيين عقد المهر ايما فرض
- من زوج او من زوجة ما لم يقع ﴿ دخول او تعيين مهر يتبع
- و المهر في العقد مرصاً يبطل ﴿ كالارث لومات ولما يدخل

﴿ في صيغ عقد النكاح وغيرها ﴾

اعلم ان العقد يتحقق بكل واحد من لفظى النكاح ، والتزويج وان كل واحد منهما يتعدى الى المفعول الثانى بنفسه كما يشهد به قول الله تعالى (زوجناكها) وقوله

من قد عرفتم حاله وجلاله دعاه رضا نفسه واناكم ايثاراً لكم ، واختياراً لخطبة فلانة بنت فلان كرىمتمكم وبذل لها من الصداق كذا وكذا فتلقوه بالاجابة واجيبوه بالرغبة واستخيروا الله فى امركم يعزم لكم رشدكم انشاء الله نسأل الله ان يلحم ما بينكم بالبر والتقوى ويؤلفه بالمحبة والهوى ويختمة بالموافقة والرضا انه سميع الدعاء لطيف لما يشاء ، وقد مرفى ج ٢ ص ٢٢ خطبة اخرى منه .

### ﴿مهر النساء على الرجال فى النكاح﴾

روى الصدوق ره فى العلل ط ٢ ص ١٧٠ عن الحسين بن خالد قال سألت ابا الحسن عليه السلام عن مهر السنة كيف صار خمسمائة درهم فقال ان الله تعالى اوجب على نفسه ان لا يكبر مؤمن مائة تكبيرة ، ويحمده مائة تحميدة ، ويسبحه مائة تسبيحة ، ويهلله مائة تهليلية ويصلى على محمد وآل محمد مائة مرة ثم يقول اللهم زوجنى من الحور العين الازوجه الله تعالى حوراً من الجنة وجعل ذلك مهرها فمن ثم اوحى الله الى نبيه صلى الله عليه وآله ان يسن مهر المؤمنات خمسمائة ففعل ذلك صلى الله عليه وآله - وفى حديث آخر سئل كيف صار مهر النساء خمسمائة درهم اثنى عشر اوقية ونش قال ان الله اوجب على نفسه ان لا يكبره مؤمن مائة مرة الى آخر الحديث بعينه كما اشرنا الى ذلك فى مقدمة ج ٩ ص ٥٢ وقال بعضهم الدرهم هنا نصف مثقال الصيرفى و خمسة .

وفى حديث آخر سئل الرضا عليه السلام علة المهر و وجوبه على الرجال قال لان على الرجال مؤنة المرأة ولان المرأة بايعة نفسها والرجل مشتريها ولا يكون البيع بلا ثمن ولا الشراء بغير اعطاء الثمن مع ان النساء محظورات عن التعامل والمتجر مع علل كثيرة - وعن على عليه السلام قال انى لا كره ان يكون المهر اقل من عشرة دراهم لئلا يشتبه مهر البغى - قال الصدوق والذى اعتمده وافتى به ان المهر هو ما تراضيا عليه ما كان ولو ثمال سكرة ، وعن محمد بن اسحاق قال قال لى ابو جعفر عليه السلام اتدرى من اين صار مهور الناء اربعة آلاف درهم قلت لا قال ان ام حبيبة بنت ابي سفيان كانت بالحبشة فخطبها النبى صلى الله عليه وآله فساق عنه اربعة آلاف درهم فمن ثم هؤلاء يأخذون به فاما المهر فائتى عشر اوقية ونش قال المحسن الكاظمى ره:

قال قلت لافال تزوج تستعف مع عفتك ولا تتزوجن خمساً قال زيد من هن يارسول الله فقال **عليه السلام** - لا تتزوجن شهيرة، ولا لهيرة، ولا نهيرة، ولا هيذرة، ولا لفوتا - فقال زيد يارسول الله ما عرفت مما قلت شيئاً و انى بامرهن لجاهل - فقال **عليه السلام** الستم عرباً - اما الشهيرة فالزرقاء البذية، واما اللهيرة فالطويلة المهزولة، واما النهيرة فالقصيرة الذميمة واما الهيذرة فالعجوز المدبرة، واما اللفوت فذات الولد من غيرك، وفي العلل ط ٢ ص ١٧١ عن علي **عليه السلام** قال المرأة اذا زنت قبل ان يدخل بها يفرق بينهما ولا صداق لها لان الحدث كان من قبلها - و سئل الرجل اذا زنا قبل ان يدخل باهله ايرجم قال لا قلت يفرق بينهما قال لا .

### ﴿ في خطبة النكاح المنقولة عن الرضا **عليه السلام** ﴾

نقله الطبرسي في هامش المكارم ط ١ ص ١٠٥ اولها - الحمد لله الذى حمد فى الكتاب نفسه وافتتح بالحمد كتابه وجعل الحمد اول جزاء محل نعمته، و آخر دعوى اهل جنته و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له - شهادة اخلصهاله و ادخرها عنده وصلى الله على محمد خاتم النبوة وخير البرية وعلى آله آل الرحمة وشجرة النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة ، و الحمد لله الذى كان فى علمه السابق و كتابه الناطق و بنائه الصادق - ان احق الاسباب باصلة و اولى الامور بالتقدمة سبب اوجب نسباً و امراً اعقب حسباً - فقال جل وعز و هو الذى خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً و كان ربك قديراً، و قال ( وانكحوا الايامى منكم و الصالحين من عبادكم و امائكم ان يكون فقراء يغنهم الله من فضله و الله واسع عليم ) و لولم يكن فى المصاهرة و المناكحة آية محكمة و لا سنة متبعة لكان فيما جعل الله من البر القريب ، و تقرب البعيد، و تأليف القلوب ، و تشبيك الحقوق ، و تكثير العدد ، و توفير الولد لنوائب الدهور ، و حوادث الامور ما يرغب فى دونه العاقل اللبيب ، و يسارع اليه الموفق المصيب و يحرم عليه الاديب الاريب - فاولى الناس بالله من اتبع امره و انفذ حكمه و امضى قضاؤه و رجا جزائه - و فلان بن فلان

وذات دين ذات شعر حسن	☆	وذات طيب النكهة فاستحسن
﴿فى النساء التى يحرم او يكره نكاحهن فى حال دون حال﴾		
ستكرهوا عشرين فى النكاح	☆	سخابة كثيرة الصياح
همازة تعيب والولاجه	☆	تحمل البعل نقيض الراحة
حسناء سوء الاصل والكرديه	☆	كذلك السوداء سوى النوبية
كذاك ذات الحقد والخراجه	☆	وعافر سليطة ولاجه
وغير مستضعفة الجهور	☆	كذات سوء الخلق والفجور
كذاك من ليست عفيفة ومن	☆-	ليس سديداً رايها فليعلمن
وبنت زوجة الاب ان تلدها	☆	بعد فراقه فلا تردھا
ذليلة الاهل عزيزة على	☆-	بعل كغير قانعات اجعلا
مكروهة وهكذا المربية	☆	وضرة الام وقيل الجارية
كذا مع الطول وهذا اشهر	☆	لكن جل القدماء قد حظروا
وحرمة الماعنات اشتهرت	(واھ)	كحرمة المفضاة اذا صغرت
عشرون مرآة واربع يحل	☆	نكاحها حالاً وحالاً لا يحل
فذاث بعل اخت زوجك خامسة	☆	مريضة ربيبة والسادسة
معقودة فى العدة جهلا ولم	☆-	يدخل بها بالحائض السبع استتم
معقودة المحرم جهلا هكذا	☆	عدا اليهودية ايضاً فخذنا
كذاك نصرانية اذبيها	☆	جاز التمتع لالنكاح دائماً
منهن اخت امه وطئتها	☆	ملكاً وبنت الاخ على عمتها
ومثل هذى بنت اخت زوجتك	☆	وحره تنكح زوج امك
والعكس والصغيرة فى عقدك	☆	وحره ثالثة لعبدك
ثالثة الاماء للاحرار	☆	وذات الاستبرامن الجوارى

وفى النخال ج ١ ص ١٥٣ س ٧ عن زيد بن ثابت قال قال لى رسول الله ﷺ يا زيد تزوجت

آية ٣٥) سبحانه الذي خلق الأزواج كلها مما تنبت الأرض ومن انفسهم ومما لا يعلمون) وغيرها من الآيات الواردة في النكاح والتزويج .

وكذا في الأحاديث كما مر في ج ٢ ص ٢٠ في آداب التزويج منها عن الباقر عليه السلام قال لا أحب ان لي الدنيا وما فيها وان ابنت ليلة وليس لي زوجة، وقال تزوجوا ولا تطلقوا فان الطلاق يهتزم منه العرش وقال ثلاثة اشياء لا يحاسب عليهن المؤمن - طعام ياكله، وثوب يلبسه، وزوجة سالحة تعاونه يحصن بها فرجه وقال عليه السلام من سره ان يلقى الله طاهراً مطهراً فليقله بزوجة - وقال من تزوج لله واصله الرحم توجه الله تاج الملك، وقال من كان موسراً ولم ينسكح فليس مني، وقال من تزوج والقمر في العقب لم يرى الحسنى ويكره في محاق الشهر - وقال الراوى للصادق عليه السلام ان صاحبتي هلكت وقد هممت ان اتزوج فقال عليه السلام انظر اين تضع نفسك ومن تشركه في مالك وتطلعه على دينك وسرك وامانتك فان كنت لا بد فاعلا فبكرراً ولوداً ودوداً تعين زوجها على دهره وتساعده على دنياه وآخرته - وعن علي عليه السلام قال تزوج عينا سمراء عجزاء مربوعة، وقال اذا راد احدكم ان يتزوج فليسأل عن شعرها فان الشعر احد الجمالين، وقال خمس خصال من فقدنهن واحدة لم يزل اقص العيش زائل العقل مشغول القلب (اولهن) صحة البدن، والثانية والثالثة السعة في الرزق والدار والرابعة الانيس الموافق، والولد الصالح والخليط الصالح، والخامسة وهي تجمع هذه الخصال الدعة، وقال ما استفاد امرؤ فائدة بعد الاسلام افضل من زوجة مسلمة تسره اذا نظر اليها وطيعه اذا امرها وتحفظه اذا غاب عنها في نفسها وماله، وقال الشجاعة في اهل خراسان، والباءة في اهل البرز، والسخاء والحسد في العرب فتخيروا لنطفكم، وقال من اراد الباءة فليتزوج بأمرأة قريبة من الارض بعيدة ما بين المنكبين سمراء اللون وقال المحسن الكاظمي ره :

تختار للنكاح تسعة تعد	✧	ثلاثة عشرة التي البعل ترد
ذليلة بالخدمات اللائقة	✧	عزيزة في الامل والموافقة
والبكر والولود والسمراء	✧	مربوعة عجزاء والدرماء
وذات نسبة الى الكرام	✧	والطيبات اللبس والكلام



[النقطة] بالضم ثم السكون شيء ذو وضع لا يقبل القسمة لاعقلا ولا وهماً ولا قطعاً ولا كسراً فان كان جوهر أ فالنقطة الجوهرية والجزء الذى لا يتجزى ، والجوهر الفرد وان كان عرضاً فالنقطة العرضية والجزء الذى لا يتجزى باطل عند الحكماء (اقول) ابطاله مبنى على امتناع التداخل والتداخل ممتنع فى الجواهر دون الاعراض (فاعلم) انه لانقطة بالفعل فى سطح الكرة الحقيقية و يجوز ان تحصل فى سطحها نقطة بعد تماسها بالسطح الحقيقى كما تحصل بعد حركتها على نفسها من غير ان تخرج من مكانها نقطتان غير متحركتين هما قطبا الكرة (النقل) بالفتح ثم السكون اعم من الحكاية لان الحكاية نقل كلمة من موضع الى موضع آخر بلا تغيير صيغة ولا تبديل حركة والنقل نقل كلمة من موضع الى موضع آخر اعم من ان يكون فيه تغيير صفة وتبدلها. والنقل اللفظى هو ان يكون فى تركيب صورة ثم ينقل الى تركيب آخر، والمعنوى نقل بعض المركبات الى العلمية، وفى النقل لم يبق المعنى الذى وضعه الواضع مرعياً وفى التغيير يكون باقياً لكنه زيد عليه شيء آخر .

[النقوى] بالفتح ثم السكون من قرى صنعاء منها ابو عبدالله محمد بن احمد، وعبد السلام بن محمد النقوى، والنقوى منسوب الى الامام على بن محمد النقى وهم جماعة يقال لهم ابن الرضا ايضاً (النقيب) بالفتح ثم الكسر الكفيل والبصير بمعرفة القوم قد مر بعنوان النقباء ومنهم نقيب بن حاجب (نقيب) زادة هو الشيخ عبد القادر بن يوسف الحلبي، ونقيب بن فروة الانصارى الصحابى (النقيب) بالفتح ثم الكسر النكتة فى ظهر النواة، ونقيب والد ضرب صحابى هو غير فقيرة الصحابى (النقيب) بالفتح ثم الكسر شراب يتخذ من زبيب فينقع فى الماء - والنقبة طعام القادم من السفر .

[النكاح] بالكسر يجىء على معان منها بمعنى الوطى والتلذذ والانتفاع والتزويج والعقد وغير ذلك قال الله تعالى فى اول سورة النساء (فانكحوا ما طاب لكم من النساء منثى وثلاث ورباع فان خفتم الاتعدلوا فواحدة) الاية وفى آية ٢٤ منه قال (فانكحوهن باذن اهلهن) الاية وفى سورة النور آية ٣١ قال (وانكحوا اليا مى منكم والصالحين من عبادكم وامائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله والله واسع عليم) وقال فى سورة يس

وجه الارض غيره سلطت عليه عدوك وعدوه فاوحى الله عز وجل اليه اسكت انما يعجل العبد الذى يخاف الفوت مثلك فاما انا فانه عبدى اخذه اذا شئت قال فطابت نفس جبرئيل فالتفت الى ابراهيم عليه السلام فقال هل لك من حاجة فقال اما اليك فلا فاهبط الله عز وجل عندها خاتماً فيه ستة احرف ( لاله الاالله محمد رسول الله لاحول ولا قوة الا بالله فوضت امرى الى الله اسندت ظهري الى الله حسبى الله ) فاوحى الله عز وجل اليه ان تختتم بهذا الخاتم فانى اجعل النار عليك برداً وسلاماً .

قال وكان نقش خاتم موسى عليه السلام حرفين اشتقهما من التوراة اصبر توجر اصدق تنج ، قال و كان نقش خاتم سليمان عليه السلام سبحان من اجم الجن بكلماته ، وكان نقش خاتم عيسى عليه السلام حرفين اشتقهما من الانجيل طوبى لعبد ذكر الله من اجله و ويل لعبد نسي الله من اجله ، وكان نقش خاتم محمد صلى الله عليه وسلم لاله الاالله محمد رسول الله ، وكان نقش خاتم امير المؤمنين الملك لله ، وكان نقش خاتم الحسن عليه السلام العزة لله ، وكان نقش خاتم الحسين عليه السلام ان الله بالغ امره ، و كان على بن الحسين عليه السلام يتختم بخاتم ابيه الحسين ، وكان محمد بن على الباقر يتختم بخاتم الحسين عليه السلام ، وكان نقش خاتم جعفر بن محمد عليه السلام الله وليى و عصمتى من خلقه ، و كان نقش خاتم ابي الحسن موسى عليه السلام حسبى الله - قال الحسين بن خالد و بسط ابو الحسن الرضا عليه السلام كفه و خاتم ابيه فى كفه حتى ارانى النقش - و ذكره فى الخصال ط ١ ص ١٦٢ س ٢٠ صدر الحديث الى ابراهيم بعينه وفى مكارم الاخلاق ط ١ ص ٢١ خاتم رسول الله صلى الله عليه وسلم كما مر فى ج ١٧ ص ١١٠ .

( النقض ) بالفتح ثم السكون الخسران فى الحظ والنقصان اسم للقدر الزايب من المنقوص و النقيصة الواقعة فى الناس ( النقض ) بالتحريك ضد الا برام كالاتفاض والتناقض ومنه النقض العهد وفى الاصطلاح بيان تخلف الحكم الذى اورد لثبوته او نفيه دليل دال عليه فى بعض الصور و قيل هو ابطال دليل المعلل بعد تمامه متمسكاً بشاهد يدل على عدم استحقاقه للاستدلال به لاستلزامه فساداً ما و غير ذلك المذكور فى موضعه .

يعمى بن الحسين النسابة والد الحسن .

(نقره كار) هو عبدالله بن محمد بن احمد جلال الدين الحسينى النيسابورى صاحب شرح الشافية (النقشبندية) هم جماعة من الصوفية منسوبون الى بهاء الدين نقشبندى ونقشبند من قرى بخارى (انظر بستان السياحة) ص ٥٩٣ وقال بعضهم نقش فى قلب الشيخ الكثير الذكر قيل بالفارسية.

اى برادر در طريق نقشبند ✽ ذكر حق را بر دل خود نقش بند

(النقشبندى) هو خالد الكردى المتوفى سنة ١٢٤٢ هـ هو غير الشريفى زين الدين و ضياء الدين احمد، والعثماني خالد البغدادي، ومحمد امين الكردى، والمكاوى عبدالقادر بن محمد.

(النقش) بالفتح ثم السكون الاثر فى الارض وغيرها ما نقش على الشئ من صور والوان كما مر فى النقاش روى الصدوقه فى المجالس مجلس ٧٠ ص ٢٧٣ س آخر عن الحسين بن خالد الصير فى قال قلت لابي الحسن الرضا عليه السلام الرجل يستنجى و خاتمه فى اصبعه ونقشه لاله الا الله فقال اكره ذلك فقلت له جعلت فداك اوليس كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وكل واحد من آبائك يفعل ذلك و خاتمه فى اصبعه قال بلى و لكن اولئك كانوا يتختمون فى اليد اليمنى فاتقوا الله وانظر والانفسكم - قلت ما كان نقش خاتم امير المؤمنين عليه السلام فقال ولم لا تسألنى عنى كان قبله قلت فانى اسئلك قال كان نقش خاتم آدم لاله الا الله محمد رسول الله هبط به معه وان نوحاً عليه السلام لما ركب السفينة اوحى الله عز وجل اليه يا نوح ان خفت الغرق فهللنى الفأ ثم سلنى النجاة انجك من الغرق ومن آمن معك - قال فلما استوى نوح عليه السلام ومن معه فى السفينة ورفع القلس عصفت الريح عليهم فلم يأمن نوح الغرق فاعجلته الريح فلم يدرك ان يهلل الفمرة فقال (بالسريانية هلوليا الفأ الفأ يا ماريا اتقن) قال فاستوى القلس واستمرت السفينة فقال نوح عليه السلام ان كلاما نجاني الله به من الغرق لحقيق ان لا يفارقنى - قال فنقش فى خاتمه (لا اله الا الله الفمرة يارب اصلحنى) قال وان ابراهيم عليه السلام لما وضع فى كفة المنجنيق غضب جبرئيل عليه السلام ف اوحى الله عز وجل اليه ما يغضبك يا جبرئيل قال يارب خليلك ليس من يعبدك على

الدين ، وابوه ابو طاهر محمد ، وابو علي الحسن بن محمد بن عبد الله « لب » ص ٢٥٥  
س ١٥ ، واحمد ابو هاشم الحسيني ، ونزار زوج خديجة بنت الحسين بن علي بن اسماعيل  
ابن جعفر الصادق عليه السلام .

[ نقباء ] نصيبين هم جماعة منهم ابو جعفر محمد بن عبيد الله بن الحسين بن ابراهيم  
ابن علي بن عبيد الله ، وابو يعلى محمد بن الحسين ، وابو الحسن علي الحراني والد  
ابي القاسم نظام الدين . ( نقباء ) النيسابور هم جماعة منهم الحسن بن محمد بن الحسين ،  
ومن احفاده ابو القاسم ، ويحيى بن محمد الحسيني « نقباء » النيل هم جماعة منهم  
محمد بن الحسن بن زيد بن الحسين بن محمد بن الحسن بن يحيى بن عبد الله .

[ نقباء ] الواسط هم جماعة منهم ابو البركات محمد ، وابو جعفر محمد بن  
اسماعيل الاحول « لب » ص ٣٠٦ س ١١ ، وابو الحسن بن جعفر الجواني « لب » ص ٣١٣  
وابو علي محمد بن ابي الحسن ، ومحمد بن عبيد الله بن عمر .

« نقباء » الهاشميين هم جماعة منهم ابو اسحاق ابراهيم بن الحسن ( لب ) ص ٢٣ ،  
وابو جعفر فخر الدين محمد العمري ، وابو الحسن علي بن ابي طالب محمد ،  
وابو الفتح علي بن رضى الدين ، وابو الفضل علي بن احمد ، وابو محمد الحسن بن علي  
المغوى ، واحمد بن حمزة بن جعفر الملك ، و تاج الدين علي بن محمد هو غير  
الواسطي و جلال الدين جعفر الحسيني ، و جلال الدين علي اخو عميد الدين  
الحلي « لب » ص ٣٢٦ ، و جلال الدين علي بن اسامة بن عدنان بن اسامة ، وابنه زيد  
واخوه علي « لب » ص ٢٦٩ ، و جلال الدين علي بن زيد بن علي ( لب ) ص ٢٧٥ و شمس  
الدين ابو عبد الله احمد والد نجم الدين ( لب ) ص ٢٦٨ ، و شمس الدين محمد بن فخر  
الدين علي اخو جلال الدين جعفر « لب » ص ٢٩٦ س ٥ ، وصفي الدين ابو الحسين زيد بن  
علي بن احمد ( لب ) ص ٢٧٥ ، والطاهر جلال الدين احمد بن الحسن ، والطاهر جلال  
الدين ابو القاسم علي ، وفخر الدين علي بن شمس الدين محمد ، والقاضي ثابت ، وقوام  
الدين احمد بن علي ، والناسب ابو جعفر الشجري ( لب ) ص ٧٤ س ١٦ ، ونجم الدين اسامة  
والنسابة زين العابدين ، هو غير عز الدين الحسن ، وغير عز الشرف محمد بن علي وغير

محمد بن محمد الاعرج (نقباء) العماد هم جماعة منهم ابوطالب زيد بن الحسين بن محمد ، و عيسى بن يحيى بن القاسم العريضي .

[نقباء] الغرى هم جماعة منهم احمد بن مسهر ، وفخر الدين صالح بن محمد بن علي بن عبد الحميد ، وعلي بن محمد بن ابي الفتح وجماعة من اولادهم وآبائهم يقال لهم نقباء الطالبين بال عراق (نقباء) هم جماعة منهم احمد بن علي بن محمد الحسيني ، و احمد بن محمد بن موسى المبرقع ، وعلي بن حمزة بن احمد الشاعر ، وفخر الدين علي بن المرتضى بن محمد بن مطهر ( لب ) ط نجف ص ٢٤٥

[نقباء] الكاظمية هم جماعة منهم علي بن محمد بن هبة الله ، و ابو عبدالله بن المحسن بن يحيى بن جعفر (لب) ص ٣١ (نقباء) الكوفة هم جماعة منهم ابو عبدالله احمد بن محمد الاشر ، و ابو عبدالله الحسين و غيرهما (لب) ص ٧٣ .

[نقبا] المدائن هم جماعة منهم ابو احمد محمد بن ابي عبدالله الرئيس وابوه وابنه محمد ( لب ) ص ٣٤٣ (نقباء) المدينة هم جماعة منهم جعفر بن الحسن بن محمد الموسوي ، و عبدالله بن محمد بن الحسن .

[نقباء] مصر هم جماعة منهم ابو الحسن علي بن محمد بن احمد الحسيني ، و ابو علي حمزة بن الحسن بن عباس القاضي هو وابوه وابنه مجد الدولة احمد ، و احمد بن محمد الشعراني الحسيني ، و حفيده الحسين بن علي الشعراني ، و ابوه ابو عبدالله ، و الحسن بن العباس بن الحسن الذي كان من ولد الصادق عليه السلام . و القاسم النسابة الشاعر (لب) ص ٣١٣ و ٧ [نقباء] مكة هم جماعة منهم ابو جعفر محمد بن علي بن اسماعيل الحسيني (لب) ص ٣١٠ ، و ابن حفيده ميمون بن احمد بن علي ( لب ) ص ١٨ ، و ابو الحسين المعروف بابن ناعمة الحربية و الدم محمد الموسوي .

«نقباء» الممالك الابي سعيدية هم جماعة منهم ابو ذرعة محمد بن علي بن حمزة بن ابراهيم [نقباء] الموصل هم جماعة منهم ابو جعفر محمد بن اسفيد باج ، و ابو الحديد الحسن بن محمد الجعفرى وابنه علي «لب» ص ٢٣١ و ص ٣٣٤ ، و ابو عبدالله جعفر بن محمد بن الحسن الحسيني ، و ابو عبدالله زيد بن ابي طاهر محمد ، و ابن اخيه نظام

قم، وابو علي عبيد الله بن محمد بن الحسن، وابو محمد بن جعفر بن محمد، والحسين ابن القاسم بن اسماعيل، ويحيى بن محمد عز الدين الحسيني، وابنه محمد وغيرهم [نقباء] السامراء هم جماعة منهم ابو البركات سعد الله بن الحسين بن الحسن، ابن احمد بن موسى الثاني والتقوى بن ابي طاهر، والرضا بن الداعي، وعلي الشعرائي، ويحيى بن محمد وغيرهم .

[نقباء] السوراء بقرب الحلة الذي بها قبر القاسم بن موسى الكاظم عليه السلام هم جماعة منهم ابو تغلب علي بن الحسن الاصم الحسيني، وزين الدين هبة الله، وتاج الدين ابو الغنائم، و طاهر بن زين الدين، وابو تغلب عميد الدين، و بنو الضياء، و بنو نصر الله كما في (لب) ص ٢٧٣ وغيرهم .

«نقباء» الشيرازهم جماعة منهم ابو الحسين الحسيني المرعشي، و محمد قطب الدين الرسي «لب» ص ٣٤٣ س آخر، وابو عبد الله عماد الدين الحسين، وجعفر بن ابراهيم بن علي، وشرف الدين محمد بن اسحاق .

«نقباء» الطالبين هم جماعة منهم ابو الغنائم المعمر بن محمد بن المعمر، وابو قيراط محمد بن جعفر المحدث، والحسين بن موسى الابرش والدارضي والمرضى وحفيده عدنان، وعماد الدولة الحسين، وعلي بن اسحاق .

«نقباء» الطبرستان هم جماعة منهم ابو علي عيسى بن حمزة، ومحمد بن حمزة بن محمد بن الحسن «نقباء» الطرم هم جماعة منهم ابو محمد القاسم بن جعفر بن احمد بن حمزة العريضي «نقباء» الطوس هم جماعة منهم ابو جعفر محمد بن موسى بن احمد بن محمد ابن القاسم الموسوي .

[نقباء] العراق هم جماعة منهم اسامة بن احمد بن علي الحسيني، وتاج الدين ابو عبد الله جعفر بن محمد بن معية الحسنى (لب) ص ١٣١ س ٧، وزكى الاول الحسن بن احمد بن المحسن الحسنى، و زكى الثاني ابو طالب محمد بن سابقه، وزكى الثالث الحسن بن محمد بن زكى الثاني، و جلال الدين القاسم ابن الزكى الثالث (لب) ص ١٥٣ [نقبا] العكبرى هم جماعة منهم ابو الغنائم محمد بن احمد بن محمد، و ابو الغنائم

المزدري ، و محمد بن الداعي الصغير الحسنى كما فى ص ٦٩ س ١١ ، و ناصر بن مهدي الحسنى وغيرهم .

(نقباء) البلاد هم جماعة منهم الحسن بن احمد بن المعسن الحسين بن القصرى الحسنى وهو اول نقيبها . (نقباء) البلخ وملوكها هم جماعة منهم ابو الحسن بن الحسن بن ابي على ، وابوه ابوطالب ، وابو عبدالله نعمة بن عبدالله .

(نقباء) بغشور بخراسان هم جماعة منهم على بن احمد بن مسلم بن على بن احمد الحسنى الامامى (بحر الانسان) (نقباء) بنى العباس هم جماعة منهم شمس الدين على بن عميد الدين على وهو آخر نقبائهم . (نقباء) الجرجان هم جماعة منهم ابو الحسن على بن محمد بن عبدالله بن عيسى بن احمد بن محمد بن عيسى .

(نقباء) الحائر هم جماعة منهم ابو جعفر احمد بن ابراهيم الموسوى ، وابو جعفر محمد بن الحسن بن ابراهيم الحسينى ، وابو الحسن على بن محمد الاشقر ، وابوشامة احمد ابن محمد بن على الحسينى ، وابو المعالى على بن محمد بن الحسن ، واحمد بن مسهر بن مالك ابوالفواز وغيرهم .

[نقباء] الحلب هم جماعة منهم ابو ابراهيم محمد بن جعفر بن محمد (لب) ص ٢٤١ ، و ابو عبدالله جعفر بن ابراهيم محمد الحرائى الشاعر هو وابوه ، و عبدالله بن جعفر بن زيد بن جعفر الذى كان من ولد الصادق عليه السلام (نقباء) الحلة هم جماعة منهم حسام الدين على بن شرف الدين سنان الحسينى (لب) طنجف ص ٢٩٠ س ١٤ (نقباء) دمشق هم جماعة منهم ابو الحسن موسى ، وابو محمد اسماعيل

المتوفى سنة ٣٤٧ ، و الحسين بن اسماعيل الذى كان من ولد جعفر الصادق عليه السلام «لب» ص ٢٣١ س ١ ، و محمد ابو الحسن احمد بن ابي يعلى حمزة وغيرهم . «نقباء» الدينور هم جماعة منهم على بن ابي الحسن على بن محمد بن على بن اسماعيل ، وعلى بن الحسن بن الحسين .

«نقباء» الرملة هم جماعة منهم القاضى ابو السرايا احمد بن محمد بن زيد بن على الحسينى «لب» ص ٦٨ «نقباء» الرى هم جماعة منهم ابو الحسن على بن محمد بن على نقيب

ابن محمد بن الحسن وجده وجدايه كلهم من النقباء كما في ( لب ) ص ٢٥٥ س ١٢  
والحسين بن القاسم بن حمزة كما في ص ٢٦٠ س ٩ ، وابطواهر الحسين بن ابي الحسين  
محمد ، وعلى بن الحسن بن الحسين بن ابي الحسن ، وحفيده حمزة بن المحسن ،  
وابو المعالي بن علي بن عبد الرحمن .

[ نقباء ] البصرة هم جماعة منهم ابوالحسن احمد بن القاسم بن محمد  
الذي كان من ولد عبدالله رأس المذري ، و ابوالحسن محمد بن الحسن بن احمد  
ابن علي ، و ابومحمد جعفر كما في ( لب ) ص ٢٧٩ س ٥ ، و ابومحمد الحسن بن ابي القاسم  
علي الحسيني هو وابوه كما في ص ٢٨٩ س ١ ، و احمد بن شمس الدين محمد الحسيني  
كما في ص ٢٧٢ س آخر ، و احمد بن محمد بن علي بن الحسين الخطيب ، والحسن  
ابن ابي تغلب هبة الله ، و الحسن بن محمد بن الحسن كما في ص ٢٧٢ س آخر ،  
والحسين بن احمد بن محمد بن علي ، و مجد الدين محمد ابوالغنائم واخوه فخر الدين ،  
و مجد الدين ابوالقاسم علي كما في ص ٢٥٩ س ١٤ ، و محمد بن ابي الغنائم محمد  
الحسيني كما في ص ٢٥٩ س ١٦ ، و محمد بن علي بن ابي زيد الحسني كما في ص ١٧٧  
س ٦ ، و محمد تقى بن احمد بن محمد ، و حفيده ناصر بن احمد ابوالعز .

« نقباء » البطائح هم جماعة منهم ابوالحسن علي بن محمد بن جعفر العلوي  
( لب ) ص ٣٥٧ س ٤ ، والحسن بن علي بن الحسين الحسيني ، و علي بن زيد بن محمد  
الاطروش الحسيني كما في ص ٣٠٣ س ٩ ، و عيسى بن يحيى بن القاسم الجعفرى وغيرهم .  
[ نقباء ] بغداد هم جماعة منهم ابوالبركات بن ابي محمد ، و ابوالحسن احمد بن  
علي بن محمد « لب » ص ٢٤٥ س ٤ ، و ابو الحسن محمد بن الحسن بن يحيى كما  
في ص ٢٧٢ س ٩ ، و ابوالحسن بن جعفر بن محمد ، و ابوالحسن الملقب بابي  
قيراط محمد ، و ابوالحسين محمد بن الحسين النسابة كما في ص ٢٧٨ س ١ ،  
و ابوطاهر عبدالله بن محمد كما في ص ٣١٥ ، و ابو عبدالله الحسين بن الحسن كما في  
ص ٢٥٤ س ١٦ ، و ابومحمد الحسن بن احمد بن القاسم الذي كان من ولد عبدالله رأس



[النفيح] بن المعلى بن لوزان المقتول صحابى هو غير ابن العلاء، وغير ابن مسروح الصحابى (النفيلى) هو محمد بن عبدالله بن سوار بن وراق الراوى عن عبدالغفار بن الحكم (كمال الدين) ط ١ ص ١٥٨ س ١٦.

(النقادة) بالضم ابن عبدالله بن خلف الاسدى الحجازى الراوى عنه سعد صحابى لأبأس به (النقار) مبالغة هو من نقر الخشب و الحجارة هم جماعة منهم الحسن بن داود ، وعبدالله بن طاهر.

(النقاش) بالفتح و شد القاف حرفه يزىن و بلون الاشياء يعرف به هو احمد آفندى البدوى حكيم له كتاب مدينة القرآن و يقال فلسفة الاسلام ، و جان بك آفندى وسليم بن خليل و مارون بن الياس ، و محمد بن بكران ، و محمد بن الحسن بن محمد البغدادى صاحب تفسير شفاء الصدور (النقاع) بالفتح اناء ينقع فيه الشىء و بشد القاف مبالغة المدعى بما ليس عنده من الفضائل و النقاعة اسم ما نقع فيه الشىء .

[النقباء] بالضم جمع النقيب هو شاهد القوم و ضمينهم و كفيلمهم و سيدهم و عرفهم و منه ان النبى ﷺ كان قد جعل كل من بايعه فى ليلة العقبة نقيباً على قومه و جماعته لياخذوا عليهم الاسلام و يعرفوهم شرائطه و كان من الشروط الواجبة توفرها فيمن يتولى النقباء ان يكون عليمًا با نساب السادة بطناً بعد بطن و يتولى ديوان المظالم و يوضع الخيرات على المستحقين - فعينوا فى كل قطر من الاقطار الاسلامية نقيباً هم جماعة منهم نقباء آبة ابو محمد الحسن بن على ، الحريرى الحسينى اخو احمد و محمد (لب) ط نجف ص ٣٣٤ س ٣ .

«نقباء» الابهرةم جماعة منهم ابو عبدالله رضى الدين محمد بن على بن عرشاه الحسنى وغيره (نقباء) الارجان هم جماعة منهم ابو الحسن على بن الحسين بن عبيدالله بن على الباقر ، و ابو محمد الحسين بن زيد بن جعفر الموسوى والد ابى جعفر محمد ، و زيد بن محمد ابن القاسم النسابة (لب) ص ٢١١ (نقباء) الاصهبان هم جماعة منهم محمد بن محمد الاقطينى الحسينى كان نقيباً فاضلا كان فى سنة ٧٧٩ .

[نقباء] الاهوازهم جماعة منهم ابو منصور هبة الله بن ابى البركات هو و ابوه محمد

- وكل ما به لتنظيف الجسد ☆ وغيره من متعارف البلد  
 واجود القولين ان الامتعة ☆ لم تك مملوكة هذى لامرأة  
 فلم تكن لها عليها السلطنة ☆ بالبيع والبذل بذات المسكنة  
 وانما قام اتفاق معتبر ☆ بانها لا تملك المقر  
 ولكن الطعام كالادام ☆ تملك في صبيحة الايام  
 فجاز للزوجة نقل النفقة ☆ ببيعها او صرفها في الصدقة  
 ولو قد اضطرت باشيء النساء ☆ من غيرها في حكم سكنى والكسا  
 وانما للزوجات النفقة ☆ ديناً على بعولة محققة  
 فالزوج يقضى نفقات زوجته ☆ بتركه اذ هذه في ذمته  
 والاب كالام لينفق ولده ☆ وولد ولد لهما كالحفده  
 ولينفق الولد وولداً للولد ☆ والاب والام كجدة وجد  
 ولينفق الغنى ذات المسكنة ☆ منهم لاجل فقدهم قوت السنة  
 وليس فيهم شرط الاستقامة ☆ وعفة في الدين والسلامة  
 وتلك فيهم صفة الحرية ☆ ولا تكن من فرق حربية

[النفل] بالفتح ثم السكون هو الغنيمه والزيادة والفضل ويقال لولد الولد نافلة  
 ومنه النافلة في الصلوات ( النفير ) بالفتح ثم الكسر من النفر بالتحريك كالنفور  
 والرهط والقوم جماعة الرجال ليس فيهم امرأة لمدون العشرة من الرجال وغير ذلك  
 كما مر ولقب ابن مجيب الثمالى هو غير والد جبير الصحابى .

(النفيس) بالفتح ثم الكسر المال الكثير والشيء العزيز النادر العظيم ولقب  
 احمد بن ابى القاسم المخمى المتوفى سنة ٦٠٣ (النفيسى) هو بشر بن ابى بكر الراوى  
 عن ابى بكر بن ابى مريم وعنه عبدالرحمن بن ابراهيم الدمشقى (النفيع) بن الحارث  
 بن كلدة النفقى ابو بكر الصحابى قيل اسمه مسروح واخوه لامة زياد بن ابى الملعون  
 ونافع هو غير ابن الحارث الهمدانى ابى داود السبيعى الكوفى اخى مالك وعطية .

(النفيع) بن رافع الصائغ ابورافع المدنى مولى ابنة عمر تابعى روى عنه ابنه عبدالرحمن

المقرآن جلس للقراءة اكثر من خمسين سنة ، وكان يبتدى في مجلسه بالقرآن على رواية عاصم ثم يقرأ الكتب . ومن كتبه اعراب القرآن والمقنع في النحو ورياض النعيم ، وقال الخطيب في تاريخ بغداد ج ٦ ص ١٥٩ واثنى عليه وقال كان صدوقاً وذكر ابن حجر في لسان الميزان ج ١ ص ١٠٩ واطهر فيه تشيعه كما ذكره القمى ره في القابه ج ٣ ص ٢١٧ س آخر ، والياقوت في معجم الادباء ج ١ ص ٢٥٤ وفي الروضات ط ١ ص ٤٣ ، وفي الوفيات ط مصر ج ١ ص ١٠ و ص ١١ والوجدى فى الدائرة ج ١٠ ص ٣٤٤ وغيرهم فى كتب التراجم والتواريخ والسير وقد مر ذكره فى هذا الكتاب فى ج ٢ [ النفقة ] بالتحريك اسم من الانفاق تنفقه من الدراهم وغيره - وفى الشرع النفقة ما يتوقف عليه بقاء شىء نحو ما كول وملبوس وسكنى فيتناول ومنها نفقة الزوجة ، والابوين واولاد الصغار وهى واجبة وزاد بعضهم نفقة القرابة ان كانوا من الفقراء والمملوك - وقال العلامة فى التبصرة النفقات اما الزوجة فيجب لها النفقة مع العقد الدائم والتمكين التام مع القدرة ، وان كانت ذمية او امة فان طلقت بائناً او مات الزوج فلا نفقة لها مع عدم الحمل ونقضى مع الفوات ، واما الاقارب فيجب للابوين وان علوا ، والاولاد وان نزلوا خاصة بشرط الفقر والعجز عن التكسب وعلى الاب نفقة الولد فان فقد او عجز فعلى اب الاب وهكذا ، فان فقدوا فعلى الام فان فقدت فأبؤها ( وقل صاحب العروة وبالعكس ولو كان الاب والابن موسران فعليهما بالسوية ) ثم قال ويجب النفقة للبهائم فان امتنع اجبر على البيع او الذبح ان كانت مذكاة او الانفاق قال الوكيلى :

- |                               |   |                            |
|-------------------------------|---|----------------------------|
| وكونها من حرة او من امة       | ✧ | والزوج بالعقد لينفق دائمة  |
| قولاً وفعلاً فى تمام الامكنة  | ✧ | بشرط كون هذه ممكنة         |
| تمكينها له ولو على القطب      | ✧ | ولو دعى الزوجة للوطى وجب   |
| او سكتت لشهرة محققة           | ✧ | فللمتى تنشز ليست نفقة      |
| شيثاً على الزوج الى وقت الكبر | ✧ | وما استحققت زوجة حال الصغر |
| وزوجها فى كبر او فى الصغر     | ✧ | وتستحق النفقات فى الكبر    |
| هو الطعام والادام والكسا      | ✧ | وما على الزوج يكون للنساء  |

[النفس] الناطقة لها قوة عاقلة و عاملة وهى مقارنة للمادة فى افعالها يعنى لاتفعل الا اذا كانت فى المادة ولكنها مجردة عنها فى ذاتها لانها لو كانت مادية - فامالا تنقسم وهو باطل لما هو المشهور فى نفي الجزء الذى لا يتجزى، او تنقسم وهو باطل ايضاً لتعقل البسائط فيلزم انقسامها اذ الحال فى احد الجزئين غير الحال فى الاخر - وهنا معارضة هى ان النفس لو كانت مجردة لزم ان لاتعقل الماهيات المركبة والتالى باطل فالمقدم مثله - بيان الملازمة ان الماهيات المركبة منقسمة و انقسام الحال يستلزم انقسام المحل، ويمكن ايرادها بطريق النقص - وجوابها ان انقسام الحال انما يستلزم انقسام المحل اذا كان ذلك الانقسام الى الاجزاء المقدارية ، ولانسلم ان الماهيات المركبة التى تعلقها النفس منقسمة الى اجزاء مقدارية (اعلم) ان قدماء الحكماء على ان للحيوانات نفوساً ناطقة مجردة وهو مذهب بعض الحكماء - وقد صرح الشيخ الرئيس فى جواب اسئلة بان الفرق بين الانسان والحيوانات فى هذا الحكم مشكل.

[النفس] النباتية هى صورة نوعية عديمة الشعور تحفظ تركيب النبات وتصدر عنها النمو فى الاطراف والافعال المختلفة بالالات المختلفة كالقوة الغازية ، والنامية والمولدة ، والجاذبة ، والماسكة ، والهاضمة ، والدافعة - وتلك الصور كمال اجسام طبيعية آلى من جهة التولد والنمو والتغذية فقط - وقد اشبعنا الكلام البحث فى هذا المقام بالمناسبة فى ج ٤ ص ٣٢ فى الادبان وفى ص ١٨٩ بعنوان الارواح ، وفى ج ٦ ص ١١٢ وفى ج ٧ ص ٢٨٨ وفى ج ٨ ص ١٣٨ ، وفى ج ٩ ص ٢٤٧ وغير ذلك من مواضعها المناسبة بها - وذكرها الوجدى فى الدائرة ج ٧ ص ٣٣٢ و ص ٤٥٦ و ص ٤٦٠ و ص ٤٦٣ وفى كليات ابى البقاء ص ٣٢٧.

(النفط) بالفتح والكسر ثم السكون دهن معدنى سريع الاحتراق يتداوى به معروف.  
[نفطويه] [نفطويه] النحوى هو ابو عبدالله ابراهيم بن محمد بن عرفة بن سليمان الواسطى المولود سنة ٢٤٤ (٢٥٠) والمتوفى سنة ٣٢٣ (٢٢٤) نقل المسعودى فى مدح كتاب تاريخه قال بانه محشوم من ملاححة كتب الخاصة مملوم من فوائد الشاذة وكان احسن اهل عصره تأليفاً واملحهم تصنيفاً ، وكان طاهر الاخلاق حسن المجالسة حافظ

الحيل المؤدية الى مرادتها هلكت يقيناً وخسرت خسرا مبيها.

[ النفس ] الحيوانية هي كمال الجسم الطبيعي آلى من جهة ادراك الجزئيات الجسمانية والحركة بالارادة ولها قوة مدركة محرقة - اما المدركة فهي عشر - خمس في الظاهر بالوجدان السمع والبصر والشم والذوق واللمس، وخمس في الباطن ايضا بالاستقرا الحس المشترك والخيال والوهم والحافظة والمتصفة، واما المحركة فهي نوعان باعثة وفاعلة كما مر هنا، و ( النفس ) الدليلة هي التي لاتجد الم الهوان، و ( النفس ) الشريفة يوتر فيها يسير الكلام .

[ النفس ] الزاكية والزكية قال السيوطى فى الكنز طيران ص ١٠٢ س ٢٢ الفرق بين النفس الزاكية والزكية النفس الزكية هي التي لم تذب، والنفس الزكية هي التي اذنبت ثم تاب، وقد يطلق النفس الزكية على شخص يخرج قريبا من خروج القائم عليه السلام كما رواه الصدوق في كمال الدين ط ١ ص ١٩٠ س آخر حيث قال انه لا بد من قتل النفس الزكية قبل خروجه بخمسة عشر ليلة الحديث، ويطلق على محمد بن عبدالله المحض بن الحسن المثنى، وعلى ابن ابى الكرام الجعفرى . وعلى حمزة بن الحسن بن عبدالرحمن بن يحيى

[ النفس ] القدسية هي التي لها ملكة استحضار جميع ما يمكن للنوع او قريبا من ذلك على وجه يقينى وهذا نهاية الحدس كما مر هنا بعنوان الناطقة القدسية من كلام على عليه السلام ( النفس ) اللوامه هي التي تنورت بنور القلب قدر ما شبهت عن الغفلة و كلما صدرت منها سيئة تحكم بها وتلوم عليها و تتوب عنها و تحدث من اعتدال الحركة الارادية للاولى .

[ النفس ] المطمئنة هي النفس الامنة التي لا يستقرها خوف ولا حزن او المطمئنة الى الحق التي سكنها روح العلم و تلج اليقين فلا يخالجه شك - وبعبارة اخرى ان الخالق تعالى قد ركب فى الانسان ثلاث قوى ( احداها ) مبدأ ادراك الحقائق وشوق الى النظر فى العواقب و التمييز بين المصالح و المفاسد وهي المطمئنة، و يعبر عنها بالقوة النطقية والعقلية، والملكية.

القدسية ، والكلمة الالهية - ولكل واحدة من هذه خمس قوى وخاصتان - فالنامية النباتية لها خمس قوى - ماسكة ، وجاذبة ، وهاضمة ، ودافعة ، ومربية ولها خاصتان - الزيادة ، النقصان ، وانبعائها من الكبد وهي اشبه الاشياء بنفس الحيوان - والحيوانية الحسية ولها خمس قوى - سميع ، وبصر ، وشم ، وذوق ، ولمس ولها خاصتان - الرضا والغضب وانبعائها من القلب وهي اشبه الاشياء بنفس السباع - والناطقة القدسية ولها خمس قوى - فكر ، وذكر - وعلم - وحلم ، ونباهة وليس انبعاث وهي اشبه الاشياء بنفس الملائكة - ولها خاصتان - النزاحة ، والحكمة - والكلمة الالهية ولها خمس قوى - بقاء في فناء ، ونعيم في شقاء ، وعز في ذل ، وفقر في غناء ، وصبر في بلاء ولها خاصتان - الحلم ، والكرم وهذه التي مبدؤها من الله تعالى واليه تعود لقوله ( ونفخنا فيه من روحنا ) واما عودها فلقوله ( يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية ) والعقل وسط الكل لكيلا يقول احدكم شيئاً من الخير والشر الا لقياس معقول - ولنذكر مزيد بحث وهو ان ( نفس الامر ) معناه موجود في حد ذاته ومعنى ذلك ان وجوده ليس باعتبار معتبر و فرض فارض بل هو موجود سواء فرض العقل موجوداً او معدوماً - والموجودات ذهنية كانت او خارجية لها تحقيقات و ظهورات ، و نفس الامر مبنى عن التحقيق والذهن و الخارج مظهران له فظهر ان نفس الامر وراء الذهن والخارج و تحقيق ذلك دونه خرط القتاد .

[ النفس ] الانسانية على ما حققه بعض المتبحرين واقعة بين القوة الشهوانية ، والقوة العاقلة فبالاولى يحرص على تناول اللذات البدنية البهيمية كالغذا والفساد والتغالب وساثر اللذات العاجلة الفانية ، وبالاخرى يحرص على تناول العلوم الحقيقية والنخال الحميدة المؤدية الى السعادة الباقية ابدا لا بدين الى هاتين القوتين اشار الله تعالى بقوله ( وهديناك النجدين ) وقوله ( انا هديناه السبيل اما شاكرًا واما كفورًا ) فان جعلت ايها الانسان الشهوة من قاده للعقل فقد فزت فوزاً عظيماً ، و ان هديت صراطاً مستقيماً ، وان سلطت الشهوة على العقل وجعلته منقاداً لها ساعياً في استنباط

خرجت روحه فانقلب المجلس ضحكاً .

وقيل النفس جائت لمعان الدم كما يقال سئلت نفسه اى دمه ، والروح كما يقال خرجت نفسه اى روحه والعين يقال فلان نفس اى عين وغير ذلك من المعانى ولها خمس مراتب باعتبار صفاتها المذكورة فى ذكر الحكيم (الاولى) النفس الامارة بالسوء عن الهوى وهو اتباع الشهوات قال الشاعر :

ويحك يا نفس دعى ماعشت ظل الطمع ✧ وارض بما جرى به حكم القضاء واقنعى  
اياك والميل الى شيطانك المبتدعى ✧ واقصدى واقصرى . كى ترئوى وتشبعى  
ابن السلاطين الاولى . من تبع وحمير ✧ شادوا الحصوق فون كل . لم يبق من ديارهم  
غير رسوم خشع . كفا بذاك واعظاً ✧ وزاجر آل من يعى . حسبك يا نفس اقبلى

وقيل هى التى تمشى على وجهها تابعة لهواها ، واذا تابعت القوة الشهوية سميت بهيمية ، واذا تابعت الغضبية سميت سبعية ، وان جعلت رذائل الاخلاق لها ملكة سميت شيطانية ، وسمى الله تعالى هذه الجملة فى التنزيل نفساً امارة بالسوء وان كانت رذائلها ثابتة .

وان لم تكن ثابتة بل تكون مائلة الى الشر تارة والى الخير اخرى وتندم على الشر وتلوم عليه سماها لوامة ، وان كانت منقادة للعقل العمل سماها مطمئنة والمعين على هذه المتابعات قطع العلاقة البدنية . وقال بعضهم النفس الامارة هى التى تميل الطيبة البدنية وتأمر بالمذات والشهوات الحسية وتجذب القلب الى الجهة السفلية فهى ماوى الشرور القبيحة ومنبع الاخلاق الذميمة قال الشاعر :

اذا شئت ان تحبى فمت عن علائق ✧ من الحس خمس ثم عن مدركاتها  
وقابل بعين النفس مرآة عقلها ✧ فتلك حياة النفس بعد مماتها  
وفى قول على عليه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه اقوال (منها) انه كما لا يمكن

التوصل الى معرفة النفس لا يمكن التوصل الى معرفة الرب ، و عن كميل قال قلت يا امير المؤمنين اريد ان عرفنى نفسى قال عليه السلام يا كميل اى نفس تريد قلت يا مولاي هل هى الانفس واحدة فقال عليه السلام انما هى اربع - النامية النباتية ، والحيوانية الحسية ، والناطقية

الكلى ، والنوم هو الانقطاع الناقص واهذا قالوا ان الله تعالى جعل تعلق النفس اى الروح على ثلاثة انواع ( احدها ) ان يلمع ضوءها على جميع اجزاء البدن ظاهره وباطنه - وهذا هو اليقظة ( وثانيها ) ان ينقطع ضوءها عن ظاهر البدن دون باطنه وهو النوم ( وثالثها ) ان ينقطع ضوءها بالكلية وهو الموت قال الشاعر :

كفى النفس موت عند نوم حياتنا      ✽      مع الروح تبقى اخر العمر فى الهنا  
وكم مودة للنفس والنفس حية      ✽      حياة لها موت اذا رحلت من هنا  
فالنفس تطمع والاسباب عاجزة      «وله»      والنفس تهلك بين الياس والطمع

قيل النفوس جواهر روحانية ليست بجسم ولا جسمانية لادخاله البدن ولا خارجه عنه لها تعلق بالاجساد كتعلق العاشق بالمعشوق واليه ذهب الغزالي و سئل بعض اصحاب المجلس عن الروح والنفس فقال الروح هو الريح ، والنفس هى النفس ( بالتحريك ) فقال له السائل فحينئذ اذا يتنفس الانسان خرجت نفسه ، واذا شرط

→ نكت الارض بالكف      ✽      و ابدت لها سرى  
فمهما تثبت الارض      ✽      فذاك الثبت من بند  
ادبت نفسى فما وجدت لها      ( وله )      بغير تقوى الاله من ادب  
فى كل حالاتها وان قصرت      ✽      افضل من صمتها عن الكذب  
وغيبة الناس ان غيبتهم      ✽      حرمها ذوالجلال فى الكتب  
ان كان من فضة كلامك يا      - ✽ -      نفس ان السكوت من ذهب

وفى اصطلاح الفقهاء نفس الامر معناه موجود فى حد ذاته ومعنى ذلك ان وجوده ليس باعتبار معتبر و فرض فارض بل هو موجود سواء فرضه العقل موجوداً او معدوماً ، والموجود ايضاً سواء فرضه العقل موجوداً على هذا النحو او على خلافه والموجودات ذهنية كانت او خارجيه لها تحقيقات و ظهورات - و نفس الامر مبنى عن التحقيق - والذهن والخارج مظهران له فظهر ان نفس الامر و راء الذهن و الخارج و تحقيق ذلك دونه خرط القتاد.



على الجسم الصنوبرى لانه محل الروح عند المتكلمين ، والنفس الحيوانية التى هى حقيقة الروح شىء استأثر الله بعلمه ولم يطلع عليها احداً من خلقه ، وقيل انها جسم لطيف مشتبك بالبدن كاشتباك الماء بالعود الاخضر - وعن على عليه السلام قال الروح فى الجسد كالمعنى فى اللفظ وقيل هى الجوهر البخارى اللطيف الذى هو منشأ الحيوية والحروا والحركة الارادية ، وهو جوهر مشرق للبدن وعند الموت ينقطع ضوؤه عن ظاهر البدن وباطنه بخلاف النوم فان ضوؤه ينقطع عن ظاهر البدن دون باطنه - فالموت والنوم متفقان فى الجنس وهو الانقطاع ومختلفان بان الموت هو الانقطاع

→ وقيل ويحك لا تحقر نفسك فالتائب حبيب، والمنكسر صحيح - اقرارك بالفلاس عين الغنى ، وتمكيس رأسك بالندم هو الرفعة ، واعترافك بالخطاء عين الاصابة عرضت سلعة العبودية فى سوق البيع فبذات الملائك فقد ، ونحن نسبح بحمدك فقل (ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا ) وفى الديوان المنسوب الى على عليه السلام قال :

- |                                |       |                                |
|--------------------------------|-------|--------------------------------|
| النفس تبكى على الدنيا وقد علمت | ☆     | ان السلامة فيها ترك ما فيها    |
| لادار للمرء بعد الموت يسكنها   | ☆     | الا التى كان قبل الموت ياتيها  |
| فان بناها بخير طاب مسكنها      | ☆     | وان بناها بشر خاب ثاويها       |
| اين الملوك التى كانت مسلطة     | ☆     | حتى سقا بكأس الموت ساقمها      |
| لكل نفس وان كانت على وجل       | ☆     | من المنية آمال يقويها          |
| فالمرء يبسطها والدهر يقبضها    | ☆     | والنفس ينشرها والموت يطويها    |
| اموالنا لذوى الميراث نجمعها    | ☆     | ودورنا لخراب الدهر تبنيها      |
| كم من مدائن فى الافاق قد بنيت  | ☆     | امست خراباً وادان الموت اهليها |
| يا نفس قومي فقد قام الورى      | «وله» | ان ينم الناس فذو العرش يرى     |
| وانت يا عين دعى عنى الكرى      | ☆     | عند الصباح يحمد القوم السرى    |
| وفى النفس لبانات               | «وله» | اذا ضاق لها صدرى ←             |

[نفازة] بالفتح ثم السكون مدينة بافريقية منها احمد بن غنيم بن سالم (جم) «نفازة» بالفتح ثم السكون مدينة بالمغرب بالاندلس ، والنفازة بالكسر قبيلة كبيرة منها بنو عميرة ، و بنو ملحان ومنهم عبدالله بن ابي زيد المالكي ، و احمد بن علي بن عبدالرحمن الاندلسي ، و محمد بن سليمان ، و عبدالغفور بن عبدالله المتوفى سنة ٥٣٩ هـ [النفس] بالفتح ثم السكون مذكوران اريد به الشخص ، ومؤنث ان اريد بها الروح وهي ذات الشيء وحقيقته وعينه وبهذا تطلق على الله سبحانه وتعالى (١) وتطلق

(١) وفي الحديث عن الصادق عليه السلام قال من ملك نفسه اذا رغب ، و اذا رهب ، و اذا اشتهى ، و اذا غضب ، و اذا رضى حرم الله تعالى جسده على النار كما في مجالس الصدوقه ص ١٩٨ س ١٥ - وفي حديث آخر قال عليه السلام افضل الجهاد من جاهد نفسه التي بين جنبيه - وقال بعض العارفين وقد ثبت الادلة القاطعة ان النفوس هي الارواح التي بها الحياة وانها الخلق الاول لقول النبي صلى الله عليه وسلم اول من ابدع الله تعالى هي النفوس القدسية المطهرة فانطقها بتوحيده ، وخلق بعد ذلك سائر خلقه و انما خلقت للبقاء ولم تخلق للفناء لقوله صلى الله عليه وسلم ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء و انما تنقلون من دار الى دار و انما هي في الارض غريبة و في الابدان مسجونة

وفي حديث آخر النفس كالعدويين جنبيك ، و اقل ما تفعل النفس معك انها تمزق العمر بفك التبذير و البطالة . و اخل معها في بيت الفكر سويعه ثم انظر هل هي معك او عليك ثم عاملها بما تعامل به واحداً منهما قال الشاعر :

- |                              |   |                             |
|------------------------------|---|-----------------------------|
| يا نفس ماهي الا صبرا يام     | ✧ | كأن مدتها اضغاث احلام       |
| يا نفس جوزي عن الدنيا ولذتها | ✧ | وخل عنها فان العيش قدام     |
| وكانت النفس اذا ماتت بغصتها  | ✧ | فعند ذلك عادت روحها فيها    |
| وما شيء اذا حاز انبساطاً     | ✧ | وجدت منه في انقباض          |
| قريب منك تمسكه بكف           | ✧ | و تبصره باحداق مراض         |
| قبيل الفجر يشرع في ارتفاع    | ✧ | وبعد العصر يشرع في انخفاض ← |

- والتنفاس لم يكن مس الرجل      ✪      كعكسه في دبر اوفى قبل  
فالمس في حال التنفس من دما      ✪      كحال حيض منعه عليهما  
ومجملاً حكم على الحائض مر      ✪      مفصلاً على نفاس استقر  
وانه وجوب او اباحة      ✪      اوندب او حرمة او كراهة

[ النفاق ] لقب الامام السادس جعفر بن محمد عليه السلام «كمال الدين» ط ١ ص ١٦٦

(النفاق) بالكسر فعل المنافق الذي يصهر الايمان ويتصنع بالاسلام ، وبعبارة اخرى النفاق اظهار الايمان باللسان وكتمان الكفر في القلب . وقيل النفاق الشرعى هو ان يبطن الكفر ويظهر الاسلام . والنفاق العرفى ان يكون سره خلاف علنه (النفت) بالفتح ثم السكون هو نفخ معه شىء من الريق وقد يستعمل بمعنى النفخ المطلق فمن الاول النفائات فى العقد ، ومن الثانى حديث اى جبرئيل نفت فى روعى .

(النفخ) بالفتح ثم السكون هبوب ريح الطيب والضرب بالرجل يقال نفخت الناقة اذا ضربت برجلها .

(النفخ) بالفتح ثم السكون هو اخراج النفس من الفم والنفخ فى الصور يوم القيامة قدم فى ج ١٦ ص ٢٨٠ بعنوان الحشر وفى ج ٢٠ ص ٢٣٠ الصور وفى ج ٢٤ ص ١١٦ بعنوان القيامة وفى الحديث نهى صلى الله عليه وسلم عن النفخ فى الشراب وعلل بانه يبدر من ريقه فيقع فى الاناء فربما شرب من بعده غيره فيتأذى منه ، وقال النفخ فى الطعام يذهب بالبركة وفى حديث آخر قال يكره ثلاث نفخات . فى موضع السجود ، وعلى الرقى ، وعلى الطعام الحار والعلمة غير خفية (النفد) بالكسر ثم الفتح بمعنى الفراغ [النفير] بالتحريك يطلق على الثلاثة الى التسعة وقيل الى العشرة ولا يستعمل الا فى الرجال دون النساء الا اولت بالنفس او الانسان قال الله تعالى ( اكثر نفيراً ) اى اكثر عدداً وقوله تعالى فى آخر البرائة ( ولولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا فى الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون ) قد مر بعنوان العلم انظر فى التفاسير وفى الحديث تكرر ذكر النفير قيل هم عدة رجال ولا يقال عدة نفر فى ما زاد على العشرة .

ورع فقيه عالم ( كافي والمرآة ) ج ١ ص ٢٣١ .

[ نعيم ] القضاء امامي حسن ( كافي والمرآة ) ج ٤ ص ٣٣٦ حديث ٥٥٨٥٨ روى عن ابي جعفر عليه السلام ( نعيم ) بن قنبر الرياحي الراوي عن ابي ذر تابعي لابأس به هو غير ابن مسعود الاشجعي ( نعيم ) بن مقرن المزني اخو النعمان صحابي هو غير ابن مورع البصري ، وغير ابن ميسرة النهوي ( نعيم ) بن هزال الصحابي المدني الراوي عنه ابنه يزيد هو غير ابن همار القطفاني الصحابي .

[ نعيم ] بن الهيصم بالصاد المهملة قبل الميم هو ابو محمد الهروري المتوفى سنة ٢٢٨ عامي صدقه ابن معين ( نعيم ) بن يزيد الراوي عن علي عليه السلام تابعي لابأس به هو غير ابن يعقوب الكوفي الراوي عن ابي اسحاق ( النعيمي ) هو محمد بن احمد ابو عبدالله الشاذلي الامامي الثقة هو غير محمد بن احمد ابي المظفر .

( النغف ) بالتحريك هو الدود الذي يكون في انف الابل والغنم ( حياة الحيوان ) ( نغيا ) بالكسر كوزة بين البصرة و واسط ، و قرية بانبار منها احمد بن اسرائيل « النفاس » بالكسر ولادة المرأة اذا وضعت فهي نفساء والولد منغوس وفي الحديث المنغوس لا يرث شيئاً حتى يصبح ، وفي حديث آخر قال اذا ماتت المرأة في النفاس لم ينسرها ديوان يوم القيامة كما ذكره الطريحي ره في المجمع في مادة نفس وفي مادة دون قال الوكيلی :

- |                           |   |                            |
|---------------------------|---|----------------------------|
| دم النفاس ما يجيء من رحم  | ☆ | والدم قبل الوضع منه ما علم |
| وليك بعداً او مصاحب الولد | ☆ | ان نقص الخلقه او تم الجسد  |
| ولو بوضع مضفة او الدم     | ☆ | لكونها مبدأ نشو الادمي     |
| والدم قبل الوضع منهن هنا  | ☆ | يكون حياً حيث كان ممكناً   |
| وحيث لا يمكن فالحيض تدع   | ☆ | فالدم لاستحاضة فيتبع       |
| ولا يكون للاقل منه حد     | ☆ | اكثره كاكثر الحيض ورد      |
| فقد تكون للنفاس العشرة    | ☆ | ودونها والعادة المقررة     |
| وان بعد قطع نفس النفساء   | ☆ | يلتزم الغسل كحائض النساء   |

غير نعمة الله بن علي بن احمد العاملی .

[نعيم] بالضم ثم القتح ابن ابراهيم الراوى عن عباد بن كثير وعنه الحسن بن محبوب امامى لابس به «نعيم» بن ابي هند النعمان بن اشيم الاشجعي الكوفي الراوى عن ابيه صحابي توفى سنة ١١٠ لابس به (نعيم) بن اوس اخو تميم الدارى صحابي، هو غير ابن بدر الصحابي، وغير البصرى الراوى عن الصادق عليه السلام .

[نعيم] بن تمام عامى هو غير ابن حازم الشاعر . وغير ابن خارجة او ابن دجاجة الراوى عن على عليه السلام «نعيم» بن حكيم المدائنى اخو عبد الملك عامى وثقه ابن معين مات سنة ١٤٨ هو غير ابن حماد الحنفى «نعيم» بن حماد بن محمد بن عيسى الخزاعى الدينورى المتوفى سنة ٣٠٩ عامى قدم بغداد وحدث بها .

«نعيم» بن حماد بن معاوية بن الحارث ابو عبدالله المروزى المتوفى سنة ٢٢٨ عامى وثقه ابن معين «نعيم» بن حنظلة قيل هو النعمان بن ميسرة التابعى الذى وثقه العجلي هو غير ابن ربيعة الازدى «نعيم» بن ربيعة بن كعب صحابي هو غير ابن زياد الانمارى الشامى التابعى الراوى عن بلال المؤذن .

«نعيم» بن زيد هو واحد وفد تميم الدارى صحابي هو غير ابن سالم التابعى الراوى عن انس  
 » بن سلامة او ابن سلام او سلمان صحابي از دى هو غير ابن سعد الصحابي « به »  
 » بن صالح الطبرى الراوى عن الرضا عليه السلام وعنه دارم بن قبيصة (خصال) ج ٢  
 » بن ضمضم عامى هو غير ابن طريف اخى معروف ، وغير ابن عبد الحميد الواسطى  
 » بن عبد الرحمن البصرى صحابي هو غير ابن عبد كلال وغير ابن عبدالله الراوى عن الصادق  
 » بن عبدالله بن اسيد القرشى العدوى صحابي اسلم قديماً حسن يعرف بابن نحام  
 » بن عبدالله الشامى الكاتب عامى هو غير ابن عبدالله المجرى او عبدالله المدنى  
 روى عنه ابنه محمد «نعيم» عجلان امامى ثقة كان من اصحاب الحسن عليه السلام شهد  
 معه الطف هو غير ابن عمر القديدى .

«نعيم» بن عمر والحنفى هو غير ابن عمرو الكلبى ، وغير ابن عمرو بن مالك الصحابي الراوى عنه ابنه خزامة (نعيم) القابوسى امامى ثقة كان من خواص الكاظم

إذا تم امر دنى نقصه ☆ توقع زوالا اذا قيل تم  
وكم قدردب في غفلة ☆ فلم يشعر الناس حتى هجم

[ نعمة ] بن عبدالله او ابن عبدالرحمن الراوى عن ابيه وعنه عبدالله بن مروان  
عامى ( ن ) ( نعمة الله ) بن احمد بن محمد بن خاتون العاملى العينائى امامى فاضل  
كان من تلامذة الشيخ على الكركى .

( نعمة الله ) الجزائرى الموسوى بن السيد عبدالله بن محمد بن الحسين بن  
احمد بن محمود غياث الدين ابن مجد الدين ابن نور الدين ابن سعد الله بن عيسى  
ابن موسى بن عبدالله بن موسى الكاظم عليه السلام المولود سنة ١٠٥٠ فى بلاد الجزائر  
فى اطراف شط العرب والمتوفى سنة ١١١٢ بعد وفاة المجلسى ره بسنتين ليلة الجمعة  
فى ٢٣ شوال هومن اعظم تلامذته وخواصه لا يفارقه ليلا ونهاراً وكان ممن يستعين  
فى تأليف البحار وشرح الكافى نقل عنه صاحب الروضات ط ١ ص ٢٢٠ فى حرف النون  
وفى ط ٢ ص ٢٢٨ وجدت فى بعض اجازاته هو يقول صرت من شدة التقرب الى المجلسى  
كأحد من اهل دوره وطال مقامى لديه وكنت قد رأيت منه فى هذه المدة آثار العظمة  
والجلالة والتزين بانواع ما يكون فى الدنيا من اثار التجمل بالجلال حتى ظهر لى  
ان سراويل جواريه وامائه الموكلات بامر مطابخه الى آخر ما ذكرنا فى ج ٢٦ ص ٨٦  
فى ذيل ترجمة المجلسى ره له مؤلفات مليحة فى السير والاداب والنصيحة ونوادير  
غريبة فى الغاية ( منها ) شرحه على التهذيب الشيخ الطوسى ، وانوار النعمانية ،  
وفروق اللغات وغير ذلك من المؤلفات والتفصيل فى الروضات وكتابتنا فى احوال السادات  
ابوه واجداده واخواه السيد فرج الله ونجم الدين جد آل ناجى واحفاده ابوطالب ،  
وعبدالله ومحمد بنو نور الدين بن نعمة الله ، ومنهم السيد عبداللطيف خان بن ابى طالب بن  
نور الدين وغيرهم المتفرقون فى الاهواز والتستر والنجف لاتحصى عددهم .

« نعمة الله » بن الحسين العاملى الامامى المتوفى سنة ١٩٦ ثقة امامى قرء على  
جماعة من العرب والعجم ( نعمة الله ) الحلى هو احد تلامذة الشيخ على الكركى وهو

نعمة الله على احد الاعظمت عليه مؤنة الناس ، وقال النعم وحشية فامسكوها بالشكر ،  
وفى حديث آخر قال للراوى نعمك و حشية فقيدها بالمعروف قال ما انعم الله على  
عبد نعمة فلم يحتمل مؤنة الناس الا عرض تلك النعمة للزوال قال الشاعر .

اذا كان شكرى نعمة الله نعمة ☆ على له فى مثلها يجب الشكر  
فكيف بلوغ الشكر الا بفضله ☆ وان طالت الايام واتسع العمر  
اذا مس بالسراء عم سرورها ☆ وان مس بالضراء اعقبها الاجر  
وما منهما الا له فيه نعمة ☆ تضيق بها الا وهام والبر والبحر

وقال <sup>عليه السلام</sup> نعمت العطية ونعمت الهدية كلمة حكمة تسمعها فتنطوى عليها  
ثم تحملها على اخ لك مسلم تعلمها اياه ، وقال النعمة من الله على عبده مجهولة فاذا  
فقدت عرفت ، وقال من لم يشكر الله على النعمة فقد استدعى زوالها ، وقال اذا كانت  
النعمة وسيمة فاجعل الشكر بها تيممة ، وقال داود <sup>عليه السلام</sup> اللهم كيف اشكر لك وانا لا اطيق  
الشكر الا بنعمتك واوحى اليه يا داود الست تعلم ان الذى بك من النعم منى قال بلى  
يارب قال فانى اقتصر على ذلك منه منك شكراً ، وقال موسى <sup>عليه السلام</sup> يارب دلنى على  
اخفى نعمتك فقال النفسان تدخل احدهما وعو بارد وتخرج الآخر وهو حار فلولاهما  
لفسد عيشك وهل تبلغ قيمة نفس منهما ، وقال اصطناع الكفور اضاعة للنعمة فعليك  
بارتيااد الموضع قبل اقدام على العمل ، وقيل لرجل هل تعرف نعمة لا يحسد عليها صاحبها  
قال نعم التواضع ، وقيل وهل تعرف بلاء لا يرحم صاحبه قال نعم العجب ، وقيل  
كفر نعمة تؤم وفى الديوان قال :

اذا كنت فى نعمة فارعها ☆ فان المعاصى تزيد النعم  
وحافظ عليها بشكر الاله ☆ فان الا له شديد النقم  
فاين القرون ومن حولهم ☆ تفانوا جميعاً وربى الحكم  
وكن موسراً شئت او معسراً ☆ فما تقطع العيش الابهم  
حلاوة دنياك مسمومه ☆ فلا تاكل الشهد الابسم  
محامد دنياك مذمومة ☆ فلا تكسب الحمد لا بنم

والورع وبس القرين الطمع وقال عليه السلام.

نعم الزاد حسن العمل ، ونعم زاد المعاد الاحسان الى العباد ، ونعم السلاح الدعاء ، ونعم السياسة الرفق ، و نعم شافع المذنب الاقرار ، ونعم الشفيح الاعتذار ونعم الشيمة حسن الخلق و السكينة و الوقار ، ونعم صارف الشهوات غض الابصار ، ونعم الصهر القبر ، ونعم طارد الشك اليقين ، ونعم طارد الهم الاتكال على القدر والرضا بالقضاء ، ونعم الطاعة الانقياد والخضوع . ونعم الطهور التراب ، ونعم الظهير الصبر . وقال عليه السلام نعم العبادة العزلة والسجود و الركوع والخشية ، ونعم عون الامل الطمع ، ونعم عون الدعاء الخشوع ، ونعم عون الشيطان اتباع الهوى ، ونعم عون العبادة السهر ، ونعم العون المظاهرة ، ونعم العون على اسرار النفس وكسر عاداتها الجوع ، ونعم عون العمل قصر الامل ، ونعم عون المعاصي الشبع ، ونعم عون الورع القنوع وقال عليه السلام نعم قرين الامانة الوفاء ، و نعم قرين الايمان الحياء و الرضا . ونعم قرين التقوى الورع ، ونعم قرين الحلم الصمت ، ونعم القرين الدين ، ونعم قرين السخاء الحياء ، ونعم قرين الصدق الوفاء ، ونعم قرين العقل الادب ، ونعم قرين العلم الحلم ونعم الكنز الطاعة ، ونعم المرء الرؤف ، ونعم المظاهرة المشاورة ، ونعم المعونة الصبر على البلاء ، ونعم النسب حسن الادب ، ونعم الورع غض الطرف ، ونعم وزير الايمان العلم ، ونعم وزير العلم الحلم ، ونعم الوسيلة الاستغفار والطاعة ، ونعم الهدية الموعدة «النعمة» بالفتح ثم السكون اسم المرة و التمتع والتنعم و الهيئة من النعيم ونعمة العيش رغبة .

[ النعمة ] بالكسر ثم السكون الصنيعة والمنة وما انعم عليك به من رزق وغيره والحاله التي يستلذها الانسان - وقيل النعمة ما قصد به الاحسان والنفع وفي الحديث قال صلى الله عليه وسلم من تظاهرت عليه النعم فليقل الحمد لله رب العالمين ، وفي ربيع الابرار باب ٨٦ قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم رجل وهو يقول اللهم انى اسئلك تمام النعمة فقام صلى الله عليه وسلم عليه فقال وهل تدري ما تمام النعمة قال يارسول الله دعوة دعوتها اريد بها الخير قال صلى الله عليه وسلم فان تمام النعمة الفوز من النار ودخول الجنة ، وفي حديث آخر قال ما عظمت



القبيلة على قول فمات ( م ) ج ٩ ص ١٠ ( النعمان ) بن المنذر بن الحارث امير بادية الشام قبيل الاسلام مات سنة ٢٥ م ، ج ٩ ص ١٠ ، النعمان ، بن المنذر دمشقى ابو الوزير متكلم يدعوا الناس الى مذهب القول بالقدر فى سنة ١٣٢ ( يب )

[ النعمان ] بن موسى بن سليمان عامى هو غير ابن نعيم ابى الطيب القاضى الواسطى المتوفى سنة ٣١٥ ( خ ) ج ١٣ .

[ النعمان ] بن هارون ابو القاسم الشيبانى البلدى عامى يعرف بابن ابى الداهات ( خ ) ج ١٣ ص ٤٢٣ ، النعمان ، بن يزيد بن شرحبيل الكندى ذوالنمرق خال الاشعث بن قيس صحابى له وفادة هو غير ابن يعفر .

[ النعمان ] بالفتح وادبقرب الفرات بقرب الكوفة وبلد بالحجاز والنعمانية بضم النون بليدة بين واسط وبغداد واهلها شيعة غالية ، قرية بمصر منها الشبلى الهندى المتوفى سنة ١٣٢٣ ، وعبد العزيز السطرى ، ومحمد بن ابراهيم بن جعفر ابو عبد الله النعمانى كان من مشاهير تلامذة الكلينى ، ومزيد بن على الشاعر ، وموسى بن يوسف الايوبى النعمانى .

[ نعم ] بالكسر حرف تصديق مخبر بعد قول القائل قام زيد ، و اعلام مستخبر بعد قوله اقام زيد ، ووعد طالب بعد قوله افعل اولا تفعل - و مافى معناهما نحو هلا تفعل وهلا لم تفعل ، و اذا وقعت بعد النفى الداخلى عليه حرف الاستفهام كانت بمنزلة بلى بعد النفى اعنى التصريف الاثبات وذلك لان النفى اذا دخل عليه حرف الاستفهام للانكار او التقرير ينقلب اثباتاً ونعم وبئس هما فعلا للمدح والذم بعد ما نقلنا عن اصلهما قدمر فى ج ٢٧ ص ١٧٠ بالنظم فى المدح وعن على عليه السلام قال فى كلمات قصاره .

[ نعم ] الادام الجوع ، ونعم الاستظهار المشاورة ، ونعم الاعتماد العمل للمعاد ونعم الايمان جميل الخلق ، ونعم البركة سعة الرزق ، ونعم الحاجز عن المعاصى الخوف ونعم الحزم الاستظهار ، ونعم الحسب حسن الخلق ، ونعم الحظ الفناعة ، ونعم الخليفة الرفق والفناعة والوفاء ، ونعم الدلالة حسن السمات ، ونعم دليل الايمان العلم ، ونعم الدليل الحق ، ونعم الدواء الاجل ، ونعم الذخر المعروف ، ونعم الرفيق الرفق

[النعمان] بن عمار العجلي الكوفي امامي حسن كان من اصحاب الصادق عليه السلام هو غير ابن عمرو الجعفي الكوفي (النعمان) بن عمرو بن خلدة البياضي صحابي هو غير ابن عمرو والنجاري ، وغير النعمان الغساني الشاعر .

(النعمان) بن غصن البلوي هو ابن عصر المقدم ذكره وهو غير النعمان الغفاري التابعي (جيل) (النعمان) بن قتادة بن ربيعي عامل على عليه السلام على مكة حسن هو غير ابن قوقل ، وغير ابن قيس الصحابي (النعمان) بن قراد الراوي عنه ابنه على تابعي هو غير ابن مالك بن ثعلبة وهو ابن قوقل المقدم هنا .

[النعمان] بن مالك بن عامر بن عائذ الاوسي الراوي عنه ابنه سويد صحابي شهد احداً لابأس به (النعمان) بن مجاشع الدارمي كان من كبار الفرسان في الجاهلية وكان ينعت بالجرار (م) ج ٩ ص ٨ (النعمان) بن محمد بن منصور بن احمد بن حيون ابو حنيفة المصري المغربي المتوفى سنة ٣٦٣ بمصر هو واحد الائمة الفضلاء قيل كان مالكياً ثم انتقل الى مذهب الامامية له مؤلفات كثيرة المذكورة في الوفيات ج ٢ ومن تخيل بانه غير المصري وعنوانه بعنوان آخر وذكر جد والده حيوان بدل حيون لوجه له وابوه عمر مات سنة ١٠٤ كما مر ذكره وابناه ابو الحسن على القاضي بمصر هو والد الحسين وابنه الاخر ابو عبدالله محمد الذي من شعره :

يا مشبه البدر بدر السماء      ✧      اسبع وخمس مضت واثنين

ويا كامل الحسن في نعته      ✧      شغلت فوادي واسهرت عيني

[النعمان] بن مرة الانصاري الزرقى المدني تابعي روى عن علي عليه السلام ونقه النسائي (يب) «النعمان» بن المعبد بن هونذة الانصاري الحجازي الراوي عن ابيه وعنه ابنه عبدالرحمن لابأس به (النعمان) بن مقرن كحدث قيل هو ابن عمرو بن مقرن ابو عمرو المزني صحابي قتل بنهاوند على فرسخ سنة ٢١ ودفن بها مع عمرو بن معد يكرب وجماعة من المسلمين .

[النعمان] بن المنذر الثالث ابن المنذر الرابع ابن المنذر بن امرء القيس ابو قابوس اللحمي هو اشهر ملوك الحيرة في الجاهلية القاه كسرى ابريز تحت ارجل

على فقال ان اعطيتنى كفيلا ان لا تمسخ قرداً بعتك فبهت ابو حنيفة قال ولما مات جعفر بن محمد، التقى هو وابو حنيفة فقال له ابو حنيفة اما امامك فقدمت فقال له مؤمن الطاق واما امامك فمن المنظرين الى يوم الوقف المعلوم ، وعن الثوري قال ابو حنيفة ضال مضل وابو يوسف فاسق من الفساق ، وعن الشافعي قال نظرت في كتب اصحاب ابى حنيفة فعددت ثمانين ورقة خلاف الكتاب والسنة كما في ص ٤١٠ وعن ابن حنبل قال ما قول في ابى حنيفة والبعر عندي الاسواء والتفصيل في تاريخ بغداد ج ١٣ ص ٣٢٣ ( الى ) ص ٤٢٣ كما مر في ج ٤ ص ٨٨ .

[النعمان] بن جزء بن النعمان بن قيس الغطيفي صحابي له وفادة هو غير ابن جمال الجذامي ( النعمان ) بن حارثة الانصاري صحابي هو غير ابن حميد ابو قدامة الكوفي التابعي ( النعمان ) بن خلف الخزاعي اخو مالك صحابي هو غير النعمان الرازي الامامي الذي كان من اصحاب الصادق عليه السلام .

« النعمان » بن راشد الجزري ابو اسحاق الرقي اخو اسحاق عامي هو غير النعمان بن الزارع وا بن بازية كما مر ( النعمان ) بن زرعة عامي هو غير ابن زيد الصحابي ، وغير النعمان السبائي الذي قتله الاسود العنسي ( النعمان ) بن سالم الطائفي تابعي وثقه العامة هو غير ابن سعد الانصاري الكوفي الراوي عن علي عليه السلام .

[ النعمان ] بن سنان الانصاري صحابي هو غير ابن سياره ولى بنى سلمة الذي شهد احداً ( به ) ( النعمان ) بن شبل الباهلي البصري عامي هو غير ابن شريك الصحابي . وغير ابن صهيبان التابعي ( النعمان ) بن عبد الجبار بن عبد الحميد المتوفى سنة ٥٠٠ ويقال له ابن ابى الحارث حنفي ( جواهر ) .

« النعمان » بن عبد السلام التيمي المتوفى سنة ١٨٣ حنفي هو غير ابن عبد الله وغير ابن عبد عمر والصحابي ( النعمان ) بن عجلان بن النعمان الانصاري الزرقي الشاعر صحابي كان سيدقومه تزوج زوجة حمزة بعده ( النعمان ) بن عدى بن نضلة القرشي العدوي صحابي هو غير ابن عصر البلوي المقتول يوم اليمامة .

و قال سلمة بن عمرو القاضى لا رحم الله ابا حنيفة فانه اول من زعم ان القرآن مخلوق وتمثل ابن ابى ليلى بهذه الابيات:

الى شأن المرجئين ورأيهم ☆ عمر بن ذر وابن قيس الماصر  
و عتية الدباب لا يرضى به ☆ و ابا حنيفة شيخ سوء كافر

وفى ص ٣٨٧ قال ابو حنيفة لو ادركنى رسول الله ﷺ و ادركنته لاخذ بكثير من قولى فسأله رجل عن مسألة فاجاب فيها فقال له الرجل فما رواية عن عمر بن الخطاب قال ذلك قول شيطان وذكر له قضاء من قضاء عمر او قول من قوله فقال هذا قول شيطان كما فى ص ٣٨٨ منه وفى ص ٣٩٥ س ٥ قال رد ابو حنيفة على رسول الله ﷺ اربعمائة حديث او اكثر - وكان استقبل الاثار واستدبرها برايه وعن الثورى والاوزاعى يقولان ما ولد فى الاسلام مولود اشأم على هذه الامة من ابى حنيفة قال الشاعر:

ان كنت كاذبة الذى حدثتنى ☆ فعليك اثم ابى حنيفة اوزفر  
المائلين الى القياس تعمداً ☆ والرغبين عن التمسك بالخبر

و فى ص ٣٩٤ س ٣ عن احمد بن النضر عن ابى حمزة السكرى قال سمعت ابا حنيفة يقول لو ان ميتامات فدفن ثم احتاج اهله الى الكفن فلهم ان ينبشوه فيبيعوه وفى ص ٣٩٦ س ١٤ قال مالك بن انس كانت فتنة ابى حنيفة اضر على هذه الامة من فتنة ابليس ، و فى ص ٤٠٣ س ١ عن محمد بن حماد قال رايت النبى ﷺ فى المنام فقلت يا رسول الله ما تقول فى النظر فى كلام ابى حنيفة واصحابه انظر فيها و اعمل عليها قال لا، لا، لانا ثلاث مرات قال الشاعر :

اذا ذوالراى خاصم عن قياس ☆ و جاء بيدعة هنة سخيفة  
اتيناه بقول الله فيها ☆ و آيات محبرة شريفة  
فكم من فرج محصنة عفيف ☆ احل حرامها بابى حنيفة

وفى ص ٤٠٩ س ٢ كان ابو حنيفة يتهم شيطان و مؤمن الطاق بالرجعة وكان مؤمن الطاق يتهم ابا حنيفة بالتناسخ قال فخرج ابو حنيفة يوماً الى السوق فاستقبله شيطان الطاق ومعه ثوب يريد بيعه فقال له ابو حنيفة اتبيع هذا الثوب الى رجوع

عتيك بن ذرطرة فسمى نفسه النعمان واباه ثابتاً قيل اصله من نسا وترمز ، وقيل من انبار قال الخطيب في تاريخه ج ١٣ ص ٣٢٤ س ١٧ ولد وابوه نصراني وجدته زوطى الكابلي كان مملوكاً كان ابني تيم الله فاعتق. وكان ابو حنيفة وقيل ابو حنيفة خزازا يبيع الخبز دكانه معروف في دار عمرو بن حريث غاية في الشر ليس بالطويل ولا بالقصير رد عليه جماعة كثيرة من كبار اهل السنة في مسألة الايمان والعقائد اسمائهم مذكورة في تاريخ الخطيب ج ١٣ ص ٣٦٩ (منها) سألت عن رجل قال اشهد ان الكعبة حق ولكن لا ادري هي هذه التي بمكة ام لا، واشهد ان محمداً نبى ولكن لا ادري هو الذى قبره بالمدينة ام لا قال ابو حنيفة هو مؤمن حقاً وكفر بآيتين من كتاب الله تعالى ( و يقيمون الصلوة و يتون الزكاة ) و ذلك دين القيمة . ( و ليزدادوا ايماناً مع ايمانهم ) وزعم ابو حنيفة ان الايمان لا يزداد ولا ينقص و زعم ان الصلوة ليست من دين الله تعالى وقال ايمان ابى بكر الصديق و ايمان ابليس واحد قال ابليس يارب وقال ابو بكر يارب وكذا قال ايمان آدم و ايمان ابليس واحد - وقيل له ما تقول فى رجل قتل اباه ونكح امه و شرب الخمر فقال مؤمن - قيل لابي يوسف القاضى اكان ابو حنيفة عرجياً قال نعم و كان جهمياً قال نعم فقال فاين انت معه قال انما كان ابو حنيفة مدرساً فما كان من قوله حسناً فقبلناه فما كان من قوله قبيحاً تركناه عليه، او قال انما كان انا تلميذ بدرسنا الفقه ولم نكن نقله ديننا كما فى (خ) ج ١٣ ص ٣٨٦ وكان يحب عليا وعثمان ويفضل ابابكر و عمر قيل وصفه.

- |                               |   |                                  |
|-------------------------------|---|----------------------------------|
| كنا من الدين قبل اليوم فى سعة | ☆ | حتى ابتلينا باصحاب المقاييس      |
| قاموا من السوق انقلت مكاسبهم  | ☆ | فاستعملوا الرأى عند الفقر والبوس |
| اما العريب فامسوا لاعطاء لهم  | ☆ | وفى الموالى علامات المقاليس      |
| اذا ما اهل مصر باد هونا       | ☆ | «وله» بداهية من الفتيا لطيفة     |
| اتيناهم بمقياس صحيح           | ☆ | صليب من طراز ابى حنيفة           |
| اذا سمع الفقيه بها عواها      | ☆ | واثبتها بحبر فى صحيفة            |
| وضع القياس ابو حنيفة كله      | ☆ | «وله» فأتى باوضح حجة وقياس       |

س آخر قال السراوى قلت لابي الحسن الرضا عليه السلام ان اهل بيتي يأكلون اللحم الماعز ولا يأكلون لحم الضأن ويقولون يهبج المرة قال عليه السلام لو علم الله عز وجل خيراً من الضأن لفدى به اسماعيل واسحاق .

«النعماني» هو محمد بن الدين ابو فراس الحلبي صاحب كتاب شرح اسماء اهل بدر واحد (عات) (نعماً) بكسر النون والعين وقد تفتح اصله نعم ما فادغم وكسر العين للساكنين وفاعل نعم مستتر فيه وما بمعنى شيئاً مفسراً للفاعل نصب على التمييز اي نعم الشيء شيئاً .  
«النعمان» بن ابي خزامة بن النعمان الانصاري الاوسي صحابي قيل هو ابن ابي خيثمة او جزمة (النعمان) بن ابي الدلهات البلدي وقيل هو النعمان بن هارون لابأس به «النعمان» بن ابي شيبه الصنعائي الجندی عامي هو غير ابن ابي شهاب الراوي عن الزهري (جيل) (النعمان) بن ابي عياش بالتحنانية هو ابوسلمة الانصاري المدني الزرقى عامي وثقه ابن معين (يب) (النعمان) بن ابي فاطمة او فاطيمة الانصاري صحابي هو غير ابن احمد بن نعيم الواسطي (خصال) ط ١ ج ٢ ص ٧٢ .

(النعمان) الاحمسي امامي كان من اصحاب الباقر عليه السلام هو غير ابن اشيم الاشعبي الصحابي ابو هند (جنح) (النعمان) بن امرىء القيس الاعور الملك الذي بنى الخورنق وملك ٣٠ سنة ثم تدهد وخرج من الملك هو عامل يزد جرد بن سابور على ارض العرب انظر معجم الحموي ج ٣ ص ٤٨٣ س ١٩ .

(النعمان) بن بازية او رازية او دارية صحابي هو غير ابن بزرج الذي ادرك الجاهلية  
» بشير ( بن سعد ) بن نعلبة الخزرجي ابو عبدالله الانصاري صحابي هو اول مولد ولد في الانصار بعد قدوم النبي صلى الله عليه وآله المدينة ذكره الصدوق في الخصال ط ١ ص ١٨ س ٢ ضعيف انحرف عن امير المؤمنين وابنه ابان قد مر ذكره وبنته عمرة زوجة المختار بن ابي عبيد كما ذكره الطبري في تاريخه ج ٤ ص ٥٧٤ س ٧ .

[النعمان] البلوي هو ابن عصر الاتي ذكره وهو غيره ابن بيبتا الصحابي [النعمان] بن ثابت ابو حنيفة التيمي الكوفي المولود سنة ٦١ (٧٠) والمتوفى سنة ١٥٠ (١٥٣) والمدفون ببغداد في مقبرة الخيزران معروف وهو ابن ٧٠ سنة كان اسمه

تأكل الشوك و تقتصر عليه وغير ذلك ذكره فيه من العجائب الى ص ٣٦٠ وقال  
الوجدى فى الدائرة ج ١٠ ص ٣١٨ لحمها لذيد عند من يأكله ويستخرج منها دهن  
يقال انه نافع للامراض الروماتيزية اذا دهن به.

[النعمة] بالفتح ثم السكون فى اللغة عبارة عن الحلية الظاهرة الداخلة فى  
ماهية الشيء وما شاكلها كالانف والاصابع والطول والقصر ونحو ذلك - والفرق بينه و  
بين الصفة والصفة عبارة عن العوارض كالقيام والقعود ونحو ذلك - والنعمة يستعمل فيما  
يتغير، والصفة تشمل المتغير وغير المتغير - وقال ثعلب النعمة ما كان خاصا كالاغور  
والاعرج فانهما يخصان موضعا من الجسد، والصفة ما كان عاما كالعظيم والكريم - و  
عند هؤلاء يوصف الله تعالى ولا ينعى. والمتكلمون يطلقون النعمة فى صفات الله تعالى  
ولا يطلقون الحال لغرض الاضتار بثبوت صفاته ازلا وابدأ وكراهة الاشعار بالحلول -  
وقد يعبرون عن الحال بالنعمة وعن الكمال والافعال بالصفة - والنحاة يريدون بالصفة  
النعمة وهواسم التفاعل والمفعول او ما يرجع اليهما من طريق المعنى كمثله وشبهه والنعمة  
مع المنعوت شىء واحد مثل والله الرحمن بلا حرف عطف بينهما والتفصيل فى الكتب النحوية  
(النعجة) بالفتح ثم السكون هى الانثى من الضأن وقد تطلق على المرأة كما  
فى قوله تعالى (ان هذا اخى له تسع وتسعون نعجة ولى نعجة واحدة) وقد مر  
بعنوان الضأن والعنز والغنم والمعز قيل اذا اخذ قرن النعجة وقرء عليه ثلاث مرات  
(يوم تجد كل نفس ما عملت) الايه و وضع تحت رأس امرأة نائمة من غير ان تعلم  
وسألت عن شىء اخبرت به ولا تكاد تكتم شيئا مما تعلم ومرارتها اذا احقرت وخلطت  
بزيت وطلبى بها الحواجب كثرت شعرها وسودته - ولبنها اذا كتب به على قرطاس فلا  
تظهر عليه ، فاذا طرح فى الماء ظهرت عليه كتابة بيضاء كما ذكره الدميرى فى حياة  
الحيوان طمصر ج ٢ ص ٣٥٩ وفى العلل ط ٢ ص ١٩٩ س ٤ سئل الراوى ما بال الماعز  
مفرقة الذنب بادية الحياء والعورة فقال **عنه** لان الماعز عصت نوحاً لما ادخلها  
السفينة فدفعها فكسر ذنبها، والنعجة مستورة الحياء والعورة لان النعجة بادرت بالدخول  
السفينة فمسخ نوح يده على حياها وذنبها فاستوت الالية - وفى الكافى والمرآة ج ٤ ص ٧٢

[النعل] بالكسر من النعل هو الحذاء من جلد كان او من حديد او غيرهما وفى الحديث عن سدير قال دخلت على الصادق عليه السلام و على نعل بيضاء فقال لى ياسدير ماهذه النعل اخذتها على علم فقلت لا والله فقال من دخل السوق قاصداً لشراء نعل بيضاء لم يبلغها حتى يكتب ما لا من حيث لا يحتسب وقال فى حديث آخر و فى نعل الصفراء ثلاث خصال تحد البصر ، و تشد ذكر وتنفى الهم وفى حديث آخر قال فى نعل السوداء ثلاث خصال تضعف البصر، و ترخى الذكر، و تورث الهم كما رواه الصدوق ره فى ثواب الاعمال ط ١ ص ١٤١٧ قال عبد الحميد الهوشيار:

وفى لنعال الصفرة قوة البصر ☆ وهكذا ايضاً نهوض للذكر

كذلك المروى فى الاخبار ☆ عن الرسول وعتره الاطهار

[النعالى] هو ابو الحسن محمد بن طلحة بن محمد بن عثمان الشيعى المتوفى سنة ٤١٢ (القمى) (النعام) بالفتح عند المتكلمين يطلق على طبائح الحيوان ليست بطائر وان كانت لها جناح .

[النعام] حيوان يقال فيه انه مركب من خلقة الطير وخلقة الجمل اخذ من الجمل العنق والوظيف والمنسم - ومن الطير الجناح والمنقار والريش وهى تذكر وتؤنث ويقال لذكرها الظليم ويضرب بها المثل فى الاجفال و النفور والغاوة قال الشاعر:

و مثل نعامه تدعى بغيراً ☆ تعاصينا اذا ما قيل طيرى

فان قيل احملى قالت فانى ☆ من الطير المر فدى الموكور

والتفصيل فى حياة الحيوان الديميرى ج ٢ ط مصر ص ٣٥٥ وفى ص ٣٥٧ قال وليس للنعام حاسة السمع ولكن له شم بليغ فهو يدرك بأفنه ما يحتاج فيه الى السمع وقال ابن خالويه ليس فى الدنيا حيوان لا يسمع ولا يشرت الماء ابدأ الا النعام ولا مخ له وتبتلع العظم الصلب والحجر والمدر والحديد فتذيبه وتميعه كالماء - وقال الجاحظ من زعم أن جوف النعام انما يذيب الحجارة لفرط الحرارة فقد اخطأ و لكن لا بد مع الحرارة من غرائز أخرى بدليل ان القدر يوقد عليها الايام ولا تذيب الحجارة وكما أن جوفى الكلب والذئب يذيبان العظم ولا يذيبان نوى التمر . وكما أن الابل



وقال المحقق في الشرايع ، والعلامة في جملة كتبه يجوز النظر الى الوجه والكفين مرة واحدة من غير معاودة في الوقت الواحد عرفاً ولا ريب ان الاجتناب اولى - وما في الحديث المرسل يدل على جواز النظر الى القدمين ايضا ولم يذكرهما الاكثر . و في حديث آخر استقبل شاب من الانصار امرأة بالمدينة وكان النساء يتقنعن خلف آذانهن فنظر اليها وهي مقبلة فلما جازت نظر اليها ودخل في زقاق وجعل ينظر خلفها واعترض وجهه عظم في الحائط اوز جاجة فشق وجهه فلما مضت المرأة نظر فاذا الدماء تسيل على صدره وثوبه فقال والله لا تين رسول الله ﷺ ولا خير نه - قال فاتاه فلما رآه النبي ﷺ قال له ما هذا فاخبره فهبط جبرئيل بهذه الاية ( قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم و يحفظ فروجهم ذلك ازكى لهم ان الله خبير بما يصنعون ) .

و في الكافي ايضا ص ٥١١ باب النظر الى القواعد من النساء و اهل الذمة ، و الاجانب من النساء الاعراب و اهل السواد و غير ذلك كما اشرنا اليها في ج ٢ ص ٢١ في آداب التزويج اعلم ان النظر في اصطلاح اهل المنطق النظر الصحيح مفيد للعلم انظر الكتب المنطقية .

[النظم] بالفتح ثم السكون التأليف وضم شيء الى آخر هو في مقابل النثر و يقال نظم القرآن تأليف كلماته مترتبة المعاني . متناسقة الدلالات بحسب ما يقتضيه العقل ، و في اصطلاح اهل العروض جاء النظم في الشعر ، و يقال نظم القرآن والحديث باعتبار وصفه على اربعة اقسام خاص و عام و مشترك و مألوف ، و نظم الطبيعي عند المنطقيين هو الانتقال من موضع المطلوب الى الحد الاوسط و منه الى المحمول حتى يلزم منه النتيجة - وهذا انما هو في الشكل الاول والتفصيل في الكتب المنطقية .

[النظمى] لقب ابراهيم بن موسى الاسكندرى الحنفى ، و عبد العزيز بك و غيرهما ( عات ) ص ١٨٦٠ ( النعار ) بالفتح و الشد العاصى الشديد السعى في الفتن والنعارة عند المولدين مشربة من فخار تصوت اذا شرب منها ،

[النعاس] بالفتح فترة في الحواس مقاربة النوم كما يأتى في النوم .

على الرؤية لفظ النظر على سبيل اطلاق اسم السبب على المسبب - و بعبارة اخرى النظر عبارة عن حركة القلب لطلب علم عن علم قال الله تعالى ( اولم ينظر و افي ملكوت السماوات و الارض ) و قوله ( افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت ) و قد يوصل النظر بالي و لا يراد به الابصار بالعين كما في قول الشاعر :

ويوم بذى قار رأيت و جوههم ☆ الى الموت من وقع السيوف نواظر  
اذا لموت لا يتصور ان يكون مرثياً بالعين الا ان يحمل على انه اراد بالموت  
الكر و الفخر و الطعن و الضرب او اراد به اهل الحرب الذين يجري القتل و الموت على  
ايديهم و قيل الرؤية سبب التعلق و الفتنة الا ترى قول الشاعر :

كل المصائب مبداها من النظر ☆ و معظم النار من مستصغر الشرر  
كم اثرت نظرة في قلب صاحبها ☆ فعل السهام بلا قوس و لا وتر  
و المرء مادام ذاعين يقلبها ☆ في عين العين موقوف الخاطر  
من سر مقلته قد ساء مهجته ☆ لامر حبابس و رجاء بالضرر

و في الحديث النظر الى الكعبة عبادة ، و الى المصحف عبادة و الى علي بن ابي طالب عليه السلام عبادة و الى ذريته عبادة ، و الى وجوه العلماء عبادة ، و في حديث آخر قال عليه السلام هو العالم الذي اذا نظرت اليه ذكرت الآخرة - و من كان على خلاف ذلك فالنظر اليه فتنة كما رواه الصدوق ره في المجالس ص ١٧٦ و في الكافي و المرآة ج ٣ ص ٥١٠ باب ما يحل النظر اليه من المرأة قال الراوي للصادق عليه السلام ما يحل للرجل ان يرى من المرأة اذا لم يكن محرماً قال عليه السلام الوجه و الكفان و القدمان .

قال المجلسي ره في الشرح الوجه و الكفان و القدمان ليست من المرأة بعورة كما هو ظاهر الآية الا ما ظهر منها - و قال السيد ره لاختلاف بين الاصحاب ظاهرأ في تجريم النظر الى الاجنبية التي لا يريد نكاحها - و لا ضرورة الى النظر اليها فيما عدا الوجه و الكفان فيحرم النظر اليهما بتلذذا و خوف فتنة اجماعاً - و ان لم يتلذذ بذلك و لم يخف الفتنة ، و قال الشيخ الطوسي ره يكره و لا يحرم لقوله تعالى ( ولا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها ) و هو المفسر بالوجه و الكفين و قيل يحرم .

اتم الابواب من الجامع العباسى بعد وفات شيخه الشيخ البهائى بامر السلطان الشاه عباس الصفوى ، ونظام بن الحكم القاضى الاصبهانى الامامى كما ذكره فى ( كش ) ط ١ ص ١٧٢ س ٢٢ هو غير عبدالرحمن بن عبدالله بن الحارث .

( نظام ) الدين هو ابو الحسن على بن محمد بن على بن ناصر بن محمد الحسينى كان من وجوه الاشراف ( لب ) ص ٢٦٣ ( نظام ) الدين هو ابو القاسم نقيب نصيبين الحسين بن على السيد الفاضل كأبيه الذى كان من النقباء .

« نظام » الدين الاسترابادى الشاعر الامامى الثقة كان من شعراء اهل البيت عليه السلام مات سنة ٩٢١ « نظام » الدين الاصبهانى هو قاضى القضاة بالعراق وله قصائد واشعار لقى نصير الدين الطوسى ( نظام ) الدين الاعرجى هو الحسن بن محمد بن الحسين هو غير نظام الدين البغدادى محمد بن محمد ابى يعلى المعروف بابن الهبارية .

( نظام ) الدين الساوجى هو المجاور بمشهد الشاه عبدالعظيم الحسنى بالرى « نظام » النيسابورى هو الحسن بن محمد صاحب شرح النظام فى علم الصرف حسن « النظام » بالفتح كشداد هو ابراهيم بن صيار المتكلم المعتزلى ، ومحمد بن عبد الجبار الشاعر الاندلسى كما فى القاموسى فى مادة نظم .

( نظام ) الملك الطوسى هو الحسن بن على بن اسحاق بن العباس ابو على المتوفى سنة ١٨٥ [ النظامية ] هم اصحاب ابراهيم بن سيار كما فى لسان الميزان ج ١ ص ٦٧ وغيره من كتب التراجم ولكن فى القاموس فى مادة نظم هو ابن صيار النظام المعتزلى وهم من شياطين القدرية الذين يقولون لا يقدر الله تعالى ان يفعل بعباده فى الدنيا ما لا صلاح لهم فيه ولا يقدران يزيد فى الآخرة او ينقص من ثواب او عقاب لاهل الجنة والنار ( النظامى ) هو الشيخ محمد الحكيم الشاعر صاحب كتاب الليلي والمجنون [ النظر ] بالتحريك البصر والبصيرة اكثر عند العامة ، وفى البصيرة اكثر عند الخاصة والنظر عام و الشيم خاص - ويطلق النظر على البحث والفكر وترتيب امور معلومة على وجه يؤدى الى استعمالها ليس بمعلوم - وقيل النظر عبارة عن تقليب الحدقة نحو المرئى التماساً لرؤيته - ولما كانت الرؤية من توابع النظر ولو ازمه غالباً أجرى

ج ٩ ص ٥٧ بعنوان سعادة الانسان الزوجة الصالحة وفي ج ١١ ص ٨٦ بعنوان الاولاد وفي ج ٢٨ ص ١٦١ بعنوان المنى ويأتى بعنوان الولد .

(النطق) بالضم ثم السكون يطلق على النطق الخارجى اى اللفظ، وعلى النطق الداخلى اى الفهم وادراك الكليات كما مر الاشارة اليه بعنوان المنطق فى ج ٢٨ ص ١٢٥ قال بعضهم لا يطلق على غير بنى آدم لانه عبارة عن الكلام ، ويطلق على غير بنى آدم الصوت قال الشاعر:

النطق قد افلح الساكت الصوت      ❖      كلام راعى الكلام قوت

ماكل نطق له جواب              ❖      جواب ما يكره السكوت

وفى الحديث النطق راحة للروح ، والنوم راحة للجسد ، و السكوت راحة للعقل وقال بعضهم علم المنطق من العلوم الالوية المؤسسة على القوانين العقلية والغرض من علم المنطق على قول المناطقة ارشاد قوى العقلى فى مناهج البحث عن الحقيقة و اظهارها للغير . وموضوعه كيفية زيادة مادة المعارف بتصور الامور الخارجية واكتساب اعلى الحقائق واقصى النظريات من طريق البرهان والقياس . واول من وضع علم المنطق ارسطو ثم حسنه من جاء بعده وزاد واادته وجاء العرب فاخذوه عن اليونانيين وبرعوا فصاروا ابرع المناطق فى العالم (منهم) سرى الى اوروبا فعاداه رجال الدين اولا (ثم) اقبلوا عليه وجعلوه اساس علم الكلام عندهم وعلت منزلة ارسطو فى نظرهم حتى اُحرقوا بالنار من يتجارأعلى نقض بعض اقواله كما فعلوا بالفيلسوف بابوس وغيره . فلما ظهر باكون الانجليزى وديكارت الفرنسى نقضا اصول المنطق وذروها فى الهواء ووضعوا الاصول العلمية الحديثة .

(النطقى) هو الشيخ محمد بن عبد الواحد صاحب الديوان المطبوع سنة ١٣٢٣

كما فى مجمع المطبوعات ص ١٨٥٩ (النظار) والنضارة بالكسر والتخفيف الفراسة والحذق ، وبالفتح والشد الشديد النظر وكذلك النظارة .

(النظام) بالكسر هو الخيط الذى ينظم فيه اللؤاؤ و نظام الدين يطلق على

جماعة منهم جد جد الاعشى الهمدانى ( نظام ) الدين بن الحسين الساجى هو الذى

[النضر] بن محمد الهمداني الامامي ثقة كان من اصحاب المهدي عليه السلام (كش)  
 « مطرف الكوفي عامي هو غير ابن مطهر الواشي الكوفي الامامي ،  
 و غير ابن معبد ابي قهزم (النضر) بن منصور الباهلي الفزارى الكوفي عامي هو غير ابن  
 الوراس الخزاعي وقيل هو ابن قرواش .

[النضر] بن وكيع الراوى عن الربيع بن صبيح وعنه احمد بن محمد لابأس  
 به (نواب الاعمال) ط ١ ص ٨٣ (نضرة) بن اكرم بالمتناة بعد الكاف الانصارى الخزاعي  
 الراوى عنه سعيد بن المسيب صحابي « النضرى » هو احمد بن على واسماعيل بن  
 يسار . و جعفر بن اياس ، و محمد بن حبيب وغيرهم .

[نضلة] بفتح النون واللام بينهما الصاد المعجمة الانصارى الصحابي هو غير  
 ابن خالد « نضلة » بن خديج الجشمى صحابي هو غير ابن طريف المازنى ، وغير ابن  
 عبيد الاسلمى ( نضلة ) بن عمر والغفارى الراوى عنه ابنه معن صحابي هو غير ابن  
 ماعز التابعى ( نضير ) بالضم ثم القمح ابن الحارث العبدري صحابي هو غير ابن زياد  
 الطائى الامامى ( نضير ) بن سالم الكناسى الكوفى امامى كان من اصحاب الصادق  
عليه السلام هو غير ابن قيس الراوى عنه مسعر .

[نظنزة] بالتحريك بليدة من اعمال اصبهان على عشرين فرسخاً بقرب كاشان  
 منها الحسين بن ابراهيم ذا اللسانين ، والشيخ جعفر الاديب و محمد باقر المعاصر  
 بالنجف الذى كان من تلامذة الشيخ ضياء الدين العراقى ، و محمد بن على المتوفى سنة ٤٩٧  
 [النطفة] بالضم ثم السكون الماء الصافى قل اوكثر تخرج من الرجل والمرأة  
 تتكون اولاداً ثم تصير فى الدماغ فى عرق يقال له الورد و ترفى ففارا الظهر فلا تزال  
 تجوز فقراً فقراً حتى تصير فى الكليتين . واما نطفة المرأة فانها تنزل من صدرها  
 قال الله تعالى فى سورة الحج (فانا خلقناكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من  
 مضغة مخلقة وغير مخلقة لنبين لكم و نرفى الارحام ما نشاء الى اجل مسمى ثم  
 نخرجكم طفلاً ثم لتبلغوا اشدكم و منكم من يتوفى و منكم من يرد الى ارنل  
 العمر لكيلا يعلم من بعد علم شيئاً ) كما مرفى ج ٦ ص ٤٦ بعنوان خلق الانسان و فى

هو غير المازني بكر بن محمد المتوفى سنة ٢٣٦ له حكايات كان عالماً بفنون العلوم صدوقاً و كان من اصحاب الخليل بن احمد النحوى ضاقت عليه المعيشة بالبصرة فخرج يريد خراسان فشيعة من اهل البصرة نحو من ثلثمائة آلاف رجل ما فيهم الا محدث او نحوى اولغوى او عروضى او اخبارى فلما صار بالمربد جلس وقال يا اهل البصرة يعز علي فراقكم ووالله لو وجدت كل يوم كياجة باقلى ما فارقتمكم فلم يكن احد فيهم يتكلف له ذلك فسار حتى وصل خراسان فافاد ما لا عظيماً و التفصيل في الوفيات ج ٢ ط مصر ص ١٦١ .

[النضر] بن شيبان البصرى تابعى هو غير ابن صالح، وغير ابن طاهر البصرى القيسى

» عاصم الهجرى ابو عباد عامى هو غير ابن عبد الجبار المصرى

» عبد الجبار بن نصير المرادى ابو الاسود المصرى المتوفى سنة ٢١٩

» عبد الرحمن ابو عمر الخزاز الكوفى ضعفه العامة هو غير ابن عبدالله الازدى الكوفى «النضر» بن عبدالله الاصم عامى هو غير ابن عبدالله الحلوانى ، وغير ابن الحجازى السلمى «النضر» بن عبدالله بن ماهان الدينورى عامى هو غير ابن عبدالله بن مطر القيسى الراوى عن ابيه .

[النضر] بن عثمان النواء ضعيف الظاهر هو غير كثير النواء المذكور فى خلاصة العلامة ط ١ ص ١٢٩ «النضر» بن عربى الباهلى ابو روح عامى مات سنة ١٦٨ وثقه ابن معين هو غير النضر بن علقمة «النضر» بن عمرو بن نجية الكوفى امامى هو غير ابن قرواش ، وغير ابن قيس ، وغير ابن كثير .

[النضر] بن كنانة ثانى عشر من اجداد النبى ﷺ واسمه قريش اوقيس وانما يقال النضر لجماله ابوه كنانة بن خزيمة بن مدركة بن الياس بن مضر بن تزار بن معد ابن عدنان وابنه مالك قدم ذكرهم فى ج ١ ص ٧٧ ومن ولده كثير بن عبد الرحمن الشاعر .

[النضر] بن مالك الراوى عن على بن الحسين عليه السلام لا بأس به ( خصال ) ط ١ ص ٢٣ س ١٣ هو غير ابن محرز «النضر» بن محمد القرشى العامرى المروزى المتوفى سنة ١٨٣ لا بأس به هو غير ابن محمد بن موسى الجرشى .

والطويل منه «النضر» بالفتح ثم السكون هو ابن ابي مريم الكوفي عامي وهو غير ابن ابي السري الذي روى عن ابي داود المسترق المذكور في كمال الدين ط ١ ص ١٤٨ س ٢٦ ، وغير ابن اسحاق الراوى عن الحارث بن النعمان.

[النضر] بن اسماعيل البجلي ابو المغيرة المتوفى سنة ١٨٢ هو امام مسجد الكوفة وثقه العجلي «النضر» بن الاصبع بن منصور البغدادى ثم البلخى الراوى عن موسى بن هلال لاباس به (النضر) بن انس بن مالك الانصارى ابو مالك البصرى الراوى عن ابيه تابعى وثقه النسائى (النضر) بن جابر الجرجانى الراوى عن العسكري عليه السلام حسن ذكره الممقانى فى رجاله (النضر) بن الحارث بن عبد الرزاح الاوسى الانصارى الظفرى الخزرجى صحابى حسن (به) .

[النضر] بن الحارث بن علقمة العبدى صحابى احد المؤلفات فلو بهم اعطى مائة من الابل (به) «النضر» بن الحسن الراوى عن يزيد بن هارون حنفى مات سنة ٢٦٢ (جواهر المضيئة) .

[النضر] بن حفص بن النضر بن انس بن مالك الراوى عن ابيه عن جده المقدم هنا ذكره «النضر» بن حماد الازدى ابو عبدالله الفزارى الكوفى العتكى عامى ضعفه ابو حاتم (ب) «النضر» بن حميد بن ابي الجارود الكندى عامى هو غير ابن الربيع الجعفى الكوفى الامامى «النضر» بن زرارة الذهبى ابو الحسن الكوفى عامى هو غير ابن سعيد الذى هو من عتيق الشيعة (ن) .

[النضر] بن سفيان الدوثلى عامى هو غير ابن سلمة بن الجارودى الحنفى والد محمد «النضر» بن سلمة بن شاذان المروزى عامى هو غير ابن سلمة بن عبدالله النيسابورى النحوى «النضر» بن سلمة بن عروة عامى هو غير ابن سلمة المؤدب ، وغير ابن سلمة الهذلى الصحابى (النضر) بن السندى الراوى عن الخليل بن عمرو لاباس به (كمال الدين) ط ١ ص ١٩٠ س ٦ «النضر» بن سويد الصيرفى الكوفى الامامى ثقة هو غير ابن شعيب المذكور فى الفقيه فى باب الوصية .

[النضر] بن شمير ابو الحسن التميمى النحوى البصرى المازنى المتوفى سنة ٢٠٣

[ نصيبين ] بالفتح ثم الكسر مدينة عامرة من بلاد الجزيرة على جادة القوافل من الموصل الى الشام وبها قرى كثيرة بينها وبين موصل ستة ايام وعلماها سور منها حسن ابن علي ابو القاسم الحافظ، والحسن بن الوجناء ابو محمد، ومدينة على شاطئ الفرات وقرية بحلب منها احمد بن المبارك بن نوفل ، وحماد بن عمرو ، ومحمد بن الحسين ابن عبدالله بن الحسين الاعرج ، ومحمد بن سلامة ، ومحمد بن طلحة ، وعسكر بن عبد الرحيم النصيبين.

[ نصيح ] بالفتح ثم الكسر ابن نهيك الكلابي شاعر كان من بنى عامر ابن صعصعة [النصيحه] بالفتح ثم الكسر كلمة جامعة معناها حيازة الحظ و هي خلوص النية و سلامة الامنية ( النصير ) بالفتح ثم الكسر هو الناصر و لقب ابي الحكم الخثعمي الراوى عن الصادق عليه السلام لابأس به هو غير ابي حمزة الخادم الراوى عن ابي محمد عليه السلام كما ذكره في الكافي والمرآة ج ١ ص ٤٢٤ وج ٢ ص ٢٢٢ .

[ نصير ] بن ( ابي ) الاشعث الاسدي ابو الوليد الكوفي عامي وثقه ابو حاتم روى عن ابي اسحاق السبيعي ( نصير ) بن ابي عقبة الدقاق الباسي عامي هو غير ابن ابي نصير الرازي [ نصير ] الدوله هو محمد بن بقيه بوطاهر وزير عضد الدوله بختيار بن معز الدوله ، الدين الطوسي المعروف بخواجه نصير هو محمد بن محمد بن الحسن المقدم ذكره في موضعه ( نصير ) بن عبيد الراوى عن نصر بن مزاحم وعنه بكر بن عبدالله لابأس به ( خصال ) ط ١ ص ١٥٤ س ٢٤ ( نصير ) بن عمر بن يزيد ابو عمر الاسدي الراوى عن ابيه وعنه علي بن ابي هاشم لابأس به .

[ نصير ] بن الفرج الاسلامي ابو حمزة الثغري الاسود الزاهد المتوفى سنة ٢٤٥ عامي وثقه النسائي « نصير » الفقيه الجرباذقاني حنفي هو غير ابن نصر الراسي الكوفي الامامي ، وغير مولى معاوية « نصير » بن يحيى البلخي عامي تفقه على ابي سليمان الجوزجاني وعنه ابو عتاب البلخي مات سنة ٢٦٨ « النصيرية » هم من الغلاة من اصحاب محمد بن نصير النميري الذي قال ان الله حل في علي عليه السلام .

[ النصار ] بالضم الذهب والفضة والجوهر الخالص من التبر . وبالكسر الاثل



[ نصر الله ] بن علي بن نصر الله الموصلي ابو فتح المولود سنة ٥٨٧ حنفي ايضاً ابوه ابو الحسن قد مر ذكره ( نصر الله ) بن عين الدولة ابو الفتح الدمشقي موفق الدين المتوفى سنة ٦٣٤ حنبلي جواهر .

[ نصر الله ] بن محمد بن محمد بن عبد الكريم ابو الفتح ضياء الدين الشيباني الجزري المتوفى سنة ٦٣٧ يعرف بابن الاثير وقبره في مقابر قریش له كتاب المثل السائر في ادب كاتب والشاعر وغير ذلك - واخواه ابو الحسن علي عز الدين . وابو السعادات مجد الدين المبارك بن ابي الكرم قد مر ذكرهما ويأتي في كتاب الابناء ذكره القمي في القابح ج ١ ص ١٩٨ ( نصر الله ) ميرزا اخو امام قلى ميرزا ابنا السلطان نادر شاه افشار كانوا في سنة ١١٥٥ ( نصر الله ) بن هبة الله بن محمد ابو الفتح فخر القضاء المتوفى سنة ٦٥٠ حنفي يعرف بابن رصافة الصفاري ( نصر وية ) الختلى ابو مالك المذكر الراوى عنه عبدالله بن محمد الحسكاني عامي فيه نظر ( ن ) ج ٦ ص ١٥٨ ( نصره ) بن كمال الدين صادق ابن نظام الدين مجتبي بن شرف الدين محمد بن فخر الدين مرتضى بن القاسم بن علي بن محمد بن الحسين الفقيه بقم ابن اسماعيل تاج الدين سيد جليل كان من ولد جعفر الصادق عليه السلام وابنه قوام الدين مجتبي وحفيده فخر الدين يعقوب انظر ( لب ) ط نجف ص ٢٣٣ « نصر الهوريني » هو ابو الوفاء المصري صاحب كتاب مطالع النصرية شافعي مات سنة ١٢٩١ « عات » .

[ النصرية ] بالفتح ثم السكون محلة ببغداد منها اسماعيل بن يسار ، وافندي قصير صاحب تحفة الادبية ، و الحارث بن المغير - وداود بن فرقد ، و سكين بن عبد العزيز ، والقاضي محمد بن عبد الباقي المارستاني ، ومالك بن عوف ، ومحمد بن سليمان ، ومحمد بن محمد ، ومحمد بن يوسف ، ويوسف بن اسماعيل .

[ النص ] بالفتح وشد المهملة هو اللفظ الدال على معنى غير محتمل للتقيض بحسب الفهم او غاية الشئ ومنتهاه « النصف » بالكسر ثم السكون احد جزئي الشئ مع معرفه كالثلث والرابع والسادس والعشر وغير ذلك « النصيب » بالفتح ثم الكسر الحظ والحصة من الشئ ولقب الشاعر الصغير ، وابن رباح وغيرهما .

ص ٢١٩ وفي ط ٢ ص ٢٢٧ و المجلسي في مقدمة البحار ص ٨ س ١٩ قال هو آية في الفهم والذكاء وحسن التقرير وفصاحة التعبير كان اديباً شاعراً وكان حريصاً على جمع الكتب موقفاً في تحصيلها وحدثني السيد نعمه الله الجزائري وهو من تلامذته قال انه اشترى في اصبهان زيادة على الالف كتاب صفقة واحدة بثمن بخس دراهم معدودة ، ورايت عنده من الكتب الغربية ما لم ار عند غيره من جملتها تمام مجلدات البحار - وله اليد الطولى في التاريخ والمقطعات ، وكان مرضياً عند المخالف ، والمؤلف وميجلا عند الاكابر والاصغر سافر الى المعجم مراراً ورزق منها الحظ العظيم وله مؤلفات جلييلة منها الروضات الزاهرات وكتاب سلاسل الذهب ، ورسالة في تحريم التمن وغير ذلك وديوان شعره بالعربية حسن اوله :

يقول نصر الله ذوالكبائر ☆ نجل الحسين بن علي الحائري  
باسم الذي علمنا بالقلم ☆ من علم الانسان ما لم يعلم

وقال الفاضل المؤرخ المعاصر بالحائر السيد سلمان آل طعمة حفظه الله تعالى استشهد في اسطنبول سنة ١١٦٨ و آل نصر الله احدى الاسرة العلوية المعروفة في كربلاءهم من سلالة آل فائز بنوعم السادة آل طعمة سدنة الروضة الحسينية - وآل ضياء الدين سدنة الروضة العباسية.

(نصر الله) بن داود بن نصر الله الدمشقي ناصر الدين القاضي المتوفى سنة ١٣٧٧ حنفي (جواهر المضية) (نصر الله) بن عبدالرحمن بن عبدالسلام ابو الفتوح اللمغاني المتوفى سنة ٥٧٥ حنفي ايضاً (جواهر) ج ٢ (نصر الله) بن عبدالله ابو الفتوح القاضي المتوفى سنة ٥٦٥ نحوي اديب شاعر من شعره :

رب سوداء وهي بيضاء معنى ☆ ناس المسك عندها الكافور  
مثل حب العيون يحسبه النا - ☆ - س سوادا وانما هو نور

[ نصر الله ] بن عبدالمنعم بن نصر الله ابو الفتوح شرف الدين التنوخي المتوفى سنة ٦٧٣ حنفي وقيل شافعي ( نصر الله ) بن علي بن منصور ابو الفتوح القاضي المتوفى سنة ٥٨٦ حنفي هو والد عبدالرحمن وعبد اللطيف.

[نصر] بن منصور بن عبد الرحمن والد محمد الراوى عنه عامى هو غير ابن منصور ابن عبد الله والد سعدان (خ) (نصر) بن المجاهر المصيصى الحافظ الراوى عن ابن عيينة عامى وثقه مسلمة مات سنة ٢٣٠ (ب) .

[نصر] بن نجيح الباهلى عامى هو غير ابن وهب الخزاعى الصحابى الراوى عنه ابو المليح الهذلى (نصر) بن هبة الله بن نصر الزنجانى الامامى الاديب الفاضل المتبحر ثقة له كتب (جب) (نصر) الهورينى ابو الوفاء الاحمدى الازهرى المتوفى سنة ١٢٩١ عالم بالادب واللغة شافعى (م) ج ٨ ص ٣٥١ (نصر) بن يعقوب ابوسعد الدينورى المتوفى سنة ٤١٠ هو عالم بالادب كان من كبار الكتاب (م) (نصر) بن يوسف النحوى اللغوى صاحب الكسائى له كتاب الابل وخلق الانسان ذكره السيوطى فى البغية .

[نصر] الدولة ابو نصر هو احمد بن مروان بن دوستك الكردى المذكور فى (خ) ج ١٣ ص ٢٦٣ نصر الله بن ابراهيم بن ابي نصر بن الحسين الدينورى البغدادى المؤيد المتوفى سنة ٥٢٠ نحوى «بغ» نصر الله بن ابي العز مظفر ابن عقيل المحدث نجيب الدين الشيبانى الدمشقى المتوفى سنة ٦٥٦ عامى .

[نصر الله] بن احمد بن القاسم ابو الحسن المتوفى سنة ٤٣٣ عامى يعرف بابن السندى البيع (خ) ج ١٣ ص ٣٠٢ نصر الله المتوفى السندى والد احمد كان حنفياً قاضياً ببلدة تته فارشده الله بنور هدايته «ضا» .

[نصر الله] بن الحسين بن على ابو القاسم الموسوى المدرس بالحائر الحسينى بكر بلاء كذا فى بعض كتب التراجم و لكن وجدت نسبه الشريف فى بعض فى بعض المشجرات و كتب الانساب هكذا - نصر الله ابو القتح بن الحسين بن يونس بن جميل بن علم الدين بن طعمة (الثانى) بن شرف الدين بن طعمة الاول بن احمد بن يحيى بن محمد بن احمد بن ابي الفائز محمد بن محمد بن على بن محمد بن على المجذور بن احمد بن محمد بن ابراهيم المجاب بن محمد العابد بن الامام موسى موسى الكاظم عليه السلام وكان من احفاده احمد الحائرى الذى نقل قصة قطع الخنصر الرجل الذى خرج من حرم العباس عليه السلام وذكره الخونسارى رة فى الروضات ط ١ باب النون

[ نصر ] بن محمد بن العزيز ابو القاسم الدلال المتوفى سنة ٣٣٤ عامى يعرف بالباقر حى (خ) ج ١٣ ص ٢٩٩ (نصر) بن محمد بن المظفر جمال الدين ابو الفتوح الموصلى النحوى اللغوى البغدادى مات سنة ٦٣٠ ،

[ نصر ] بن محمد بن مقلد ابو الفتح القضاء الملقب بالمرضى الشيرازى فاضل مات سنة ٥٩٨ (م) ج ٨ ص ٣٤٩ (نصر) بن محمد بن هابل البخارى عامى قدم بغداد وحدث بها (خ) ج ١٣ ص ٣٠٦ (نصر) بن محمود المر داسى امير حلب بعد ابيه مات سنة ٤٦٨ ذكره فى الاعلام ج ٦ ص ٣٥٠ •

[ نصر ] بن مزاحم المنقرى ابو الفضل العطار الكوفى المتوفى سنة ٢١٢ ثقة امامى (خ) ج ١٣ ص ٢٨٢ (نصر) بن مطرف كوفى يحتمل هو النضر بالمعجمة هو غير ابن معاوية بن بكر بن هوازن بطن من عدنان وغير نصر المعلم الراوى عن مالك وغير نصر ابن المظفر البرمكى (نصر) بن مغلس امامى كان من اصحاب الرضا عليه السلام لا باس به هو غير ابن المغيرة الذى وثقه فى (خ) ج ١٣ ص ٢٧٤ ، وغير ابن ملحان الشاعر •

[ نصر ] بن منصور ابو الفتح صاحب بشر الحافى والراوى عنه مروزى عامى ذكر الخطيب فى (خ) ج ١٣ ص ٢٨٦ « نصر » بن منصور ابو عبد الرحمن العبدى الراوى عن حفص القارى وعنه ابنه معدان عامى (ن) (نصر) بن منصور بن الحسن ابو المرهف النميرى الضير الشاعر مات سنة ٥٨٨ ببغداد من شعره :

ترى يتالف الشمل للصديق	☆	و آمن من زمان ما يروع
و تانس بعد وحشتنا بنجد	☆	منازلنا القديمة والربوع
ذكرت بايمن العلمين عصرأ	☆	مضى والشمل ملتئم جميع
فلم املك لدمعى رد غرب	☆	وعند الشوق تعصيك الدموع
ينازعنى الى خنساء قلبى	☆	و دون لقائها بلد شسوع
واخوف ما اخاف على فؤادى	☆	اذا ما نجد البرق اللموع
لقد حملت من طول التنائى	☆	عن الاحباب ما لا استطيع

[ نصر ] بن منصور بن زاذان التنوخى المرزوى عامى قدم بغداد وحدث بها

چاپ شرکت سهامی انتشار - تهران

گرفته است

این کتاب را پیش از چاپ مطالعه کرده‌اند و نظریات ایشان مورد استفاده قرار  
آقایان: دکتر محمد جعفر محضوب، علی اکبر فرزانه پور و دکتر جعفر شاهر

دکتر زهرا جانلری (کتاب)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مصطفی مقررینی

با همکاری

دانشگاه تهران

استاد دانشگاه ادبیات

دکتر پروین باستانی جانلری

تألیف



از انتشارات

و مجامع علمی

هدیه ترجمه اول سال

«پیش»

# تاریخ و سیرت حضرت علی مرتضیٰ کبریٰ علیه السلام

تألیف و تدوین: دکتر علی مرتضیٰ کبری

ویراسته و تصحیح: دکتر علی مرتضیٰ کبری

چاپ و نشر: انتشارات علمی و فرهنگی

الناس انا خلقناكم من ذكر و انثى وجعلناكم شعوباً وقبائل لتعارفوا) وعلى هذا يترتب احكام الوراثة واحكام العليا بالنكاح واحكام الخمس والدية ومايجرى مجرى ذلك فلولا معرفة ذلك لفات ادراك هذه الامور وتعذر الاصول اليها •

[النسبة] بالكسر القرابة وايقاء التعلق والارتباط الشئيين وهى ربط تامة خبرية وانشائية ، و غير تامة كالنسبة التقليدية اى الاضافية و التوصيفية - قيل فى المركبات كل اسم ركب من كلمتين ليس بينهما نسبة وان النسبة تكون متأخوة عن المنتسبين بالضرورة، والنسبة عند اصحاب التصريف عبارة عن الحاق الياء فى آخر الاسم، وهى معنوية كبرى و قرشى، ولفظية ككرسى، وفى عرف اهل الحساب النسبة كمية تحصل المقدار او عدد بالقياس الى مثله- مثلاً اذا نسبنا الواحد الى الاثنين عرض له كونه نصفاً لهما وبالعكس عرض لهما كونهما ضعفاً له- والنسبة المتكررة هى النسبة المعقولة بالقياس الى نسبة أخرى معقولة بالقياس الى الاولى- والنسبة الحكمية هى النسبة الخبرية مورد الحكم والتصديق اعلم ان الحكماء بعد اتفافهم على ان التصديق بسيط عبارة عن الحكم والاذعان اختلف فى ان متعلق الاذعان اما النسبة الخبرية ثبوتية كانت او سلبية او وقوع النسبة الثبوتية التقييدية اولا ووقوعها - فاختر المتقدمون منهم الاول ، وقالوا بتثليث اجزاء القضية المحكوم عليه و المحكوم به - والنسبة الخبرية ثبوتية او سلبية - وهذا هو الحق اذ لا يفهم من زيد قائم مثلاً الانسبة واحدة ولا يحتاج فى عقده الى نسبة اخرى، والتصديق عندهم نوع آخر من الادراك المعايير للصور تغايراً ذاتياً باعتبار المتعلق - ذهب المتأخرون منهم الى الثانى وقالوا بتربيع اجزاء القضية المحكوم عليه و المحكوم به والتفصيل فى الكتب المنطقية .

[النسبة] الخارجية معناها ان الخارج ظرف لنفسها لا لوجودها فهى ليست موجودة الخارجية بل امر خارجى كالوجود فانه امر خارجى بمعنى ان الخارج ظرف لنفسه لا لوجوده والا يلزم للوجود وجود آخر فكون النسبة خارجية لا يستلزم كونها

العظمة ومنبثق روائها، ومجلبة للرز، ومدعاة للقوة وبه يعرف الصميم من الصيق والمفتعل من العريق - وجائت الحنيفية البيضاء باكرام الشريف، وتحري المنابت الكريمة في الزواج، واداء حق الرسالة بالمودعة في القربى وكلها منوطة بمعرفة الانساب - وهل تعرف الارحام الموصولة الابعرفة القبائل والافخاذ وفصائل التي هي موضوع علم النسب (فاعلم) ان علم الانساب من اهم ما يجب على العالم ان يتطلبه للدين والدنيا للشرف والفضيلة للاخلاق والتهذيب ولهذه كلها وما يماثلها من فضائل النسب وفوائد المعرفة به بادرا العلماء منذ القرون الاولى لتدوينه علماً برأسه وكتب في ذلك كتباً كثيرة في علم النسب وضبطوا في المشجرات وغيرها واول من افرد بالتدوين هشام بن محمد الكلبي. (ثم اعلم ان العلم بالانساب من العلوم المطولة والمعارف المرغوبة خصوصاً نسب نبينا وعترته الطاهرة والشجرة المباركة الفاخرة من السادة الهاشمية والفاطمية العلوية عليهم السلام واصل النسب من آدم ابي البشر عليه السلام الذي يجتمع اليه العرب والعجم والجرثومة التي تفرعت منها قبائل الهم وكان خليفة الله في ارضه (منها) التعارف بين الناس حتى لا ينتسب احد من الناس الى غيره من آباءه ولا يتعلق بانسابه بغير اجداده والى ذلك الاشارة بقوله (يا ايها

→ انتهت نسب الناس، وقال اسماء بن خارجة لرجل انا ابن اشياخ الشرف فقال له ابن مسعود كذبت ذلك يوسف بن يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم الخليل اولئك اشياخ الشرف ليسوا بأبائك، وسئل عيسى عليه السلام اي الناس اشرف فقبض قبضتين من تراب ثم قال اي هذين اشرف ثم جمعهما وطر حهما وقال الناس كلهم من تراب واكرمهم عند الله اتقاهم، وقيل تعلموا انسابكم تعرفوا بها اصولكم وتصلوا بها ارحامكم.

وعن علي عليه السلام قال لابنه الحسن عليه السلام اكرم عشيرتك فانهم جناحك الذي به تطير واصلك الذي اليه تصير - ويدك التي بها تصول، ولا يستغنى الرجل عن عشيرته وان كان ذامال فانه يحتاج الى دفاعهم عنه بايديهم والسننهم وهي اعظم حيلة من ورائه الحديث قال الله تعالى (وجعلناكم شعوباً وقبائل لتعارفوا) وعن النبي صلى الله عليه وسلم قال كل سبب و نسب

منقطع يوم القيامة الاسببي و نسبي \*



علوى وليس كل علوى فاطمياً ، وكل علوى طالبى وليس كل طالبى علوياً ، وكل باقرى  
حسينى وليس كل حسينى باقرياً ، ومن ليس من ولد محمد الباقر وعبدالله الباهر وزيد  
الشهيد وعمر الاشرف والحسين الاصغر وعلى الاصغر من بنى على بن الحسين فليس  
بعسينى - ومن ليس من ولد موسى الكاظم واسماعيل الاعرج ومحمد الديباج واسحاق  
المؤتمن وعلى العريضى من بنى جعفر الصادق فليس بباقرى ومن ليس من ولد على الرضا عليه السلام  
وابراهيم الاصغر واسماعيل واسحاق وجعفر الاصغر والحسن والحسين وحمزة وزيد  
والعباس وعبدالله وعبيدالله ومحمد و هارون من بنى موسى الكاظم فليس بموسوى -  
ومن ليس من ولد على النقى وموسى ابني محمد التقي بن على الرضا عليه السلام فليس برضوى  
فمن ليس من ولد جعفر الكذاب بن على النقى فليس بتقوى - وكل تقوى فى الدنيا  
رضوى ، وليس كل رضوى تقوياً ، وكل رضوى موسوى وليس كل موسوى رضوياً -  
وكل موسوى باقرى وليس كل باقرى موسوى وكل باقرى حسينى وليس كل حسينى باقرياً .

[النسب] بالفتح هو المصدر فى مطلقه الوصلة بالقرابة ، وبعبارة اخرى النسب  
القرابة وما يصل من الابوين من الشرافة والدناثة - ويقابله الحسب الحاصل بالكسب  
و شرافة الحسب اشرف من شرافة النسب ، والحسب يضحك على النسب وعن على  
عليه السلام قال شرف المرء بالادب لا بالاصل والنسب ، وقال انما امهات الناس اوعية  
مستودعات ، وللحساب آباء - وقيل تعلموا النسب فرب رحم مجهولة قد وصلت  
بعرقان نسبها قال الشاعر بالفارسية :

در باب نسب اگر کنی عمر تلف	✽	بارى بهدر که باشدش فضل و شرف
مادر چو صدف باشد و فرزند چو در	✽	هرگز نبود عزت در بهر صدف
نجیب کیسه تهی خار هر نظر باشد	(وله)	در این زمانه نسب نامه نقش در باشد

(١) اعلم ان النسب اساس الشرف وجم الفضيلة ، و مناط الفخر ، و مرتکز لواء

(١) وقيل لابن عباس يا بن عباس ممن انا قال انت من العرب قال فممن انت قال من سال عنا

اهل البيت فانا من اهل كوئى الاصل آدم والكرم التقوى والحسب الخلق الى هذا

عليه فقم انت فسلم عليه فقمته فأتيته وسلمت عليه وقبلت رأسه وقبل صدرى لانه كان رجلا  
 قصيرا (ثم) قال لى من انت فقلت من بعض بنى عمك بالعراق فقال اعلوى انت فقلت نعم فقال احسنى  
 ام حسيني ام محمدى ام عباسى ام عمرى فقلت حسيني فقال ان الحسين الشهيد أعقب  
 من زين العابدين على بن الحسين عليه السلام وحده واعقب زين العابدين من ستة رجال  
 محمدا الباقر ، وعبدالله الباقر ، وزيد الشهيد ، وعمر الاشرف ، والحسين الاصغر ، وعلى  
 الاصغر فمن أيهم انت فقلت من ولد زيد الشهيد فقال ان زيدا أعقب من ثلاثة رجال الحسين  
 ذى الدمعة وعيسى ، ومحمد فمن أيهم ، فقلت : أنا من ولد الحسين ذى الدمعة قال فان الحسين ذا  
 الدمعة أعقب من ثلاثة يحيى ، والحسين القعد ، وعلى فمن أيهم انت فقلت أنا من ولد يحيى . قال  
 فان يحيى بن ذى الدمعة أعقب من سبعة رجال ، القاسم ، والحسن الزاهد ، وحمزة ومحمدا الاصغر  
 وعيسى ، ويحيى ، وعمر فمن أيهم انت ، فقلت أنا من ولد عمر بن يحيى ، قال فان عمر بن يحيى  
 أعقب من رجلين احمد المحدث ، وابى منصور محمد فلا يهما انت ، قلت : لاحمد المحدث  
 قال : فان احمد المحدث أعقب من الحسين النسابة النقيب واعقب الحسين النسابة من  
 رجلين - زيد ، ويحيى فمن أيهما انت قلت : من يحيى بن الحسين ، قال فان يحيى بن الحسين  
 أعقب من رجلين - ابي على عمر ، وابى محمد الحسن فمن أيهما انت ، قلت من ولد ابي على  
 عمر بن يحيى ، قال فان ابا على عمر بن يحيى أعقب من ثلاثة - ابي الحسين محمد ،  
 وابى طالب محمد ، وابى الغنائم محمد فمن أيهم انت قلت : من ولد ابي طالب محمد بن ابي طالب  
 محمد بن ابي على عمر بن يحيى ، قال فكان ابن اسامة ، قال فقلت : انا ابن اسامة ،  
 وهذه الحكاية تدل على حسن معرفة هذا الشريف بانساب قومه واستحضاره لآعقابهم .  
 وقال بعضهم ومن ليس من ولد على ، وجعفر ، وعقيل من بنى ابي طالب فليس  
 بطالبي ، ومن ليس من ولد الحسن والحسين عليهما السلام ليس بفاطمى ، ومن ليس  
 من ولد الحسين ومحمد بن الحنفية وابى الفضل العباس وعمر الاطرف من بنى امير المؤمنين  
عليهم السلام فليس بعلوى - وكل حسيني فاطمى وليس كل فاطمى حسينيا ، وكل فاطمى

ابن احمد الجواني ، و ابو هاشم المجتبي الحسيني ، واحمد بن ابراهيم قتيل باخمراء  
واحمد بن عبدالله بن عقيل ، واحمد بن عيسى بن الحسين ، واحمد بن محمد بن  
علي و اسماعيل بن الحسن بن محمد المرزوي ، و الاشرق بن الاغر بن هاشم ،  
وجعفر بن هاشم العلوي ، والحسين بن قتادة ، والحسين الرسي ، والحسين بن ادريس  
وحمزة بن احمد بن عبدالله ، والدندانى الحسن بن محمد ، والسماكي العمري ، و  
وشبلى بن بكير ، وزيد الشبيه صاحب المبسوط ، وزين العابدين احمد ، والسيد جعفر  
ابن ابي البشر ، و صالح بن عبدالله فخر الدين ، وعبد الحميد بن التقى ، وعبد الحميد  
ابن فخر بن معد ، وعبد الله بن اسامة ، وعبد الله بن عقيل بن محمد ، وعثمان بن المنشاب ،  
وعز الشرف محمد بن علي ، وعقيل بن عبدالله بن عقيل ، وعلي بن الحسين بن يحيى  
العمري ، وعلي بن عبدالعزيز الجرجاني ، وعلي بن محمد بن ابراهيم بن عبدالله رأس  
المنذري ، وعلي بن محمد بن هبة الله ، وفخر الدين علي بن محمد بن احمد ، والقاسم  
ابن ابي الفاتك ، ومحمد بن احمد الاسدي ، ومحمد بن السائب الكلبي ، ومحمد بن  
الاشرف الحسيني ، وابوه حافظ القرآن « لب » ص ٣٤٣ س ١٩ ، ومحمد بن العلاء  
العمري ، ومحمد بن علي بن شاذان ، ومهدى بن الفضل ، ونظام الدين محمد بن علي ،  
ونور الدين ابراهيم المصري ، ويحيى بن الفضل وغيرهم ما لا تحصى عددهم وفي (لب)  
ط نجف ص ١٢٧ س ٢٠ قال و منهم السيد جعفر بن ابي البشر الضحاك بن الحسين  
ابن الحسين المذكور وهو السيد الفاضل النسابة امام الحرم وهو صاحب الحكاية مع التقى  
ابن اسامة الحسيني حدثني الشيخ النقيب تاج الدين ابو عبدالله محمد بن معية الحسنى  
باسناده الى السيد العالم عبد الحميد بن التقى بن اسامة النسابة .

قال حدثني ابوبالباقي عبدالله بن اسامة ، قال حججت أنا وجدك عدنان  
ابن المختار فبينما نحن ذات ليلة في المسجد الحرام و اذا بجماعة مجتمعة على شخص  
ورأينا الناس يعظمون ذلك ويجمعون عليه فسألنا عنه هو قيل من جعفر بن ابي البشر امام  
الحرم فقال لي السيد عدنان - وكان رجلا مسنأ قد ضعف اني لا ضعف عن الذهاب اليه والسلام

وابو جعفر بن عبدالله بن عقيل و اخوه احمد و عقيل بن عبدالله ( لب ) ص ١٧ س ٦ ،  
 وابو جعفر محمد بن علي بن معية الحسنى ، وابو جعفر محمد بن عيسى بن محمد  
 الحسينى ( لب ) ص ٢٥١ س ٩ ، وابو العارث المرعشى محمد بن محمد بن يحيى ( لب )  
 ص ٣١٠ س ٢٠ ، وابو حرب الدينورى محمد بن المحسن الحسنى ( لب ) ص ٣٣٨ س ١٠  
 وابو حرب محمد بن محمد الاصغر الحسنى ( لب ) ص ٢٩٩ س ١٤ ، وابو الحسن زيد بن  
 الحسن ، والحسن الحسينى محمد بن ابى جعفر ( لب ) ص ٣١٤ س آخر ، وابو الحسن  
 على بن ابراهيم بن محمد الجوانى ، وابو الحسن على بن ابى طالب بن احمد الشجرى  
 ( لب ) ص ٧٤ س ١٦ ، وابو الحسن على بن ابى الغنائم محمد بن على ، وابوه ( لب )  
 ص ٣٦١ س ٤ ، وابو الحسن على بن احمد بن اسحاق العمري ( لب ) ص ٣٦٠ س ١ ،  
 وابو الحسن على بن الحسين بن يحيى ، وابو الحسن الموسوى صاحب ابن الساج ، وابو الحسن  
 محمد بن كتيلة ابو الحسن يحيى ، وابو الحسين بن دينار الاسدى ، وابو الحسين يحيى بن  
 الحسن بن جعفر الحجية ، وابو طالب الحسين بن زيد ، وابو طاهر احمد بن عيسى العمري ،  
 وابو المظفر محمد بن الاشرف الحسينى . وابو عبدالله تاج الدين محمد ، وابو عبدالله  
 جعفر بن محمد الاعرجى صاحب مناهل الضرب ، وابو عبدالله الحسن بن محمد بن  
 على ، وابو عبدالله الحسين بن محمد الحسنى ، وابو عبدالله محمد بن المحسن بن الحسن ،  
 وابو عبدالله محمد بن القاسم بن الحسين بن معية ، وابو عبدالله الحسين بن احمد بن  
 ابراهيم المصرى ، وابو على عبد الحميد بن عبدالله بن اسامة الحسينى « لب » ص ٢٦٩  
 س ١٠ ، وابو على محمد بن ابراهيم بن عبدالله العلوى ( لب ) ص ٣٤٢ س ١٥ ، وابو على  
 محمد بن اسعد بن على المعمر ، وابو الغنائم الحسن البصرى ، وابو الغنائم محمد بن  
 على بن محمد ، وابو الفتح احمد بن محمد بن المحسن ، وابو الفضل شرف الدين محمد  
 « لب » ص ٢٦٩ س آخر ، وابو القاسم جعفر الاحول ، وابو محمد جعفر بن القاسم بن  
 عبدالله بن عقيل و ابو محمد جلال الدين بن عميد الدين ، وابو محمد الحسن  
 ابن حمزة و ابو محمد العلوى المحدث الحسن بن حمزة الحسينى ، وابو محمد  
 المعروف بابن اخى طاهر ، وابو المنذر الكوفى الجزرى ، وابو هاشم الحسين

[النساء] مدينة بخراسان بينها وبين سرخس يومان ، وبينها وبين مرو خمسة ايام ،  
و بين ابيورد يوم ، وبين نيسابور ستة او سبعة ايام - وكان سبب تسميتها بهذا الاسم أن  
المسلمين لما وردوا خراسان قصدوها فبلغ أهلها فهربوا ولم يتخلف بها غير النساء  
فلما أتاهن المسلمون لم يروا بها رجلا فقلوا هؤلاء نساء والنساء لا يقاتلن فننسى ،  
امرها الا ان يعود رجالهن فتركوها ومضوا فسموا بذلك نساء - والنسبة اليها نسائي ونسوي  
منها جماعة من اعيان العلماء منهم ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن بحر  
القاضي الحافظ صاحب كتاب السنن المولود سنة ٢١٥ والمتوفى سنة ٣٠٣ وكان يشيع  
كذا ذكره الحموي في المعجم ج ٨ ص ٢٨٢ وفي ( خك ) ج ١ ص ٢٠٩ ط مصر قال في  
نسبه احمد بن علي بن شعيب وفي القاب القمي ج ٣ ص ٢٠٥ وفي تهذيب ابن حجر  
ج ١ ص ٣٦ و قد مر الاشارة اليه في ج ٣ ص ١٧٦ س ١٩ مات سنة ٢٠٣ اشتباه من  
الكاتب الصواب سنة ٣٠٣ .

[النسائي] قد يطلق على احمد بن زهير بن حرب الحافظ ، وعمر بن منصور  
ابن سنان ، ويونس وغيرهم ونساء مدينة بكرمان من رساتيق بم وهي غير التي بفارس  
وغير التي كانت بهمدان .

[النسابة] هو العالم بعلم الانساب يطلق على جماعة كثيرة الذين علموا علم  
النسب منهم ابراهيم بن ناصر بن ابراهيم بن عبد الله بن الحسن بن علي الشاعر ابواسماعيل  
الحسنى ( لب ) ط نجف ص ١٦٣ ، و ابن اسعد الجواني النقيب بمصر كما في ( لب )  
ص ١٢١ س ١٢٩ و ص ٢٢٩ س ٣ ، و ابن خداع هو ابو القاسم الحسين بن جعفر الاحول بن  
الحسين بن جعفر الحسينى ( لب ) ص ٢٤٢ س ٦ ، و ابن دينار الاسدى الكوفى هو محمد  
ابن ابراهيم بن علي ابو الحسين الذى كان من مشايخ ابي نصر البخارى ( لب ) ص ٢٤  
س ١٥ ، و ابن سلطين ويقال له ابن الشعرانى النسابة ( لب ) ص ٩٣ س ١٤ ، و ابن عبيدة  
و ابن كلثوم العباسى ( لب ) ص ٣٦١ س ١١ ، و ابن المكيس ، و ابن المنذر على بن الحسن  
ابن طريف الكوفى ( بحر ) ، و ابو بكر الطرسوسى العيسى ( لب ) ص ٤ س آخر ، و ابو جعفر  
امين الدولة الحسينى ( لب ) ص ٣٣٧ س ٢ ، و ابو جعفر الحسنى ( لب ) ص ٤٩ س ٩ ،

كان له سيادة وثروة كبيرة كأبيه معد ووجه عدنان الذي قال النبي ﷺ في حقه نسبي الى عدنان صحيح قد مر ذكره وذكر اجداده وابناؤه في ج ١ ص ٧٥ قال الشاعر :

تسمى نزاراً بعد ما كان خالداً ❖ و امسى نبوه الاطيبون خيارا

[ نزار ] بن المعز بن منصور العبدي احد خلفائهم المعروف بالعزيز بالله مات سنة ٣٨٦

[ نزار ] المهدي هو محمد بن عبيدالله القائم بالمغرب ابو القاسم المتوفى سنة

٣٤٤ هو غير سابقه « خك » •

[ النزال ] بالفتح و شد الزاي ابن سيرة العامري الكوفي الهلالي صحابي او

تابعي روى عن علي عليه السلام وثقه العامة ذكره الصدوق ره في كمال الدين ط ١ ص ٢٩١

هو غير بن عمار البصري التابعي ( يب ) •

[ النزل ] بالفتح ثم الكسر المكان الذي ينزل فيه وبالشد قال علي عليه السلام نزل نفسك دون

منزلتها ينزلك الناس فوق منزلتك ، وقال نزول القدر يسبق الحذر و يعنى البصر

( نزوة ) بالفتح ثم السكون جبل بعمان عنده عدة قرى كبار يسمى مجموعها بهذا

الاسم فيها قوم من العرب وهم من خوارج الاباضية انظر معجم الحموي ج ٨ ص ٢٨١

يعمل فيها من الثياب الحذير الجيدة ( النزة ) والنزاهة العفيف التباعد عن المكروه

عن علي عليه السلام قال نزه عن كل دنية نفسك و ابذل في المكارم جهديك وقال نزهوا ديانكم

عن الشبهات و صونوا انفسكم عن مواقف الريب المويقات ، و نزهوا انفسكم عن

دنس اللذات و تبعات الشهوات .

[ النساء ] بالكسر والمداسم المرأت سماها بالنساء لانها انس للرجال انظر اول كتاب النساء.

الا ان النساء خلقن شتى ❖ فمنهن الغنيمة والغرام

ومنهن الهلال اذا تجلى ❖ لصاحبه ومنهن الظلام

فمن يظفر بصاحبهن يسعد ❖ ومن يغبن فليس له انتظام

[ نساء ] بالفتح والقصر بلفظ عرق النساء بكسر العين كذا ذكره الحموي في المعجم

ج ٨ ص ٢٨٢ وقال في القاموس النساء عرق من الورك الى الكعب ثم قال لا تقل عرق

النساء لان الشيء لا يضاف الى نفسه وفي المنجد النسى عرق من الورك .

قرية كان ينزلها الضحاك بيور اسب يبابل وهذا النهر منسوب اليها ويسمى بها منها  
 زيد النرسی الراوى عن الصادق عليه السلام ، والعباس بن الوليد ، ومحمد بن علي بن ميمون  
 ابوالغنائم المعروف بابي - المولود سنة ٤٢٤ في شوال قال الحموى في المعجم ج ٨  
 ص ٢٧٩ كان شيخاً ثقة مأموناً فهماً للحديث عارفاً بما يحدث سمع من مشايخ الكوفة  
 كان ذاعيل ينسخ للناس بالاجرة ويستعين بها ونقل هذه الاشعار من المنذر بن محمد  
 الذي انشد لعبيد الله بن يحيى الجعفي قال :

- |                               |   |                                |
|-------------------------------|---|--------------------------------|
| يا ضاحك السن ما أولاك بالحزن  | ☆ | و بالفعال الذي يجزى به الحسن   |
| اما ترى النقص في سمع وفي بصر  | ☆ | و نكبة بعد أخرى من يد الزمن    |
| و ناعيا لآخ قد كنت تألفه      | ☆ | قد كان منك مكان الروح في البدن |
| اخنت عليه للموت مجهزة         | ☆ | لم يثنها سكن مذبان عن سكن      |
| فغادرته صريعاً في أحبته       | ☆ | يدعى له بحنوط الترب والكفن     |
| كأنه حين يبكي في قرائبه       | ☆ | و في ذوى وده الاذنين لم يكن    |
| من ذا الذي بان عن الف و فارقه | ☆ | ولم يحل بعده غدراً و لم يخن    |
| ما للمقيم صديق في ثرى جدث     | ☆ | و لا رأينا حزناً مات من حزن    |

[الترماشير] بالفتح مدينة بكرمان منها يحيى بن زكريا و «نرمق» بالفتح من قرى  
 الرى منها احمد بن ابراهيم الرازى و «نريز» بالفتح بليدة من نواحي اردبيل منها  
 ابوتراب عبد الباقي بن يوسف المتوفى سنة ٤٩١ ، واحمد بن عثمان الحافظ ونريان من  
 قرى بلخ انظر معجم الحموى ج ٨ ص ٢٨١ .

[نزار] بالكسر قبل الزاي ابن حيان الاسدى مولى بنى هاشم تابعى روى عن  
 ابيه وعنه ابنه على عامى «نزار» بن عبد العزيز ابو مضر البغدادي قدم مصر و روى عن  
 عباس الدورى عامى «خ» ج ١٣ «نزار» بن القاسم ابو منصور الطباطبائي ابوالفتوح  
 اسمه اسد له اسن وتقدم ببغداد حسن (بحر) \*

[نزار] بن معد بضم الميم وفتح العين قبل الدال المهملة المشددة ابو ربيعة  
 ويقال لها بوا ياد قيل اسمه خالد تقدم على كشتاسف وكان رجلاً نحييفاً قال له اى نزار فسمى نزاراً

[ النديم ] بالفتح الرفيق والصاحب والقريب الشفيق ويطلق على جماعة من الادباء منهم ابو اسحاق ابراهيم بن ماهان المتوفى سنة ٢٨٣ ، واحمد بن ابراهيم بن اسماعيل، وعبدالله بن مصباح الشافعي ، ومحمد بن اسحاق .

[ النذر ] بالفتح ثم السكون ما يقدمه الانسان لله و اوجب على نفسه ما ليس بواجب وصيغته لله على ان افعل كذا وكذا نحو ان شفى مريضى فلله على ان اصوم وغير ذلك ومنها النذورات والهدايا الى المشاهد المشرفة لا يخفى عليك ان ما يهدى اليها قد تعرض جماعة من فقهاءنا ان كان يحتاج عمارة وروضاتهم الى تعمير يصر فيها والا يدفع الى المحتاج من زوارهم مستدلاً بما فى مقدمات الطواف فى احاديث ما يهدى الى الكعبة يصر على المحاويع من الحاج لان الكعبة غير محتاجة لذلك و كذلك قبور الائمة وفى الحديث لانذرى معصية انظر الكتب الفقهية ، و النذرومى محمد بن محمد النهوى المتوفى سنة ٧٧٥ (النذش ) بالتحريك منزل بين نيسابور وقومس و(نذير) بالضم مصغراً لقب ابى مريم الغساني جد بكر بن عبدالله الصحابي يحتمل اتحادهم مع الضبى والداياس [النراق] كعراق قصبه من توابع كاشان فى صفح الجبل وبها قرب الف باب ودار و بساتين وبنواحيها مزارع كثيرة و اهلها من الشيعة الامامية منهم احمد بن محمد مهدي بن ابى نذر النراقى المقدم ذكره فى ج ٣ ص ٢٧٠ ، ومحمد بن محمد زمان الكاشانى وغيرهم انظر بستان السياحة ص ٥٧٦ (النرجس) معرب نرگس اصله من البصل الصغار حار يابس وشمه بعد الانزال يقوى الانعاظ ويميل الى الجماع و اذا نعت من اصوله ثلاثة دراهم فى الحليب يوماً وليلة ثم اخرجت وجففت و سحقت و طلى بها ذكر العنين دون الراس اقامه و فعل معه فعلا عجيباً بحر الجواهر وتذكرة الانطاكى .

[ النرد ] بالفتح ثم السكون الجوالق الواسع الاسفل مخروط الاعلى و آلة اللعب واللهو ووضعها احد ملوك الفرس كلمة من الدخيل ذكره الدميرى فى حياة الحيوان طمصر ج ٢ ص ١٤٤ و فى الوفيات ج ١ ص ٥٠٨ و ص ٧٢٥ وقدمر التفصيل فى ج ٢٠ ص ٥٠ [ النرس ] بالفتح ثم السكون نهر بنواحي الكوفة ماخذ من الفرات عليه عدة قرى حفره نحرسى بن بهرام بن بهرام بن ينسب اليه الثياب نرسية و قيل نرس



الخوارج لماورد معاوية الى الكوفي .

[النداء] بالكسرا حصار الغائب وطلب الاقبال بحرف نائب مناب ادعوا لفظاً او تقديرأ وهو على وجوه نداء الخير وهو ضد الشر . ونداء الصرت ونداء الحصر لقائه وغير ذلك والتفصيل في كتب النحوية ، ونداء بن عبد الغنى ابو الجود الانصارى المتوفى سنة ٤٠٤ هـ [الندامة] هن الندم ضرب من الحزن و الغم قيل الندم على الفاتت تضييع وقت ثان وبالفارسية بشيمان وبشيماني ديكر سودى ندارد وقيل تتبع الاسائه بالندم وتتبع الندم بالاقلاع وقال السيوطى فى الكنزط ايران ص ١٤٥س ٣-الندما واحدغم ، واثنان هم ، وثلاثة قوم ، واربعة تمام ، وخمسة مجلس ، وستة زحام ، وسبعة جيش ، وثمانية عسكر ، وتسعة اضرب طلبك ، و عشرة الق بهم من شئت وعن على عليه السلام قال ندم القلب يكفر الذنب ويمحص الجريرة وفى الديوان .

مالى على فوت فائت اسف	✽	و لاثرائى عليه التهف
ما قدر الله لى فليس له	✽	عنى الى من سواى منصرف
فالحمد لله لاشريك له	✽	مالى قوت و همتى الشرف
انا راض بالعسر واليسار فما	✽	تدخلنى ذلة ولا صلف

[الندب] بالتحريك اثر الجرح والخطر فى الرهان وبالفتح ثم السكون السريع الى الفضائل ، والظريف النجيب ، والخفيف فى الحاجة لانه اذا ندب اليها خف لقضائها ، والندبة بالضم ثم السكون تعديد محاسن الميت .

[الند] بالفتح وشد الدال المهملة الاكمة والتل المرتفع ، وبالكسر المثل يقال ماله نداى ماله نظير ( الندره ) بالضم ثم السكون قلة الوجود و ما ليس له اخ كما مر فى الشاذ والنادر و بالفتح القطعة من الذهب .

[الندوة] بالفتح ثم السكون من النداء الدعاء و دار الندوة بمكة من المسجد الحرام دار الدعوة يدعون للطعام والتدبير واذا حدث بهم امر ندوا اليها فاجتمعوا للمشاورة ويجبى الندوة بمعنى السخاوة (الندهة) بالفتح او الضم ثم السكون الكثرة من المواشى وارض واسعة بالسندما بين حدود طوران ومكران .

اختصاصها بالمقاح ورائحة طلعها كرائحة المنى واطلاعها غلاف كالمشيمة التي يكون الولد فيها ولو اصابت جمارها آفة هلكت والجمار من النخل كالمنخ من الانسان واذا تقاربت ذكورها واناثها حملت حملاً كثيراً لانها تستأنس بالمجاورة واذا سقيت الماء المالح او طرح المالح في اصولها حسن ثمرها وغيرها ذلك من اوصافه المذكورة في الاخبار وفي دائرة الوجدى ج ١٠ ص ١٠٦ .

قيل لاعرابي صف لي النخل فقال ثمرها غذاء، وسعفها صلاء وليفها رشاء وجذعها بناء، وهن الراسخات في الوحل المطاعم في المحل تخرج اسقاطا عظاماً واوساطا كاتما ملات رباطاً (ثم) تنفري عن قضبان اللجين منظومة باللؤلؤ الأبيض وتصير ذهباً احمر منظوماً بعد ان صارت زبرجداً اخضر (ثم) يصير عسلا في لحاء معلقاً بالهواء ليس في قرية ولا سقاء بعيداً من التراب لا يقربه الذباب دونه الحراب (ثم) يصير ورقاً في اكيامس الرجال يستعان به على نفقة العيال، وقيل لرجل آخر صف لي النخل قال عندنا شجر ينبت على ساق فمنها ما يناله القاعد ومنها ما يسمو ويرتقى اليه اذا كان ابان حملها خرج فيه مثل آذان العنبر (ثم) لم ينشب ان ينشق عن مثل اللؤلؤ (ثم) لم ينشب ان يصير مثل الزبرجد والياقوت الاحمر والاصفر (ثم) لم ينشب ان يبمس ويصرم ويدخر ومنه طعام المقيم وزاد المسافر وتحفة الصبي اذا بكى فقال عجمي ان كنت صادقاً فهذه الشجرة التي هبط بها آدم من الجنة اهلها يغلبون على شرق البلاد وغربها .

[النخلة] اسم مواضع منها نخلة الشامية واديان لهذيل على ليلتين من مكة، وايضاً بقر بها نخلة محمود «نخلة» ابن جرجس البناني الاديب الفاضل الذي مات سنة ١٣٢٣ هو غير نخلة صالح الارمني الكاثوليكي (م) ج ٨ ص ٣٣٠ .

[نخلة] مريم عليها السلام هي العجوة نزلت من السماء كما ذكره في الكافي والمرأة ج ١ ص ٢٩٩ حديث ٦ «نخلة» اليمامة وادوبه مسجد النبي صلى الله عليه وسلم وبه عسكرت هوازن يوم حنين و يجتمع بوادي نخلة الشامية «النخلى» احمد بن محمد المتوفى سنة ١١٣٠ [النخيلة] بالضم مصغر نخلة موضع بقرب الكوفة على سمت الشام وهو الموضع الذي خرج اليه على صلى الله عليه وسلم لما بلغه ما فعل بالانبار من قتل عامله عليها و به قتلت

[النخاس] بالفتح وشد الخاء المعجمة هو بياض ودلال الرقيق وهم جماعة منهم ابوسلام ، وآدم بن الحسين ، و بشر بن سليمان ، و بشر بن طرخان ، و الجارود بن المنذر ، و رفاعة بن موسى ، و رهيبي بن حفص ، و ميمون بن يوسف .

(النخاع) بالضم هو خيط الابيض في جوف عظم الرقبة يمتد الى الصلب وبالكسر و الموحدة يكون في القفا ( نخان ) بالضم بلدة و محلة بجى اصفهان منها ابو جعفر زيد بن بندار بن زيد الاصبهاني المتوفى سنة ٢٧٣ .

[نخجوان] بالفتح ثم السكون وضم الجيم بلد بأقصى أذربيجان خرج منها جماعة من علماء الشيعة منهم بابا نعمة الله ، و صاحب دعاة الحسينية الساكن بالحائر المعاصر ، و الشيخ محمد حسين الزاهل المعاصر وغيرهما ( النخر ) بالفتح ثم الكسر البالي المتفتت ، و النخرة من الطعام البالية و النخرة المجوفة التي فيها ثقبه .

[نخشب] بفتح اوله و الشين المعجمة بينهما خاء مدن بما وراء النهر بين جيحون و سمرقند على ثلاثة مراحل منها ابو العباس المستغفرى ، و المحافظ عبد العزيز بن محمد النسفى المتوفى سنة ٤٥٦ .

[النخع] قبيلة كبيرة من مذحج باليمن ( منهم ) ابراهيم بن يزيد الكوفى التابعى احد الائمة المشاهير عند العامة ، و ابراهيم بن مالك الاشتر ، و احمد بن محمد المتوفى سنة ٣٥٧ و اسحاق بن محمد ، و اسد بن سعيد ، و الاسود بن يزيد المتوفى سنة ٧٥ ، و ايوب بن نوح ، و حجاج بن ارطاة ، و حفص بن غياث ، و شريك بن عبدالله بن سنان بن انس و عاصم بن عبدالله و علقمة بن قيس و الفضل بن جعفر المتوفى سنة ٢٥٥ و كميل بن زياد ، و مالك الاشتر وغيرهم .

[النخل] بالفتح ثم السكون قال الله تعالى ( و النخل ذات الاكمام ) و الاكمام غلاف الطلع و قيل غلاف كل شىء و فى الحديث اكرموا عما تكم النخل سماها عمه للمشاكله فى انها اذا قطعت يبست كما اذا قطع رأس الانسان مات ، و قيل لان النخل حلق من فضلة طينة آدم عليه السلام و هو اول شجرة استقرت على وجه الارض و هى شجرة مباركة لا توجد فى كل مكان - و قيل تشبه الانسان من حيث استقامة قد ها و طولها و

وقد تنهى القول في الاسماء	☆	فيذكر الفعل بالاستيفاء
وينصب الفعل باو وان ولن	☆	وكى وكىلا ثم حتى واذن
واللام حين تبتدى بالكسر	☆	وهي اذا نظرت لام الجر
والفاء ان جاءت جواب النفي	☆	والامر والعرض معاً والنهي
وفي جواب ليتلى وهل فتى	☆	واين مغزك واني ومتى
والواو ان جاءت بمعنى الجمع	☆	في طلب المامول او بالمنع
ويجزم الفعل بلم في النفي	☆	واللام في الامر ولا في النهي
ولفظان في الشرط والجزاء	☆	تجزم فعلين بلا امتراء
وبعدها اي ومن ومهما	☆	وحيثما ايضاً وما وازما
واين منهن واني ومتى	☆	فاحفظ جميع الادوات يا فتى
وزاد قوم ما فقالوا اما	☆	واينما كما تلوا اياماً
وضم في الغاية من قبل ومن	☆	بعد واما بعد مثله زكن
والفتح في ابن واين وفي	☆	كيف وشتان ورب فاعرف
وامس مبني على الكسروان	☆	صعركان مغرباً عند الفطن
فهذه امثلة مما بنى	☆	دائرة جارية في الالسن
وقد تقضت لمحجة الاعراب	☆	فانظر اليها نظر الاحباب
فان تجد عيباً فسد الخللا	☆	وقل من لا عيب فيه وعلا
والحمد لله على ما اولى	☆	انعم ما اولى ونعم المولى
ثم الصلوة بعد حمد الصمد	☆	على النبي المصطفى محمد
واله الاثمة الاطهار	☆	ما اختلف الليل مع النهار

ثم قال ره الفراغ من التنقيح والتنقيد على ما اقتضاه الحال وانبسط اليه البال  
لاثنين خلتما من شهر ربيع الثاني من الثالث والعشرين من المائة الثالث بعد الالف  
من الهجرة النبوية ١٣٢٣ .

[النخار] بالفتح وشدا الجيم لقب ابن اوس العذري الشاعر هو غير نخار الحنفي اليمامي

وان يكن مخففاً كهندفي	✽	سكون ثانيه فقد ينصرف
وان عدلت فاعلا الى فعل	✽	لم ينصرف معرفاً مثل زحل
والاعجمى مثل ميكائيل	✽	كذلك في الحكم واسمعيل
ومنه ماجاء على فعلا نا	✽	على اختلاف فائه احيانا
وليس مصروفاً من البقاع	✽	غير نواح جئن في السماع
مثل حنين ومنى وبدر	✽	و ذائق و واسط و حجر
باللام والاضافة الممنوع لا	✽	يمنع والصرف اضطرار اقبلا
ولا نزحاف وتناسب حرف	✽	والمنع في المصروف نادراً عرف
وان نطقت في العقود بالعدد	✽	تقول لى خمسة اثواب جدد
فان ذكرت العدد المركبا	✽	فهو الذي استوجب ان لا يعربا

→ وقياس سيبويه ان يكتب المنصوب بالالف و ما سواه بالياء - و يتعرف الواو من الياء بالثنائية نحو فتيان وعصوان ، وبالجمع نحو الفتيات والقنوات وبالمره نحو رمية وغزوة ، وبالنوع نحو رمية وغزوة ، وبرد الفعل الى نفسك نحو رمية وغزوة ، وبالضارع نحو يرمى و يغزو لما مرفى المضارع ان الناقص اليائى مكسور العين والواوى مضمومها ويكون الفاء واواً نحو رعى اذ يعلم حينئذ ان اللام ياءاً لانه ليس فى كلامهم ما فائه ولامه واواً الا الواو على وجهه ويكون العين واواً نحو شوى فان اللام حينئذ يكون ياءاً اذ ليس فى كلامهم ما عينه ولامه و اوأ الا ماشذ نحو القوا و الصوا فان جهل حاله بان لم يكن ما يوجد له احدى الهيئات و العلامات المذكورة فان اميت فالياء نحو متى والافالاف - وانما كتبوا لى بالياء مع انه مجهول الحال وليس بممال لقولهم فى الاضافة ليدك ، وكلا يكتب على الوجهين بالالف تارة وبالياء اخرى لاحتماله لان قلب الفه تاءاً فى كلتا مشعر بان لامه و اوأ كما فى اخت و جواز امالته مؤذن بان اصله ياء لان الكسرة لا تمال لها الف ثالثة عن واو - وما الحروف فلم يكتب منها بالياء غير بلى وذلك لمجىء الامالة فيه ، والى ، وعلى لقولهم اليك و عليك ، وحتى لكونه بمعنى الى .

عطف البيان حامد بين ما	☆	تلاه بالابن مما علما
والنفس والعين نواكدان ما	☆	قدم من تكرير ما قد فهما
وهكذا الكل وكلتا وكلا	☆	وباب اجمعين منه مسجلا
كل بيان بدل وقد منع	☆	بنفسه ان قصد الذي اتبع
لاصرف في الاسم الذي ينهرف	☆	وجره كالنصب بالفتح عرف
وهو لفعلى ولا فعل اطرد	☆	ووزن مثنى وثلاث في العدد
او وزن فعلاء وافعلاء	☆	كمثل حسنآء وانبيآء
وكل جمع بعد ثانيه الف	☆	وهو خما سي فليس ينصرف
وهكذا ان زيد في المثال	☆	نحوود نا نير بلا اشكال
وكل ما ثنيته بلا الف	☆	فهو اذا عرف غير منصرف

→ كانوا ينقصون على الاطراد الالف المتوسطة اذا كانت متصلة بما قبلها نحووا لكافرين والناصرين والسلطين وغير ذلك .

واما البديل فانهم كتبوا كل الف رابعة فصاعداً في اسم او فعل ياء كالمغزي واغزي واصطفي والمصطفى على انقلابها ياء في نحو مغزيان واغزيت ، او دلالة على الامالة الا فيما قبلها ياء فانها تكتب الفاً ، وان كان بالصفات المذكورة نحو المحيا واحيا كراهة لاجتماع اليائين الافي نحو يحيى علماً وريى علماً وشبههما فانها تكتب بالياء فرقاً بين العلم وغيره والعلم بالياء اولى لكونه اقل فيحتمل فيه الثقل ، واما الالف الثالثة فان كانت منقلبة عن ياء نحو فتى كتبت ياء والافالاف نحو عصا .

ومنهم من يكتب الباب كله ثالثة كانت اوفوقها منقلبة عن الياء او غيرها بالالف انه القياس - وقد كتبت الصلوة ، والزكوة بالواو دلالة على التفضيم كما مر ، وعلى تقدير كتبه بالياء لكون اصله ياء ، فان كان الاسم المقصور منوناً فالمختار انه كذلك بالياء وهو قياس المبرد ، وقياس المازني ان يكتب بالالف لانها الف التنوين عنده في جميع الاحوال ←

و ما رضاهيه على فعال	☆	وانسب اخا الحرفة كالبقال
والنعت معرب باعراب الاول	☆	العطف والتاكيد ايضا والبدل
وفا ولا حتى واو وام وب	☆	والعطف بالواو وثم للمهل
العطف في الافعال وهو المطرد	☆	وبعدها اما ولكن ويرد

وللدار جراً وابتداء الالف لثلاثا يلتبس بالنقى لو كتب بالالف هكذا للرجل ولا للدار بخلاف الرجل ونحوه مثل كالرجل اذ لا يلتبس بشئ مع وجود الالف ونقصا مع الالف واللام ايضاً مما اوله لام نحو اللحم واللبن بفتح اللامين فنقصان الالف لما قلنا، ونقصان اللام كراهة اجتماع الثلاث لامات الاولى للجرا او للابتداء والثانية للتعريف، والثالثة فاء الكلمة ونقصوا من ابنك بار في الاستفهام، و اصطفى البنات الف الوصل كراهة اجتماع الالفين ودلالة على وجوب حذفهما لفظاً وجاء في نحو الرجل الامر ان الحذف لما مر، والاثبات دلالة على اثباتهما لفظاً ان لا يجوز حذف احدهما هاهنا لفظاً لثلاثا يلتبس الخبر بالاستخبار كما مر في التقاء الساكنين.

ونقصوا من ابن اذا وقع صفة بين علمين الفه نحو هذا زيد بن عمر وبخلاف زيد ابن عمر ولكون الابن الاخير خبراً لصفة وبخلاف ما لا يقع بين علمين و لو كان صفة نحو حائني زيد ابن اخينا، والعالم ابن زيد، والعالم ابن العالم. وبخلاف المثني وذلك لان الابن الجامع الاوصاف المذكورة كثير الاستعمال فحذف الفه خطأ كما حذف تنوين موصوفه لفظاً كما مر في النداء ونقصوا الفها مع الاشارة نحو هذا وهذه وهذان وهؤلاء لكثرة الاستعمال بخلاف هاتا وهاتي لقلته. فان جاءت الكاف ردت الفها نحو هاذك وهاذك لاتصال الكاف بذات وصيرورته كالجزء منه فكرهوا امتزاج ثلاث كلمات، ونقصوا الالف من ذلك، واولئك، ومن الثلاث والثلاثين، ومن لكن، ولكن للاختصار مع كثرت الاستعمال، ونقصوا كثيراً الواو من داود كراهة اجتماع الواوين، والالف من ابراهيم واسماعيل وكثرة الاستعمال مع كونها اعلماً، وبعضهم ينقص الالف من عثمان وسليمان ومعاوية لكونها اعلماً، وحكى القدماء من وراقى الكوفة

كذا السداسيات كلها عرف	☆	وارددالى المحذوف ما كان حذف
تقول فى سفرجل سفيرج	☆	وفى فتمى مستخرج يخيرج
وقد تزداد التاء للتعويض	☆	فى الجبر للمصغر المهيض
وشذ فيما صغروه ذيا	☆	تصغيرذا وهكذا الذيا
وقولهم ايضاً انيسيان	☆	شذ كما شذ مغيريان
الاحرف الذى تزدانى الكلم	☆	مجموعها قولك يا هول استنم
وكل منسوب الى اسم فى العرب	☆	اوبلد تلحقه ياء النسب
تقول هذا رجل مصرى	☆	كما تقول الحسن البصرى
والمد ثالثاً بواو ينقلب	☆	والحذف خامساً وسادساً يجب

دخل عليه همزة الاستفهام لو اثبت المدغم فيه فقط نحو الحم وارجل .

بخلاف الذى والتى والذين جمعاً لان اللام فيها كالجزة لكونها لا ينفصل بحال فاقصر فى الكتابة على لام واحدة تخفيفاً، ونحو اللذين فى التثنية نصبا و جراً كتب بلامين للفرق بينه وبين الجمع وكان الجمع لثقله اولى بالتخفيف والمحذوف من الذى ونحوه هى اول الاسم لان حرف التعريف جىء به لمعنى فيدخل حذفه بالمقصود و حمل اللتين عليه وان لم يلتبس بشيء لو حذف اللام لان تثنية المؤنث فرع تثنية المذكر ، وكذا اللذان رفعا محمول عليه ، وكذا اللاؤن واخواته وهى اللائى، واللوائى واللائى وغير ذلك محمولات على الاء بالهمزة التى لو كتب بلام واحدة التبس بالا ، و نحو مم ، و عم ، و اما ، والامما ادغم آخر كلمة فى اول اخرى فحذف الحرف المدغم ليس بقياس و انما القياس ان يكتب الحرف المشدد فيها حرفين - ووجه كتابتها كذلك قد تقدم .

ونقصوا من بسم الله الرحمن الرحيم الالف لكثرة الاستعمال بخلاف باسم الله او باسم ربك ونحوها فاهما ليست كثيرة الاستعمال و كذلك الالف من اسم الله والرحمن نقصوها مطلقا سواء كان فى البسمة اولا لكثرتها فى الكلام ونقصوا من نحو للرجل



تقول في فلس فليس يا فتى	☆	وهكذا كل ثلاثى اتى
وصغر النار على نويره	☆	كما تقول ناره منيره
وفاعل تصغيره فويعل	☆	كقولهم فى راجل رويجل
وقل سريحن لسرحان كما	☆	تقول فى الجمع سراحين الحمى
ولا تغير فى غليمان الالف	☆	ولا سكيران الذى لا ينصرف

عمر و او ا فرقا بينه وبين عمر مع الكثرة فيهما - و انما اختص الاول بالزيادة لخفته من حيث الانصراف - ومن ثم لم يزيدوه فى النصب اذا لابس حينئذ لوجود الالف فى الاول لاجل التنوين دون الثانى لعدم انصرافه ولا فى عمرو مصدرأ او غيره لعدم كثر الاستعمال، ولا فى عمر العلم اذا كان قافية لتباين موقعيهما فى القافية فلا يقتضى الى اللبس ولا اذا كان محلى باللام كقول الشاعر :

باعد ام العمر من اسيرها ☆ حراس ابواب على قصورها

لعدم ورود عمر كذلك ولا اذا كان مصغرا لان لفظيهما واحدا فلا يحصل تفرقة و اعلم ان كلا منهما اذا اضيف الى الضمير المجرور خرج من صلوح زيادة الواو فيه لان الضمير المتصل كالجاء مما قبله فلا يفصل بينهما بالواو و انما يزداد الواو حيث يزدادون الالف اثلا يلبس غير المنصوب بالمنصوب و دون الياء اثلا يلبس بالماض الى ياء المتكلم، و زادوا فى اوائك واوا فرقا بينه وبين اليك واختص الاسم بالزيادة لانه اولى بالتصرف فيه من الحروف، و اجرى اولى عليه مع انه يلبس بالواو و زادوا فى اولى واوا فرقا بينه وبين الى، و اجرى اولو عليه فى جمع ذومن حيث المعنى .

واما النقص فانهم كتبوا كل مشددة من كلمة واحدة نحو شد، ومد و اذكر، و اذكر تخفيفا فى الخط كما خفف فى اللفظ . و اجرى نحو قمت مجرأ لشدة اتصال الفاعل مع كونهما مثلين بخلاف تحو و عدت لان الدال والتاء ليستا مثلين ، و بخلاف اجبه لان اتصال المفعول ليس كاتصال الفاعل ، و بخلاف لام التعريف مطلقا اى سواء كان المدغم فيه لازما مثله او غير ذلك نحو اللحم والرجل وغيرهما لكونهما كلمتين ولكثرة اللبس بما

فابن له فعلا من الثلاثي	✧	ثم ائت بالالوان والاحداث
تقول ما انقى بياض العاج	✧	وما اشد ظلمة الدياجي
وانصب ونون ان تنادى النكرة	✧	كقولهم يا تهمداع الشرة
وتنصب المضاف في النداء	✧	كقولهم يا صاحب الرداء
وان يكن معرفة مشتهره	✧	فلاتنونه وضم آخره
وحذف يايجوز في النداء	✧	كقولهم رب استجب دعائي
واحذف اذا رخت آخر اسمه	✧	ولا تغيّر ما بقي من رسمه
وقد اجيز الضم في الترخيم	✧	فقل يا عام بضم الميم
واق حرفين بلاغفول	✧	من وزن فعلان ومن مقول
على فعيل المصغر استقر	✧	اما لاجلال واما لصغر

كبل ، وهل- فاما لان الهمزة كالمدم من قبل سقوطها في الدرج وان لم يكن للموصل او اختصاراً للكثرة بخلاف هل ، وبل ونحوهما لكونهما اقل استعمالاً من الالف واللام .  
واما الزيادة فقد زاد بعد واو الجمع المتطرفة في الفعل الفا نحو كلوا و اشر بوا ونصروا فرقا بينها وبين واو اللطف في نحو نصر والانفصال واو الجمع عن لام الفعل خطأ وحمل الغيرة عليه اطراداً للباب بخلاف نحو يدعو ويغزو مما لم يكن الواو المتطرفة فيه للجمع متصلاً بما قبله او منفصلاً اذ لا يلتبس بالمفرد الذي بعده واو العطف بخلاف نحو نصر ، ونصروك فان واو الجمع فيه ليس كالمطرفة لاتصال الضمير به فلا يلتبس بواو العطف الذي يجى بعد اتمام الكلمة - و من ثم كنب ضر بواهم في التاكيد بالالف لان الواو حينئذ متطرفة ، وفي المفعول بغير الالف لمكان الاتصال (منهم) من يكتبها في نحو شاربوا الماء ، والاكثر لا يكتبونها لقلة اتصال واو الجمع بالاسم فلم يبال فيه باللبس ان وقع (منهم) من يحذفها في الجميع لندور الاتصال وزواله بالقرائن .

وزادوا في ماءً الفا فرقا بينها وبين منه والحقوا المثنى نحو ماتين به لان صورة المفرد باقية فيه بخلاف الجمع نحو مات لان المفرد فيه غير باق لزوال تائه ، و زادوا في

وانصب مع التقديم في نحو عدا	☆	او ما خلا اوليس فانصب ابدا
واجزرر بغير الذي تلاها	☆	وما اقتضى في الحكم مقتضاها
وانصب بلا في نفى جنس والخبر	☆	رفع وبابلات بالعكس استقر
وافتح مع التكرار وانصب وارفعاً	☆	والرفع ثم النصب مما امتنعا
ينصب باب ان ثم يرفع	☆	واللام في اخبارها قد تقع
وعكس ان باب كان في العمل	☆	كباب كان والتمام فيه قل
وفي التعجب انصب الاسم كما	☆	احسنه خلقاً واحسن بهماء
وان تعجب من الالوان	☆	او آفة تحدث في الابدان

معها اولما يلزم من تغيير الياء بان تقلب الفاي ككتب هكذا متاما كما في علام ، والام ووصلوا ان الناصبة للفعل مع لانحو لثلا يعلم بخلاف ان المخففة نحو علمت ان لا يقوم فرقا بينهما و لم يعكسوا اما لقله هذه و كون الكثير بالتخفيف اولى ، واما لان اصل هذه التشديد فكروها ان يريدوها اخلا لا بالحذف ، اولان الناصبة متصلة بما بعدها معنى من حيث كونها مصدرية ولفظا من حيث الادغام والمخففة وان كانت كذلك الا انها منفصلة تقدير الدخولهما في ضمير شأن مقدر .

و وصلوا ان الشرطية بلا ، ومانحو الا تفعلوا ، واما تخافن دون المخففة نحو (ان لا اظنك لمن الكاذبين) لكثرة استعمالهم الشرطية و تأثيرها في الشرط بخلاف المخففة وحذفت النون في الجميع حيث لم يكتب (منما) و(عنما) و (لثنلا) «وان لاء» و«ان ما» بنون ظاهرة بل ادغم مع الاتصال المذكور واقتصر على صورة المدغم فيه مع الاتصال - ووصلوا نحو يومئذ وحينئذ في مذهب البناء لان البناء دليل شدة اتصال الظرف بان - فمن ثم كتبت الهمزة باء لانهم جعلوها كالمتوسط كما في سئم والا فالهمزة في الاول فكان القياس ان يكتب الفاء مثل باحد - والاكثر كتابتهما متصلتين على مذهب الاعراب ايضاً حملا على البناء لانه اكثر - و كتبوا نحو الرجل على المذهبين متصلا فيه لام التعريف بالداخل هسى عليه و ذلك على مذهب سيبويه ظاهر لان اللام وحدها هي المعرفة فهي لاتستقل حتى تكتب منفصلة واما على مذهب الخليل وهو كونها

لكن اذا نظرت في اسم الحال	☆	تجده مشتقا من الافعال
وجاء للتأكيد مطلقاً وقد	☆	يأتى لتشبيهه ومصدراً ورد
والثاني في الكيل ووزن وعدد	☆	فشا وفي الكل بمعنى من ورد
وكم اذا جئت بها مستفهما	☆	فانصب وقل كم كوكباً نجم السما
والظرف نوعان فظرف الازمنة	☆	ينصب مطلقا كصرف الامكنة
والثان لا ينصب الابهماً	☆	و دون حال و هو ظرفاً نظماً
وعند فيها النصب يستمر	☆	لكنها بمن فقط تنجر
وكلما استثنيتة من موجب	☆	ثم الكلام دونه فلينصب
فان يكن فيما سوى الايجاب	☆	فاوله الابدال في الاعراب

في الصورة والتشديد الذي يذهب بالمدلواو اشترطنا ذلك لانهم قد حذفوا احدى اليائين بالتشديد فكان محذف الاخرى التي هي صورة الهمزة مستكرهاً وبخلاف نحولم تقرىء للواحدة المخاطبة فانه لا يحذف الياء الاولى ايضاً للمغايرة بينهما في الصورة والملبس بالواحدة المخاطبه من قرى يقرى ء

و اما الوصل فقد وصلوا الحروف وشبهها من الاسماء التي فيها معنى الشرط والاستفهام بما الحرفية نو انما الهكم الله ، و اينما تكن اكن ، وكلما اتيتني اكرمتك لعدم استقلال الحرف بنفسه فجعلوه كالتممة لما قبله بخلاف ما الاسمية لاستقلالها بنفسها نحو ان ما عندى حسن ، و اينما وعدتني ، وكلما عندى حسن وبخلاف ما المصدرية وان كانت حرفاً عند كثير نحو ان ما صنعت عجب اى صنعتك تنبيها على كونها مع ما بعدها كاسم واحد فهى من تمام ما بعدها الا ما قبلها - وكذلك من ما ، وعن ما فى الوجهين الوصل ان كان ما حرفاً نحو ما خطاياهم ، وعما قليل - والفصل ان كان ما اسماً نحو بعدت عما رأته واخذت مما اخذته - وقد تكتبان متصلتين مطلقاً حرفية كانت ما ، او اسمية لوجوب الادغام الذى هو غاية الاتصال اللفظى فناسب ان يكتب فى الخط ايضاً ولم يصلوا (متى) بما الحرفية فى قولهم متى ما اركب اركب ، وان كان مثل اين ، وحيث لقللة استعمالها ←

والاسم بعد الفعل فاعل وما	☆	سواءه انصب و ارفع المقدمها
ووحده الفعل مع الجمع وما	☆	ثنى نحو قد افاص العلماء
وتلحق التاء على التحقيق	☆	بكل ما تانيثه الحقيقي
وكسرها يلزم لامحالة	☆	في مثل ما اقبلت الغزالة
وفاعل الفعل له الرفع وقد	☆	ينصب والرفع لمفعول ورد
والمصدر انصب بفروعه وبه	☆	وقد ينوب عنه غيره اتبته
وربما اضر فعل المصدر	☆	كقولهم سمعاً لفعل مضمير
ينصب مصدر لتعليل وقع	☆	وانصب بواو مع اذا العطف امتنع
والحال و التمييز منصوبان	☆	على اختلاف الوضع والمباني

واحدة وهى الف التمين ، ومستهزون فانه يكتب بواو واحدة هى واو الجمع وتحذف الواو التى هى صورة الهمزة الملفوظة ، ومستهزين فانه يكتب بياء واحدة وهى ياء الجمع ، وتحذف الياء التى هى صورة الهمزة الملفوظة - وقد يكتب الياء لان اجتماع اليائين خطأ هون من اجتماع الواوين والالفين بخلاف قراا وقرأآن فانهما يكتبان بالفين للبس بالواحد المذكور و جمع المؤنث لو حذفت احدى الفين من الخط بخلاف نحو مستهزين فى المثنى فانه يحذف الياء الاولى التى هى صورة الهمزة لعدم المد بعده لوقلنا انه يجب ان يكون حرف اللين الذى بعد الهمزة مدة او للفرق بينه وبين الجمع صورة والجمع بالتخفيف اولى لكونه اثقل - وبخلاف نحو رداى وكسائى ونحوه مما اضيف الى ياء المتكلم فانه لا يحذف الياء الاولى التى هى صورة الهمزة فى الاكثر لمغايرة الصورة او المفتح الاصلى لو اشترطنا كون الثانى مدة اذلا مدتها هنا بالنظر الى الاصل فان اصل ياء المتكلم ان تكون مفتوحة لهمزة الاستفهام ولام الابتداء وغيرهما هى موضوعة على حرف واحد وبخلاف نحو جباى مما زيد فى اللفظ المهموز الاخر ياء النسب فانه لا يحذف ايضاً ياء الاولى فى الاكثر للمغايرة ←

وقد يجر الاسم بالاضافة	☆	كقولهم دار ابى قحافة
وهى بمعنى من وفى واللام	☆	نحو اتى عبد ابى تمام
وفى المضاف ما يجر ابداً	☆	نحولدن زيد وان شئت لدا
ومنه سبحان وذوومثل	☆	ومع وعند والووكل
وهكذا غير و بعض و سوى	☆	كذلك الجهات كلهم روى
واجر ربكم ماكنت عنه يخبراً	☆	معظماً لقدره مكثراً
والخبر ارفعه بمبتدا كما	☆	نرفعه بالابتداء فاعلما
وقدم الاخبار اذستفهم	☆	كقولهم اين الكريم المنعم

كأنهم راعوا تسهيلها بالادغام فان من حق المدغم فيه ان يكتب على حرف واحد اذا كانا فى كلمة وليعلم ان حكم الطرف الذى يتصل به غيره بخلاف الاول المتصل نحو به غيره بأحد، ولاحد، وكأحد فانه يكتب بصورة التى كانت يكتب بها قبل الاتصال - وانما كان حكم الطرف خلاف حكم الاول فى ذلك لانك اذا جعلت الهمزة الذى حقه الحذف تخفيفاً لكونه طرفاً ذا صورة فقد رددته من الحذف الذى هو ابعد الاشياء من اصله اعنى من كونه على صورة ما هو قريب من اصله وهو جعله ذا صورة ما فى الجملة وان لم يكن صورته الاصلية . وان جعلت ما حقه ان يكتب بصورته الاصلية وهى صورة آء محذوفاً او مغيراً الى صورة الواو والياء فقد اخرجت الشئ عن اصله الى غيره فلهدنا لم يجعل حكم الاول حكم الوسط بخلاف لثلا واصله لان لافان همزته بعد ادغام النون فى اللام التى كتبت بعده ياء على همزة فثة - وان كان من حقها ان يكتب بصورة الالف كما كانت قبل اتصال لام الجربها لكثرتة فى كلامهم اولكراهة صورته لو كتبت بالالف بعد ادغام النون فى اللام اذ تصير صورته لان لاوبخلاف لئن فانه يكتب ايضاً بالياء لكثرتة وكل همزة بعدها حرف مد لصورتها تحذف هى استئقالا لاجتماع المثليين خطأ كما يستنقلونهما لفظاً فيحذف الاول وهى الهمزة نحو خطأ فى النصب فانه يكتب بالالف

من والى وفى وحتى وعلا	☆	وعن ومنذ ثم حاشا وخلا
ورب ايضاً ثم فيما حصر	☆	من الزمان دون مامنه غير
ورب تأتى ابدأ مصدره	☆	ولا يليها الاسم الانكره
وتارة تأتى بمعنى الواو	☆	و شذ نحو ربه يناو
ثم تجر الاسم باء القسم	☆	و واوه و تائه فليعلم
لكن تخص التاء باسم الله	☆	اذا تعجبت بلا اشتباه

ايضاً و(منهم) من يحذف الهمزة المفتوحة فقط لكثرة مجيئها نحو يسئل (بالتحريك) دون المضمومة والمكسورة نحو يلبؤم (بفتح الياء وسكون اللام وضم الهمزة) ويسئم (بفتح الياء وكسر الهمزة) والاكثر على حذف المفتوحة بعد الالف نحو سائل على وزن ضارب من المفاعلة ولا يحذفون الهمزة بعد ساكن آخر و(منهم) من يحذفها فى الجميع سواء خففت بالقلب او بالحذف او بالادغام .

واما متحرك وقبله متحرك فيكتب على نحو ما يسهل فلذلك كتب نحو مؤجل بالواو ، ونحو فيئه بالياء لان تخفيفها كذلك - وكتب نحو سأل واؤم ويئس من مقرئك ورؤف بحرف حركته كما هو مقتضى بين بين المشهور ، وجاء فى سئل ويقرئك القولان وهما ان يكتب بحرف حركتها ، او بحرف حركة ما قبلها لان تخفيفهما اما على مقتضى بين بين المشهور او على مقتضى بين بين البعيد على القولين فيهما ، والاخر ان كان ما قبله ساكنان حذف نحو خبء وخبئاً وخبء وليست الالف فى رايه خبئاً صورة الهمزة ، وانما على الالف التى يوقف عليها مثلها فى رايه زيدا ، وان كان ما قبله متحركاً كتبت بحركة ما قبله كيف كان الهمزة متحركاً وساكناً مثلاً قرىء وقرىء ورددوا اذا افسد ولم يقرء ولم يرددوا - والطرف الذى لا يوقف عليه لاتصال غيره به من ضمير متصل اوتاء تأنث كالوسط فمن كتبها هناك بصورة كتبها هناك ، ومن حذف هناك حذفها هنا لافرق فى ذلك بين الاصلى والزائد نحو جزؤك وجزاءك وجزئك ، ونحو رداءك ، وردائك و رداءك ، ونحو يقرؤه و يقرئك الا فى نحو مقروء ، و برية فانهم كتبوه بحذفها اتفاقاً -

و نونه مفتوحة اذ تذكر	☆	والنون من كل مثنى تكسر
وتسقط النونان في الاضافة	☆	وشذ تشبيهاً بلا اضافة
وكل جمع فيه تاء والف	☆	فرفعه في التاء بالضم عرف
ونصبه وجره بالكسر	☆	مكسر الجمع كفرد يجرى
والجرف في الاسم الصحيح المنصرف	☆	باليا واللام و بالكاف عرف

ومن ثم ايضاً اغنى من اجل ان مبنى الكتابة على الوقف كتب باب قاض بغير ياء رفعاً وجرماً للوقف عليه كذلك وباب القاضى بالياء الموقوف عليه كذلك على الافصح فيهما - ومن ثم كتب حرف الجر نحو يزيد، ولزيد ، وكزيد متصلاً لانه لا يتوقف عليه مع كونه على حرف واحد بخلاف من زيد لكونه على حرفين وان لم يتوقف عليه ايضاً وكتب الضمير نحو منكم، ومنك وضميركم متصلاً بما قبله لانه لا يبتدأ به لكونه ضميراً متصلاً - فهذه قاعدة يجب رعايتها في الخط والنظر بعد تقرير ذلك فيما لا صورة له تخصه بل له صورة مشتركة او يستعار له صورة غير موافقة له الاصل المذكور وذلك اما بوصل، او زيادة، او نقص، او بدل مع ان الاصل المذكور يقتضى خلاف ذلك او لا فالاول المهم وهو اول ووسط آخر - الاول همزة الف «قطع» في الكتابة مطلقاً اي مفتوحة كانت، او مضمومة، او مكسورة نحو واحد، واوائل، واحد، وابل وهكذا ان كانت همزة وصل نحو انصر، و اعلم وذلك ان الهمزة تقارب الالف مخرجاً وهي اخف حروف اللين فابدلوها اياها خطأً للتخفيف و الاشتراك صورة الالف في الاصل بينها وبين الهمزة - الا ترى ان اول لفظ الالف همزة، و قياس حروف التهجى ان يكون اول حرف من اسمها كالياء والتاء وغيرها، والوسط اما ساكن فيحرف حركة ما قبله يكتب مثل يأكل، و يؤمن، ويؤس لانها تخفف هكذا اذا خففت، و اما متحرك قبله ساكن فيكتب بحرف حركته مثل يستل ويلوّم، و يستم - و منهم من يحذفها ان كان تخفيفها بالنقل والحذف والادغام نحو مسلة، وخطية لانها لما تخففت لفظاً بالحذف او بالادغام حذفت خطأً ←



والجزم فى السالم بالتسكين	☆	والجر بالكسرة المتبيين
من الاسامى اثر اذا ذكر	☆	وليس للاعراب فيما قد قصر
جربيا ونصبها بالالف	☆	وسمة ترفع بالواو وفى
وذو وفوك وحمو عثمانا	☆	وهى اخوك وابو عمراننا
والنصب فى القاضى بفتح الياء	☆	ثم هنوك سادس الاسماء
من الاسامى اثر اذا ذكر	☆	وليس للاعراب فيما قد قصر
والنصب والجرياء فاعرف	☆	ورفع ما تنيته بالالف
بالواو ثم كالمثنى جعلنا	☆	ورفع سالم الجموع مسجلا

→ المذكر مؤكداً بالنون الخفيفة ان تكتب بواو والفاء - وقياس اضربن خطاباً للواحدة ان يكتب بياء ، وقياس هل تضربن استفهاماً على الجماعة المخاطبين ان يكتب بواو ونون ، وقياس هل تضربن استفهاماً عن الواحدة المخاطبة ان يكتب بياء ونون لانك اذا وقفت على النون المخففة المضموم ما قبلها او المكسور ددت ما حذف لاجل النون من الواو والياء فى نحو اضربوا واضربى ، ومن الواو والنون فى هل تضربون ، والياء والنون فى هل تضربين - فكان من حق كل منها ان يكتب كما قلنا بناءً للمكتابة على الوقف - ولكنهم كتبوه على لفظه لعسر تبينه اى تبيين هذا الاصل وهو ان نون التاكيد يحذف عند الوقف و يرد ما حذف لاجلها فانه لا يعرفه الاحاذق بعلم الاعراب بخلاف معرفة ان الوقف على اضربن بفتح الباء الموحدة بالالف اذ هو فى اللفظ كالنون فى زيدا وقد اشتهر ذلك بأنه يكتب بالالف او لعدم تبيين قصدتها بالنسبة الى الاحاذق ايضاً او كتبت هذه الالفاظ بالواو ، والياء ، والواو والنون ، والياء والنون اذ لا يعرف المقصود حينئذ من انه مؤكداً بالنون الخفيفة ام لا - وهذا بخلاف المفرد المذكور فانه لو كتب بالالف لم يلتبس المؤكد بغير المؤكد لعدم الالف فى حال عدم التاكيد - وقد يجرى اضربن مجراه فيكتب بالنون حملاً على سائر ما لحقه النون الخفيفة او لخوف التباسه بالمثنى .

وكلما رب عليه تدخل	☆	فانه منكر يا رجل
وما عدا ذلك فهو المعرفة	☆	وآلة التعريف ال كذا الصفة
وغيره المعارف السبع وال	(وله)	معرف اسم الجنس عيناً كما وعل
وقال قوم انها اللام فقط	☆	اذالف الوصل متى بدرج سقط
الاسم ينجر كما الفعل انجزم	☆	نصبهما بالفتح والرفع بضم

→ الهاء كما في محى « مه » ورددت الياء في ( حتى مه ) و ( الى مه ) و ( على مه ) وغيرها اعنى النون في ( من مه ) و ( عن مه ) ان شئت .

اما الرد فنظراً الى الهاء لانها انما اتصلت لاستقلال ما بنفسها ، واما عدم الرد فلعدم استقلال حروف الجرودن ما فيكون ( علامه ) مثل ( كيفه ) و ( اينه ) وكان الهاء لحقت كلمة واحدة متحركة بحركة غير اعراييد ولا مشبهة بها - فاستبان ان مبنى الكتابة على الابتداء والوقف - ومن ثم كتبت انا زيد بالالف لان الوقف عليها بالالف كما مر في باب الوقف - ومنه ( لكنا هو الله ربى ) في قرائة من لا يقرأ بالالف فانه تكتب بالالف في تلك القرائة ايضاً لان اصله لكن انا - ومن ثم ايضاً اعنى من اجل ان مبنى الكتابة على الابتداء والوقف كتبت تاء التانيث الاسمية في نحو رحمة ، وقمحة وهى البر « هاء فيمن وقف عليها بالوقف فيمن وقف عليها بالتاء تاء بخلاف التاء في اخت ، وبنت ، وباب قائمات ، وباب قامت هند فان الجميع تكتب بالتاء لان الوقف على جميعها بالتاء اتفاقاً من المعبرين ، ومن قال كيف البنون ، والبناء « بالهاء » وجبان يكتبها بالهاء وهوقليل - ومن ثم كتب المنون ، المنصوب بالالف اذ الوقف عليه بالالف - وغيره اعنى المنون المرفوع ، والمنون المجرور يكتب بالحذف لان الوقف عليهما كذلك ، واذ اتكتب بالالف على الاكثر لان الاكثر يقف عليه بالالف - والمازنى يقف عليه بالنون فرقاً بينه وبين اذا الطرفية وليس بيعيد - فعنده يجب ان تكتب بالنون - واضرباً خطاباً للمفرد المذكور مؤكداً بالنون الخفيفة كذلك في انه يكتب بالالف على الاكثر لان الوقف عليه بالالف بخلاف - فكان قياس اضربن خطاباً للجمع ←

او كان مجروراً بحتى وعلى	☆	الاسم ما يدخله من والى
عليه مثل بان اويبين	☆	والفعل ما يدخل قد والسين
او كان امرأذا اشتقاق نحو قل	☆	ودونه الاسم كدونك الرجل
ماض وفعل الامر والمضارع	☆	فهو ثلاث ما هن رابع
وهل وبل ولو ولم ولما	☆	والحرف ما سواهما كتما

→ الحروف المقطعة الواردة في بعض فواتح السور «على اصلها على» الوجهين المذكورين فيها (اهدحما) انها اسماء لحروف التهجى والمراد بها التنبيه على ان القرآن مركب من هذه الحروف كالمفاظكم التى تتكلمون بها فعارضوه ان قدرتم على ذلك فتكتب حينئذ كما اصلنا صور الحروف التى هى مسمياتها (نحويس وحم) وهكذا ان قيل انها بعض الكلم كما روى عن ابن عباس انه قال فى (الم) معناه ان الله اعلم، والثانى انها سميت بها مسميات آخرهى اما السور، واما الاشخاص كما قيل ان (طه) و (يس) اسمان للنبي ﷺ و (ق) اسم جبل وغير ذلك فتكتب حينئذ كما اصلنا بحروف هجائها كغيرها من اسامى المسميات نحو ياسين وحاميم (والاصل) المعتبر (فى كتابة كل كلمة ان تكتب بصورة لفظها بتقدير الابتداء بها والوقف عليها) ليكون فداعتبرت مفردة مستقلة عما قبلها وعما بعدها - فمن ثم كتب من ابك بهمة الوصل لانك اذا ابتدأت بها لم يكن بدمن همزة الوصل - وكتب (ره) او (قه) زيدا بالهاء، ومثل (مه) انت ومجى (مه) جئت بالهاء ايضاً لانك تقف على جميعها بالهاء كما مرفى فى الوقف بخلاف الجار اذا اتصل بماء الاستفهامية نحو حتام، والام، وعلى م فانك لاتكتبها بالهاء لان الحاق هاء السكت بها غير لازم اشدت الاتصاب بالحروف - ومن ثم كتب معها بالقات مع ان حقها ان تكتب بالياء كما يجىء فى آخر الكتاب لان (علام) مثل - (غلام) من قبل اتصال (ميم) ماء الاستفهامية بعلى اتصالاً شديداً - وكتب همرش وامجى والاصل هنمرش وانمجى - فان قصدت فى حالة الوصل الى الحاق الهاء عند الوقف كتبته لانك تكون اذا معتبر الماء الاستفهامية مستقلة بنفسها فلا بد من كتابة ←

﴿ قال سيدنا السيد محمد تقي ره اعلى الله مقامه في منظومته ﴾ (١)

اقول من بعد افتتاح القول	✻	بحمد ذي الطول سيد الحول
ثم الصلوة مع سلام جم	✻	على النبي الهاشمي الامي
واله الاطهار خير الال	✻	الصابرين الصادق المقال
حدالكلام ما افاد المستمع	✻	نحو سعي زيد و عمرو متبع

(١) لأبأس بايراد بعض القواعد اللازمة هنا للمبتدى الذي لم نعرض ولا نذكر في مواضعها سيما بعنوان الحظ ورسمه في ج ١٧ ص ١٩٩ وهي هذه المذكورة في أو آخر شرح النظام الحسن بن محمد النيسابوري الذي اصله لحاجب في الصرف قال (الخط) المشهور تصوير (اللفظ) المقصود تصويره بحروف (هجائه) وحروف الهجاء والتهجى هي الحروف التي عدت مخارجها من قبل ومنها يركب الكلم فاذا نسبت الكتابة الى لفظ على جهة المفعولية نحو زيد ، ورجل فالمراد انك كتبت هذا اللفظ بحروف هجائه وهي مسميات - الزاي ، والياء ، والدال اعنى ( ذى د ) ومسميات الراء ، والجيم ، واللام اعنى ( ر ج ل ) الا نحو القرآن والشعر مما يمكن كتابة مسماه وارى ذلك والا ( اسماء الحروف اذا قصد بها المسمى نحو قولك اكتب القرآن ) وتريد مسماه من قول عز من قائل الحمد لله رب العالمين مثلا الى آخر السورة - او اكتب الشعر وتريد مثلا قوله - الاكل شيء ما خلا الله باطل ( او اكتب جيم . عين . فا . را ) وتريد مسمى هذه الحروف « فانك تكتب هذه الصورة جعفر لانها » اعنى هذه الصورة « مسماها » اى مسما هذه الحروف « خطأ و لفظاً » اذا المفهوم من الجيم المكتوب اول حرف من جعفر هو (ج) لا الجيم ، وكذا المفهوم من الجيم الملفوظ هو «ج» ولذلك قال الخليل لاصحابه لما سأهم كيف تنطقون بالجيم من جعفر فقالوا جيم فقال انما نطقتم بالاسم ولم تنطقوا بالمستول عنه - و الجواب جه لانه المسمى فان سمي بها « اى باسماء حروف التهجى » مسمى آخر « كما لو سميت رجلا بجيم » كتبت كغيرها « بحروف هجائها فاذا قيل حينئذ اكتب جيم تكتب هكذا جيم كما يكتب زيد لو قيل اكتب زيداً « وفي المصحف يكتب » ←

و قال مسلمة بن عبد الملك لرجل ما اسمك فقال عبد الله بالنصب قال ابن من  
قال ابن عبد الرحمن بالجرف أمر بضربه فقال بسم الله بالرفع فقال دعوه فلو كان تاركاً  
للحن لتركه تحت السياط قال الشاعر :

- بطل النحو جميعاً كله ☆ غير ما احدث عيسى بن عمر  
فهما للناس شمس وقمر ☆ انما النحو في مجلسه  
كشهاب ثاقب بين الصدف ☆ يخرج القرآن من فيه كما  
ذاك اكمال وهذا جامع ☆ تخرج الدرّة من بين الصدف  
انما النحو للخطابة والشعر (وله) و تقويم سنة او كتاب  
فاذا ما تجاوز النحو هذا ☆ فهو شئ من المسامع ناب  
ان رمت ادراك العلوم بسرعة (وله) فعليك بالنحو القوي ومنطقي  
هذا الميزان العقول مرجح ☆ والنحو اصلاح للسان بمنطق

الى هنا يظهر رجحان تحصيل علم النحو ومن ذمه منصرف الى من اشتغل فيه  
اغلب اوقاته كما مر الاشارة اليها قبيل هذا منها فيل وقع نحوى في كنيف فجاؤه بكناسين  
فقال اطلب الى حبل اذيقاً وشدّ انى شدّاً وثيقاً واجد بانى جذباً رقيقاً وقالوا لله لا نخرج  
هوفى السليح الى الحلق وليس يدع الفضول - وقال بعضهم في ذم النحو وهو هذا .

- النحو شوم كله فاعلموا ☆ يذهب بالخير من البيت  
خير من النحو واصحابه ☆ ثريدة تعمل بالنز بالربيت  
لا خبر في النحو وطلابه ☆ فان من جملتهم نقطويه  
حرقه الله بنصف اسمه ☆ ونصفه الاخر يبكى عليه  
وانزل النحو على نقطويه ☆ لكان ذاك الوحي سخطاً عليه  
احرقه الله بنصف اسمه ☆ وصير الباقي صراحاً عليه  
كنا نقيس النحو فيما مضى (وله) على لسان العرب الاول  
ان الكسائي واصحابه ☆ يرقون في النحو الى اسفل

لامن حيث السند ، واذا قال مثله يعنى ذكر الشيخ مثل محمد بن يعقوب النعل بالنعل بدون نقص من حيث السند والتمن - وكذا اذا قال عن غيره من اول الوسائل الى آخره نحوه و مثله - والمعنى كلما قلت لك ان شئت فانظر واذن - و اشرنا الى نظيره فى المثل ( اقول ) والتفصيل فى كليات ابى البقاء ص ٢٩٥ وبقية كتب النحوية ولا شبهة فى مدح علم النحو و رجحانه فى الشرع لان اصل مؤسسه امير المؤمنين عليه السلام واخذ منه ابى الاسود الدئلى كما نقل جماعة من الاعلام الامامية واهل السنة و الجماعة قال الشاعر :

منزلة النحو من الكلام      \*      منزلة المالح من الطعام

وقال الاعراب حلية الكلام و وشبه ، وما احدث الناس اعجب التى من يعلم النحو، وقال مثل الذى يطلب الحديث ولا يعرف النحو مثل العمار الذى مخلاته لاشعر فيها، ويأتى بعنوان النصب فى ضرب زيد عمراً المراد بزيد على بن ابى طالب عليه السلام والمراد بعمر وعمر بن عبدود ، وقول القائل الذى قال للمرضى ما علامة النصب فى عمر قال بغض على بن ابى طالب عليه السلام ثم قال :

ايها الفاضل فينا افتنا      \*      وازل عنا بقواك العنا

كيف اعراب النحاة النحو فى      \*      انا انت الضارى انت انا

انا انت الضارى مبتدء      ( فاجابه )      فاعتبرها يا اماماً سننا

انت بعد الضارى فاعله      \*      وانا يخبر عنه علنا

ثم ان الصارى انت انا      \*      خبر عن انت ما فيه انثنا

وانا الجملة عنه خبر      \*      وهى من انت الى انت انا

قل لشيخ النحو عنا معلنا      \*      لم تزل تكشف عنا كربنا

قد تجادلنا على بيت غدا      \*      مشكل الاعراب بيته لنا

قد تخالفنا على اعرابه      \*      واجعل الاعراب فيه بيننا

كنت تخفى عنك ما حل بنا      \*      انا انت القائلى انت انا

آدم عليه السلام في الجنة ثلاث آيات من اول الكهف ، و ثلاث آيات من بنى اسرائيل و اذا قرئت القرآن ، و ثلاث من يس « وجعلنا من بين ايديهم سداً و من خلفهم سداً » .

فاذا سئل لم وقعت هذه الكلمة هكذا - اجيب بانها هكذا جرت في استعمالهم الا ان النحاة اخترعوا عللاً و اثبتوها بدلائل تطبيقاً للمنقول على المعقول و توجيهاً لكلامهم به و ترويحاً لهذه اللغة الفصيحة التي هي افضل اللغات و اشرفها لنزول القرآن المجيد عليها حتى انهم حكموا ان علم النحو عبارة عن معرفة احوال الكلم بدلائلها و نكاتها - و اما بدونها فحكاية النحودون علمه وليس ما ذكروا عللاً موجبة لتلك الاحكام ، و انما هي نكات مناسبات تفيد نوع رجحان و استحسان في الاعتبار بعد الوقوع فليست مطرودة بتوجه عليها النقض و المعارضة - و قد يفضى الكلام فيها الى البحث و المناظرة تكثيراً للكلام و اجرائها مجرى الدلائل على ما هو دأب اهل العلم و ان لم يكن ضرورياً في اصل المقصود و الاصل ما ذكرنا فافهم و احفظ .

و يجيء على ستة معان (منها) الجانب كقولك سرت الى نحو دار فلان اى جانبها و «منها» القصد كقولك نحوت نحواً اى قصدت قصداً و (منها) النوع كقولك عندي ثلاثة انحاء من الطعام اى انواع من الطعام و (منها) المقدار كقولك جائنى الجيش و هم نحو الالف اى مقدار الف و (منها) الصرف كقولك نحوت بصرى اليك اى صرفت اليك بصرى و (منها) الشبه و المثل كقولك مررت برجل نحوك اى شبهك و مثلك قال الشاعر :

نحو نأحو دارك يا حبيبي      ☆      لقينا نحو الالف من رقيب

وجدناهم جياً نحو كلب      ☆      تمنوا منك نحواً من رقيب

نحو باشد در لغت بر پنج نوع      « و بالفارسية »      قصد و مثل و جانب و مقدار و نوع

وقد وقع في كتب فقهاءنا كلمة النحو و المثل سيما في كتاب الوسائل الشيعة للشيخ الحر العاملي رة في الاحاديث الفقهية في اغلب مواضعها مثلاً قال محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى (ثم) قال و ذكر الشيخ مثله او نحوه - و المعنى اذا قال نحوه يعنى ذكر الشيخ مثل الكليني متناً لاسنداً يعنى ذكر الشيخ متن الحديث مثل الكليني

فعال و افعال وفعل وافعل	☆	و افعلة منها و فعلان فانظر
و منها فعول ياخى وفعلة	☆	و تمثيلها ان كنت لما تصور
جمال و افراس و اسدواكبشير	☆	واكسية حمر لفتيان حمير
انوتا عشاءاً في ربوع لفتية	☆	من التغليبين الكرام ويشكر
وكل خماسى اذا ما جمعته	☆	فاخره فاحذف ولا تتعثر
فتجمع قرطعباً قراطع سالكاً	☆	به مسلك الجمع الرباعى المكثر

وفى العلل ط ٢ ص ١٦٨ س ١٧ قال على عليه السلام تسع آيات من كتاب الله يقرءه

→ وكل شىء جاء فى طرف القلم	☆	يمل ماعدا طرائف الحكم
غنيمة الاكياس درس الحكمة	☆	وانها اعظم كل نعمة
وانما الحكمة روضات العلاء	☆	ونزهة للادباء النبلاء
اشجارها تنبت فى الجنان	☆	لكنها تثمر فى اللثان
لقد ذكرت عند تمثيلاتى	☆	طرائف الحكمة والعظات
كى لا يمل القلب علم النحو	☆	ويهدوا به بهذا النحو
ان من الاشعار نور الحكمة	☆	وانها للطالبيين رحمة
اتممت جوف ليلة ابياتى	☆	قد نهبت وقتى كالبليات
قد انتهت لبعض اخوان الصفا	☆	على يدى الداعى الى نهج الوفا
ناظمه خادم علم الدين	☆	محمد يدعى بقطب الدين
فى سنة المائة والثلاثين	☆	والالف فى عام ورود قزوين
لو وسعت رسالة العوامل	☆	نظمت كل النحو والمسائل
لكنه لناقة التنطق	☆	لم يك من يحدو الى التشوق
شوقى الى الحكمة كان ابغفا	☆	نعمته كانت على اسبغا
والحمد لله الحميد الواحد	☆	صلى على ساداتنا الاما جد
محمد و اله الكرام	☆	اما جد الافاضل العظام



الرفع ، والنصب - والخفض لان الحركات الطبيعية ثلاث حركات - حركة من الوسط  
 كحركة النار ، وحركة الى الوسط كحركة الارض ، وحركة على الوسط كحركة الفلك  
 وهذا اتفاق ظريف وتأول ظريف قال الشاعر في جمع المكسر كما في المعجم الادباء ج ١٣  
 سألت عن التكسير فاعلم بانها ☆ ثمانية اوزان جمع المكسر  
 فاربعة اوزان كل مقلل ☆ واربعة اوزان كل مكسر

### (في بيان تقسيم العوامل)

- |                          |   |                            |
|--------------------------|---|----------------------------|
| القول في امثلة العوامل   | ☆ | في مائة يكون حصر العامل    |
| فبعضها يكون معنوية       | ☆ | وبعضها العوامل اللفظية     |
| اولاهما اثنان لذى اللحاظ | ☆ | ثانيهما قسمان في الالفاظ   |
| فبعضها يقاس في القياس    | ☆ | وتلك سبعة لدى الاكياس      |
| وبعضها لا بدان قد يسمعا  | ☆ | ولا يقاس بل كما قد سمعا    |
| وتلك كانت احداً وتسعين   | ☆ | فذاكروا اعمالها في التبيين |
| اما السماعي ثلاثة عشر    | ☆ | نوعاً كما في العربية اشتهر |
| والمعنوي عندهم قد انحصر  | ☆ | في عامل في المبتداء والخبر |
| وعامل المضارع المرفوع    | ☆ | مجرداً عن عامل مسموع       |
| امثالنا كالجور في الجنات | ☆ | مسفرة من غرف الابيات       |
| الفاظها كالعرب الاتراب   | ☆ | باكرة المعان للاحباب       |
| يلوح من نقاب كل حرف      | ☆ | معنى جمال قاصرات الطرف     |
| فيهن خيرات حسان للهدى    | ☆ | يسفرن في البيان للذي اهتدى |
| هل ناظر اعينكم اليها     | ☆ | ام واله قلوبكم لديها       |
| ماضائع مناظراتكم لها     | ☆ | تولها والها اليها ولها     |
| اطراف افلام كرام الفضلا  | ☆ | معيار عقلهم بدرك العقلا ←  |

وقال ابن النديم فى فهرسه ص ١٥ عدد حروف العربية ( ٢٨ ) حرفاً على عدد منازل القمر ، و غاية ما تبلغ الكلمة منها مع زيادتها سبعة احرف على عدد النجوم السبعة ، و حروف الزوائد (١٢) حرفاً على عدد البروج الاثنى عشر ، و من الحروف ما يدغم مع لام التعريف وهى ( ١٤ ) حرفاً مثل منازل القمر المستمرة تحت الارض و(١٤) حرفاً ظاهرة لاتدغم مثل بقية المنازل الظاهرة و جعل الاعراب ثلاث حركات -

يامر بالعدل وبالاحسان	☆	→ تقول ان الله فى القرآن
اساس نظم دولة السلطان	☆	العدل ميزان من الرحمن
زنوا بقسطاس او او العرفان	(وقيل)	لا تخسروا الميزان كالخوان
اذ به كل تساوى فى القوام	☆	انما النحو كملح فى الطعام
يعرف اللفظ على اصل الكلام	☆	من درى النحو تراه قارئاً
من فقيه حاذق حبر همام	☆	بتقية كل من جالسه
خوف لحن والغزى فى الملام	☆	هاب ان ينطق من لم يدره
ينصب الرفع اذا جافى السلام	☆	يرفع النصب كجزم دائماً
صرف النحو باعراب المقام	- ☆ -	يقرأ القرآن لا يعرب ما
شك فى لفظ رواه بالسقام	- ☆ -	والذى يعرفه يرجع ما
يعرف اللحن بتغيير النظام	☆	يعرف اللفظ فيبرى سقمه
ليس اعمى كبصير فى القيام	☆	ماهما فيه سواء عندنا
وضع اللحن رؤساً فى العوام	- ☆ -	كم وضع رفع النحو وكم
رأيت لسان المرء وافد عقله «وقال العبر تائى» وعنوانه فانظر بماذا تعنون		
يخبّر عما عنده و بين	☆	فلاتعد اصلاح اللسان فانه
فيسقط من عينى ساعة يلحن	☆	ويعجبني رأى الفتى وجماله
سمعت من الاعراب ما ليس يحسن	☆	على ان الاعراب حسن وربما
ولا فى قبيح اللحن والقصد ازين ←	☆	ولاخير فى اللفظ الكريه استماعه

والتحقيق ان موضوعه واحد وهو اللفظ الموضوع بالمعنى والتعدد باعتبار النوعين اعنى الكلمة والكلام ، وان اردت ان تعلم الحقيقة فى معرفة علم النحو ان لكل واحد من الكلمات الثلاث اعنى الاسم ، والفعل ، والحرف فى لسان العرب احوالا واحكاماً مخصوصة من الاعراب والبناء والحركات والسكنات - وهى كما وقعت فى كلامهم وجرت على لسانهم كما فى سائر الاسنة واللغات .

وجيزة اربح فى المعانى	☆	→ ارجوزة افصح فى البيان
وتذكروا بها خطاب الله	☆	لتعرفوا بها كتاب الله
واسترضعوا لبان علم السعداء	☆	فصرفوا الهممة نحو الاهتداء
استطعموا مائدة القرآن	☆	لكن لى العظام من بيانى
و السعداء الطالبين طرا	☆	و اطعموا القانع والمعتر
لان تكونوا ناصرى حزب الله	☆	عزمت فى هذا عليكم بالله
و منه استعين فى الامور	☆	و ارتجى مغفرة الغفور
من فهمها جوهر ما قد ذكرا	☆	والصرف علم باصول ظهرا
باسم وفعل ثم حرف ينقسم	☆	وعند حصر العقل مصداق الكلم
و علم الانسان ما لم يعلم	☆	الله قد ابداع ما فى العالم
بالجر والتنوين او باللام	☆	وميزوا الاسماء فى الكلام
اليه هكذا به تنادى	☆	و بالاضافة و بالاسناد
العلم رأس العز والمعالي	☆	تقول يا منبع مجد عال
و النون للتأكيد ثم الياء	☆	واختص بالفعل لحقوق التاء
كفعلت و يفعلن و افعلى	☆	تميز الفعل بها للعاقل
مثلهما نحو على و من وفى	☆	ولا يكون قط لفظ الحرف
من مسند و مسند اليه	☆	ينقسم الاسم على قسميه
هذان ليسا فى الحروف ابدا ←	☆	والفعل لا يكون الامسندا

الضمة من جنس الواو وهي علامة الجمع وقد تكرر ذكر نحن في الكتاب والسنة منها عن علي عليه السلام نحن اعوان المنون وانفسنا نصب الحتوف فمن اين نرجوا البقاء وهذا الليل والنهار لم يرفعا من شيء شرفا الا اسرع الكرة في هدم ما بنينا وتفريق ما جمعنا ونحن اقمننا عمود الحق وهزمتنا جيوش الباطل ، ونحن امناء الله سبحانه على عباده ومقيموا الحق في بلاده بنا ينجوا الموالى وبنائهمك المعادى، ونحن باب حطة وهو باب السلام من دخله سلم ونجى ومن تخلف عنه هلك .

[نحن] دعاة الحق وائمة الخلق والسنة الصديق من اطاعنا ملك ومن عصانا هلك  
[نحن] شجرة النبوة ومحط الرسالة و مختلف الملائكة و ينابيع الحكمة  
ومعادن العلم ناصرنا ومحبننا ينتظر الرحمة وعدونا ومبغضنا ينتظر السطوة ، ونحن الشعار  
والاصحاب والسدنة والابواب ولا تؤتى البيوت الا من ابوابها ومن اتاها من غير ابوابها  
كان سارقاً لا تعدوه العقوبة .

[النحو] علم بقوانين الفاظ العرب من حيث الاعراب والبناء فموضوعه الكلمة  
والكلام قال سيدنا قطب الدين محمد والد على في منظومته النحوية والصرفية ( ١ )

- |                            |   |                            |
|----------------------------|---|----------------------------|
| من صانها احوال تركيب الكلم | ☆ | (١) النحو وعلم بقواعده علم |
| يصعد في سماء علم من علم    | ☆ | حمد لمن اليه طيب الكلم     |
| بازغة شارقة او امعه        | ☆ | والعمل الصالح فيها يرفعه   |
| مرفوعة منصوبة للاهتدى      | ☆ | هو الذي اقام اعلام الهدى   |
| ولم يضيع عملا لعامل        | ☆ | اعطى لدى وسائل المسائل     |
| انشأت نظم هذه اللآلى       | ☆ | و بعد ليلة من الليالى      |
| ليحفظوا رسالة العوامل      | ☆ | نظمت للكرام والامائل       |
| ضممتها طرائف الامثال       | ☆ | وشحتها ظرائف المثل         |
| ما نسجت سندسها الا وهام    | ☆ | ما نسخت نظيرها الا قلام    |
| والازكياما احكوا امثالها ← | ☆ | الناس ما احكوا على منوالها |

عاشر ذى الحجة والنحر بالكسر الحاذق الماهر البصير الفطن .

[النحري] بالكسر ثم السكون هو العالم المتقن البليغ في العلوم ويقال له الحاذق الفطن العاقل «نحري» الخادم الظاهر حسن حاله هو الذي وكله السلطان على دار

الحسن العسكري عليه السلام بعد وفاته كما يظهر من كمال الدين ط ١ ص ٢٦ س ٣

«النحسان» بالفتح الزحل و المريخ ، و السعدان الزهرة و المشتري ، و النحس

الامر المظلم والضرو الريح الباردة اذا ادبرت .

[النحل] بالفتح ثم السكون هو ذباب العسل قال الله تعالى في سورة النحل

آية ٦٧ «واوحى ربك الى النحل ان اتخذى من الجبال بيوتا ومن الشجر ومما يعرشون

ثم كلى من كل الثمرات فاسلكى سبل ربك ذللا يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه

فيه شفاء للناس ان فى ذلك لاية لقوم يتفكرون) و فى الحديث لباس بقتل النحل فى

الحرم وفيه نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن قتل ستة وعدمنها النحلة لانها تاكل طيباً وتضع طيباً

وهى التى اوحى الله اليها ليست من الجن ولا من الانس كما فى المجمع فى مادة النحل

وفى الصافى قال اوحى ربك الى النحل الهماً وقذف فى قلوبها فان صنعتها الايقنة ولطفها

فى تدبير امرها و دقيق نظرها شواهد بينة على ان الله تعالى اودعها علماً بذلك، وعن

على عليه السلام قال لعق العسل شفاء من كل داء ثم تلا هذه الاية كما مر الاشارة اليها فى ج ٢٢

ص ٣٤ وفى بحر الجواهر قال النحل يقع على الذكر والانثى ثم قال بالفارسية وى

زيرك ترين حيواناتست بعد از انسان و خانهاى كه ميسازد از اعجب اشياست زيرا كه

همه مسدس است يكى بر ديگرى تفاوت ندارد .

[النحلة] بالكسر او الضم ثم السكون العطية والهيبة واعطاء المرأة مهرها

والنسبة بالباطل والنحل لقب على عليه السلام «نحليين» بكسر النون واللام بينهما الحاء

الساكنة من قرى حلب منها ابو محمد عامر بن سيار «جم» \*

[نجن] بالفتح ثم السكون ضمير يعنى به الاثنان والجمع والمخبرون عن

انفسهم مبنى بالضم او جمع انا من غير لفظها و حرك آخره بالضم لالتقاء الساكنين لان

ابن محمود المتوفى سنة ١٣٧١ ، هو غير نجيب مخلوف صاحب كتاب التاريخية ، وغير نجيب مرقس صاحب الدروس الجغرافية . وغير نجيب نجبا صاحب الفنون العامة وغير نجيب نصار المتوفى سنة ١٣٦٧ وغير نجيب وهبة أفندي ، وغير نجيب يوسف بك (عات) [النجيب] بالفتح ثم الكسر وسكون التحتانية قبل المثلثة هو السرا المخفى والهدف البطى «النجيح» بالفتح ثم الكسر من النجاح والفوز بالمقصود هو الصائب من رأى والسريع من المجدد واسم جماعة منهم .

[نجيح] بن عبدالرحمن مولى بنى هاشم ابو معشر المدنى الحميرى الامامى الذى كان من اصحاب الصادق عليه السلام الظاهر حسنه لتضعيفه بعض العامة روى عنه ابنه مات سنة ١٧٠ (يب) «نجيح» بن قبالغافقى المدنى الامامى لابأس به هو غير نجيح ابن مسلم الكوفى (جش جنج) .

[النجيد] بالفتح ثم الكسر الشجاع الماضى فى ما يعجز غيره و«نجيد» بالضم مصغراً هو ابن عمران الخزاعى «نجيرم» بالفتح محلة بالبصرة وقعت على جبل على ساحل البحر منها ابراهيم بن عبدالله ، ويوسف بن يعقوب ، وابنه بهزاد بن يوسف كانوا من العامة المذكورون فى المعجم ج ٨ ص ٢٧٠ «نجية» بن اسحاق الفزارى الامامى الظاهر حسنه هو غير ابن يحيى بن خلف ابى الحسن النحوى .

[النجى] بالفتح السرو والمحدث السريع «النحات» بالفتح كثير نحت الحجارة «النحاز» بالضم داء للابل فى رثتها ، وفى الحديث نجى من صدق يمانه وهدى من حسن اسلامه [النحاس] بالفتح وشد الحاء مبالغة هو صانع النحاس وبايعه يعرف به جماعة منهم ابراهيم الشافعى الازهرى ، واحمد بن ابراهيم بن محمد محى الدين الدمشى المتوفى سنة ٨١٤ ، واحمد بن محمد المفسر المتوفى سنة ٣٣٨ وجرس ميحائيل صاحب تاريخ الاثر ، وعبدالرحمن صاحب الديوان ، والمفضل بن صالح ، والنحاس بتثليث النون وتخفيف الهاء معدن معروف .

[النحراوى] العيسوى الطبيب المعلم فى علم التشريح صاحب كتاب التشريح العام ذكره فى معجم المطبوعات «النحر» بالفتح ثم السكون اعلى الصدر ويوم النحر

ابن محمد السمرقندى حنفى (عات) (نجم) الطائى امامى كان من اصحاب الباقر عليه السلام هو غير نجم بن فرقد العطار البصرى « ن » .

[ النجوم ] من النجم هو الكوكب قد اشبعنا الكلام فيه فى ج ٢٥ ص ١٣٨ وهنا بعنوان النجم ، وفى الحديث من ادعى معرفة علم النجوم فقد كذب سأل على عليه السلام منجماً كيف دوران الفلك عندكم قال فاخذت القلنسوة من رأسى فادرتها فقال عليه السلام ان كان الامر كما تقولون فما بال بنات النعش والجدى والفرقدان لا يدورون يوماً من الدهر « فبهت » ، وفيه انكار على من يدعى معرفة علم النجوم كما لا يخفى - ومما يستفاد من فحوى الحديث ان هذه الكواكب لها حركات خفيفة غير واضحة عند الحث والمنجمون بنواقواعدهم فى ضبط الحركات وفى قدر الابعاد وقدر الاجرام على مقتضى رؤية العين منه

[ النجيب ] بالفتح ثم الكسر من الانسان الفاضل النفيس ومن الفرس العربى كما مر فى ج ٢٣ ص ١٩١ ومن الابل القوى الخفيف السريع وغير ذلك - ونجيب اسم جماعة منهم نجيب بن ابراهيم طراد المتوفى سنة ١٣٢٩ هو غير نجيب افندى كاتب الجريدة عامى وغير نجيب بك الجندى ، وغير نجيب دياب بن موسى وغير الدمياطى فتح بن محمد .

[ نجيب ] حبيبة هو مدرس لبنانى مارونى مات سنة ١٣٢٤ هو غير نجيب الحداد

« الدين هو على بن محمد بن مكى العاملى هو ابن شهيد الاول ، وهو غير نجيب الدين الاسترابادى ( نجيب ) الدين يحيى بن احمد بن يحيى بن الحسن ابن سعيد هو ابن عم المحقق العلى صاصب الشرايع المتوفى سنة ٦٨٩ .

[ نجيب ] الريحانى ابن الياس المتوفى ١٣٦٨ ، هو غير نجيب خلف البنائى وغير السمرقندى محمد بن على المتوفى سنة ٦١٩ ذكره فى «م» ج ٨ ص ٣٢٦ .

(نجيب) سمعان صاحب كتاب الانوار البهية هو غير نجيب شقرا بك ، وغير نجيب عبدة .

[ نجيب ] غرغور المتوفى بعد سنة ١٣٢٨ فاضل لبنانى

[ نجيب ] فناوى الدكور صاحب حياة الرضيع هو غير نجيب هترى صاحب

المطبعة المعارف .

[ نجيب ] محفوظ الدكتور المدرس فى الولادة وامراض النساء هو غير نجيب

سنة (لب) ط نجف ص ٢٤٨ «نجم» الدين هو ايوب بن محمد السلطان توفي سنة ٦٤٧  
 [نجم] الدين هو بهاء الشرف ابو الحسن محمد بن الحسن بن احمد بن اخي  
 سابقه روى الصحيفة السجادية عن محمد بن احمد بن شهر يار خازن امير المؤمنين  
 عليه السلام ذكره في هامش (لب) ط نجف ص ٢٦٨ .

[نجم] الدين الجزائري ابن محمد الحسيني العالم الفاضل صاحب كتاب تحفة  
 الملوك هو معاصر صاحب «مل» «نجم» الدين الرسولي هو عمر بن يوسف وهو غير نجم  
 الدين الرملي محمد بن خير الدين ، وهو غير يوسف بن احمد الزيدى .

[نجم] الدين الشاعر هو ابو محمد عمارة بن على بن زيدان بن احمد اليمنى  
 الفقيه ذكره في «خك» ج ١ ص ٥٣٥ (نجم) الدين الشاعر هو محمد بن على بن فارس  
 ابن على بن عبدالله ابو الغنائم المعروف بابن المعلم «نجم» الدين الشاعر هو يعقوب بن  
 صابر بن بركات بن عمار ابو يوسف الحراني البغدادي «خك» .

[نجم] الدين الشافعي الخبوشاني هو محمد بن الموفق بن سعيد الفقيه  
 » » العاملى هو ابن محمد الحسيني العالم الفاضل الجليل المحدث  
 الامامى كآبنيه على ومحمد «نجم» الدين هو عبد العزيز بن محمد بن عبد الحميد  
 الثانى اخو نظام الدين و غياث الدين «لب» «نجم» الدين العسكرى هو احد الاعلام  
 المعاصرين اليوم ببغداد قدامى فى اييه الميرزا محمد الطهراني .

[نجم] الدين هو على بن عبد الحميد بن التقي عبدالله بن اسامة بن احمد ابو الفتح  
 الحسينى «لب» ص ٢٦٩ «نجم» الدين هو على بن نقيب المدينة الحسن بن السلطان بن الحسن  
 [نجم] الدين العمرى هو ابو الحسن النسابة على بن محمد بن على بن  
 محمد بن محمد ملقطة «لب» ص ٥٧ «نجم» الدين القمى هو ابو سعيد محمد بن الحسن  
 ابن على بن محمد بن احمد بن على بن الصلت كمال الدين ط ١ ص ٣ .

[نجم] الدين الكبرى هو ابو الجنباح احمد بن عمر الصوفى خوارزمى  
 » » الملك الافضل هو ابو الشكر ايوب بن شاذى بن مروان والد  
 السلطان صلاح الدين «نجم» الدين النسفى هو ابو حفص عمر بن محمد بن اسماعيل



يجمعها الروم واهل الخبرة	☆	من صورة العقرب شكل الابرة
والقلب مع نجم منير لامع	☆	تعرفه العرب بنسر واقع
معا بهر اربن قد يعرفان	☆	فى اكثر الاحياء و البلدان
وقد ذكرنا قبل حال الجبهة	☆	ملخصاً فلم تغادر شبهة

## الحوت و كواكبه و نجومه

يتبعها الحوت ويدعى السمكة	☆	كواكب ملتفة مشتبكة
قد شبهتها الروم بالنونين	☆	تراهم العين صغيرتين
احداهما تدنومن المثلثة	☆	بينهما كواكب متصلة
منظومة كهياة السحاب	☆	تعرف بالوصل لدى الاعراب
فقد ذكرنا صور البروج	☆	وشرح سرعلمها البهيج
فنذكر الكل على الترتيب	☆	بعون رب واحد قريب

[نجم] الاثمة يطلق على محمد بن الحسن صاحب العصر والزمان عليه السلام وعلى محمد بن الحسن الاسترابادى الامامى (نجم) بن ارسلان بن على ابوالنجم المعروف بابن الفصيح الواعظ الفقيه المتوفى سنة ٦١٥ هـ روى عن السلفى .

(نجم) بن اعين امامى حسن يجاهد فى الرجعة المذكور فى الخلاصة هو غير ابن حطيم الكوفى الامامى (نجم) بن دينار واعطاء عامى روى عنه يحيى بن موسى هو غير الراوى عن مجاهد (ن) ج ٦ ص ١٤٨ .

[نجم] بن سراج العقيلى البغدادى شمس الملك المتوفى سنة ٦٠١ هـ شاعر ذكره فى الاعلام ج ٨ ص ٣٢٥ (نجم) الدين هو ابوالقاسم جعفر بن الحسن بن يحيى بن سعيد المحقق صاحب الشرايع امامى ثقة (نجم) الدين هو احمد التراكيشى العاملى العالم الفاضل جليل كان من اجلة تلامذة الشهيد الاول امامى حسن .

[نجم] الدين هو اسامة بن احمد بن عمر بن يحيى بن الحسين ذى العبرة الحسينى ابن اخت الوزير المغربى يقال له ابوالقاسم ولى النقابة وتوفى سنة ٤٧٢ هـ وهو ابن ٤٥

- حولها تبدو نجوم زاهره ☆ تدعوها العرب بسعد ناشره  
 خبر بعض من روى عن العرب ☆ ان المحنثين لهذين لقب

## الدالى وهو الدلو وكواكبه ونجومه

- و بعده نشر شكل الدالى ☆ ملخصا باو جز المقال  
 وهو الذى بالدلو تدعوه العرب ☆ وساكب الماء له ايضا لقب  
 كواكب قد شبهت بزحل ☆ فى يده اليمنى ذنوب قد ملئ  
 يسكب افواها من الذنوب ☆ تمتد كالنهر الى الجنوب  
 مقطعين عند نجم زاهر ☆ زين بنور العين عين باهر  
 يضىء كالبدرازا البدر وجب ☆ بالصفدع الاول تدعوه العرب  
 يجعله للحوت فاعلمه فما ☆ اوائل الروم و من تقدا  
 و ربما سمى بالظلم ☆ وهو الذى يجعل عند الرومى  
 لصورة الحوت الجنوبى فما ☆ يزعم من كان قدا نجما  
 نجم وفى جملة هذى الصورة ☆ كواكب ثلاثة صغيرة  
 هن من الصورة فى بطن اليد ☆ تجعلها الاعراب بعد الاسد  
 يبدوا من الافق اذا الجدى طلع ☆ وهى التى قد لقب سعد بلغ  
 يتبعهن كوكبان اثنان ☆ كلاهما منها على تدان  
 اعلاهما كحمره تلتهب ☆ تدعوها سعد السعود العرب  
 يتلوها نجمان آخران ☆ بينهما شبران او يدان  
 خبرنى من علمه لا يرتبك ☆ انهما قد لقبا سعد الملك  
 هما على منكب هذى الصورة ☆ تتبعها كواكب منيرة  
 ثلاثة تحته بنجم ☆ و كلها نجم كبير الجرم  
 طلوعها دليل طيب الاهوية ☆ لقبها العرب بسعد الاخبية  
 هن بعيدات عن المجرة ☆ وهى التى تدعى نجوم الجرة

ياغافلا عن حركات الفلك ☆ نبيك الدهر فما اغفلك  
مالك المغير اذا ضتمه ☆ و كلما انفقت منه فلك  
وفي آية الشريفة (والنجم والشجر يسجدان) سجودهما استقبالا لهما الشمس اذا  
طلعت ثم يميلان معها حتى ينكسر الفء- وفي الحديث عن النبي ﷺ قال لا تسبوا  
الرياح فانها مأمورة ولا تسبوا الجبال ولا الايام ولا الليالي فتائموا ويرجع عليكم كما  
مر في الايام والساعات ويأتى بعنوان النجوم وقد اشبعنا الكلام فى ج ٢٥ بعنوان  
الكواكب من ص ١٣٧ الى ص ١٨٨ وذكرنا الاشعار التى راجع الى النجوم والكواكب  
من حمل الى القوس وكواكبه بقى منها الى آخر الحوت اولها.

بين النعامات و ان قدخلى ☆ يعرفه الرمل اعراب القلى  
تدعوها بالصردين العرب ☆ واحد و الاثنين قد التهب  
و من نجوم القوس كوكبان ☆ كلاهما فى فخذ الحصان  
قد لقبوها العلما البيضا ☆ و قد سميت الفيض عنها ايضا  
عند نجوم البيض والادحى ☆ والفلك المشبه الغربى  
بقيعه مثل الفلاة جردة ☆ قد لقبتها العلماء البلدة  
والانجم المنظومة الشواخص ☆ لقبها عندهم القلائص

## الجدى و كواكبه ونجوم

وبعد ذكرى لنجوم الرامى ☆ انعت شكل الجدى فى كلامى  
كواكب زاهرة فى الظلم ☆ يعرفها بالجدى كل الامم  
ترى على قرنية كوكبين ☆ يرى دوين انور الاثنين  
كوكب يعشى سنه الحدقا ☆ يكاد بالاكبر ان يلتصقا  
كانها مباسم ذات شنب ☆ بسعد الذابح تدعوها العرب  
فى جملة الصورة كوكبان ☆ اذا بدا الذابح يبدوان  
كلاهما اظهر لماع الخفق ☆ يزينه جرم له نور يقق

وقيل كان علماء بنى اسرائيل يسرون من العلوم علمين علم النجوم ، و علم الطب ولا يعلمونها اولادهم لحاجة الملوك اليها لئلا يكونا سبباً فى صحة الملوك والدنومهم فيضمحل - وفى رواية اياكم والعقود فى الشمس فان كنتم ولا بدفاعلين فتنكبوها بعد طلوع النجم اربعين يوماً ثم انتم وهى سائر السنة - قيل والكواكب كلها سيارة الابنات النعش والفرقدان - وقيل لها حركات خفيفة غير واضحة عند الحس والمنجمون بنوا قواعدهم وضبط الحركات - وفى العلال ط ٢ ص ١٩٢ س ٢٢ ومن النجوم الطارق يطرق نوره سماءً سماءً الى سبع سموات ثم يطرق اجماعاً حتى يرجع الى مكانه وهو احسن نجم فى السماء وليس تعرفه الناس قال الشاعر .

→ خمسة وعشرون الفا ، وتقطعت جبال ، ودنت من بعضها حتى سار جبل اليمن ، وعليه مزارع قوم فاتى مزارع آخرين ، ووقع طائر ابيض بحلب ، وصاح اربعين صوتاً يا ايها الناس اتقوا ربكم (ثم) طار ، و اتى من الغد (ثم) فعل مثل ذلك (ثم) مارؤى بعدها ، ومات رجل فى بعض الاكوار الاهواز فسقط طائر على جنازته وصاح بالفارسية ان الله قد غفر لهذا الميت ومن حضر جنازته انتهى (ثم) قال كما ان التصديق بوجوده تعالى من اجل البديهيات قوله (افى الله شك فاطر السموات والارض) كذلك تصور كنه الحقيقة او ما يقرب من الكنه من امحل المجالات لا يحيطون به علماً كيف وسيد البشر <sup>وَالْقَلْبُ</sup> يقول ما عرفناك حق معرفتك (وقال) ان الله احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار ، وان الملاء الاعلى يطلبونه كما يطلبونه انتم (الى ان قال) الحاصل ان كل ما يتصوره العالم الراسخ فهو من كنه الحقيقة بفراسخ ، وكل ما وصل اليه النظر العميق فهو غاية مبلغه من التدقيق - و سرادقات الذات عن ذلك بمراحل ، واميال لا يستطيع سلوكها يريد الوهم والخيال والله در من قال

فيا اغلوطه الفكر	✧	تاه عقلى و انقضى عمرى
سافرت فيك العقول فما	✧	ربحت الا اذى السفر
رجعت حسرى و ما وقعت	✧	لا على عين و لا اثر

انظر تفصيل ذلك هناك ان اردت

و قيل يمكن على طريق اجراء العادة ان يكون بعض الحوادث سبباً لبعضها لكن لا دليل فيه على كون الكواكب اسباب للمعادة و عللاً للنحوسة لاحساً و لا عقلاً ولا سمعاً - اما حساً فظاهر ان اكثر احكام مهم ليست بمستقيمة كما قال بعض الحكماء جزئياتها لا تدرك و كلياتها لا تحقق ، و اما عقلاً فان علل احكامهم و اصولهم متناقضة حيث قالوا ان الاجرام العلوية ليست بمركبة من العناصر بل هي طبيعية خاصة (ثم) قالوا ببرودة زحل و يبوسته و حرارة المشتري و رطوبته فائتوا الطبيعية الى الكواكب و غير ذلك ، و اما شرعاً فهو مذموم بل ممنوع كما قال عليه السلام من اتى كاهنا بالنجوم او عرافاً او منجماً فصدقه فقد كفر بما انزل الله على محمد صلى الله عليه و آله و سلم الحديث و سبب المبالغة في النهي هذه الثلاثة •

→ را پادشاه دوم گوئیم و بدان و تیره هر يك از ستارگان او را هزار سال وزارت كنند، و چون نوبت وزارت ماه بگذرد پادشاه اول هزار سال وزارت پادشاه دوم كند هلم جرا جميع ثوابت هر يك چنين سلطنت كنند پس نوبت بستارگان سياره رسد آنان نیز هر يك چنين مدتی سلطنت كنند چون سلطنت ماه پايان آيد آنگاه يك دور اعظم گذشته باشد و در اين وقت باز نوبت سلطنت پادشاه اول رسد و مردم در هر عهد و هر زمان كه بوده اند در همان عمد و زمان رجعت كنند با همان گفتار و كيردار و شمائل و آثار كه در دوره سابق بودند باز آيند زیرا كه جهان كار از سرگردالی آخر ما ذكره.

نقل شيخنا البهائي ره في كشكوله طمصر ص ۳۰۴ س ۱۸ و ط ايران ص ۳۷۱  
 عن كتاب المدهش في حوادث سنة ۲۴۱ هـ ماجت النجوم، و نظايرت شرقاً، و غرباً كالجراد من قبل غروب الشمس الى الفجر في السنة التي بعدها رجعت السويداء و هي ناحية من نواحي مصر بحجارة فوزن كل حجر منها عشرة ارطال و زلزلت الري، و جرجان، و طبرستان، و نيسابور، و اصبهان، و قم، و قاشان، و دامغان في وقت واحد فهلك في دامغان

واما الاخبار فی ذم تعلیم علم النجوم (فمنها) قال عليه السلام علی من آمن بالنجوم فقد كفر - و كان عليه السلام اذا اراد الخروج الى الخوارج فاراد تشبيطه ناظر فی النجوم فقال ايها الناس اياكم وتعلم النجوم الا ما يهتدى به في بر او بحر فانها تدعو الى الكهانة والمنجم كالكاهن ، والكاهن كاساحر ، والساحر كالكاافر ، وفي النهار سير واعلى اسم الله تعالى ورجع مظفراً - وفي الديوان قال :

اتاني يهدني بالنجوم ☆ وما هو من شرها كائن

ذنوبي اخاف فاما النجوم ☆ فاني من شرها آمن

قيل الاخبار المذمومة مقيدة بمن اعتقد بها مستقلة في تدبير العالم واستدل بقول الشافعي الذي يقال اذا اعتقد المنجم ان المؤثر الحقيقي هو الله سبحانه وتعالى لكن عادته جارية بوقوع الاحوال بحر كانتها وواضعها المعهودة في ذلك فلا بأس عندي وقيل ان اعتقاد التائير اليها بذاتها حرام (۱) .

(۱) ودر اول ناسخ ط ۱ ص ۴۶ س ۱۴ می گوید از بزرگان کشف و شهود رسیده که هر يك از ستارگان آسمان را سلطنتی مقرر است بدینگونه که هر قوم می افتد مثلاً یکی از ثوابت که فرد اعظم و خداوند دور باشد او را پادشاه اول خوانیم پس هزار سال بی شراکت غیر سلطنت او را باشد چون هزار سال بپایان آید شریکی و وزیر پیدا کند، و یکی از ستارگان ثابته او را دستور شود .

پس ازین دستور هزار سال وزارت کند و معزول گردد و ثابتی دیگر بوزارت بر خیزد و آن نیز هزار سال وزارت کند و معزول شود و ستاره دیگر منصوب گردد بدین گونه تا جمیع ستارگان ثابته هر يك هزار سال پادشاه اول را وزارت کنند و معزول شود و ستاره دیگر منصوب گردد آنگاه نوبت وزارت بزحل رسد و نیز هزار سال وزیر باشد پس از آن مشتری ، و مریخ ، و آفتاب ، و زهره ، و عطارد ، و ماه بنوبت هر يك هزار سال وزارت پادشاه اول کنند چون وزارت ماه بانجام رسد دوره سلطنت پادشاه اول بپایان آید - آنگاه ستاره ثابتی که اول بار وزارت پادشاه اول کرده بود بسلطنت بر آید و آن ←

حتى اذا طفت سبعاً حول قبته ☆ تأمل الباب تلقى وجهه تقف

وقل سلام من الله السلام على ☆ اهلا السلام واهل العلم والشرف

وقد مرّت الاشارة الى بعضها فى ج ١١ ص ١٨٠ وفى ج ٢٢ ص ١٦٤ والتفصيل

فى التواريخ النجف والسير وغيرها.

[النجم] بالفتح ثم السكون الكوكب الذى طلع وظهر فى السماء وعند الاطلاق الثريا قيل فى تعريف علم النجوم يعرف به الاستدلال على حوادث الكون والفساد بالنشكلات الفلكية هي اوضاع الافلاك والكواكب كالمقارنة والمقابلة والتثليث والتسديس والتربيع الى غير ذلك - وهو عند الاطلاق ينقسم الى ثلاثة اقسام - حسابيات وطبيعيات ووهميات. اما الحسابيات فهي يقيقة فى علمها قديعمل بها شرعاً، واما الطبيعيات كالاستدال بانتقال الشمس فى البروج الفلكية على تغيير الفصول كالحر والبرد والاعتدال فليست بمردودة شرعاً ايضاً، واما الوهميات كالاستدلال على الحوادث السفلية خيرها وشرها من اتصالات الكواكب بطريق العموم او الخصوص .

وقال على بن احمد النسوى علم النجوم اربع طبقات - اولى معرفة رقم التقويم و معرفة الاسطرلاب حسبما هو يتركب ، والثانية معرفة المدخل الى علم النجوم . ومعرفة طبائع الكواكب والبروج ومزاجاتها ، والثالثة معرفة حساب اعمال النجوم و عمل الزينج والتقويم ، والرابعة معرفة الهيئة والبراهين الهندسية على صحة اعمال النجوم - ومن تصور ذلك فهو المنجم التام على التحقيق واكثر اهل زماننا منذ اقتر من علم التنجيم على الطبقتين الاولين و قليل منهم من يبلغ الطبقة الثالثة « اقول » فلا استناد لها الى اصل شرعى ولذلك هي مردودة شرعاً كما قال النبى ﷺ اذا ذكر النجوم فامسكوا ، وقال تعلموا من النجوم ما تهتدون به فى البر والبحر ثم انتهوا - وعن على عليه السلام قال من اقتبس علماً من علوم النجوم من حملة القرآن ازداد به ايماناً ويقيناً وتلا (ان فى اختلاف الليل والنهار) الاية ، فى حديث آخر قال اياكم والتكذيب بالنجوم فانه علم من علم النبوة - وسئل عنه عن علم النجوم فقال ان كلياتها لاتدرك وجزئياتها لاتترك و ماهى الا تعجيل هم وتأخير مهم والله اعلم .

قبة باربعة ابواب فبنى و بقى الى ايام السلطان عضدالدولة ره فجاء فاقام فى ذلك الطريق قريبا من سنة هو وعساكره فبعث فاتى بالصناع والاساتذة من الاطراف و خرب تلك العمارة و صرف اموال كثيرة جزيلة و عمر عمارة جليلة حسنه بخشب الساج المنقوش ثم احترقت و قيل بنى عضدالدولة قبة البيضاء من الجص والاجر على قبر امير المؤمنين -ع و بنى حول النجف سورا فى سنة ٨٣٧- وفى سنة ٦٧٦ عمل صاحب الايلخانية الجوينى بحفر القناة بالنجف و اجرى الماء فيه ، وفى سنة ٩٠٦ امر الشاه اسماعيل الصفوى بحفر نهر من الفرات الى مسجد الكوفة وفى سنة ١٠٣٢ بنى الصحن الشريف الشاه عباس الماضى - و فى سنة ١٢٠٢ وضع على ضريح المقدس شباك من الفضة ، وفى سنة ١٢٠٥ تجدد الشباك ، و فى سنة ١٢٦٠ جاء ابن سعود عبد الرحمن و حاصر اهل النجف و منعهم عن شرب الماء فبينما هو كذلك اذ فتح الباب و خرج فارس من البلد على فرس ازرق فغير فى وجوه القوم فما كان اسرع من توليهم مدبرين كانهم خمر مستنفرة فرت من قسورة بعد نهيمهم و غارتهم .

### ﴿ فى فضل زيارته و التوقف عند قبره ﴾

عن الصادق عليه السلام قال من زار قبر امير المؤمنين عليه السلام يكتب بكل خطوة مائة الف حسنة و تمحى عنه مائة الف سيئة و ترفع له مائة الف درجة و تقضى له مائة الف حاجة و يكتب له ثواب كل صديق و شهيد مات او قتل ، و رجع الى اهله مغفوراً ذنبه مشكوراً سعيه و يكتب له ثواب كل من زاره من الملائكة - وقال مجاورة ليلة عنده افضل من عبادة سبعمائة عام ، و الصلاة عنده افضل من مائتى الف صلاة ، وفى حديث آخر قال المجاورة يوماً عنده افضل من عبادة سبعمائة عام قال الشاعر :

- |                                 |   |                                |
|---------------------------------|---|--------------------------------|
| يا صاحب القبة البيضاء على النجف | ☆ | من زارك برك و استشفى ليدكشفى   |
| زوروا ابا الحسن الهادى لعلمكم   | ☆ | تحظون بالاجر و الاقبال و الزلف |
| زوروا لمن تسمع النجوى لديه فمن  | ☆ | يزره بالقبر ملهوفاً لديه كنى   |
| اذا وصلت فاحرم قبل تدخله        | ☆ | مليبياً واسع سعياً حوله و طف   |



سنة اربعين من الهجرة ولا يعرف احد موضع القبر الا الخواص من شيعتهم عليهم السلام حتى زالة دولة بني امية وجائت دولة بني العباس .

روى ابو الحسن الجواليقي عن جده لاهمه محمد قال مضيت انا ووالدى على بن دحيم وعمى الحسين وانا صبى فى سنة ٢٠٦ بالليل ومعنا جماعة مخنفين الى الغرى لزيارة قبر امير المومنين عليه السلام فلما جئنا الى القبر وكان يومئذ حول قبره حجارة سود ولا بناء حوله وليس فى طريقه غير قائم الغرى فبينما نحن عنده و بعضنا يقرأ و بعضنا يصلى و بعضنا يزور اذا نحن باسد مقبل نحونا فلما قرب منا مقدار رمح قال بعضنا لبعض ابعدوا عن القبر حتى ننظر ما يريد فابعدنا فجاء الاسد الى القبر فجعل يمرغ ذراعه على القبر فمضى رجل منا نشاهده وعاد فاعلمنا فزال الرعب عنا وجئنا باجمعنا حتى شاهدناه يمرغ ذراعه على القبر وفيه جراح فلم يزل يمرغه ثم انزاح عن القبر ومضى وعدنا الى ما كنا عليه من القراءة والصلوة والزيارة والقرآن .

وفى ص ٣٨ س ٢٢ منه عن صفوان ايضا قال اخبرنى مولى لنا بنى العباس قال قال لى ابو جعفر المنصور خذ معك معولا و زنبيلاً وامض معى قال فاخذت ما قال وذهبت معه ليلا حتى اتى الغرى فاذا بقبر فقال احفر فحفرت حتى بلغت اللحد فقلت هذا قبر قد ظهر فقال طم ذلك هذا قبر على عليه السلام انما اردت ان اعلم (الخ) .

وروى فى ص ٤٢ عن عبدالله بن حازم قال خرجنا يوماً مع الرشيد من الكوفة فصرنا الى ناحية الغريين فرأينا ضياء فارسلنا عليها الصقور والكلاب فجاولتها ساعة ثم لجأت الطباء الى اكمة فراجعت الصقور والكلاب عنها فتمعجب الرشيد من ذلك ثم ان الطباء هبطت من الاكمة فسقطت الطيور و الكلاب عليها فرجعت الطباء الى الاكمة فراجعت الصقور والكلاب عنها مرة ثانية ( ثم ) فعلت ذلك مرة اخرى فقال الرشيد اركضوا الى الكوفة فاتونى باكبرها سنا فاتى بشيخ من بنى اسد فقال الرشيد اخبرنى ما هذه الاكمة فقال حدثنى ابنى عن آباءه انهم كانوا يقولون ان هذه الاكمة قبر على بن ابي طالب عليه السلام جعله الله حرماً لا ماوى اليه شيء الا امن فنزل هارون فدعاء بماء وتوضأ وصلّى عند الاكمة وجعل يدعو ويبكى ويتمرغ عليها بوجهه و امران يبنى

فاحت الفردوس منها وذهت	☆	عرفها يوماً اذا ما اذلقتا
والها من تربة زاكية	☆	فاقت العرش ثراها شرفا
روضة الاشجار غفران بها	☆	اينعت اثمارها كي تقطفها
تربة قد ضمنت في حجرها	☆	سيد الخلق وصي المصطفى

\* في ذكر موضع قبر امير المؤمنين عليه السلام \*

اعلم انه اختلف بعضهم في موضع قبره الشريف لانه عليه السلام اوصى باخفاء دفنه خوفاً من الخوارج وغيرهم من اعدائه لئلا ينشئوا قبره ولذا اوصى ابنه الحسن عليه السلام ان يحقر له اربع قبور في اربع مواضع في المسجد وفي الرحبة وفي الغرى وفي دار جعدة بن هبيرة - و اوصى ان يدفنه ليلاً و لذا لما توفي اخرج به ليلاً بعد التعميم والتكفين و لذا حرك جنازته الشريفة الحسن والحسين و ابن الحنفية و عبدالله ابن جعفر في عدة من اهل بيته فلما وصلوا الى الغرى اخذ الحسن المعول فضرب ضربة و انشق القبر و ضريح فاذا هو بساحة مكتوب عليها سطران بالسريانية بسم الله الرحمن الرحيم هذا قبر قبره نوح النبي عليه السلام لعلى وصى محمد عليه السلام قبل الطوفان بسبع مائة عام وفي حديث آخر قال عليه السلام للحسن والحسين فانكما تنتهيان الى قبر محفور و احد ملحود و لبن محفوظ فالجداني و اشرجا على اللبن و ارفعا لبنة عند راسي الحديث - و روى المجلسي ره في البحار ط ١ ج ٢١ ص ٣٧ س ٣١ عن صفوان الجمال انه قال خرجت مع الصادق عليه السلام من المدينة اريد الكوفة فلما جزنا بالبحيرة حتى اذا انتهى الى آخره وقف عليه السلام ثم ضرب بيده الى الارض فاخرج منها كفاً من تراب فشمه ملياً ثم اقبل يمشى حتى وقف على موضع القبر الان ثم ضرب بيده المباركة الى التربة فقبض منها قبضة ثم شمها ثم شق شققة حتى ظنت انه فارق الدنيا فلما افاق قال ها هنا والله مشهد امير المؤمنين عليه السلام (ثم) خط تخطيطاً فقلت يا بن رسول الله ما منع الابرار من اهل البيت من اظهار مشهده قال حذراً من بني مروان والخوارج ان يحتال في اذاه (اعلم) ان القبر الشريف كان مخفياً منذ دفن فيه عليه السلام على عامة الناس من

واتخذ عليه ابراهيم خليلاً ومحمداً وآلهم حبيباً وجعله للنبيين مسكناً ، وفي حديث آخر نظر على عليه السلام الى ظهر الكوفة ما احسن منظرك واطيب قعرك اللهم اجعله قبرى - ومن خواص تربته اسقاط عذاب القبر وترك محاسبة منكر ونكير للمدفونين هناك - وفي حديث آخر عن جماعة من صلحاء المشهد الشريف الغرى انه رأى كل واحد من القبور التى فى المشهد الشريف و ظاهره قد خرج منه جبل ممتد متصل بالقببة الشريفة على مشرفها السلام ، و عن الصادق عليه السلام قال ما من مؤمن يموت فى شرق الارض وغربها الا وحشر الله روحه الى وادى السلام - وفي حديث آخر قال ما من مؤمن يموت فى بقعة من بقاع الارض الا قيل لروحه الحقى بوادى السلام وانها لبقعة من جنة عدن .

وقال بعض الاجلة فى وصف ارض النجف هى البقعة الشعشائية القائلة لمن دخلها لا تخف على مشرفها آلاف التحية و التحف . واحتضنت فرائد اللئالى بطون الصدف فأناخ بهامطية الاغتراب وغسل بزواجرها دون الاكتآب و طفق يرفل فى جنات عدننا يقتطف الثمار اليانعة من غصنها الكتانة قال الشاعر:

بقعة بالشمس اذرت اذبت ❖ نوره الرحمن فيها قدفا

لا حدهما خالد والآخر عمر فثملا فراجعا الملك ليلة فى بعض كلامه فأمر وهو سكران فحفر لهما حفيرتان فى ظهر الكوفة ودفنهما حينئذ فلما اصبح استدعاهما فأخبر بالذى أمضاه فيهما فغمه ذلك وقصد حفرتهما وأمر ببناء طر بالين عليهما و هما صومعتان - فقال المنذر ما أنا بملك ان خالف الناس أمرى لا يمر احد من وفود العرب الا بينهما وجعل لهما فى السنة يوم بؤس ويوم نعيم و يذبح فى يوم بؤسه كل من يلقاه و يغرى بدمه الطر بالين وسمى الاخر يوم النعيم يحسن فيه الى كل من يلقى من الناس الى آخر ما ذكره - وقال المجلسى ره الغريان هما طر بالان و هما قبر مالك و عقيل نديمى جذيمة الابرش و سميا غريين لان النعمان بن المنذر كان يغرى هما بدم من يقتله اذا خرج يوم بؤسه .

ضل فی علی علیه السلام وما غوی وما ينطق فيه عن الهوى وما كان ما قاله فيه الا بالوحى الذى اوحى اليه . وفى الكافى قال عليه السلام و النجم اذا هوى اقسام بقبر محمد صلى الله عليه وآله اذا قبض ما ضل صاحبكم بتفضيله اهل بيته الحديث .

﴿ فى فضل ارض النجف والکوفة ﴾

قال عبد الحميد الهوشيار بالفارسية (۱) وروى المجلسى ره فى البحار ط ۱ ج ۲۱ ص ۳۷ عن على عليه السلام قال اول بقعة عبدالله عليها ظهر الكوفة اما امر الله الملائكة ان يسجدوا لآدم سجدوا على ظهر الكوفة ، وفى حديث آخر عن الصادق عليه السلام قال الغرى قطعة من الجبل الذى كلم الله عليه موسى تكليما و قدس عليه عيسى تقديسا

- |   |                              |   |                                |
|---|------------------------------|---|--------------------------------|
| ☆ | در خاك نجف تجلى حق شب وروز   | ☆ | بى پرده ز نور مرتضى مى بينم    |
| ☆ | در وادى ايمن على صالح و هو د | ☆ | از بهر نجات بردعا مي بينم      |
| ☆ | در گردش چرخ زندگى رو بدم     | ☆ | آثار ز شاه لاقتى مي بينم       |
| ☆ | بر درگه تو نور خدا مي بينم   | ☆ | اين نور بهر صبح و مساء مي بينم |
| ☆ | در عين نجى انبياء نوح نبى    | ☆ | عين ازلى باين صفا مي بينم      |
| ☆ | بر سينه آدم صفى باب علوم     | ☆ | از خاتم انبياء بجا مي بينم     |
| ☆ | بر كنگره رفيع ايوان على      | ☆ | انگشت خدای بر ملاء مي بينم     |
| ☆ | در موزه شاه دين على شير خدا  | ☆ | اكثير علوم و كيميا مي بينم     |
| ☆ | احمد كه زار ديل بر خاسته است | ☆ | مدفون بجنب اولياء مي بينم      |
| ☆ | در سمت يسار قبه سامى او      | ☆ | برگى ز گلستان صفاء مي بينم     |
| ☆ | آن آيت كهبرى كه وطن شد حله   | ☆ | مصباح ز مشكاة خدا مي بينم      |
| ☆ | بالجملة باطراف على شير خدا   | ☆ | هاله ز نجوم علماء مي بينم      |
| ☆ | خاك قدم محب آل عصمت          | ☆ | بر چشم حميد توتيا مي بينم      |

وقال الحموى فى (جم) ص ۲۸۳ ص ۱۸ بعد ذكر الغريين بظاهر الكوفة بناهما

المنذر بن امرى القيس وكان السبب فى ذلك انه كان له نديمان من بنى اسد يقال ←

يا خليل الرحمن ما تصنع بهذا الظهر ليس فيه زرع ولا ضرع فقال له اسكت فان الله عزوجل يحشر من هذا الظهر سبعين الفاً يدخلون الجنة بغير حساب يشفع الرجل منهم لكذا وكذا كما في البحار ط ١ ج ٢١ ص ٣٥ س ٢٦ وفي ص ٣٦ س ٣٠ منه قال اشترى امير المؤمنين عليه السلام ما بين الخورنق الى الحيرة او ما بين النجف الى الحيرة الى الكوفة من الدهاقين باربعين الف درهم واشهد على شرائه - فقيل له يا امير المؤمنين تشتري هذا بهذا المال وليس ينبت حظاً اى شيئاً فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كوفان كوفان يرد اولها على آخرها يحشر من ظهرها سبعون الفاً يدخلون الجنة بغير حساب فاشتهيت ان يحشروا من ملكى - قال المجلسى ره يرد اولها على آخرها كناية عن انتظامها وعمارتها او اشارة الى الرجعة فان اوائل هذه الامة الذين دفنوا فيها يردون الى اواخرهم وهم القائم عليه السلام واصحابه قال الشاعر:

فيا اسقى على النجف المعرى	☆	واودية منورة الاقاحى
وما بسط الخورنق من رياض	☆	مفجرة بأفنية فساح
وواسطاً على القناص تغدو	☆	خرائطها على مجرى الوشاح

وفى الحديث عن ابن عباس قال صلينا العشاء الاخرة ذات ليلة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما سلم اقبل علينا بوجهه ثم قال انه سينقض كوكب من السماء مع طلوع الفجر فيسقط فى دار احدكم فمن سقط ذلك الكوكب فى داره فهو وصيى وخليفتى والامام بعدى فلما كان قرب الفجر جلس كل واحد منا فى داره ينتظر سقوط الكواكب فى داره وكان اطمع القوم فى ذلك ابى العباس بن عبد المطلب فلما طلع الفجر انقض كوكب من الهواء فسقط فى دار على بن ابى طالب عليه السلام فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلى يا على والذى بعثنى بالنبوة لقد وجبت لك الوصية والخلافة والامامة بعدى - فقال المنافقون عبد الله بن ابى واصحابه لقد ضل محمد فى محبة ابن عمه و غوى وما ينطق فى شأنه الا بالهوى فانزل الله تعالى «والنجم اذا هوى» يقول عزوجل وخالق النجم اذا هوى ماضل صاحبكم يعنى فى محبة على بن ابى طالب وما غوى وما ينطق عن الهوى يعنى فى شأنه (ان هو الاوحى يوحى) وعن الرضا عليه السلام قال ان النجم رسول الله صلى الله عليه وسلم ما

فواكه بادام آنجا ممتاز است .

« اقول » خرج منها جماعة كثيرة من المعاصرين العلماء الاعلام المذكورة تراجمهم في هذا الكتاب في مواضعها وفقهم الله لما يحب ويرضى .

[ النجف ] بالتحريك مكان يظهر الكوفة مستطيل مستديرة كالمسناة مشرفة على ماحولها لا يعلوه الماء تمنع مسيل الماء ان يعلو الكوفة و مقابرها عن الصادق عليه السلام قال النجف كان جبلا وهو الذي قال ابن نوح سأوى « الى جبل يعصمنى من الماء ) ولم يكن على وجه الارض جبل اعظم منه فاوحى الله عزوجل اليه يا جبل ابعصم بك منى فتقطع قطعاً قطعاً الى بلاد الشام وصار رملا دقيقا وصار بعد ذلك بحراً عظيماً . وكان يسمى ذلك البحر بحر نى لانه ينبت فيه القصب ثم جف بعد ذلك فسمى نجف لانه كان اخف على السنتهم قال الشاعر:

ما ان ارى الناس في سهل ولا جبل	☆	اصفى هواء ولا اعذى من النجف
وكان تربته مسك يفرح به	☆	او عنبر دافه العطار في صدف
حفت بئر وبحر من جوانبها	☆	فالبر في طرف والبحر في طرف
وبين ذاك بساتين تسحيح بها	☆	نهر يجيش مجارى سيله القصف
وما يزال نسيم من ايامنه	☆	ياتيك منه برياً روضة انف
تلقاك منه قبيل الصبح رائحة	☆	تشفى السقيم اذا شفى على التلف
لوحله مدن يرجو الشاء به	☆	اذا شفاء من الاسقام والدف
والصيد منه فربان هممت به	☆	يا تيك مؤتلفاً فى زى مختلف
فياله منزلا طابت مساكنه	☆	بحيز من حاز بيت العز والشرف

وعن على عليه السلام قال مرّ ابراهيم الخليل عليه السلام ببانقيا في ظهر الكوفة فكان يزلزل بها فبات بها فاصبح القوم ولم يزلزل بهم فقالوا ما هذا وايس حدث قيل نزل هاهنا شيخ ومعه غلام له فأتوه فقالوا له بت عندنا فبات ولم يزلزل فقالوا اقم عندنا ونحن نجزي عليك ما احببت قال لا ولكن تبيعونى هذا الظهر ولا يزلزل بكم قالوا فهو لك قال لا آخذه الا بالشرى قالوا فيخذه بما شئت فاشتره بسبع نعاج واربعة احمره فقال له غلامه

الشریعة من دین عیسی عليه السلام ثم دخلت عليهم الاحداث التي دخلت على غيرهم من اهل دينهم بكل ارض فمن هناك كانت النصرانية بنجران من ارض العرب ،  
و قيل كانوا هم اهل شرك يعبدون الاصنام وكان عندهم ساحر يعلم غلمان اهل نجران السحر فلما نزلها فيميون ولهم قرية طويلة المذكورة في معجم الحموي ج ٨ ص ٢٥٩ الى ص ٢٦٥ وفيه فتح نجران في زمن النبي صلى الله عليه وسلم سنة ١٠ صلحا على الفياء وعلى ان يقاسموا العشر ونصف العشر- وكان بنجران بناء يقال لها الكعبة وعظموها وسموها كعبة نجران وكعبتهم قبة من ادم من ثلثمائة جلد كان اذا جائها الخائف آمن و طالب حاجة قضيت - و اهلها جاؤوا الى النبي صلى الله عليه وسلم و دعاهم الى المباهلة «المنح» و اول من سكن نجران من بنى الحارث بن كعب فزوج ابن دهيمة بنت عبد المسيح فولدت له اولاد- و نجران ايضا موضع على يمين من الكوفة و يقال ان نصارى نجران لما اخرجوا من ذلك النجران سكنوا هذا الموضع وسمى باسم بلدهم المعروف اليوم بنهروان من ارض البحر بقرب الكوفة و قيل فلما اجلى عمر اهل نجران نزواوا قرية من حمراء ديلم فاجتاز بهم رجل من المجوس فرغب في النصرانية فتمنصر فلما مات عمر فانصرف الى نهروان واستقر وابه والبخراني هو اسماعيل بن ابراهيم، والنجرى هو عبدالله بن محمد [ النجاسات ] عشرة البول والغائط مما لا يؤكل لحمه اذا كان للحيوان نفس سائلة. والدم من كل حيوان له نفس سائلة والكلب والخنزير والفقاع والكافرو الخوارج والغلاة- والنجس اذا استعمل مع الرجس كسر اوله يقال رجس نجس بكسر النون [ النجش ] بالتحريك معناه زاد في سلعة اكثر من ثمنها وهو حرام شرعا واصله الاستار [ نجف آباد ] قال الشرواني في بستانه ص ٥٧٥ قصبه ايست خجسته بنياد در پنج فرسخی اصفهان در زمين هموار واقع است وسمت شمالش اندك گرفته و سه طرفش واسع است آبش از كاريز و هوايش فرح انگيز باغاتش فراوان و فواكه سرد سرش ارزان شاه عباس ماضی آن را قصبه احداث نموده و از چهار طرف آنجا زياده از يك فرسخ خيابان كشيده و درخت چنار و اشجار ميوه دار در آن خيابان نشانیده قريب هزار باب خانه درواست و چند مزرعه از مضافات او است مردمش شيعى مذهب و خوش مشربند و از

المعقاني المعاصر في رجاله ج ١ ص ٦٩ انظر .

وقد يطلق النجاشي على احمد بن الحسين الذي تولى غسل الشريف المرتضى والعباس الاسدي الذي كان من اصحاب الرضا عليه السلام وعبدالله البصري الاسدي، وعبدالله الذي كان واليا على الاهواز ، وقيس بن عمرو الشاعر، ومحمد بن جعفر المؤدب [بخاكت] بلدة بما وراء النهر من قرى الشاش منها ابوالمظفر محمد بن الحسن [النجدي] بالفتح هو البأس والشهرة، وصقع واسع من وراء عمان، وكل ما ارتفع عن نهامة فهو نجد ويقال اسم للارض التي علاها نهامة واليمن واسفلها العراق و الشام و حد نجد سافل الحجاز فما ارتفع من بطن الرمة فهو نجد .

[نجدة] بن الحكم الازدي هو احد شجعان من قادة الجيوش في العصر المرواني [نجدة] بن عامر الحروري حنفي هو رأس الفرقة النجدية من كبار اصحاب الثورات في صدر الاسلام مات سنة ٦٩ والنجدى هو ابراهيم بن عيسى ، وسليمان سليمان بن وعثمان بن احمد وغنام بن احمد النجديون .

[نجران] بالفتح ثم السكون خشبة يدور عليها ناج الباب، ونجران في مخاليف اليمن من ناحية مكة سمي بنجران بن زيدان لانه كان اول من عمرها ونزلها - واما سبب دخول اهلها في دين النصرانية كان رجل من بقايا اهل دين عيسى يقال له فيميون وكان صالحا مجتهدا في العبادات مجاب الدعوة وكان سائحا ينزل بالقرى فاذا عرف بقرية خرج منها الى اخرى وكان لا ياكل الا من كسب يديه وكان بناءاً يعمل في الطين وكان اهل نجران يومئذ على دين العرب يعبدون نخلة عظيمة لهم عيد في كل سنة فاذا كان ذلك العيد علقوا عليها كل ثوب حسن وجدوه وحلى النساء و خرجوا اليها يوما وعكفوا عليها يوما فابتاع فيميون رجلا من اشرافهم وساله عن دينه فاخبره به وقال له فيميون انما انتم على باطل وهذه الشجرة لانضرو لانتفع ولودعوت عليها الهى الذى اعبده لاهلكها وهو الله وحده لاشريك له فقال له صاحبه افعل فانك ان فعلت هذا دخلنا في دينك وتركنا ما نحن عليها فقام فيميون ونظهر وصلى ركعتين ثم دعا الله تعالى عليها وارسل الله ريحاً فقلعتها من اصلها فالقتها فعند ذلك اتبعه اهل نجر ان فحملهم على



مسلم ، وعبد الوهاب المعامي ، وعيسى بن داود ، وكامل ، ومحمد بن جعفر ، ومحمد ابن احمد ، ومحمد بن محمود ، ومحمد النجار والمعروف منهم حبيب النجار المذكور في ج ١٥ ص ٢٤٥ س ٣ سمعت من الفاضل المعاصر محمد حسن بن الميرزا احمد الدشتي سنة ١٣٩٢ ان قبره بقريه كوراء من قرى دشت بقرب بلدة كاكي من بلاد بوشهر له قبة يظهر منه كرامات عجيبة ( النجارية ) هم اتباع الحسين بن محمد النجار المعتزلي المرجمي المتوفى سنة ٢٣٠ والنجاري هو علي بن احمد. ومحمد بن مصطفى [النجاشي] بالفتح وشدا الجيم والتخفيف افصح لقب لملك الحبشة اسمه اصحمة بفتح الالف والحاء بينهما الصاد الساكنة كما في القاموس كان عبدا لرجل من بني ضمرة على دين النصرانية اليعقوبية كما في تاريخ اليعقوبي ج ١ ص ١٥٦ س ١٦ فمن الله عليه بالايمان برسول الله غائبا ويحكم ايمانه ويبعث اليه التحف والهدايا بالنفيسة المذكورة في مواضعها ولذا روى الصدوق ره في الخصال ط ١ ج ٢ ص ١١ س ٢٢ عن علي عليه السلام قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله اما اتاه جبرئيل بنعي النجاشي بكى بكاء حزين عليه وقال ان اخاكم اصحمة وهو اسم النجاشي مات ثم خرج الجبانة وصلى عليه وكبر سبعا فخفض الله تعالى له كل مرتفع حتى راي جنازته وهو بالحبشة ، وكذا رواه في العيون ط ٢ ص ١٥٤ س ١٢ باب ٢٨ ، وفي تاريخ ابي الفدا ص ١٢٣ كما مر في ج ٢٨ في المهاجرين والنجاشي عند اهل الحديث والرجال ينصرفوا الى احمد بن علي بن احمد بن العباس صاحب الفهرست في اسماء الرجال - قال في الروضات ط ١ ص ١٧ لا يخفى جلالة هذا الرجل وعظم شأنه وضبطه للرجال وقد اعتمد عليه كل من تأخر في الجرح والتعديل بل لا يبعد ترجيح قوله على قول الشيخ الطوسي ره مع التعارض كما ينبئ عنه تتبع الاحوال وقد تفتن بذلك وصرح به الشهيد الثاني في بحث الميراث من المسالك حيث يقول بالتقريب و ظاهر حال النجاشي انه اضبط الجماعة و عرفهم بحال الرجال المذكور في فهرسته ط ١ ص ٧٤ وقال العلامة في الخلاصة س ١ ص ١٢ س ١٠ هو ثقة معتمد عليه له كتاب الرجال وغيره من المؤلفات مولده سنة ٣٧٢ وتوفي سنة ٤٥٠ بمطرب آباد في جمادى الاولى - وذكره الاصحاح في كتبهم التراجم و احوال الرجال سيما العلامة

قال الرسول الذي يظهره الملك فيكلمه ، والنبي هو الذي يرى في منامه ، وربما اجتمعت النبوة والرسالة او احد ، و المحدث الذي يسمع الصوت ولا يرى الصورة قال فقلت كيف يعلم ان الذي راى في النوم حق وانه عن الملك قال يوفق لذلك حتى يعرفه ولقد ختم الله بكتابكم وختم نبيكم الانبياء ﷺ

[النتيجة] بالفتح ثم الكسر هي الورد وما يحصل بعد اتيان الدليل والحجة ويلزم منه وهي قبل الدليل مدعى و بعده نتيجة فهما متحدان بالذات و متغايران بالاعتبار وجمعها النتائج ، وعبارة اخرى النتيجة القضية او الامر الذي استخرجه من مقدماته [نجاء] لقب عبد الهادي بن رضوان المصري الازهرى الشافعى المتوفى سنة ١٠٣٥ هـ « بن احمد العطار الدمشقى المتوفى سنة ٤٦٩ عامى هو غير ابن سعد البصرى الحنفى وغير نجاء العلوى ابى الفيوز المتوفى سنة ٤٣٤ . وغير نجا مصطفى بن محى الدين المتوفى سنة ١٣٥٠ « النجاء » الخلاص وكذا النجاة يطلق على العصا العود والعيان والهودج ، و«نجات» بن ثعلبة صحابى .

(النجاتى) لقب سليمان افندى الدكتور هو مدرس الامراض العقلية وهو غير محمد افندى صاحب كتاب العبر فى كشف الاسرار الذى كان فى القرن الثالث عشر «عات» (النجاح) بالفتح والنجح بالضم مصدران او اسمان من النجح يجيئان بمعنى التسهل والتيسر ونجاح بن سلمة هو من المعروفين بين الناس يظهر اعتباره من «كش» [النجاد] بالكسر هو الذى يعالج الفرش والوسائد و يخيطهما و المعروف به ابى بكر احمد بن سلمان الحنبلى المتوفى سنة ٣٤٨ ذكره الخطيب فى (خ) ج ٤ ص ١٨٩ و القمى فى القابه ج ٣ ص ١٩٨ .

[النجار] بالفتح وشد الجيم صنعة معروفة ، وبتخفيف الجيم اسم موضع فى بلاد تميم وماء فى ديار بنى سليم ، و بالكسر اسم موضع ايضاً ، و النجار يطلق على ابراهيم ابن الخليل ، و ابراهيم سليم ، و احمد بن على ، و تيم اللات ، و الحسين بن محمد ، و عبد الوهاب بن سيد ، و على بن احمد ، و على بن الحسن ، و زياد الاسود ، و عبد الله بن

ابن وهب بن عثمان العبدري المدني التابعى الذى وثقه ابن معين الراوى عن بنوه  
عبدالجبار وعبد الاعلى وعبدالعزيمات فى زمن الوليد بن يزيد .

[النبي] بالفتح من النبأ والنباوة والنبوة هو بمعنى الارتفاع والرفيع من الارض  
ويجىى بمعنى الخبر والمخبر - وفى الشرع انسان بعثه الله تعالى الى الخلق لتبليغ  
الاحكام ومعه شريعة سواء امر بتبليغها اولاً ، والمناسبة بين المعانى اللغوية والشرعية  
ظاهرة - والرسول قد يستعمل مرادفاً للنبي ، وقد يخص بالمأمور بالتبليغ الى الخلق  
او بمن نزل به جبرئيل عليه السلام ، او بصاحب كتاب او بشريعة خاصة بمعنى انه لم يكن  
مأموراً بمتابعة شريعة من قبله من الانبياء كما ذكره الطريحي ره فى المجمع فى مادة ناء  
ت) الفرق بين النبي والرسول والامام والمحدث (ت)

روى الكليني ره فى الكافى والمرآة ج ١ ص ١٣٤ باب الفرق بينهم عليه السلام عن  
زرارة قال سألت ابا جعفر عليه السلام عن قول الله عزوجل (وكان رسولا نبياً) ما الرسول  
وما النبي قال النبي الذى يرى فى منامه ويسمع الصوت ولا يعاين الملك ، والرسول  
الذى يسمع الصوت ويرى فى المنام ويعاين الملك (قلت) الامام ما منزلته قال يسمع  
الصوت ولا يرى ولا يعاين الملك (ثم) تلا هذه الاية وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبى  
ولا محدث هكذا فى الكافى واحتمل المجلسى بان كلمة المحدث كانت فى قرائة اهل البيت .  
وفى حديث آخر قال الرسول هو الذى يأتية جبرئيل فيراه ويكلمه فهذا  
الرسول، واما النبي فهو الذى يرى فى منامه نحو رؤيا ابراهيم ونحو ما كان راي رسول الله  
صلى الله عليه وآله من اسباب النبوة قبل الوحي حتى اتاه جبرئيل عليه السلام من عند الله عزوجل  
بالرسالة وكان محمداً صلى الله عليه وآله حين جمع له النبوة وجاءته الرسالة من عند الله يجيئه  
بها جبرئيل ويكلمه بها ومن الانبياء من جمع له النبوة ويرى فى منامه ويأتيه  
الروح ويكلمه ويحدثه من غير ان يرى فى اليقظة ، واما المحدث فهو الذى يحدث  
فيسمع ولا يعاين ولا يرى فى منامه .

وفى حديث آخر سئل عنه عن قوله تعالى (وما ارسلنا من قبلك عن رسول ولا  
نبي ولا محدث) قلت جعلت فداك ليست هذه قرائتنا فما الرسول والنبي والمحدث -

ستين سنة - وقال الطريحي ره في المجمع في مادة نبط قيل انهم عرب استعجموا او عجم استعربوا منهم عبدالكريم بن حسان النبطي وغيره - وضم بعضهم نبطياً فقال رأسه قصب ، ورقبته عصب ، ومشيه خبب ، ورجله خشب .

[نبهان] بن اسحاق بن مقداس ابو احمد البخاري المتوفى سنة ٣٢٠ هـ حنفي «جواهر»  
« تبع بن همدان اليماني كان من ملوكهم واخوه علما هو غير نبهان عمرو  
الطائي الجاهلي والد سعدون ابل (م) ج ٨ ص ٣٢١ .

[نبهان] التمار ابو مقبل صحابي هو غير الانصاري وغير ابي صالح المدني الجمحي  
والد صالح «نبهان» لقب محمد بن خليفة بن احمد الطائي المكي المدرس بمسجد  
الحرام صاحب تحفة النبهانية (نبهان) المعزومي ابو يحيى المدني مولى ام سلمة وكاتبها  
والراوى عنها وعنه الزهرى لابأس به (يب)

(نبهان) والد عمرو واسعد صحابي ، و (نبهان) اسم جبل ، و نبهانية قرية  
لبنى والبة من بنى اسد منها عبدالله بن الفضل بن محمد ، و عمرو بن سودة ، ومحمد  
ابن وهبان (النبهاني) جماعة منهم سليمان بن سليمان ، وسليمان بن المظفر ، ومحمد  
ابن خليفة ، وسلطان بن محسن ، ويوسف بن اسماعيل .

[نبيح] بالضم مصغراً ابن عبدالله العنزي ابو عمرو الكوفي تابعي وثقه العجلي  
روى عن ابن عباس «نبيشة» بالضم مصغراً ابن ابي سلمة عامي هو غير التميمي الراوى  
عن شريح القاضي ، وغير الراوى عن ابن صفية .

[نبيشة] الخير الهذلي ابن عبدالله بن عمرو وقيل هو ابن عمرو بن عوف ابوطريف  
الصحابي ويحتمل هو ابن الحارث هو غير نبيشة بن حبيب السلمى الذى كان من فرسان  
العرب ذكره فى الاعلام ج ٨ ص ٣٢٢ (نبيط) بن جابر الخزرجى النجارى صحابي شهد  
احداً هو غير ابن عمر التابعي ، وغير ابن شريط الكوفي .

[النبييل] من النبيل بالضم هو بمعنى الجسيم وقيل بمعنى العظيم والفهم وهو  
الضحاك بن مخلد «نبيهة» بن الحجاج صحابي «نبيهة» بن حذيفة القرشى العدوى اخو ابي  
الجهم صحابي هو غير مولى النبي ﷺ ، وغير الجمحي والمهري الصحابيون ، وغير

عليه وسلم فرد عليه ﷺ ثم قال ما يبكيك يا شاب قال كيف لا يبكي وقد ركبت ذنوباً اخذني الله تعالى ببعضها ادخلني نار جهنم ولا اراني الا سيأخذني بها ولا يغفر لي ابدأ فقال ﷺ هل اشركت بالله شيئاً قال اعوذ بالله ان اشرك بربي شيئاً قال اقتلت النفس التي حرم الله تعالى قال لا فقال ﷺ يغفر الله لك ذنوبك وان كانت مثل الجبال الرواسي قال الشاب فانها اعظم من الجبال الرواسي فقال ﷺ يغفر الله لك ذنوبك وان كانت مثل الارضين السبع وبحارها ورمالها واشجارها وما فيها من الخلق قال فانها اعظم منها فقال ﷺ يغفر الله لك ذنوبك وان كانت مثل السموات ونجومها ومثل العرش والكرسي (الحديث) (نباط) قرية كبيرة بجبل عامل منها جماعة من العلماء الامامية النباطيون اعلى الله مقامهم (النبال) بالفتح وشد الموحدة مبالغه لقب اسحاق بن بشير ، ومجالد كما في الخصال ١ ص ١٤٢ (نبان) بالنون قبل الواو من اجداد النبي ﷺ يمانى بطن منهم الازد شيخ الطريقة البيانية مات سنة ٥٥١ (بغ) ص ٣٠٢ (النباهي) هو علي بن عبدالله [النبت] قدم بعنوان النبات قيل الانبات عمل طبيعة الارض في تربية البذر ومادة النبات بتسخير الله اياها (نبت) ن ادد الاشعري جاهلي .

(نبت) بن مالك زيد بن كهلان كان من اجداد النبي ﷺ يمانى بطن منهم الازد وخشم وغيرهما (م) ج ٨ ص ٣٢١ (النتبتي) هو علي بن عبدالقادر المتوفى سنة ١٠٦٥ [النبراوى] هو ابراهيم بك صاحب الارطلة الجراحية المتوفى سنة ١٢٧٩ منسوب الى نيرة [النبش] بالفتح الكشف و منه النبش هو سارق اكفان الموتى روى الصدوق في المجالس ص ٢٧ كما مر في ج ١٩ ص ١٠٢ وص ٣٦١ ص ١٦ عن الصادق ﷺ قال كان في بنى اسرائيل مجاعة حتى نبشوا قبر الموتى فاكلوهم فنبشوا قبراً فوجدوا فيه لوحاً فيه مكتوب انا فلان النبي ينبش قبري حبشى ما قدمناه وجدناه وما اكلنا ربحناه وما خلفنا خسرناه .

[النبط] بالفتح ثم السكون جيل من الناس كانوا ينزلون سواد العراق ثم استعمل اخلاط الناس وعوامهم وقد الحق الفقهاء نسائهم بالها شميات في الطمث الى

[النبأ] بالتحريك الخبر ونبأ عظيم هو امير المؤمنين من قوله صلى الله عليه وسلم ما لله نبأ اعظم منى وما لله آية اكبر منى ولقد عرض فضلى على الامم الماضية على اختلاف السننها فلم تقف بفضلى كما ذكره الطريحي فى المجمع فى مادة ناء .

[نبأ] بن ابى المكارم ابوالبيان الاطرابلسى المصرى فقيه فاضل توفى سنة ٦٤٣ (جواهر) ج ٢ ص ١٩١ (نبأ) بن محمد القرشى المتوفى سنة ٥٥١ يعرف بابن الحورانى ابوالبيان الشافعى شيخ الطائفة البيانية ذكره فى الاعلام ج ٨ ص ٣٢٠ .

[النبات] بالفتح ما تنبت الارض من شجر او نجم او عشب قيل مركب تام يكون الاثر المتيقن بصورته النوعية المنمية مع حفظ التركيب ولا خلاف فى ان النبات ليس بحيوان وانما الخلاف فى حياته فقيل هو حى لان الحياة صفة هى مبدأ التغذية والتنمية وقيل لا اذ الحياة صفة هى مبدأ الحس والحركة الارادية - ومنه من ادعى تحققهما فيه مستنداً بالامارات ، ومنهم من بالغ فى اتصافه بالادراك حتى اثبت له ادراك الكليات وهو معنى بالعقل زعماً منه ان يشاهد من ميل انث النخيل الى بعض الذكور دون البعض لا يتأتى بدون ذلك واليه ذهب قدماء الحكماء - وقد مر فى (ج) ٢٨ ص ٨٨ فى النامى وعلم النبات علم يبحث عن حقيقة النبات وخصايته وطوائفه ومنابته .

[نباتة] بالضم وقيل بالفتح هو ابن الجعد بن جعفر الوالى الجعفى والد الاصبح التابعى حسن وابنه كان من خواص على صلى الله عليه وسلم هو غير نباتة بن حنظلة الكلابى المتوفى سنة ١٣٠ (م) ج ٨ ص ٣٢٠ وغير نباتة بن عبد الله الحمانى ابى الاسد التميمى المتوفى سنة ٢٢٠ «النباتى» هو احمد بن محمد المعروف بابن الرومية المتوفى سنة ٦٣٧ .

[نباح] بالكسر موضع بين البصرة و اليمامة منها ابو حبيب ، و يزيد بن سعيد (النباش) بالفتح وشد الموحدة فعال للمبالغة الذى ينبش القبور .

روى الصدوق رده فى المجالس ص ٢٧ عن عبد الرحمن بن غنم الدوسى قال دخل معاذ بن جبل على رسول الله باكياً فسلم فرده عليه صلى الله عليه وسلم ثم قال ما يبكيك يا معاذ فقال يا رسول الله ان بالباب شاباً طرئى الجسد نقى اللون حسن الصورة يبكى على شبا به بكاء الثكلى على ولدها يريد الدخول عليك فقال صلى الله عليه وسلم ادخل على الشاب يا معاذ فادخله

في ذكر الناقوس والناوسية

ج ٢٩

تقني الدنيا قرناً ما من يوم يمضي عنا الا وهن منار كنا قد ضيعنا دارنا  
 تبقى واستوطننا دارنا تقني لسنا ندرى ما فرطنا فيها الا لو قد متنا  
 قال الحادث يا امير المؤمنين النصارى يعلمون ذلك قال لو علموا ذلك لما  
 اتخذوا الميخ الهام من دون الله قال فذهبت الى الديوان فقلت له بحق  
 الميخ عليك لما ضربت بالناقوس على الجعنة التي تضر بها قال فاخذ يضر  
 وانا اقول حرفاً فاحق بلغ الى موضع الا لو قد متنا فقال بحق نبئكم  
 من اخبركم بهذا قلت هذا الرجل الذي كان معي امسى فقال وهل  
 بينه وبين النبي من قرابة قلت هو ابن عمه قال بحق نبئكم اسمع  
 هذا من نبئكم قلت نعم فاسلم ثم قال لي والله اني وجدت في التوراة  
 انه يكون في آخر الانبياء نبي وهو يفسس ما يقول الناقوس  
 (الناكثين) هم الذين يبايعون علياً في المدينة ويتكثرونه بالبصرة كما في المعاني ط ٢٧٤  
 (النامصية) هي التي تنشق الشعر من الوجه، والمتنصية هي التي يفعل بها ذلك معاني ط ٢٧٤  
 (النا موسى) هو صاحب السر المطلاع على باطن امرك والشرع الذي شرعه الله في الاسلام  
 (النال) العطاء وعن علي قال نال الجنة من اتقى الحرام، وقال العز من لزم القناعة  
 ٢ نال الغنى من رضى بالقناعة، ونال الفوز الاكبر من ظفر بعرفة النفس  
 ، ونال الفوز من وفق للطاعة، ونال الجنة من عمل لدار البقا (النابي) قد مر في ج ٢  
 (النانخواه) بالعربية يقال السعتر بالسين او بالصاد ويقال بالفارسية بودينه كوهي  
 من خواصه انه يمنع القي اذا اكل مع الادوية اطهولة ولو نصف درهم حار  
 يابس قال في بحر الجواهر ص ١٤٠ و ص ١٤١ بالفارسية آكر ويرا بكوبه باسفيد  
 مرغ ضم كند و بوناف صبيان كه برآمد به باشد ضامد كند برآمد كيدا دوق كند  
 بحر بست و چون طبع ويرا بوخرید كى عقرب بریزند در حال در د ساكن شود  
 وروى الطبرسي في مكارم الاخلاق ط ١٥٥ عن النبي صلى الله عليه و آله دعا بالهاضوم  
 (الناووسية) هم الذين وقفوا على جعفر بن محمد وقالوا انه لن يموت وقيل هم اتباع  
 رجل يقال له ناووس وقيل هم اتباع عبد الله بن ناووس البصري وقيل نسبو الى  
 قرية ناوس كما ذكره في كشى ط ١٣٤ وفي كمال الدين ط ١٤١  
 ، وقال المعوى في المعجم ج ٢ ص ٤١٤ الناووسى والقبر واحد وهو موضع قبر هودان  
 (الناوية) اسم لقرينتين يصر احداهما في كورة البهنسا والاخرى في كورة الغربية

٢٩  
 في ذكر الناقوس والناوسية











ومن اراد تاريخ الناصر الدين شاه من سنة بحسب سلطنته الى سنة فعلية بكتاب مراد البلا  
 ٣٤ المطبوع ١٢٩٥ تصحيح الدولة محمد بن خاين وفيه ذكر جميع وقائع الواقعة في هذه  
 السنين مشروحة مع ذكر فهرست وفيات ملوك الفاجارية وظهرت مولده وجلوسه  
 ووفاته في خاتمة الكتاب ثم ذكر اولاده وقال قنم ولعنه مظفر الدين ميرزا يوسف  
 والامير نائب السلطنة وقال نواب ميرزا الملوك وصحة الدولة امير الدولة ورضاء  
 واختر الدولة وقومان اقا وقران اقام ذكر مولد كل منهم وسنينها وذواخوة الاخوان  
 واعمامه ووزراءه وخواصه وامراء وحكامه ونواب رؤساء واولادهم و مناسبتهم ثم  
 ذكر اوضاع الفشونيه واسمائها اسماء رؤسائها بل من رؤساء الفشونى وكبرى في  
 كل بلد من بلاد الخارجه ثم ذكر العلماء واطباء واسمائهم الذين كانوا في زمانه بل وذكر  
 رسوم ونبضه و بعض عمارات السلطنة ووزراءها في هذه الجدة مثلا تصوير  
 ميرزا محمد خان سبها الارض اعظم في ٧٩ وتصوير التجارة في ٩٢ وفي ١٢٢  
 تصوير مستوفى المالك الوزير الاول في ٩٩ تصوير صدر الاعظم ميرزا الدولة ميرزا  
 علي خان في ١٩١ تصوير علاء الدولة محمد بن محمد خان وتصوير مستوفى الممالك وتصوير  
 اعضاد السلطنة ووزراء العلوم وعاد الدولة اما مقام ميرزا ومير الدولة الحاج ميرزا  
 علي خان اعضاد الملاء وفي ٢٤٤ تصوير شاه زاده نائب السلطنة ثم ذكر فهرست  
 في خاتمة الجلال الراج منه في ٣٣٠ منه تصوير شعب سليمان ميرزا ودمه في ٢٤٤  
 صور وتصوير رسوم السلاطين الفاجارية ونوابها في ٢٤٤ نفسي خاتمة  
 في مقابل النصاب وكتبه جلوه كنفسي شه از ابا صخره صفاستى بلكه فدان نورحق وبن  
 سینه سياستى سینه سياستى ابا صخره صفايدان با مصور نفسي اباى ملك سياستى  
 ه ان چه او از طور سينا جلوه گر شد بولام جلوه گر اى كوه از نفسي شه والا سقى ه  
 ه حضرت صاحب قران فقيل شه كز علو ه افتابش ز آسمان كويد كز ظل الله استى ه  
 ه چون مصور نفسي شاهنشاه طراز شد كره ه افتابش ز آسمان بويست بوس آهنگ ه  
 ه شاه شاهان فان ابران خسر و صفا قران ه انكه چون نوشهر وان زنجيرك آورده زد ه  
 ه قهرمان فقيل شه انكه اندر كبر و دار ه قهر او بر شهر باران ملك كينى سئد كرد ه  
 ه تعالى الله همزوى زمين دارونق از دار ه چه در كان كوه رخشان چه در كوه صفا ه  
 ه سپهر عزم وكوه خرم و اراق كه هوارد ه ز بهار و اشما از خرم و عزمش والرو شيدا ه  
 ه جهان داد دى فقيل شه انكه از دانش ه بود خرو فقه در پاك جان آدم و هوا ه  
 ه بچيدان فقير باقى باهوان نوبى ما خنج ه بگو جان روصافى جلالت خرو صفا ه  
 ه عيان عمال خاقان شه چه از فلك ه ز شه نفسي اقان نام ابا ابراهيم اس ه  
 ه چه مثال ملك بر سئد و كتمان و شادا ه بواو از تاريخ سالتى عن دلب او ا ه  
 ه چو موسى خاتمه نعيان صفت بكوفتم وكفتم قبي كرده نور جانندان از سینه سنا ه ه

تاريخ الناصر الدين شاه  
 من سنة بحسب سلطنته  
 الى سنة فعلية  
 بكتاب مراد البلا  
 ٣٤ المطبوع  
 ١٢٩٥ تصحيح  
 الدولة محمد بن  
 خاين

طوفي احوال الناصر الدين شاه

قام للشاه بنديرشون الملكة احسن قيام وكان بقدر رجال الدين وجملة الدنيا  
 وينفذ احكامهم وطهر ابرار من لوم البهائية ولما آثار جليلة وقد اخذ الاثام  
 في اعداد المعلمات للاحتفال بالعام الحسبي للملكه ففاجاه ذلك المصائب  
 العظيم تقام اليه رجل يدعى بمهرز رضا واطلق عليه مسدسة فاصابت الارض  
 قلبه بل قلوب المسلمين حيث فقدوا الناصر لدين الله فانت ١٣٣٠ لا وذلك  
 صابا دخوله مشهد عبد العظيم الهندي قرب طهران لزيارته ودفن بالمشهد المذكور  
 وقبره بزار وقلبه جركير فيه رسمه ومثاله كانه هو ليقبل في تاريخ وفاته من دين الله  
 اضحى باكله مزارى ناصر في الحديقه قال ما بعدك ما بعدك قال بعد ارضوا عما  
 مدح جماعة من الشعراء منهم الاديب متضى فيهان

<p>الله بالمشرف في الافاق          له في الفخار اعلى رواق          جود كفضه خالة الانفاق          ابد به كالاطواق في الاجساد          قيب الجلالة فوق سبع شاد          ملك الوري خضاره والبارى          القت ملوك الارض فضل قباد          في همة تجلت عن الانداد          تغنى عن الاعوان والاجناد          وانخط عنها سائح الاوقات          بوق تولد في سواد قتاد          حتما توكب في سما الاعواد          المجاهدين الفقاهة شريعة الوداد          الذي كهف الوري من رايح اوغاد          هام السماك بسود ووسداد          ويذكره باهت ذرى الاعواد          وعن الشمس يكسب النور بين          ملك الدر منه نهي وامر          الدين عهلا وذل ظم وكفر          قمني الثريا ان تكون قوامه          واطاعه الافلاك والادوار</p>	<p>ذلك كسرى الملوك ناصر دين          ذلك ظل الاله من رفع الشاه          ملك علم الملوك نوا لا          هذا ملك بن الملك ومن غدا          هذا الذي ضرب له ذون الوري          هذا الذي بحسامه وسهامه          هو ناصر الدين الحنيف ومن له          ذي عزيمة تحلى القضاء مضاهها          ساس الانام بقرعة ملكية          كم قل جيشا سدا غيرها الفضا          بمهند عصف قبال خلال          ومثقف يدن بظن لدى الوفاء          امن اللعنيف محي الضعيف ربي          غيبك الندى حتما كعديت          من معشر يشم الانوف سمو اعلى          ملكوا ملوك الارض في طمانين          ملك ينتفى الملوك علاه          ذلك كسرى الملوك خير مليك          ذلك ظل الاله من عز فيه          اعز اذا يعلو السرب متوجها          ملك تواضعت الملوك لعنه          (وقيل) (وله)</p>
--	---



الناصر من النصح والنصحة وهو خلافة الغنى وتوبة النصوص هو باب الغنى والنصح  
الغنى لا ينوي فيها معاودة المعصية قبل ان يندم في القلب واستغفار باللسان وترك  
بالجوارح واخضرار لا يعود واصل النصيحة في اللغة الخلوص وقيل النصيحة لفظ عام  
بمعان شتى فالنصيحة لله الاعتقاد في وعده نيته واخلاص النية في عبادته

ناصر الاموي مولاهم ابو عبد الله الشافعي روى عن ابي حاتم وسعيد المقبري

ناصر البقال الكوفي الاما في الثقة له كتاب روى عنه جعفر بن بشر وهو عن ابي بصير

ناصر الدين الارجاني هو ابو بكر احمد بن محمد بن الحسين الفاضل عاق فداء اصغر

ناصر بن عبد الله وبنو ابي عبد الله القمي الحلي ابو عبد الله الخزاز الكوفي عاق اما  
من اصحاب ابي بصير روى عن ابي سنان بن عمار واداسم بن الحسين بن ابي بصير

ناصر بن العلاء ابو العلاء البصري مولاهم هاشم وثقه البخاري وابوداود بنسبه

ناصر الكندي ابو عمر عاق روى عن صدقة بن مهمل وهو غير ناصر المؤذن ابي ابي بصير

الناصر من النور والنور قال الله تعالى اذا جاء نصر الله والفتح اذ اجابك يا محمد نصر الله  
على من عاداك وهم قريش والفتح يعني فتح مكة وهذه بشارة من الله تعالى لنيته بالنصر

ناصر بن ابراهيم النوبختي العاملي الصنهاقي لعالم الفاضل الاديب الشاعر له كتب ما بين ٥٥٠  
كان من تلامذة الشيخ ظهير الدين العاملي له رسالة في الحساب وعاشية على الفوائد وغيرها  
ناصر بن ابي جعفر الامام ناصر الدين الفقيه الفاضل من صالح فاضل له كتاب

ناصر بن ابي طالب علي بن احمد بن محمد الخزاز الفقيه الامام وثقه الكليني

ناصر بن ابي القاسم الاديب نجيب الدين ابو القاسم الامام صالح من كذا في كتابه واداسم بنسبه

ناصر بن ابي المكارم عبد الله بن علي المطري ابو الفتح الفقيه الحنفي القوي الاديب الخوارزمي  
القوي كانت له معرفة تامة بالفقه واللغة والشعر وانواع الادب قرى على ابيه وعلم ابي  
المؤيد الخوارزمي الفقيه له شرح المفاتيح الحنفي وكتاب المنزلة تكلفه على الانظار  
التي يستعملها الفقهاء من الغريب وهو الحنفي بمثابة كتاب الأزهري للشائخ  
دخل بغداد حاجا سنة ١٠٠٠ وكان معتز في الاعتقاد ولا يشبه في رجب بخوارزم ومات سنة  
١٠٠٠ ومات عنه ودرجاله ابي القاسم ودر بنو له ابي غزير وروى عن ابي بصير بن ابي بصير  
هليل بن سنان او الف اغاف مختلف زمان عن حقوق ولانه في صحيح علي الزقار  
تبعه ثمانية فان تذكروا فاضل فان رفاعة مكي الذي الاسماع منكم فنادوا فاضل

وعنه الذي قد مزج فيه لان من سبغ الناصب وعنه ووطنته القسبة المائمه و  
 الفواصي والكبار وما رابت من الناصب وهو اظنت على الطهارة والاصيام والركوة  
 والنج والجهاد وابواب البر فهو من طينة المؤمن وسيفه الذي قد مزج فيه لان من  
 سبغ المؤمن وعنه ووطنته القسبة الطهارة واستعمال الخير واجتناب المباح  
 فاذا عرفت هذه الاعمال كلها على الله تعالى قال انا عدل لا اجور منصف لا اظلم ولا  
 لا احيى ولا اميت ولا اشطت الحقوا الاعمال السبيبة التي اجتمعها المؤمن بسبغ الناصب  
 ووطنته والحقوا الاعمال الخسة التي القتها الناصب بسبغ المؤمن ووطنته ردها  
 كلها الى الله فان انا الله لا اد الا ان اعلم السر واخفي انا المطلاع على قلوب عباده  
 لا احيى ولا اظلم ولا اظلم احد الا انا اعرفه منه قبل ان اخلفه الى ان قال بعد ذلك  
 شيئاً المستغنى وجهه واه له فاذا كان يوم القيمة نزع الله تعالى سبغ الناصب ووطنته  
 مع ثقافته واوزاره من المؤمن فحقها كمالا بالناصب وينزع سبغ المؤمن ووطنته مع  
 حسنة وابواب برة واجتهاده من الناصب فحقها طهارة المؤمن افرى ههنا ظاهراً  
 وعدواً وانما قلت لا يا بني رسول الله قال هذا والله القضاء الفاصل والحلم الفاطح  
 والصدق البين لا يستعمل في فعل ولا في قول هذا يا ابراهيم الحق من ربك فلا تكون  
 من المتريين هذا من حكم الملوك حكم الله وحكم انبيائه وقصته الخضر وهو سبيقت  
 استعجبه فقال انك لن تستطيع مع صبر فكيف تبصير ما اعطيتك خيراً فافهم يا  
 ابراهيم واعقل الحديث وقال في حال الذي صبره في ٢١ الواقعة كافر والناصب مشرك  
 وفي عقاب صبره قاله الناصب لنا اهل البيت لا يبالي صام ام صلب او زنا او سرق  
 انه في النار وقال في المؤمن بسبغ لجمه الا الناصب فلو شفع كل بنى مرسل وملاك مقرب  
 لم يشفعوه وقاله الناصب شر من ولدنا وقال ان الناصب لو شفع فيه اهل السموات  
 والارض لم يشفعوا وذكره في مقدمات الوسائل في ابواب مقدمة العبادات  
 باب وجوب العبادات الخمس الخ

وقال الطبري ربه في الجمع في مادة نصب الناصب هو الذي يتظاهر بعداوة اهل البيت  
 عليهم السلام او يلو اليهم لاجل متابعتهم لهم - وفي القاموس النواصب واهل النصب  
 المتدينون ببعض علي بن ابي طالب عليه السلام لانهم نصبوا له اى اعادوه  
 قال بعض الفضلاء اختلف في تحقيق

الناصب فزعم البعض ان المراد من نصب  
 العداوة لاهل البيت عليهم السلام، وزعم آخرون  
 انه من نصب العداوة لشيعتهم وفي الاحاديث ما يشرح بالتالي (الخ)

ومن النواصب هو ابو نصر الضبي عم بن الحسين من مشايخ الصدوق قال الصدوق  
 ما لقيت انصب منه وبلغ من نصبه انه كان يقول اللهم صل على محمد وآل محمد  
 صل الرواحي صل على بن عبد الله بن ابراهيم بن عبد الله الحنظلي لانه كان يات في النصب



وجلا يقول انا ابغض محمدًا ص وال محمد ولكن الناصب من نصب لهم وهو يعلم انكم  
 قولونا وانتم من شيعتنا وفضلنا في الصلاة ٢٠ سنة باثنا ٣٨ النوادر واواضه قال  
 داود بن فرقد للصحة ما تقول في قتل الناصب قال لا حلال الدم ولكن الشئ هو انفق  
 او ابغض عليك فان قدرت ان تغلب عليه ما بطل او تغرق في ماء لكي لا يشهد به  
 عليك فافعل قال قلت له فاترى وما له قال توه ما قدرت عليه ووضعت قال لا اراؤ  
 له ماترى في رجل سبانه لعامة قال هو والله حلال الدم ولا يتعبه بربا قلت اى شئ  
 يعنيه بربا قال يقتل مؤمن بلافرا ان قال قال اسحق باجر رسول الله واجد من عبدكلم  
 مناصبكم من بكر من الصلوة والصيام ويخرج الزكوة ويباع بجا الحج والعمرة ويحضر  
 على الجهاد ويأثر على البر وصلة الارحام ويقض حقوق اخوانه ويواسيهم من ماله  
 ويحتمل مشرب الخمر والزنا واللواط وسائر الفواحش فم ذلك ولم ذلك فترى يا فتى  
 رسول الله وبرهنة وبينته فقد والله كثير فكري واسمهم ليح وضاق ذرعى قال  
 ثم قال هذا ذلك بياننا شافيا فاسالت وعلمنا ملكونا من خزائن علم الله وترى  
 احرف كيف تجد اعتقادها قلت اجدهم عبيكم وشيعتكم على ما هم فيه ما وصفته من افعالهم  
 لو اعطى احدكم ما بين المشرق والمغرب ذهباً وفضة ان يزول عن ولايتكم وعبيتكم الى  
 هو الاة غيركم والى عبيتكم ما زال ولو ضربت ضوا شيمه بالسيف فيم ولو قتل فيم  
 ما ابتدع ولا رجع عن عبيتكم وولايتكم وادى الى الناصب على ما هو عليه ما وصفته من  
 افعالهم لو اعطى احدكم ما بين المشرق والمغرب ذهباً وفضة ان يزول عن محبة الله  
 التواضع وهو الاثم الا ما فعل ولا زال ولو ضربت ضوا شيمه بالسيف  
 فيم ولو قتل فيم ما ارتدع ولا رجع واذا سمع احدكم منقبة لكم وفضلا اسما من  
 ذلك وتغير لونه وراى كراهية ذلك في وجهه وبغضا لكم ولحبة لهم صلل قال  
 فلبستم ثم قال يا ابراهيم من هبنا هلك الامة الناصبة فصيلنا اذ اقامتة تسقى من  
 عينا امنية ومن اجل ذلك قال قه وقد مننا الاماعلوا من عمل جعلناه هباء منسولا  
 اندري ما السب والفضة في ذلك وما الذى قد ضيق على الناس من ذلك فبينت  
 لي قال ثم ان الله تبه لم يزل عالما قدما خلق الاشياء لاني شئى ومن زعم ان  
 الله تبه خلق الاشياء من شئى فقد كفر لان الله لو كان ذلك الشئى الذى خلق  
 منه الاشياء قدما معه فارزقته وهوتبه كان ذلك ازليا بل خلق الاشياء لا  
 من شئى فاول ما خلق الله تبه ارضا طيبة ثم فجر منها ماء وعذبا لا الا فصرى عليها  
 ولايتنا اهل البيت فبذلها فاجرى ذلك الماء عليها سبعة ايام حتى طبت بها  
 وعمرها ثم نصب ذلك الماء عنها فاخذ من صفو ذلك الطين طينا فعمل طينا الاثنا  
 ثم اخذ من ذلك الطين فخلق منه شيعتنا ولوترك طينتك بالارض على ما لك اترك  
 طينتنا لكم وفى شئنا واحدا الا ان قال فادابته من شيعتنا من زنا واللواط وترى  
 صلوة اوصوم او حج او جهاد او خيانة او كبيرة من هذه الكبار فهو من طينة الناصب

٢٩٣

الناصري ناسر بكسر الهمزة مع قمي فخرجان منها الخ من اجد اناسي الخ صا في عاي  
 الناصور قيل اذا انصبت من قوقه وسال دمه وجرت مادته بقوله الناصور وهو ما لا يكون  
 الناسي من النسيان قوله في انسابه الا الشيطان انه اذ ذكره قيل انما نسبته الى الشيطان  
 هضمًا لنفسه وقوله نسوا الله فنيهم اي تركوا الله فتركهم وقوله فلا نسوا ما ذكره واية  
 يعني الكفار وقوله واما بنسبتك الى الشيطان اي انتهى عن الاسته وقوله ولا تنسوا  
 الفضل بينكم قيل يحتمل ان من النسيان الذي هو الراد عن نسيان الله لا انقصه والرك  
 والاهمال الا النسيان الذي هو خلاف الذكر وقوله نسوا منسبًا بقى للشيء الحق الذي  
 اناله نسو لم يعقبه ولم يلفظ اليه وقوله انما النسي زيادة في الكفر النسي تاخير الشيء  
 والمراد هنا تاخيرهم تحريم الحرام وكانوا في الجاهلية يؤخرون تحريمه سنة ويحرمون غيره  
 مكانه حاجتهم الى الضلال فيه ثم يردونه الى القويم في سنة اخرى كانوا يستنون ذلك  
 ويستفرضونه والنسيان خلاف الذكر وهو ترك الشيء على ذهول وغفلة وفي الذكر  
 على تعده ايضًا ونسيت ركعة اذا اهلتها ذهولا والنسي هو كسر النسيان وفي الحديث  
 فاد اراد الله ان ينسها اطبق عليها واذا اراد ان يذكرها فتحها والمنسية رجع يفتها  
 الله الامؤمن تنسبه اهله وعاله وبقى الاشارة اليه بعنوان النسيان

ناشب بن عمرو الشيبان عاف وثقة ابو اوس وقال كان صائمًا فافاء ربحي معاذ بن صبا  
 ناشب بن هلال بن نصر الخفاف ابو منصور الكوفي باين اجد النجم البند ينجي على ما تلاه وهو  
 الناشر بكسر الشين المجهة باسم المصري الهزلي تابعي شهد مع علي حجابية وثقة العجائب  
 ناشر بن عبد الله ابو حنيفة عاف روى عن ابن طاوس وهو غير ناشر الناشر ابو اوس  
 الناشر من الفسوز وهو الصعب والشرع احوال ناشر اي عاصبتي مع زوجها بان  
 خرجت من منزله ومنعت نفسها منه بغير حق بان اوفى مهرها او وهبت له انظر كتاب الفقه  
 الناشر هو علي بن عبد الله بن وصيف الكوفي بالناشر الصغير الموقوف على عرفة سنة ٤٤٥ هـ  
 وعبد الله بن محمد المشهور بابا بشر بن ابو العباس فذاه ٣٧٦ روى في تاريخ الخلفاء  
 الناصبي من النصب بالفتح في السكون وهو المعاداة بقى نصبت فلان نصبا اذا عا  
 ومنه الناصب وهو الذي يتظاهر بعداوة اهل البيت في اولوا الهم الاجل منا بعين  
 لهم قال في النواصب والناصبه واهل النصب المتدبون ببعض عا في النواصب  
 له اي عادوه قال بعض الفضلاء اختلف في تحقيق الناصبي فزعم البعض ان المراد من  
 نصب العداوة لاهل البيت ويزعم آخرون انه من نصب العداوة لشبهته في الاعادة  
 ما يصرح بالثاني وعني الكوفي انه ليس الناصب من نصبت لنا اهل البيت لانه لا يجهل

لو الناس بطوارهم

وقال علي بن ابي طالب عليه السلام قال قيل له ما جسي وقال موسى بن جعفر بن ابي الهيثم في حب الناس  
 اليك قال عالم بطلب علي وقال اقل الناس عذرا في الضيق من عرفته فحبه قاسوه الناس حلالا عالم بحري  
 علمه حكم جاهل وقيل للقي ابي الناس اعلم قال من ان زياد من علم الناس على علمه وقال الشاعر  
 تولت نعمة الدنيا فكل جديد بها خلقه وخذت الناس كلهم فنادى من اثنى ارباب فعالم الخبرات  
 من نفعها الطرقي ففلاح حب ولا ارب ولا درهم ولا خلق وقال لو علم الناس قلما من حتم وعفوه لقرت  
 اعينهم ولو علموا فكل عفويته وياسر رقاه لهم ومع وقال اعقل الناس من حسن خائف واجهلهم مني امن شعر  
 هم ما هم سباع ضاربات وتاج ان تشاكلها السباع ودهم شر السباع فلا ذئاب ملكة الوجوده ولا  
 ضياع وهم ضارنا في غير نفع عليك وتر بما نفع السباع ومعلمها يحوش عليك صيدك ونفسك  
 بينهم صيد شعاع مفايقها بانباب وفرقة فقل عندك الضبي الجباعه قال عيسى لم يكن الناس  
 ليكون احسن ما يسمون ويحفظون احسن ما يكتبون ويروون احسن ما يحفظون شعر لا يجهدون وان  
 حاولت جمعهم في فضل احلامهم عن ذاك متسع ان كان في الناس سباعا قوت بعدهم بل كل  
 سبق لادن سقيم تبع وقال علي رضي عن الناس ان بنو بواه لكن ترك الذئب اوجب  
 ه والدهر في صفة عجيبه وغفلة الناس فيه العجب والصبر في الثابتات صفة لكن فوف  
 الثواب اصعبه وكل ما برحى قريبه واطوت من كل ذلك اقرب وقال ما اكثر الناس لا يلزم  
 والله يعلم ان لم اقل فنداه ان لا فتح عيني حين اقمه على كبري ولكن لا اري احق وقال الناس  
 الشان ذوعلم وسمع وريح وسائرهم كالغور والسكر قيل اعلم الناس بالدين اقلهم منها فبما تفكروا الناس  
 من يترك اذنيه ورمحك احديها ومنهم من سكي باحدى عينيه التي تقترحها عليه المتعت وفيه بانك كل صولة  
 للاعتق صفى الناس واوجز قال دوس رفعمه القفا واكتات عظيم التدبير اعجاز شمس هم المال والذئاب  
 العقلم بهم الادب والناس بعد هم اشباه البهائم ان شعونا ما وان جاعوا سئوا او ساموا قال علي  
 لا تكذب فان الناس مفضلوا مرغمة بكرمون الناس اوفر وقال الامامون اغلظ الناس طبعاً  
 من لم يكن في الربيع واصبوة قال معوية الصعصعة صفى الناس قال خلق الله الناس اطواراً فطائفة  
 للعبارة وطائفة للسياسة وطائفة للفقمة والسنة وطائفة للبياسة والفضة كبرجوهة يكون  
 ذلك يغنون الشعر ويكروا الماء ووصف رجل جلالات والله من انا مثل الحف وانما مثل  
 سوت واذا حدثت خلف واذا وعد اختلف واذا جئت اعرض واذا ركع ربيض ينظر نظا الحقود  
 ويعرض اعراض السود ووصف اعراج رجلا فقال ان ملك عسف وان حد حرف وان صافيه  
 تكبر وان اظهور له النصح انكر والنظر اليه على غضب والصبر غصنة وانكرو فيه حيرة والفريه  
 منه معرة وقيل اول الناس بانصوا قد هم على العقوبة وانصوا الناس عقلا من ظلام هو دونه  
 وما الا انك الا القلب والانشاء والموت اهوت عما يعده واشتاق قبله والنواضع من مصانف الشريف ومن  
 لم يصبر على كلمة سعة كرات ولقد سرك من ذمك ومن لم يعلم في صغره لم يتقدم في كبره واجعل الناس من  
 على السلطان مدك وللأخوان مذلا واحق الناس ان يرمي على الدنيا اهل الآخرة واعظم الناس عما  
 من زالت نعمته وقتت مقدركه وبقيت مرويته وشهوته وقال الشاعر سبحان من منحه الجوهر عزة والناس  
 يستغنون عما انفاه واذل انفاه انفاه واذل انفاه انفاه واذل انفاه انفاه واذل انفاه انفاه  
 سفا من سافر في طلب اخ صالح وقيل لبعض الظرفاء من احسن الناس عيشا قال من كان له راي  
 سداد وصديق وداد يجتمعان على الاقصاء والاقتصار وهما خايبان من الزومات والا ولاد وقيل  
 الناس ان عرفت منهم في ذرة طعموا منك في بدرة وان اخذت لهم ديناراً فظفوا من مالك قطارا  
 اجعل الناس من منع الرطل طلب الشكر وفعل الشر وتوقع الخير



قال في نسخة ١٨٣٠ قال من احب ان يكون اكرم الناس فليشق الله ومن احب ان يكون اشرف الناس فليتكلم على الله ومن احب ان يكون اعز الناس فليكن مع الله  
او ثق منه بما في يده قال من الا ان يتكلم بعرف الناس قالوا بل يا رسول الله قال من اغضب الناس  
واغضبه الناس في قال من الا ان يتكلم بعرف الناس هذا قالوا بل يا رسول الله قال من لا يؤمن  
بشره ولا يؤمن خبره ارضه عيسى بن مريم قام في يوم اسرايل فقال يا بني اسرايل لا تحذروا بل يا بني اسرايل  
فقطروها ولا تمنعوها اهلها فظلموه ولا تعصوا الظالم على ظلمه فبطل فضلكم الا انتم من الله  
او تبيخوا له ربه فانه بعد واورثه من لا عيبه فاجتنبه وامواختلف فيه فربه الا الله تعالى  
وفي نسخة ١٨٤٠ قال النبي صلى الله عليه وآله داود داود داود لا تضييق الشمس على من جلس فيها  
لك لا تضيق رحمتي من دخل فيها وكما انظر الطير من لا ينظر منها كذلك لا ينجوم الصلوة  
المنظورة وكما انظر الناس في يوم القيمة المنواضعون كذلك ابعدا الناس عن يوم القيمة  
المكبرية وفي نسخة ٢٣٣٠ قال الصبي ان الناس بان يتمنى للناس الضيق بخلافه وان  
الناس اذا استغنوا كفوا عن اموالهم وان احق الناس بان يتمنى للناس الصلاح اهل الصلوة  
لان الناس اذا صلحوا كفوا عن تتبع عيوبهم وان احق الناس بان يتمنى للناس اهل العلم اهل العلم  
الذي يمشي جوف ان يعنى من سخطهم فاصبح اهل الضل يمتنون فقر الناس واصبح اهل الصلوة  
يتمنون فقائب الناس فاصبح اهل السفة يتمنون سفة الناس وفي الفقر الحاجة الى الفضل  
وفي الفساد طلب عبودية اهل الصلوة وفي السفة الحماقات بالذنوب وقال علي بن ابي طالب  
عج ثلاثا من منزل الحديث تقدم في صلوة الجمعة بتمامه سورة ٢٣ من وقال الصبي يقوم الناس  
على فرشهم على ثلاث اصناف فصنف له ولا عليه وصنف عليه ولا له وصنف لاله ولا عليه  
فاما الصنف الذي له ولا عليه فهو الذي يقوم من منامه ويصبر على بصل ويذكر الله الصنف  
الذي عليه ولا له هو الذي لم يزل في مقصبة الله حتى نام الصنف الذي لاله ولا عليه فهو  
الذي لا يزال نائما حتى يصبح فذلك لاله ولا عليه في سورة ٦٢ من قال علي ايها الناس اياكم اتروا  
الى اهل الدنيا يسعون ويصعبون على احوال شتى بين صريح الى ان قال لرجل من اهل الشام ارض للناس ما رضيت  
لنفسك وات الى الناس ما تحب ان يؤتي اليك فقال له زيد بن صوحان العبدك يا امير المؤمنين  
اي سلطان اغلب واخوي قال الهوى قال فاي ذلك اذك قال الحصى على الدنيا قال فاي فقر  
اشد قال الكدر بعد الامان قال فاي دعوة اشد قال الذي بالان يكون قال فاي من اهل الفضل قال  
اللتقوى قال فاي عمل النج قال طلب ما عند الله قال فاي صاحب شر قال المنة لك مقصبة الله  
قال فاي خلق اشق قال من باع دينه بدينها فهو قال فاي الحكيم اقول قال الهليم قال فاي خلق  
اشد قال من اخذ المال من غير حله فجعله في غير حقه قال فاي الناس اكسى قال من ابصر  
من غيبه قال الرشد قال فاي اظم الناس قال الذي لا يرضيه قال فاي الناس اثبت شراب  
قال من اضره الناس من نفسه ولم يضره الا يبا يتبعونها قال فاي الناس اعق قال المكثر  
بالدنيا وهو يرضى ما فيها من ثقل احوالها قال فاي الناس اشده حرة قال الذي حرا الدنيا  
والاخرة ذلك هل يضره الهوى قال فاي الخلق اعق قال الذي عمل الخير الله يطلب بعوله الثواب  
من عند الله نعم قال فاي القنوع افضل قال الفانيع بما اعطاه الله قال فاي لمصابب اشد قال  
المصيبة بالدين قال فاي الاعمال احب الا لله نعم قال انشطار الفرح قال فاي الناس خير عند الله  
قال اخوفهم لله واعلمهم بالتقوى ولا يرضى في الدنيا قال فاي الامام افضل عند الله قال كوة ذكره  
اليه ودعاؤه قال فاي القول اصدق قال شهادة ان لا اله الا الله قال فاي الاعمال اعظم عند الله نعم

طبقات الناس

ج ٢٩

والنبي من أركان الأرض وأسرها وفضل الناس بها كما أحسنهم خلقاً وأكرمهم إنعاماً  
 وأعلى الناس قدرًا من تودع ما لا يصبهوا في أرواح الناس من ترك المزاول كان حقاً  
 وأقل الناس مودة من كان كاذباً واشتق الناس الملوك وأمقت الناس الملك وراض  
 الناس بجهنم وأما ترك الذنوب واحكم الناس من فر من جهنم الناس واستعد  
 الناس من مخالط كرام الناس واعتل الناس شدة مداراة الناس وأول الناس  
 بالثمة من جالس أهل الثمة واعتل الناس من قتل غيره قتله أو ضرب غيره  
 وأول الناس بالنعمة أو القدر هم على العقوبة لإحقاق الناس بالذنب الضلحة  
 وأول الناس من أهان الناس وأبجح الناس الكظم للفظ وأصل الناس  
 للناس وخص الناس من انتفع به الناس وفي المعاف ص ٦٨ باب ٥٥ قال الأصمعي  
 مطلوبات الناس في الدنيا الفانية أربعة الضياء والعدة وقلة الأهتام والعز  
 فاما الضياء فهو وجود والفتنة في طلب في كثرة المال إجمده واما العدة  
 فوجوده في خفة الحمل في طلبها في ثقله لم يجمدها واما قلة الأهتام فوجوده  
 في قلة الشغل في طلبها في كثرة لم يجمدها فاما العز فوجوده في خفة الخلق  
 في طلبه في خدمة الخلق لم يجمده وقال علي بن موال الناس من لا يرضى نفعه  
 الا اذا مس باضربه كالصود لا يطع في رجمه الا اذا حرق بالنار وقال اذا ما المرء  
 ثلاثاً فبعه ولو يكف من زماده وفاء للصدق ويفعل قاله وكان السري في التواد  
 واشربنا الى بعضهما بعنوان الاشارة فيهم وهو قوله ام الحسن بنت ابي جعفر الطوسي  
 ان قيل من في الناس رب فضيلة ه حاز العلاء والمجد منه اصبل  
 فاقول رضوان وحب من مائة ه ان الزمان بمثله لفضل  
 في الجالس ٣٦ ما ١٢٥ قال النبي عمل بغير اذن الله لكن اتق الناس وأرضى الله  
 تكن اغنى الناس وكف عن محارم الله تكن اوسع الناس واحسن مجاورة من جاورك تكن  
 مومنا واحسن مصاحبة من صاحبك تكن مسلماً وفيه ٤٤ ص ١٥٣٠ قال الباقر  
 في قول الله تع وقولوا للناس حسناً اي قولوا لهم احسن ما يحبونه اي بقى لكم  
 فان الله يبغض للعاص السب الطعان على المؤمني الفاحشي المتفحشي  
 السائل الملهي لصاحب الخليل العفيف المنعقد قال الحسن اشعل الناس صرخة  
 وهم الفقيه ورجل ستمت ضلالته فاتبع عليها ورجل فانزع مكفي قد استعان بغير  
 الله علم معاصيه وتماهى باق على الناس زمان لا يبالون من حلال كسبوا المال من حرام  
 وقيل لرجل من اعلم الناس بالدنيا قال اقلهم منها تعجوا وقيل افضل الناس عند الله من  
 عزبه الحق وان شرب الصدق ويرق بوائبه الفتى وقال الناس ثلثة رجل جل ورجل نصف رجل  
 ورجل لا رجل فاما الرجل فذل الرى والشورة واما نصف الرجل فالذى له راي بلا مشور واما  
 الرجل الذي ليس برجل فالذى لا راي له ولا مشور و تقدم طبقات الناس وفقاً في الترتيب  
 التيسر اخو التيسر اجمل من غيره واوله في الناس واسمه قبله في الناس واسمه اوله في الناس

- وان اتيت بفخر من ذوى نسب ☆ فان نسبتنا جود وعلياء  
 لافضل الا لاهل العلم انهم ☆ على الهدى لمن استهدى ادلاء  
 وقيمة المرء ما قد كان يحسنه ☆ والجاهلون لاهل العلم اعداء  
 فقم بعلم ولا تبغى له بدلا ☆ فالناس موتى واهل العلم احياء

وفى الحديث عن النبى ﷺ قال الا ادلكم على اكسل الناس ، واسرق الناس  
 وابتخل الناس ، واجفى الناس ، واعجز الناس قالوا بلى يا رسول الله قال و(امل) اكسل الناس  
 عبد صحيح فارغ لا يذكر الله بشفة ولا بلسان و«اما» اسرق الناس فالذى يسرق من صلوته  
 تلف كما تلف الثوب الخلق فيضرب بها وجهه و«اما» ابتخل الناس فرجل يمر بمسلم  
 فلا يسلم عليه و«اما» اجفى الناس فرجل ذكرت بين يديه فلم يصل على و«اما»  
 اعجز الناس فمن عجز عن الدعاء •

وفى حديث آخر عن الصادق عليه السلام قال الناس كلهم بهائم الا قليل من المؤمنين  
 كما فى الكافي والمرآة ج ٢ ص ٢١٩ باب قلة عدد المؤمنين حديث - وفى خلاصة  
 العلامة ط ١ ص ٩٩ قال عليه السلام لو كان الناس كلهم لناشعة لكان ثلثهم شكاكاً والرابع  
 الاخر احمق ، وفى حديث آخر ثلاثة ارباعهم شكاكاً - وروى الصدوق ره فى المجالس  
 ص ١٤ عن النبى ﷺ قال اعبد الناس من اقام الفرائض فيما له وعليه ، واعدل الناس  
 من رضى للناس ما يرضى لنفسه وكره لهم ما يكره لنفسه ، واكيس الناس من كان اشد  
 ذكراً للموت ، واغبط الناس من كان تحت التراب قد آمن العقاب برجو الثواب ، واغفل  
 الناس من لم يتعظ بتغير الدنيا من حال الى حال . واعظم الناس فى الدنيا خطر آمن  
 لم يجعل للدنيا عنده خطراً ، واعلم الناس من جمع علم الناس الى علمه ، واشجع  
 الناس من غلب هواه ، واكثر الناس قيمة اكثرهم علماً ، واقل الناس لذة الحسود ، واقل  
 الناس راحة البخیل ، وابتخل الناس من بخل بما افترض الله تعالى ، واولى الناس  
 بالحق اعلمهم به ، واقل الناس وفاء الملوك ، واقل الناس صدقاً الملوك ، وافقر الناس الطماع .

وكانت العرب تقول رأيت ناساً من الجن وتصغير الناس على نويس لكن غلب استعماله فى الانس كما ذكره الفيومى فى المصباح ،

وقد ذكر عند على عليه السلام اختلاف الناس فقال عليه السلام انما فرق بينهم مبادئ طينهم وذلك انهم كانوا فلقة من سبخ ارض وعذبها ، وحزن تربة وسهلها - فهم على حسب قرب ارضهم يتقاربون ، وعلى قدر اختلافهم يتفاوتون فتأم الرواء - ناقص العقل ، وماد القامة ، وقصير الهمة ، وزاكي العمل - قبيح المنظر ، قريب القعر - بعيد السير - معروف الضريبة منكر الحليمة وتائه القلب - متفرق اللب ، وطلیق اللسان جديد الجنان (ثم قال:

خلقت الخلائق فى قدرة ☆ فمنهم سخى ومنهم بخيل

فاما السخى ففي راحة ☆ واما البخيل فشوم طويل

وفى الخصال ط ١ ص ١٦٥ عن زرارة قال دخلت على على بن الحسين عليه السلام فقال يازرارة الناس فى زماننا على طبقات اسد وذئب وثلعب وكلب وخنزير وشاة فاما الاسد ملوك الدنيا يحب كل واحد ان يغلب ، و(اما) الذئب فتجاركم يذموا اذا اشتروا ويمدحوا اذا باعوا ، و(اما) الثلعب فهؤلاء الذين يأكلون باديانهم ولا ياكلون فى قلوبهم ما يصفون باستنهم ، و(اما) الكلب يهر على الناس بلسانه ويكرهه الناس من شر لسانه ، و(اما) الخنزير فهؤلاء المخمنون و اشباههم لا يدعون الى فاحشة الا جاؤا واما الشاة فالذين تجز شعورهم ويؤكل لحومهم ويكسر عظمهم فكيف تصنع الشاة بين اسد وذئب وثلعب وكلب وخنزير .

وروى المجلسى فى البحار ط ١ ج ٥ ص ٦٥ س ١ سئل الراوى عن الصادق عليه السلام الناس اكثر ام بنو آدم فقال عليه السلام الناس قيل وكيف ذلك قال لانك اذا قلت الناس دخل آدم فيهم ، واذا قلت بنو آدم فقد تركت آدم لم تدخله مع بنيه فلذلك صار الناس اكثر من بنى آدم وادخالك اياه معهم ولما قلت بنو آدم من نقص آدم الناس وفى الديوان قال :

الناس من جهه التمثال اكفاء ☆ أبوهم آدم والام حواء

وانما امهات الناس اوعية ☆ مستودعات و للاحساب اباة

فان يكن لهم من اصلهم شرف ☆ يفاخرون به فالطين و الماء



والاعلى ، وقسم فيه المنسوخ فقط وهو الاربعون الباقية - وفيه نظري يعرف مما سيأتي  
 «السادسة» قال مكى الناسخ اقسام فرض نسخ فرضا ولا يجوز العمل بالاول كنسخ الحبس  
 للزواني بالحد ، وفرض نسخ فرضا ويجوز العمل بالاول كآية المصاهرة ، وفرض نسخ  
 ندباً كالقتال كان ندباً ثم صار فرضا وندب نسخ فرضا كقيام الليل نسخ بالقراءة في قوله  
 فافروا ما تيسر من القرآن «السابعة» النسخ في القرآن على ثلاثة اضرب «احدها» ما نسخ  
 تلاوته وحكمه معاً «الضرب الثاني» ما نسخ حكمه دون تلاوته وهذا الضرب هو الذى  
 فيه الكتب المؤلفة وهو على الحقيقة قليل جداً وان أكثر الناس من تعديد الايات فيه  
 فان المحققين منهم كالقاضى أبى بكر بن العربى بين ذلك وأتقنه الذى أقوله ان الذى  
 أورده المكثرون أقسام قسم ليس من النسخ فى شىء ولا من التخصيص ولاله بهما علاقة  
 بوجه من الوجوه الى ان قال وقد نظمها فى أبيات فقلت :

- |                                 |   |                                |
|---------------------------------|---|--------------------------------|
| قد أكثر الناس فى المنسوخ من عدد | ✧ | وأدخلوا فيه آيات ليس تنحصر     |
| وهاك تحرير آى لا مزيد لها       | ✧ | عشرين حررها الحداق والكبر      |
| آى التوجه حيث المرء كان وان     | ✧ | يوصى لاهليه عند الموت محتضر    |
| وحرمة الاكل بعد النوم مع رفث    | ✧ | وفدية لمطيق الصوم مشتهر        |
| وحق تقواه فيما صح فى أثر        | ✧ | وفى الحرام قتال للاولى كفروا   |
| والاعتداد بحول مع وصيتها        | ✧ | وأن يد ان حديث النفس والفكر    |
| والحلف والحبس للزانى وترك أولى  | ✧ | كفر واشهادهم والصبر والنفر     |
| ومنع عقد لزان أو لزانية         | ✧ | وما على المصطفى فى العقد محتظر |
| ودفع مهر لمن جاءت وآية «نجواه»  | ✧ | كذلك قيام الليل مستطر          |
| وزيد آية الاستئذان من ملكت      | ✧ | وآية القسمة الفضلى لمن حضروا   |

[الناس] اسم وضع للجمع كالقوم والرهط وواحد انسان من غير لفظ مشتق

من ناس ينوس اذا تدلى وتحرك فيطلق على الجن والانس قال الله تعالى «الذى يوسوس  
 فى صدور الناس» ثم فسر الناس بالجن والانس فقال من الجنة والناس فسمى الجن ناساً  
 كما سموا رجالا قال الله تعالى وان كان رجال من الانس يعوذون برجال من الجن

وقال في المقدمة الخامسة منه مما جاء في المنع من تفسير القرآن بالرأى والسرفيه روى عن النبي ﷺ انه قال من فسر القرآن برأيه فاصاب الحق فقد اخطأ وفي حديث آخر قال ان اصاب لم يوجروا ن اخطأ فهو ابعد من السماء ، وفي حديث آخر قال من فسر القرآن برأيه فليتبوء مقعده من النار - وقال بعضهم ان تفسير القرآن لا يجوز الا بالاثرا الصحيح والنص الصريح «الى ان قال» ولا يخفى ان هذه الاخبار تناقض بظواهرها ماضى فى المقدمة الاولى من الامر بالاعتصام بحبل القرآن والتماس غرائبه والتعمق فى بطونه والتفكر فى تخومه وجولان البصر فيه وتبليغ النظر الى معانيه فلا بد من التوفيق والجمع فنقول وبالله التوفيق ان من زعم ان لامعنى للقرآن الا ما يترجمه ظاهر التفسير فهو مخبر عن حد نفسه وهو مصيب فى الاخبار عن نفسه ولكنه مخطىء فى الحكم برد الخلق كافة الى درجته التى هى حده ومقامه بل القرآن والاخبار والاثار تدل على ان فى معانى القرآن لارباب الفهم متسعاً بالغاً ومجالاً رحباً قال الله تعالى « افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها » .

وقال الصيوطى فى الاتقان ط مصر ج ٢ ص ٢٥ النوع السابع والاربعون فى ناسخه ومنسوخه يرد النسخ بمعنى الازالة وبمعنى التبديل ( الى ان قال ) لا ينسخ القرآن الا بقرآن كقوله تعالى ( ما ننسخ من آية او ننسها نأت بخير منها او مثلها ) وقيل بل ينسخ القرآن بالسنة لانها ايضاً من عند الله تعالى ( الى ان قال ) قال بعضهم سور القرآن باعتبار الناسخ والمنسوخ اقسام قسم ليس فيه ناسخ ولا منسوخ وهو ثلاثة وأربعون سورة الفاتحة ويوسف ويس والحجرات والرحمن والحديد والصف والجمعة والتحرير والملك والحاقة ونوح والجن والمرسلات وعم والنازعات والانفطار وثلاث بعدها والفجر وما بعدها الى آخر القرآن الا التين والعصر والكافرين ، وقسم فيه الناسخ والمنسوخ وهو خمس وعشرون البقرة وثلاث بعدها والحج والنور وتالياها والاخراب وسبأ والمؤمن وشورى والذاريات والطور والواقعة والمجادلة والمزمل والمدثر وكورت والعصر ، وقسم فيه الناسخ فقط وهو ستة الفتح والحشر والمنافقون والتغابن والطلاق

اثوابكم واجل لصالحكم او مثلها من الصلاح يعنى اننا لانسخ ولا نبديل الا ورضنا فى ذلك «هو» مصالحكم «اقول» وذلك لان المصالح تختلف باختلاف الاعصار والاشخاص فان النافع فى عصره والنسبه الى شخص قد يضر فى غير ذلك العصر وفى غير ذلك الشخص .

→ جائز نسخ حكم النسبة بحكم الكتاب جائز انما قلنا ذلك لان الكتاب مثل الكتاب ، و السنة مثل السنة ، و جوز ناسخ السنة بالكتاب لان الكتاب ارفع درجة من السنة و(اما) نسخ الكتاب بالسنة فالظاهر من مذهب اهل السنة والجماعة انه لا يجوز بحال، وقال بعضهم ان نسخ نظم الكتاب بالسنة لا يجوز لمامر و(اما) نسخ حكم الكتاب بالسنة ففيه تفصيل بانه لا يجوز بالاحاد والمستفيض.

و«اما» بالمتواتر فيجوز والاولى جواز نسخ الكتاب بالسنة متواترا كان او آحاد لرفع درجته عن درجتها «ثم» ان المنسوخ فى كتاب الله تعالى على ثلاثة اقسام «احدها» ما نسخ نظمه وقرائنه وحكمه و«الثانى» ما نسخ نظمه وقرائنه وبقى حكمه ثابتا و«الثالث» ما نسخ حكمه وبقى نظمه وقرائنه ثابتة وما نسخ نظمه وحكمه فهو مثل قول انس قال كنا نقرأ على عهد النبى ﷺ سورة تعدل سورة براءة و لست احفظ الان منها الاية واحدة وهى قوله تعالى لو كان لابن آدم واديان من ذهب لا تبغى اليهما ثالثا ولو كان ثالثا لا تبغى رابعا ولا يملاء جوف ابن آدم الا التراب ثم يتوب الله على من تاب وكذلك قد نسخ حكمه وقرائنه وقال ابن مسعود قال لى النبى ﷺ آية فحفظتها و اثبتها فى مصحف فلما كان فى جوف الليل رجعت الى حفظى فلم اجد منها شيئا و عدت الى مصحفى فاذا الورقة بيضاء فاخبرت رسول الله بذلك فقال لى يا بن مسعود تلك قد رفعت البارحة و(اما) ما نسخ نظمه وقرائنه وبقى حكمه ثابتا قول عمر بن الخطاب قال لولا اخشى ان يقول الناس زاد عمر فى القرآن لكتبت على حاشية المصحف آية كنا والله نقرئها على عهد رسول الله الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة نكالا من الله والله عزيز حكيم الرجم ثابت والقراءة منسوخة و«اما» ما نسخ حكمه وبقى نظمه بانصح العبادة بقرائنه فذلك فى ٥٥ سورة من القرآن تقدمت فى القرآن .

آية ازالتها بابدال اخرى مكانها على ما توجه الحكمة وتقضيه المصلحة من ازالة لفظها وحكمها معاً او من ازالة احدهما الى بدل او لا بد لتأت بخير منها للعباد اى بآية العمل بها احوز للثواب او مثلها في ذلك قوله تعالى «انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون» وقال الفيض ره في الصافي ما ننسخ من آية بان نرفع حكمها ورسومها ، وتأت بخير منها بما هو اعظم

→ لانفسهم في منع النسخ وقالوا لوجاز النسخ من الله لى لادى ذلك الى جواز البدل على الله ولا يجوز فيما ادى اليه مثلهو (الجواب) انه انما يكون ذلك بداء ممن لا يعرف عواقب الامور فاما الله تعالى عالم بعواقب الامور قبل انزال الحكم المنسوخ وكان لم يزل عالما بانى انزل حكماً فيكون ثابتاً الى وقت كذا ثم رفعه بحكم اخر ومثل هذا لا يكون بداء ولكن له فيه حكمه و هو اعلم بها والمنسوخ فى كتاب الله ثلاثه اقسام (فمنها) حكم رفع الى ما هو اغلظ « الاول » مثل حد الزنا فانه كان فى الابتداء العبس فى البيت حتى تموت قال الله تعالى فامسكوهن فى البيوت حتى يتوفاهن الموت او يجعل الله لهن سبيلا (ثم) نسخ ذلك الحكم بالجلد والرجم .

و« الثانى » حكم رفع الى ما هو اخف منه كما فى باب الجهاد فانه كان فى ابتداء الاسلام واجبا على كل مسلم بان يقاوم عشرة من الكفار فان هرب من العشرة كان عاصيا مستحقا للعقوبة قال الله تعالى (ان يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين) فنسخ ذلك الى ما هو اخف منه بقوله الان خفف الله عنكم الاية فجعل كل مسلم فى مقابلة كافرين فلا يحل الان ان يهرب من اثنين ويحل ان يهرب من ثلاثة او اكثر و« الثالث » ان يرفع حكمه الى مثله مثل امر القبلة كانت الصلوة ولافى ابتداء الاسلام الى صخرة بيت المقدس ثم نسخ ذلك بالتوجه الى الكعبة فى الصلوة ويقال النسخ على اربعة اقسام الكتاب بالكتاب ونسخ السنة بالسنة ، والسنة بالكتاب ، والكتاب بالسنة .

(فاما) نسخ الكتاب بالكتاب فانه يجوز ان ينسخ حكم الكتاب بحكم الكتاب او نظم

الكتاب بنظم الكتاب ، والسنة بنسخ السنة فالمتنقى فيه الحكم دون النظم ونسخ السنة بالسنة ←

طلاءاً - ومن خواصه انه يحفظ الثياب من السوس وان رائحته تدفع الطاعون وفساد  
 الهواء وأنه يسهل الولادة كيف استعمل وهو يضر العصب ويضعف الكبد ويصلحه السكر  
 او العسل والتفصيل في تذكرة الانطاكي ص ٣٠٠ وفي دائرة الوجدى ج ٩ ص ٦٩٧  
 [النازلى] هو محمد حقى المتوفى سنة ١٠٣١ (نازوك) بن عبدالله ابو منصور مولى  
 ابي احمد المكتفى بالله عامى (خ) ج ١٣ ص ٤٣٧ روى حديث علائم المنافق.  
 [ناسخ] بكسر السين قبل الجيم هو رجل حضر مى لاباس به روى عنه ابنه عبدالله  
 [الناسخ] والمنسوخ والتفسير بالرأى قال الله تعالى فى سورة البقرة آية ١٠٥  
 «ما ننسخ من آية او ننسخها من آية بخير منها او مثلها» (١) قال الطريحي فى المجمع نسخ

(١) عن ابن عباس وابن عمر وحذيفة لا يحل لاحد ان يعظ الناس ويفسر القرآن الا ان يكون  
 عالماً بالناسخ والمنسوخ ولم يخالف لهؤلاء احد من الصحابة فصار اجماعاً منهم على  
 انه لا يحل لاحد ان يفسر القرآن الا بعد ان يعرف الناسخ والمنسوخ ليتميز بذلك الحلال  
 والحرام والواجب (ثم) اختلف اهل السنة بعد ذلك فذهب ابو حنيفة الى ان النسخ و  
 ان جاز قبل وجود الفعل فلا يجوز قبل دخول وقت الفعل لان وجوبه لا يتقرر الا بعد  
 دخول الوقت الذى علق به فاما قبل دخول ذلك الوقت فلا يجوز ورود النسخ عليه لانه  
 لا يكون رفع الحكم بدون قبل تفرده .

(فاما) عند الشافعى فيجوز النسخ قبل الفعل وقبل دخول وقت الفعل فالنسخ جائز  
 عند جميع المسلمين فاذا ورد فى الشريعة حكم بايجاب او تحريم او غيرهما جازان  
 يرفع ذلك الحكم الى ضده او الى مثله او يرفع بلا بدل ولم يخالف فيه احد من اهل السنة  
 والشيعة ، واكثر اليهود قالوا ان النسخ لا يجوز و غرضهم من هذا المقام التطرق الى  
 ان شريعة موسى عليه السلام لا يجوز نسخها ومن جوز منهم قالوا اخبرنا ان موسى عليه السلام قال  
 انه لانى بعدى كذبوا على موسى عليه السلام فى وصفه محمد صلى الله عليه وسلم و بشارتهم بخروجه فى  
 آخر الزمان بحسب ما ورد فى التوراة .

(منهم) من نصبوا ان يؤمنوا به فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به وادعوا شبهة ←

الباب يدخل منه اوفيه بنوامية انه هو لابي سفيان ومعاوية وآل مروان خاصة يدخلون من ذلك الباب فتحطمهم النار حطما لا تسمع لهم فيها واعية ولا يحيون فيها ولا يموتون وفي ص ١٢٣٣٤ منه عن الكاظم عليه السلام قال ان في النار لوادياً يقال له سقر لم يتنفس منذ خلقه الله لو ان الله عز وجل له في التنفس بقدره خيط لاحرق ما على وجه الارض - وان اهل النار ليتعوزون من حر ذلك الوادى وتننه وقذره وما اعد الله فيه لاهله، وان في ذلك الوادى لجبل يتعوز جميع اهل ذلك الوادى من حر ذلك الجبل وتننه وقذره (الحديث)

[النارجيل] ويقال له قوقوس والجوز الهندى وهو شجرته كالنخل من غير فرق الا ان وجه الجريد فيه الى أسفل واذا قطع لم يمت وايام غرسه نزول الشمس فى برج الجوزاء ويثمر بعد سبع سنين وتبقى شجرته مائة عام وبدره ثمره اذا نزلت فى الميزان واجوده الكاكوتمى الصغير المستدير الابيض الدهن - واردة الشجرى الكبار المتكرج ومنه نوع لا ينعقد بل يبقى كالحليب وهو داخل قشر صلب عليه طبقات ليقية فوقها قشر رقيق ينفع من البلغم والسودا ، والجنون والوسواس وضعف الكبد والكلى والمثانة وقروح الباطن ويسمن مع البطيخ - وفى المبرودين سمناً للغاية ويزيل اوجاع الظهر والورك والفالج والقوة ونكايه البرد والزنج الديدان والبواسير ويبرد الدم والتفصيل فى تذكرة الانطاكى ص ٢٩٩ وفى دائرة الوجدى ج ٩ ص ٦٩٣ .

[نارمشك] فارسى معناها مان البرى بارد منافعه قطع البخار عن الراس وازالة الوسواس والماليخوليا ويحبس النزف والاسهال ويزيل اللزوجات شرباً والعرق و سيلان القروح طلاءا وذرورا ويضر المثانة ويصلحه دهن اللوز .

[النارنج] فارسى معناها احمر اللون او الرمان الاحمر هو شجر ورقه بالنسبة الى الليمون وغيره فيه ملاسة طيب الرائحة زهره يحصل فى الربيع ويمكن بقاء ثمرته مدة العام واجوده المستدير الاحمر المحبب القشر الخفيف وهو حار يابس ما عدا حماضه فبارد ، وفى قشره وورقه تفريح عظيم، وفى بزره ودهنه وعروقه التى فى الارض نجاة من السموم الباردة وحماضه يكسر الصفراء وشدة الحرارة والعطش، وقشره يسكن المغص والقى والغثيان كيف استعمل مجرب والنزولات الباردة والتخم ويحسن اللون

لسطح مقعر فلك القمر فوق كرة الهواء عن على عليه السلام قال في وصف النار - غمر قرارها ، مظلمة اقطارها ، حامية قدورها ، قطيعة امورها ، وعن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان النار افتخر على الجنة فقالت تسكنني الجبابرة والملوك وانت تسكنك الفقراء والمساكين - فشكت الجنة الى ربها فاوحى اليها فاسكتني فاني از ينك يوم القيامة باربعة اركان محمد وعلى والحسن والحسين عليهم السلام اهل الجنة وشيعتهم في قصورك مع الحور العين - قيل النار مؤنثة بدليل نويرة والجمع النيران ومنه حديث الصلاة قوموا الى نيرانكم التي او قد تموها على ظهوركم - الظاهر المراد بالنيران هو الاعمال القبيحة .

و في الخصال ط ١ ج ٢ ص ١٣ س ١٨ عن الصادق عليه السلام عن ابيه عن جده قال للنار سبعة ابواب يدخل منه فرعون وهامان وقارون ، وباب يدخل منه المشركون والكفار ممن لا يؤمن بالله طرفة عين ، وباب يدخل منه بنو امية هولهم خاصة لا يزاحمهم فيه احد وهو باب لظى وهو باب سقر وهو باب الهاوية تهوى بهم سبعين خريفاً وكلما هوى بهم سبعين خريفاً فارة بهم فورة قذف بهم في اعلاها سبعين خريفاً ثم تهوى بهم كذلك سبعين خريفاً ولا يزالون هكذا خالد بن مخلد بن ، وباب يدخل فيه مبعوضنا ومجاربونا وخاذلونا وانه لاعظم الابواب واشدها حراً - قال الراوى قلت للصادق عليه السلام الباب الذي ذكرت عن ابيك عن جدك انه يدخل منه بنو امية يدخله من مات منهم على الشرك او ممن ادرك منهم الاسلام فقال عليه السلام لامك الم تسمعه يقول وباب يدخل المشركون والكفار - فهذا الباب يدخل فيه كل كافر لا يؤمن بيوم الحساب في هذا

→ ونار الفداء كانت ملوكهم اذ سبوا قبيلة وطلبوا منهم الفداء كرهوا ان يعرضوا النساء نهارا لثلا يقتضن ، ونار الوسم التي يوسم بها ابل الملوك لترد الماء اولا ، ونار القرى وهي اعظم النيران عندهم ليراها المسافر من بعد ويهتدى عليها الى بيوت الحى برسم البيات والقرى ، و نار الحرتين وهي التي ادفاها الله بخالد بن سنان العيسى احتقر لها بشرا ثم ادخلها فيها والناس ينظرون اليه ثم اقتحم فيها حتى غيبها وطلع سالماً فهذه جملة نيران العرب الا العرباء والجاهلية .

الغرى وغير ذلك من الاعمال الخيرية فى العتبات العاليات وغيرها قتل ليلة السبت من من جماد الاولى سنة ١١٦٠ ودفن بالمشهد الرضوى وابناه حسام السلطنة مراد ميرزا وحمزة ميرزا حشمت الدولة قيل بالفارسية :

بريدند شاهان زشاهى طمع ✽ بتاريخ الخير فى ما وقع  
(النادر) ميرزا نجل الشاهرخ جلس على سرير السلطنة بعد ابيه الى مدة ثمان  
سنين مات سنة ١٢٦٨ .

«النار» (١) عنصر من العناصر الاربعة لطيف مضىء حار محرق يابس كرتها ماماسة

(١) قيل لم خلق الله النار سبع طبقات والجنة ثمان طبقات اجيب لان الجنة وفضل والنار عدل والفضل ينبغى ان يكون اكثر من العدل وايضا ليس فى النار الا الجزاء والزيادة فى العذاب جور وفى الثواب كرم وايضاً مدارج الخير ثمانية و مدارج الشر سبعة قال السيوطى فى الكنز ص ١١٣ فائدة النار عند العرب اربع عشرة ناراً وهى نار المزدلفة توقد حتى يراها من وقع بعرفة واول من اوقدها قصى بن كلاب، ونار الاستسقاء كانوا فى الجاهلية اذا تابعت عليهم السنين المجذبة جمعوا ما قدروا عليه من البقر وعلقوا فى اذنانها وعراقبيها العشر والسلع ثم صعدها بها فى جبل وعروا ضرعها فيها النار (ثم) عجوا بالدعاء فيرون انهم يمطرون بذلك ، ونار التحالف كانوا لا يعقدون الحلف فى الجاهلية الا اذا اوقدوا ناراً بينهم يطرحون فيها حجارة الكبريت والملح فاذا اشتاطت قالوا هذه النار قد هددتكم فاحلف ، و نار الغدر كانوا اذا غدر الرجل بجاره او قدواله ناراً بمعنى فى ايام الحج ثم صاحوا هذه غدره فلان ، نار السلامة توقد للقدام من سفره غانماً ونار الزائر والمسافر وذلك انهم اذا احبوا ان لا يرجع اليهم ذلك الزائر والمسافر اوقدوا خلقه ناراً وقالوا بعد الله واسحقه ، ونار الحرب وتسمى نار لاهبة يوقدون على نشرعال لمن بعد عنهم ، ونار الصيد يوقدون للظباء لتغشى ابصارها ، ونار الاسد كانوا اذا راوا اسدا او قدوا ناراً فاذا راحا حرق اليها و تأملها فيذهبون ، ونار السليم توقد للملذوغ واذا صهر واعمه والمجروح اذا تزف و من الكلب الكلب فيوقدون حتى لا يناموا، ←



[ناجية] بن الحارث الخزاعي صحابي روى عنه ابنه كلثوم هو غير ابن حبان بن بشر القاضي (خ) ج ١٣ «ناجية» بن خفاف الظاهر اتحاده مع ابن كعب الاسدي ابو خفاف الكوفي الصحابي العنزي «ناجية» بن سعد الكندي عامي «وغير ابن عمر الراوى عنه عائذ بن شريح، وغير ابن كعب الاسدي.

[ناجية] بن مالك بن حريم بطن من جعفي منهم ابو الجنوب عبدالرحمن بن زياد الملعون الذي شهد قتل الحسين عليه السلام «ناجية» بن محمد بن سلمان ابو الحسن الكاتب المتوفى سنة ٣٩٠ عامي وثقه في «خ» ج ١٣ ص ٤٢٦.

[ناجية] محلة بالبصرة مسماة بالقبيلة هي بنو ناجية بن سامة بن لوى، وناجية اسم امرأة كما تأتي في كتاب النساء «الناجي» لقب جهم بن مسعود المتوفى سنة ١٢٨، والخريت بن راشد المتوفى سنة ٣٩ والناجي اللاذقي اديب فاضل «م» ج ٨ ص ٣٠٥

(ناحور) بن ساروخ النبي عليه السلام هو وصي ادريس النبي عليه السلام وهو اوصى الى نوح عليه السلام انظر (كمال الدين) ط ١ ص ١٢٢ .

[النادر] هو ما قل وجوده سواء كان مخالفاً للقياس او موافقاً - وقد يقال النادر والشاذ مترادفان وقد يقال المنكر والمردود يقال في مقابل الشايح استعمال الاول و استعمال الثاني نادر لكن واقع وفي الاصطلاح قولهم دع الشاذ والنادر، واما المحفوظ في اصطلاح اهل الدراية ما كان في قبيل الشاذ من الراجح وفي اصطلاح اهل الحديث الشاذ ما ليس له اخ او يكون لكنه قليل جداً ويسلم من المعارض ولا كلام في صحته بخلاف الشاذ وانه غير صحيح اوله معارض (نادر) الخادم وفي نسخة زياد بدل نادر روى عن الرضا عليه السلام كما في (الكافي والمرآة) ج ٤ ص ٨٠ س ٥ .

[النادر] شاه الافشار هو نادر قلى بيك بن امام قلى المولود سنة ١١١٠ جلس على سرير السلطنة ١١٤٨ امتد ملكه شرقاً وغرباً وقد بذل جهده في سبيل اعلاء كلمة الشيعة واقامة شعار المذهب الاثنا عشرى فانه لما انتصر على الدولة العثمانية عقد الصلح معهم على موادمنها اعلانهم رسمية المذهب الجعفرى وبناء ركن خاص بمكة الى غير ذلك من المواد - وله آثار حسنة مخلدة كعمارة مشهد الرضوى وتذهيب القبة المرتضوية في

والحارث بن عبدالله التغلبي، وقيس بن عبدالله بن عامر الجعدي، والمخارق بن عبدالله الذهلي الظاهر هو غير العدواني، والنابغة بن قتال الشيباني الذبياني، والنابغة بن لوى بن مطيع الغنوي، والنابغة بن مخارق بن سليم، ونابغة بنى جعد تابعي - والنابغة الزانية ام عمرو بن العاص تاتي ذكرها في كتاب لنساء.

[النابلس] بضم الموحدة واللام قبل السين المهملة مدينة مشهورة بارض فلسطين واقعة بين الجبلين كثيرة المياه بينها وبين بيت المقدس عشرة فراسخ ولها كورة واسعة وبظاهرها جبل ذكروا ان آدم عليه السلام سجد فيه و لليهود في هذا الجبل اعتقاد أعظم ما يكون و هو مذكور في التوراة منها جماعة من اهل العلم منهم ادريس بن يزيد، واسماعيل بن عبد الغنى، وعبد الغنى بن اسماعيل، ومحمد بن احمد بن سهل بن نصر، ومحمد بن القادر الحنبلي، ويوسف بن الحسن شرف الدين المتوفى سنة ٣٧١.

[نابل] بضم الموحدة اقليم من اقاليم افريقية بين تونس وسوسة، منها ابو العباس احمد بن علي بن عمار، ومحمد بن عبد الحميد، ونابل صاحب العباء حجازي تابعي وثقه الدار قطنى الظاهر اتحاده مع الحبشى \*

[ناتل] بن قيس بن زيد بن حبان الجذامي تابعي كان سيد جذام بالشام شجاع شهيد صفيين مع معاوية توفي سنة ٦٦ ضعيف جداً «ناتلة» بكسر المثناة مدينة بطبرستان آمل منها ابو الحسن علي بن ابراهيم بن عمر الحلبي المتوفى سنة ٥١٧ \*

[الناجد] هي واحدات اربعة في اقصى الاسنان بعد الارحاء ويسمى ضرس اللحم

[الناجم] لقب سعد بن الحسن المتوفى سنة ٣١٤ ولقب عبد الرحمن افندي.

[الناجية] من امة محمد صلى الله عليه وآله من تبعهم قيل يارسول الله وما الفرقة

الناجية قال هم ما نحن عليه واصحابي كما في المعجم في مادة نجاء وروى الصدوق ره في المجالس ص ٢١٦ س ١ عن المفضل قال سالت الصادق عليه السلام بم يعرف الناجي قال من كان فعله لقله موافقا فهو ناج ومن لم يكن فعله لقله موافقا فاما ذلك مستودع

[ناجية] بن ابي عمارة الصيداوي وينال له ابن الحارث كما يأتي بعينه هذا.

[ناجية] بن الاعجم الاسلامي صحابي هو غير جندب الذي يحتمل اتحاده مع ابن كعب الاسلامي

حديث ليس لليهودى ولا للمصرانى شفعة حنفى «خ» ج ١٣ ص ٤٣٤ .

[النائى] من قرى اصبهان قال الشروانى فى بستانه ص ٥٧٥ بالفارسية نائين قصبه ايسر دلنشين ومجلس مسرت توانان در زمين هموار واقع وجوانب ان واسع است وقرب دوهزار باب خانه در اوست آبش خوب وهو ايش مرغوب وقرى معموره از مضافات اوست در راه يزد وكاشان واقع است بقرب اصبهان بچهار مرحلة وفواكه زياد دارد مردمش شيعه اماميه اند ، وارباب فضل وكمال در آنجا بوده اند وجمعى از اهل حال از آنجا ظهور نموده اند من جمله حاجى عبدالوهاب مرشد ، وحاج محمد حسن تبريزى الاصل ، وميرزا ابوالقاسم شيرازى ، وميرزا عبدالرحيم صورى ، و نوروز عليشاه اصبهانى كه لقب آن نظر عليشاه بوده است ، وشيخ الاسلام ان ديار بوده وفاة اودرسنة ١٢٣٠ - ومنها الميرزا محمد حسين النائينى النجفى العالم المعاصر المجتهد المتوفى سنة ١٣٥٥ ، و ابراهيم بن عبدالله بن محمد ابواسحاق ، والسيد جمال العالم الفاضل النجفى المعاصر ، والشيخ جمال النجفى العالم الفاضل المعاصر ، والميرزا فيعامحمد ابن حيدر الحسنى الطباطبائى المتوفى سنة ١٠٨٢ ، والميرزا سليمان الحسنى الحسينى المتوفى سنة ١٢٦٠ ، والسيد العارف الحجة البلاغى المعاصر وغيرهم من الاعلام العلماء .

[النائى] البعيد والنائى آلة من الات الطرب ينفخ فيها والجمع نايات - والكلمة من الدخيل ( الناب ) من الانسان هو الذى يلى الرباعيات ولا يجتمع فى حيوان ناب وقرن معاً ويقال الناب سيد القوم ويقال الناب لناقة المسنة ولا يقال للجمل ناب ، وفى الحديث يحرم اكل لحم كل ذى ناب من السباع .

[النابى] هو ابن زياد بن ظبيان الشاعر المذكور فى البيان ج ١ ص ٢٦٠ .

[النابت] الطرى من كل شىء حين ينبت صغيراً ، ونابت بن بزيد الشامى الراوى عن الاوزاعى عامى «النابع» بكسر الموحدة قبل العين المهملة اسم الفاعل من نبع ينبع موضع بقرب مدينة الرسول ﷺ .

[النابغة] الرجل العظيم الشأن ويطلق على جماعة منهم ابو امامة زياد بن معاوية الذيبانى الشاعر الجاهلى ، وحمل بن سعدانة الشيبانى ، وزيد بن ابان الحارثى ،



- قد شبهوا خالقهم . وجسموه علنا ☆ ونسبوا اليه ما . كان بهم مكتمنا  
 وهم على زادرجوا . وفيه عاشوا بالهنا ☆ وعبدوه مثل قو . م يعبدون الوثنا  
 قد نشأوا في بدع . لا يعرفون السننا ☆ وهذه حالتهم . قد جعلوها ديدنا  
 فاحذر تكن مستمعا . لهم بهم ممتعنا ☆ وخذ بما لاودع . عنك التباسا فتنا  
 بالله يا من هجروا . وعظمونى شجنا ☆ وقد أطاوا سهوى . وأحرمونى الوثنا  
 وملء قلبى شغف . ودمع عينى هتنا ☆ ولى اليهم أبدا . فرط غرام وعنا  
 رفقا بصب دنف . بكم غدا موتهنا ☆ أيا ن ولى منكمو . أبصرو جها حسنا  
 بشعب وادى سلم . جآذر احن لنا ☆ لمارنوا وانعطفوا . خلت سيوفا ووقفا  
 أوامن جفوتهم . وليس لى عنهم غنى ☆ ياليتهم لوسمحو . ولى أموا المننا  
 عهدى بهم قد نزلوا . بالسفح من وادى منى ☆ من كل روح جعلوا . للامر منهم بدنا  
 وشر فوا منازل لا . حلوا بها ودمنا ☆ وكل حى جعلوا . بالوصف فيه وطنا  
 وشغلوا الكون بهم . وهيجوه شجنا ☆ فهام فى بهجتهم . ولم ينل منهم منى  
 يخفق قلبه بهم . وكم يقاسى محنا ☆ وجوده تحريكه . وفقده ان سكنا

[الناء] بالمدناء ينوء نهض بجهد ومشقة ، وناء ايضاً لغة فى نأى اى بعد .

[النائب] من ناب ينوب يقال ناب فلان فى الامر عن زيد اى قام فيه مقامه فهو نائب والامر منوب فيه وزيد منوب عنه - ويطلق النائب على احمد بن عبدالرحمن المتوفى سنة ١١٥٥ ، وعبدالكريم بن احمد المتوفى سنة ١١٨٩ ، وعبدالوهاب بن عبدالقادر ، ومحمد بن عبدالكريم المتوفى سنة ١٢٣٢ .

[النائب] السلطنة هو ابن الناصر الدين شاه كان فى سنة ١٢٣٦ وابنه فريدون ميرزا فرمان فرما (النائرة) هى الفتنة والعداوة والشحناء مشتقة من النار يقال سميت فى اطفاء النائرة اى فى تسكين الفتنة .

[النائل] هو مصدر العطية والمعروف ، ونائل بن خالد بن زيادة والد موسى الراوى عن ابيه وعنه ابنه (نائل) بن فروة العيسى المتوفى سنة ١٢٢٢ هو احد الشجعان كان وجيهاً فى قومه (م) ج ٨ ص ٣٠٣ (نائل) بن نجيح البصرى الراوى عن الثورى

(Arab)

BP 192

.8

.A38

ju2' 29

- ☆ انا عاش الفتى ستين عاماً ☆ فنصف العمر تمحقه الليالى  
☆ وثلك النصف آمال وحرص ☆ بغفلته يميناً عن شمال  
☆ وربع العمر امراض وشيب ☆ وشغل بالمكاسب والعيال

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[النون] احد حروف الهجائية وصفة من اوصاف الله تعالى وهو الذى نور السموات والارض من نور عرشه كما ذكره الطريحي فى المجمع فى مادة هجا وقال فى مادة نون قوله تعالى (ن والقلم) الاية قيل النون اسم حوت الذى عليه الارضون، وقيل النون الدواة، وقيل النون نهر فى الجنة قال الله تعالى له كن مداداً فجمد وكان اشد بياضاً من اللبن واحلى من العسل فكتب به ما كان وما هو كائن الى يوم القيامة - قال الراوى للصادق عليه السلام عن (ن والقلم) قال ان الله تعالى خلق القلم من شجرة فى الجنة يقال لها الخلد (ثم) قال لنهر فى الجنة كن مداداً فجمد النهر وكان اشد بياضاً من الثلج واحلى من الشهد (ثم) قال للقلم اكتب قال وما اكتب قال اكتب ما كان وما هو كائن الى يوم القيامة فكتب القلم فى رق اشد بياضاً من الفضة واصفى من الياقوف (ثم) طواه فجعله فى رأس ركن العرش (ثم) ختم على فم القلم فلم ينطق بعد ولا ينطق ابداً كما يأتى فى النون .

[نا] بالقصر ضمير المتكلمين وهو مشترك بين الرفع والنصب والجر نحو

- ☆ انى أنا لست أنا . فليت شعرى من أنا ☆ صورة لاهوت بدت . فى شكل ناسوت دنا  
☆ كلاهما مستحدث . من عدم ومن فنا ☆ وذاك لاذك له . ومن هنا ليس هنا  
☆ والقصد منى لم يقع . على سؤالى والمنى ☆ فافهم كلامى وانتفع . به ودع عنك العنا  
☆ اياك اياك بأن . يوقعك الجهل بنا ☆ ولا تكن معتدياً . ولا تكن مفتتنا  
☆ ودع كلام عصبه . بنا ساوا الظننا ☆ من شرهم ما أحد . بين البرايا أمانا

✽ (الجزء التاسع والعشرون) ✽

في حرف النون وما تليها

✽ (من كتاب) ✽

# دائرة المعارف

المُسماة

بمقتبس الاثر ومجذ وما دثر

تأليف

الشيخ محمد حسين شيخ سليمان الاعلمى

المهرجاني الحائري دام توفيقه

من منشورات

مؤسسة الاعلمى للمطبوعات - طهران، قم، كربلاء، بيروت

الطبعة الاولى

حقوق الطبع محفوظة للمؤلف

طبع في سنة ١٩٧٢ - م - ١٣٩٢ هـ



✽ الجزء التاسع والعشرون ✽

في حرف النون وما تليها

✽ (من كتاب) ✽

# دائرة المعارف

المسماة

بمقتبس الاثر ومجذ وما دثر

تأليف

الشيخ محمد حسين ابي شيخ سليمان الاعلى

المهرجاني السحارسي دام توفيقه

من منشورات

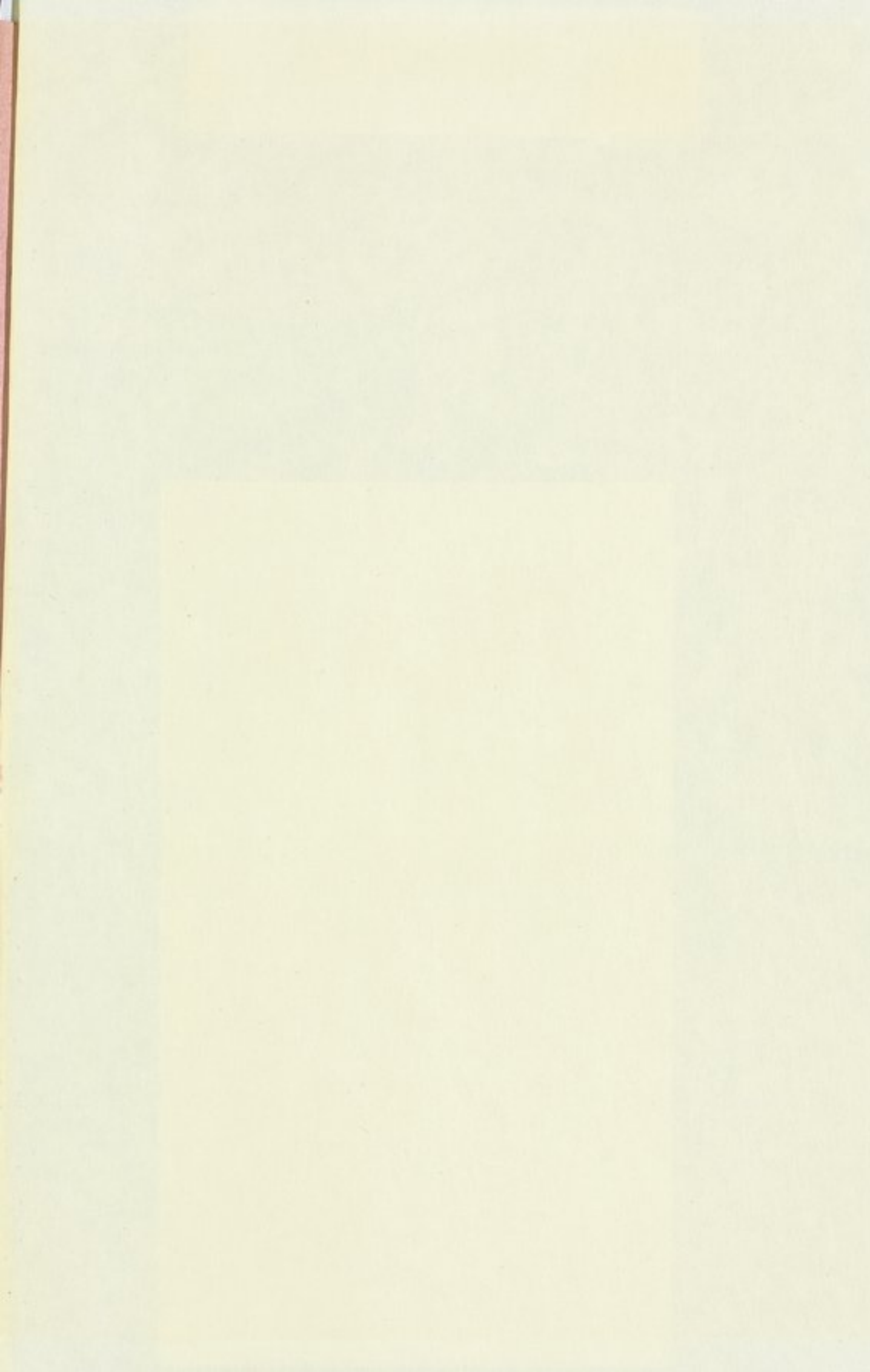
مؤسسة الاعلمى للمطبوعات - طهران، قم، كربلاء، بيروت

الطبعة الاولى

حقوق الطبع محفوظة للمؤلف

طبع في سنة ١٩٧٢ - ٤ - ٥١٣٩٢







a32101



007942681b

---

PRINCETON UNIVERSITY LIBRARY

---

*This book is due on the latest date  
stamped below. Please return or renew  
by this date.*

---

--	--



